
Ustad `Ali Akbar Banna
Tarikh-i `Ishqabad

History of the Baha'is of Ashgabat

Ustad `Ali Akbar Banna. *Tarikh--i `Ishqabad*. (History of the Baha'is of Ashgabat [Turkmenistan]). East Lansing, Mi.: H-Bahai, 2000.

Notes: Chronicle of the Babi and Baha'i faiths in the city of Ashgabat (`Ishqabad, Ashkhabad) in the Russian Empire (now Turkmenistan) from the 1880s until the early twentieth century, by an artisan who resided there. Vol. 94 of the Iran National Baha'i Archives Private Printing, Tehran, c. 1978.

References: Moojan Momen, "The Baha'i Community of Ashkhabad: Its Social Basis and Importance in Baha'i History." In Shirin Akiner, ed., *Cultural Change and Continuity in Central Asia*. London: Kegan Paul International, 1991, pp. 278-305; Anthony Lee, "The Rise of the Baha'i community in `Ishqabad," *Baha'i Studies* 1977, 5:1-13; Ahang Rabbani, "[Mirza Abu'l-Fadl Gulpaygani's 'The Martyrdom of Haji Muhammad-Rida](#),'" Translations of Shaykhi, Babi and Baha'i Texts, vol. 4, no. 3 (April, 2000).

title									
p. 1	p. 2	p. 3	p. 4	p. 5	p. 6	p. 7	p. 8	p. 9	p. 10
p. 11	p. 12	p. 13	p. 14	p. 15	p. 16	p. 17	p. 18	p. 19	p. 20
p. 21	p. 22	p. 23	p. 24	p. 25	p. 26	p. 27	p. 28	p. 29	p. 30
p. 31	p. 32	p. 33	p. 34	p. 35	p. 36	p. 37	p. 38	p. 39	p. 40
p. 41	p. 42	p. 43	p. 44	p. 45	p. 46	p. 47	p. 48	p. 49	p. 50
p. 51	p. 52	p. 53	p. 54	p. 55	p. 56	p. 57	p. 58	p. 59	p. 60

p. 61	p. 62	p. 63	p. 64	p. 65	p. 66	p. 67	p. 68	p. 69	p. 70
p. 71	p. 72	p. 73	p. 74	p. 75	p. 76	p. 77	p. 78	p. 79	p. 80
p. 81	p. 82	p. 83	p. 84	p. 85	p. 86	p. 87	p. 88	p. 89	p. 90
p. 91	p. 92	p. 93	p. 94	p. 95	p. 96	p. 97	p. 98	p. 99	p. 100
p. 101	p. 102	p. 103	p. 104	p. 105	p. 106	p. 107	p. 108	p. 109	p. 110
p. 111	p. 112	p. 113	p. 114	p. 115	p. 116	p. 117	p. 118	p. 119	p. 120
p. 121	p. 122	p. 123	p. 124	p. 125	p. 126	p. 127	p. 128	p. 129	p. 130
p. 131	p. 132	p. 133	p. 134	p. 135	p. 136	p. 137	p. 138	p. 139	p. 140
p. 141	p. 142	p. 143	p. 144	p. 145	p. 146	p. 147	p. 148	p. 149	p. 150
p. 151	p. 152	p. 153	p. 154	p. 155	p. 156	p. 157	p. 158	p. 159	p. 160
p. 161	p. 162	p. 163	p. 164	p. 165	p. 166	p. 167	p. 168	p. 169	p. 170
p. 171	p. 172	p. 173	p. 174	p. 175	p. 176	p. 177	p. 178	p. 179	p. 180
p. 181	p. 182	p. 183	p. 184	p. 185	p. 186	p. 187	p. 188	p. 189	p. 190
p. 191	p. 192	p. 193	p. 194	p. 195	p. 196	p. 197	p. 198	p. 199	p. 200
p. 201	p. 202	p. 203	p. 204	p. 205	p. 206	p. 207	p. 208	p. 209	p. 210
p. 211	p. 212	p. 213	p. 214	p. 215	p. 216	p. 217	p. 218	p. 219	p. 220
p. 221	p. 222	p. 223	p. 224	p. 225	p. 226	p. 227	p. 228	p. 229	p. 230
p. 231	p. 232	p. 233	p. 234	p. 235	p. 236	p. 237	p. 238	p. 239	p. 240
p. 241	p. 242	p. 243	p. 244	p. 245	p. 246	p. 247	p. 248	p. 249	p. 240
p. 251	p. 252	p. 253	p. 254	p. 255	p. 256	p. 257	p. 258	p. 259	p. 260
p. 261	p. 262	p. 263	p. 264	p. 265	p. 266	p. 267	p. 268	p. 269	p. 270
p. 271	p. 272	p. 273	p. 274	p. 275	p. 276	p. 277	p. 278	p. 279	p. 280
p. 281	p. 282	p. 283	p. 284	p. 285	p. 286	p. 287	p. 288	p. 289	p. 290
p. 291	p. 292	p. 293	p. 294	p. 295	p. 296	p. 297	p. 298	p. 299	p. 300
p. 301	p. 302	p. 303	p. 304	p. 305	p. 306	p. 307	p. 308	p. 309	p. 310
p. 311	p. 312	p. 313	p. 314	p. 315	p. 316	p. 317	p. 318	p. 319	p. 320
p. 321	p. 322	p. 323	p. 324	p. 325	p. 326	p. 327	p. 328	p. 329	p. 330
p. 331	p. 332	p. 333	p. 334	p. 335	p. 336	p. 337	p. 338	p. 339	p. 340
p. 341	p. 342	p. 343	p. 344	p. 345	p. 346	p. 347	p. 348	p. 349	p. 350

استاد علی اکبر بیّن^۳
تاریخ عشق آباد

۹۴

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شیخ الله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است و از نشرات مصوبه امری نمیشود

چهارم سنه ۱۳۳۳ بدیع

باسم ربنا الأقدس الأعظم البها المبرک

پس عجزان محدود فناء مالک وجود و انان غیب و شهود بحال تمام جودت غفلان
 و کبریا که عواظها از تجرید و خنایا حسرت انوار قیاس منتهی اراده الله فرج الغیب
 انعم الله علیکم من طرف توله الاستاذ عبد الباقی ارواحنا داروان العالم
 بعد ریتها افکاره معصدا بیکه معراج مشارکین کاسین ایقان و ثابتنان
 بر پیمان رحمت ایزده نموده اند که اسم من بشفاعت نفوس کم بلایوم
 در کوم انما تمی ربیب العالمین انرا جادیت قیام نوعه با آنک بریم وین
 اقبالی که بکلمه مبارکه الت برکم را بی گفته و الا جمل ان مرو و انا م صر
 رسوا و خدایم و نام شده ندرت بر او و او جانان خود نغوافت و غیر
 از نغوافت و غلاما جانان بر او و نغوافت و نغوافت باطل باطل و شرم
 از بار و بار خوی بر شمع و دل از احوال و از انهار مرده شده و زنده از زمان
 وصال و از شاد و نا شاد که در سر و در جوارح ما فیه ان زنده بود و ان و ان
 حقیقت که حصن حصین آنکه در سوره انعم علیهم تاملات منعم بکلام
 و از آنک هم افاضت و در این کتاب است انما امرنا انما امرنا

کلامی مختصر از وقایع احوالی او منهم الذریعہ باجرو عنخ الاوطان ایشان
 پیتفقیوس البلاد من لایم اهل العناد الذریعہ سکفوا فر العثنی اباد
 علیهم بہاء اتمہ مالک العبد والمعاد و مقصود از ذکر اسرار ایشان در
 این کتاب آنکہ از بر ارقام و اقارب و انسال و اعقاب
 ایشان اسراراً و اجداد ایشان مشہور و معلوم باشد و از این بوم کم
 فرقہ انام است ببعلا نساب خوف حفظ نمایند زیرا کہ
 ما جزین فر سید القدر عند الله قدر عظیم است بہم ظہرت الآثار
 فالانظار و فصحت را بات التوحید فر الذی ار علیہم بہاء الله
 اللک العزیز المقدر الجبار چون بنده نکار نمود در آمدن جنتی آید
 سبقت دانستہ ام و اکثر وقایع و حالات مریدک را اطراح دانستم لهذا
 چنین مقرر فرمودند کہ این غلغله فانی عاکبر بنادیز در قوم
 نمایم حقیرم بکمال معنویت این خدمت را قبول نمودم و
 عہدہ مقصد اینکم انہم مرفوم بشعوف صحیح و بیان واقع باشد
 و سوسر صحت و قوعات مندرجہ شود نہ صرف آرایش جلال

و کلمات قاصده اندیم سولدارم کورم مندرین جزویدارمخ از سنه
 ۱۳۱۱ وزارت بصیرت که این فایده یعنی ابتدا آمده ام ۱۲ ابتدا مخیر که
 منیم ز بقعه ۱۳۱۹ اساسها جریخ بدین عشق مرقوم میشود
 ک نیک بر حمت اینو پیوسته اند و چه نفوسیکه در قیاد حیلانند از
 اهل شهر و بلد مرقوم میشود ابتدا اینج شیره نگارند مختصر از
 شرح حالات خود را مروض بدارم و مفضلان در کتاب
 عایوه از زمان طغر بیت ۱۲ این و قایح و جوارش فرابین در
 این کتاب ذکر شد و یک طالب این کتاب باشد بان کتاب
 رجوع فی بدو این کتاب هم مختصر عرض میشود اقل الاحقر
 علی اکبر بنایر و ابن مرحوم که محمد باقر ابن اسماعیل ابن عبد الله
 ابن محمد ابن عبد الله کرمانی ترلد فانی ۱۳۱۶ بعد از رشده
 و نحو چند سنه بانفسا ایام شهاب باهستان سورستانوس و
 و مالوف و با معطوفان مجاز هم از و دسان چون ملا حظه
 کرد و رت و صفا و جفا و فاسد انانرا نمودم که با بر نوشتن نیک

و اما هر قدر که در این دوران بر کمال و بر ازل تا حدی که بجا
 از آنان بزار و بر کمال شدم نصیب آسا را احب الا فلین گفته
 بر ائمه فوق را جوید و در هر وقت بر ما شدم بجا است (ع) و عباد
 و عباد و اهل کمال مایل شدم و بر یافت و عبادت شعور بطوح این
 کوبک کانع شده هزار است گفته فتنها کمال را در آن بنده شتم خود خدا
 که نسیم عنایت از همت عروبت آفرین بر و این عجب خدیقل
 را دیده در مقام بجا برده و تحقیق بر آدم با بر کور هر از و با
 بر طائفه انبیا شدم شرح ایام بجا برده و طلب را در کتاب مستفادین
 مفصلاً ذکر نویسم تا آنکه از عنایت پروردگار و معاونت اخبار
 را برابر بر بید و آگاه گاه شدم و از مدد خضر ایام بر چشم
 حیات رسیدم و از آن آب نوشیدم صهار ظهور از بیدار گهی
 ظهور چشمم و زلال گاسا گان مزاجی کا فور آشا بدم نشستم
 این بجا بر آفرید و غار غنای بیدار بر چشم بینا شد گوشم شنوا
 فظقم گویا شد قدم بودا عوانم ملک ملکوت اجردت را اوت
 را که طس کرم مراط در بیدان را معاینه شهود دیدم اصحاب
 کبر و غرور را در رحمت سلسله را خلدل در درگاه است جهنم عذاب

ایام ویرم در این و مو قبان را در زمانت بر شمع سر زده تا بدین ملائکه
 نمودم نقره تا قور و لطف صورت اصفا کردم شمع نفع فیما خیر استماع
 نمودم و از افراجه شرفت الارض بنور ربها منور گردیدم و بکل ما و عدا
 الرعنه فی الطمان فائز و تامل شدم ملائکه کر و بین و ملائکه عالمین را
 ملائکات نمودم بمقام کاتب قوسین او او در شمع عرش کبر و بروج
 نام را مشهور کردم بقدر عرش جلال حافظ شدم بزبانت جمال و المجد
 مشرف شدم من و ن واسطه با صفا کلمات رب الارباب فائز شدم
 از یدر عنایتش رحیق مختوم اشایم و بحقیقت بیان بقون
 ربهم شرابا طهورا بر خور دار شدم بانوار ساطعه لاسم الحسن حقیقت
 منور شدم و اشرفت الارض بنور ربها شهود معلوم مشاهده کردم
 و جادریک و الملک صفا صفا بارب در صفوف ملائکه داخل
 بودم و هم در یوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العالمین حاضر
 بودم کتاب ابرار را ملوکت کرد کتاب نجات را که بده نمودم
 بعد از وصول بر آفتاب مذکور از سر حقیق مختوم شد معلوم
 معلوم در آن زمان عیان شد اسرار و مکار شدم بنور جود

کبر و کم سوزش بیرون بود بر سر ایشان میسرم که خوب میسرم
 فرود خورد خورد پرده از زرد سر کار برداشتم شد شده کور و بازار
 شدم و انگشت ناس و دست و پشمار مرود و علماء عظام شدم
 و مطر و در خاص و عام دوستانم نصیحت نمودند و خویشا نام
 زبان ملاحت نمودند چون نصیحت آنان سوختند محبت
 جداوت تبدیل شد و ملاحت بلذات انجامه در محضر علمی بر
 بکفر ^{ازین} شهادت دادند و رقم قلم صادر نمودند چون آن حکم را از
 اجازت آن عاجز بودید ^{ازین} و الواط را بر فنایم قریب نمودند
 بر هنگام جوانی کردند و هر روز فتنه و غوغای نمودند چه قدر از
 دوستان جان که قصد جان نمودند و بسا حد عیان محبت که معدوم ملاحت
 و شریعت شدند چه خدا را که پس با عدت اقر با و بجهت اهل هوا
 دوستان صادق و پاران موافق به او بود و پرا شدند در بونجم بیرون
 رود در غم در آید بهم وقت بداماتشان صد درواز فیض
 صحبت نماند و مستحظوف بودم چه شبها قدری که بوحال پاران
 بهایان رسانیدم و چه روزها خوشتر که با ایشان ماول و ماکو

بودم با وجود عدم علم و سواد کتابت و خط و خواندن و جواب بر آن داشت
 امری که ایچر نوشتم از کلمات نورانی و انجیل و فرقان که مدلی بر آن است
 بعد مرقوم نمودم و از احادیث و اخبار آئمه اطهار مطرز و مزینم
 نمودم و اینج بفاعت مزجات با بحضور سلطان ظهور تقویم نمودم
 جز قبول مریش نمودم از غیر هزاران بوسقم محبوب نمودند این
 ضعیف کم نام شهر ایام شد و معروف نزد خاص و عام کلبه و میراث
 ۱۱ محل ذکاب و ایاب احباب شد اهل اتفاق بر ازیت اتفاق
 نمودند و برابر اتحاد ایام نار آنها کذب و افترا جاری نمودند و باران
 باخراج نمودن از بلاد همداستان شدند و در حکومت بلاد اجماع نمودند
 حکومت را بر سرده امر باخراج نمود جناب الامیر قاسم فاضل علیه مهنا الله
 هم در آن ایام بیزد آمده در مسایک حقیق منزل داشتند ایشان هم از
 برتر صدقات بهره یافتند و امر باخراج نمودند با اتفاق جناب ایشان
 با صفهان سفر نمودیم ایشان در راههای آن توکفت نمودند حقیق
 بیطهران رفتم و در آن سفر چه سودها از غلکات احباب
 بودم مثل جناب سلطان اشهد در محبوب اشهد در ملک کاهم شهر

و جناب در بیج و سایر اجاب سابقین که ملاقاتشان اعظم
از ابرکت دولت بودی چند روز ظهر انمانده بعد یوس و این تمام
منویان و از مراجعت نمودم و چند سنه دیگر در ریزو با اعدا عقاوت
نمودم بالاخره با جناب سغلاب حیرت حیرتی و جناب استر
محمد رضا بیجا بعشق اهل از ریزو بیرون آمدیم در ^{کون} طبرستان
بجده نخلک افرا که اندک ساحت قدس رسیده بود جناب حاضر فرسخت
نمود این واسطه محمد رضا بعشق اهل آمدیم روم ۱۵ جماد الثانی ۱۰۸۰
وارد عشق اهل شدیم مدت ۲ سال چیزی کم مشغول بعمل بنام شدیم
از آن مشرف بقادحان مشغول با جناب استر محمد رضا با ساحت قدس
مشرف شده بشریف لکافا نیز شدیم شرح شرفیانه مفصله الخیر در مجلس
عربی واقع شده در کتاب مذکور مرقم است مراجعت بعشق اهل نموده
چند مشغول گاشده بعد بیزد مسافرت نمودم چند ماه در ریزو توقف
کرده بعشق اهل مراجعت نمودم بعد از چند اهل عیال حقیق حقیق عبد الرزاق
و اخرا اسکر می اصغر و استر محمد رضا بیجا ۱۵ یا نزدیک رمضان ۱۰۸۰
وارد عشق اهل شدیم و سنه بعد از صعوف جمال قدم جلی استر ^{الاعظم}
بعزیز بارت تربیت مطهره و مشرف بقادحان مبارکی حضرت عبد الرزاق

شکر و شکر عدت مسافرت به عتق ماه سوم ماه منکون در ارضی اقدس بنفش
 انقاسی اراده الله فائز بودم و عتق ماه ۱۱ در راه بودم چند روزی در معرفت
 رفتن در عدت و در وقت مراجعت بگماه در مهر و چند روزی در اسکن
 و بگماه در اسلامبول و باز مدینه عشق مراجعت نمودم خواصه تا بیخ
 ولادت روحانی اقل که بیخ فیهان فائز شده ام در ۱۲۸۴ هجری قمریه
 تا بیخ نمودم که از اول در روحانی حقیر محقق بنده سید صدر نفر الراجحیم از حال
 قدم باسم این فانی نازل شده ۴ بیت و مصنف لوح است مخ
 جمله لوح تجار است که نزد اولاد این ام در نزد حقیر است در حقیقت
 در پیش دار و زیادت و اسلوب عجیب مرقوم شده از الواح مبارک حضرت
 سنخ اراده الله که با نغز را اینم قلند نازل شد لای حین مخبر ۱۴ لوح است
 اکنون بخط مبارک مرقوم شده از شعرات مبارک جمالی قدم و شوق
 حضرت غصن الله الاعظم و بعضی از آثار نزد اینم قلند به مقدار موجود
 است نسلی الله بان یوفقنا و یویدنا بحکمنا و الاله و
 علی ما ینجزی یا قهر الله بعباده رد و ف کریم و الحمد لله رب العالمین
 زوجه حقیر بنت رحیم حاج حین ابنم حاجر حمزه ابراهیم اولاد و اسامی آنها
 در غره اول در کتاب مبارک مرقوم است

در اینم نیز در اسکن در اسکن
 در عتق و انقاسی
 در عتق و انقاسی
 در عتق و انقاسی
 در عتق و انقاسی

جناب اسد ظلاله عز بنار برود اینج که در تاریخ ۱۲۹۲
 ولادتش در ۱۲۹۲ قمری و حمله و اقبالش از ۱۲۹۲
 چند مجادای بعد از مجادتم و مباحثه در مقام مجاهده برآمده و بعبادت
 و ریاضت مشغول شده و دفعه مجاهده بکر بار معلول و بخصه مغرب کمالین
 رفته و در آن سفر مدتها فوق العاده کثرت زحمات و انواره متحرکه شده
 و مراجعت بوطن نموده بعد از طلب و مجاهده بمصدق و مفاد آیه مبارکه
 الفوجن جاهدوا فی اللهدینتم بنا مهذب شده بعراض مستقیم و ^{بیتنا} ^{عظیم}
 مؤمن و موقن شده و در زمره ثابتهین و اسخیهین پنج لوح از جمال قدم جل
 اسمه الاعظم باسبب نازل و بر صدق ایمانش شاهد و من صدق من است
 قبل در هنگام غوغا و صوفیانه اهل عناد در دارالعباد با این فانی
 ایفای نام هدف بی ملامت و مخالفت بوده اند و بلبا با و سزا بار محفل
 بعد از خروج این فانی از یزد چند روزی توقف نموده عاقبت از ظلم
 اهل طغیان و مخالفت انخوان که است از ان است لابد شده از وطن هجرت
 نموده بعشق ابراهیم است و در ویش بدین عشق ۱۵ رصفان ^{۱۲۹۵}
 بعد از چند هم اهل و میانشان آمدند بکشته الحمد جناب مذکور و متعلقا
 از عیان و اولاد کمال جمال قدم مؤمن و بنهد و بیانی ثابت در اسخ ^۳ لوح از
 سزا زده الله باسبب نازل رو جسم اشق بنت مرحوم امی
 عدد اولادش از مذکور و انان ^۲ رقوم ^{۱۲۹۵}

داخل شد

مختصر از شرح حالات اشرف علیہ السلام

اشرف زمین العالمینم جلاله بزرگوار من الله فیها من جناب ملا محمد دودا باد
ایشان را تابع نموده اند و ۲۱۶۹ مقصدی با بر مبارک جمال قدم جلی ذکروه نموده
چون جناب مبلغ ایشان از سابقین اجاب ساز شده اند و باقی باشند بر این شیوه و خبر در
این در فقه را با اسم ایشان زمینم میفایم جناب شهید از علماء بود و در قریه
ده آباد امام جماعت بود و بعد از اقبال بامر حضرت عالی در ایمان بجمال ابر
چند بطور حکمت در مدار سلوک و نموده عاقبت را از پنهان انگار شده او را از
امامت معزول نموده و ظلمت او را قطع نمود و در شهر نبرد آمده بشغل کتابت مشغول
و امر معاش خود را بگذرانید و وجهی قلمت مداخلت نموده و در خارج سفر فرست
کرده بساحت قدس سونموم برف و غنائم ناز شده مراجعت بیزد و بشغل کتابت
ایات مشغول حقیق از خط ایشان بسیار داشتند در نبرد بانو مگر کتاب اقدس که
از خط ایشان موجود است با وجود کبریا و کبریا عت هم وقت هموطن مسرور
مشغول و مجذوب بودند و در نبرد بعد از این بنده ظاهر او را بضرر کلوم شکر
اشرف زمین العالمینم از اول در روحان ایشان است بعد از تصدیق و اذعان چنانچه
شده شب معصوم از خاتم بیرون رفته غایب شده که سال اول از این شیوه
مطلع نبود و سال سیم بیزد مراجعت نمود و احوالات مرت سفر را بر او با و شوق
نمودم نمود و در میان و اسکان خدیو را اظهار نمود چنانچه از برادر حقیق
کرد که بعد از شرف با ایمان اطمینان در منم پیدا شد که قرار و آرام از منم قطع

و عزیز است. و عظمی است که روح آن عزیز لال و قال می کشم نه لایز در برانم و در
 بدون خیر و برادر که سوا از بلور بیرون نازد از دست و کمال و قویتر از هر جملتی است
 از سمت عراقی عرب بشام و حلب رفتم و در مقام وصول و طلب برآمدم
 در ۲ سال در مملکت علی بن بشیر مشغول بودم و در آنجا روح بخشیدم و در آنجا
 از نظر مصر جانان استغفار می نمودم تا آنکه خدمت جناب حاجت امین متقانی
 علیه السلام را دیدم و دستور العمل و معاونت ایشان مادرتم رفتم و در آن
 مکان با آنکه خود الجلال فاضل شدم و بعد از ۹ روز مرخص شده بودم از آنجا
 بعد از مراجعت بطور حرکت و سکوت و بلا لیس رفتیم و در آنجا باز معاونت دست
 ازاد بر نهادند مخصوصاً آنکه از رفیق طریقت ابرو کوه ترانه در مقام معاونت
 برآمده ام روزی بر منبر آمده این مطلب را عنوان کرده در مجلس ذکر
 از اسرار مذکور می نمودم تا آنکه آن بیهوشی را فرمودند و لکن زوجه زینب العابدی
 یکبار مشغول با آن آخوند گردیدم سبب روانه و انفضاح آخوند شد و هم سبب
 هست است و مذکور دان علما این بود که آن زن قدر از نماز و رات و نجاست
 در زینب فریضه در زیر چال خود مخفی کرده مرا دید که در کوه خلوت کرده محلی عبور
 آخوند بوده مرا ایستاد جناب آخوند که مرا آید بر مشک دارم آخوند مرا باور کرده
 بر روی سر کوب در خواب بکمال ناز و تیش جانس می نمود بگویم هر سه مسئله خود را
 آن زمان پیش زینب فوراً با دست انانجاسات با ایضا در بصورت و ابرو
 در پیش و سبیل آخوند و زود بدر می رود آخوند احق بی ریا این حالت

مسافر نزد بجا آمدت میگوید بهر این معطلی که کرده روزی که در این معطلی
 این باطن هم کرده و هر نوع این جناسات را بصورت و ریش من مالیده جامد
 میخواهند که آخر فراموش کرده او را طایفه غیر قبول فرمایند که من باید که این حالت
 بشهر رفته نزد حکام شرعی و عرف خود نشان دهم تا آنچه جزای آن معلوم شود
 اوست بایشان داده شود خدا صحت جمع از اهل تبریه که نیم فرسخ بیشتر مسافت در
 با اتفاق آخوند قیامت پناه بشهر آمده اند و نزد شیخ حسن سبزواری در
 بان حالت شیخ بگوید او را ببرید بجهت او را طایفه در شصت چهارم چند فرسخ
 بجاست مآب را بجا آورده او بجهت خود داده است و بنده جناب شیخ سبزواری با ایشان
 بنزد حکومت بریزند و کیفیت را معروض میدارند شخصی حکومت و حاضران
 خنده زید برین میزند شخصی حکومت میگوید با این زن ناقص العمل که این
 کار را باین آخوند آورده چه میشود همین چویش دلیل بر سفاهت و دیوانگی است
 فراموشی است این معطلی که کرده اند و فراموشی است این معطلی که کرده اند
 کرده جناب بیت او را چه نموده شخصی مرغانی بعد از آنکه روزی
 در حدود اذیت ایشان بودند و ابراهیم همیست که فوت نموده
 ۱۳۱۲ وارد عشق شده و مشغول ۱۴ بنامی در این شهر است
 از این عالم خانه در گرفت و طبر و حقی باشدند قدسی بر طایفه علم
 بهما آید در رحمت و یافه در حقیر (۱۳۱۳) مدخون است از اولاد
 و ادنیای و اعیان او گما هرگاه نیستیم نزد چه اشیا از اهل این
 و آن عالم (شیخ) را بخدمت رسانده و از این عالم مرود و طریقه شده عمره

استاد علی خاکن در کراچی مرحوم حاج ابو الحسن یزدی والدہ اش ایما مقاد
 بعد در ایام حضرت امکا تصدیق با در نقطه اولی کجای او جناب ملا رفقا مشقاری
 که جمال قلم ایشان را بر سر الر قوج طغی و معده انور و اول ظهور جمال قدم ایمان
 به جمال قدم آورده و ان زک خدمات مردانہ در امر معصه کہ شرح و وصف کند
 این اوراق کئی پیش فرارد اعطالی از نمرس ایمان شیر خود و در نقل عنایت
 تربیت شده انور منہ جهان و روحانی و ادوی بعد بیخبر شد و منبر کرام را
 بشغل مشغول نموده است و خدا مجیب با عمل صفات مشغول کرده ایشان را در کراچی
 افزوده تا اسد انہ را بشغل زراعت مشغول کرده است و خدا مضافا به عمل بیخبر
 مشغول کرده و ان طبرہ زن تا حین معوش نیست اجاب خدمات عیال است
 مشورش حاج ابو الحسن ایمان جمال قدم نداشت لکن مردمان ازین بزرگوار
 متوجه نداشتند در کراچی و کلا اوقات توفیق اولی با تربیت نموده و انہا را
 رسانیده در سلسلہ رحمت ابنی و اصل عقید از وفات انور مد سلیم ایما
 از م کسبہ متفرقی شده است و خدا مجیب چند بعضی ت تربیت و نشا بور
 کعب صفای و زک مشغول بعض در سلسلہ در کراچی و فربعش ابو آمده با
 و پیش عبد البر باب و عبد اللہ ای استاذتہ انور وسط ایما م با و پیش در
 چند ماہ قبل از استاذتہ فلامین آمده در او اخر سلسلہ مشغول کعب مشغول در
 ۱۳۱۵ در بیجا رخانه بسر جا و بد عتافت در معبرہ بہ ایمان حد فون است
 است و خدا مضافا انور کراچی ایمان م با پیش بر ام در ۱۳۱۵ یعنی ابو اعده اند
 عدد اولی از ان از ذکر و انک در ۱۳۱۵

مرقوم است
 ۱۴ ۵ ۳

استغفر الله
 در این باب با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در میان فرزندانش که در آن وقت در مدینه بود
 بود (بروز تا آنکه) حضرت پدر در آن خانه خود بر آن کیفیت امر جوید که خطرا همگان بسبب شران خانه و آیه تمام اهل آنجا

حاجب استار حضرت مشرف ایمن برادر بزرگتر است از شرح عاشق ایمن است
 ۱ بعد از ۳ نفر از فرزندان خود و عقیر جمعه عمل بنا کرد فرساد از طولیت بسن وارد
 سالک این ۳ نفر بعد از بلوغ و شیر بفرستایان فائز شدند پدر و مادر را هیچ دوست
 نمودند حاصل نیشخند و غم بود و پدر از غم بدین پدر جمعه شکایت فرزندش
 نزد حکومت بلد رفت که بدین شده و از طرف حقم خارج چون این ۳ برادر
 ۲ اکبر و حاج اسماعیل هر دو مادر و اقوام و اقارب با کالعه قارب مریمند از پدر
 هجرت نمودند بر یک بسند نزد قتم مریمند عا که بعضی است بر اناست فارس
 برود و حاج اسماعیل بعضی از مرآیه بعد از مریمند و اناست بر وطن مرغان
 خدیو و وطن زبیت نوعه با اتفاق ۲ برادر دیگر بعضی از مرآیه در ۱۳۱۳
 ان ۳ نفر محمد و حاج حسن ۳ نفر بی مریمند استر جمعاً هم بعد از
 چند جمع مریمند فرزند با بعضی از آیه بعد از زاید عمال و باقر این ۳ نفر هم
 مرآیه و کل بمقدار آیه مبارکه و ائمه بسجده مریمند است و اول از وطن طوی او
 که با ساجد بیست و دو روز اولاد روحانی و فرزندان جمعی خود بر توت
 روح استوخته مؤمن است بنف ۳
 در فکر در محله و مرقوم و معلوم است

عینی خان مورخ

مختصر از احوال اشیران محترم جناب حاجت و جناب حاج عبدالرسول و جناب
 حاج اسماعیل و جناب فاعله که کهن از جمع بود در ۳ سنه قبل بعد از پدرش از
 روضه منوره جمال قدم و خلعت منور علفن الله انکم در ایام جوانی روحش

اصحابی بنا و نیز در این مرحوم ملا شمس خلیل ملقب است و حتی پیر و وجه
 نسیم این ائمه جناب مذکور بر طواری در کنگر خوردن و قوه عظیم در تحمل بار
 و اذیت معاندیم و اسرار داشته اند مگر ایشان جهت نسبت با این اصحاب کنگر کار
 منظره نموده اند هر چه ابرامات حکمت را منظور نماید بعد از کنگر خوردن
 احباب که اول طایفات سر خود میروند و از او جو یا اینتر که شها را چون و هزار نفر
 ایشان مثل اینکه کفاس نغز میسر بل نموده باشند مگر پیر میفرمودند که با این ائمه
 ملقب شده اند در ایامیکم احباب را در نیز و شایسته بودند که بعد از احباب از نیز
 جوت نمودند ایشان چند مرد در سرون نمودند چند نفر در کار نیز با هم
 کفاس بود و بقوت لبعوت کزبان نمود از بعد مکرر است و متن شایسته
 ایشان هم یعنی که میان تو چه نموده عاقبت بعد از الحاق آمد در ۱۳۱
 چند توقف نمود و بعد بنفرقه شریف برده زوجه اش ملازم است سوار شد
 و دختر اول در دست خود اول او را کور زار و در همین صفت در اول کانراست
 است و ابر ترازد و در ایام مکرر نیز در ۱۳۹ تصدیق با سر هم جمال
 قدم فوضه است از اول در خانه حقیقت بعد از آن و ایمان مشعل نیز
 با سر از آریطه عیال بناست جهت و تلبیه گزارده با نگر زمانه شهر خاص
 و عام شد و مرد شایسته و ملازم و اذیت و آرام را کس صدقش بجای حد فتره
 نفس مندره ترویج نموده است جمله یک نفر از علما که امام جماعت است او را

جمیع کتب و کتب از غنادان زمانه و کتب اقدم و آخایان بیگانه هرگز از
 و قصباته اطراف کوردش مجموع سفر بیست و یک روزی در غنمه بعد از مدتی
 مراجعت نمود در ایام بوار نیز در هنگام شهادت به شاهد آورد و بعد از واقعه
 حادثه چندین بار سفر مندرج را در کوردش و خوار ماخص بعضی وقتها بنام
 خود جمیع غنمه اول و عیال از خوف او از بنام راه نرفته اند و این شده چنانکه
 شخص انان اظهار که حسن لکن در باره او داشته میروند آن شخص هم مردان کرده مدتی
 او را حفظ می نمایند بعد از فرود آمدن در غنمه نشسته و بدار میروند و مرآت را که در روز
 از نزل ناس نشناس او را از بیت و آثار میجویند و آنجا میمانند و این خلیق است
 فطرت بطل کلاب است که هم وقت بر فقر آید و فعفا جمله مسلمانان عاقبت
 را بر مشرف از وسط جبهه کربه یعنی ابراهیم آمدند و در ۱۳۱۳ از وجه اش بنام نیز از کورد
 مؤمنان است اولاد را بنام هم آمده ایم ایمان هستند اسامی ایشان در هر کجاست
 از خاک و امانت در غنمه ده ۱۰ رقم است

جناب استبرک علی شریفه اف ایبر رحوم محمد رضا نیز در محمد رضا ابتدا
 از طائفه زردشتی جمع بشرف در بین امدام مشرف شده ۳ اولاد از
 ایشان فائزه یک دختر و ۲ پسر نیز ۳ اولادش بشرف اینها میفرستند
 ایضا و جمال اقدس ابراهیم مشرف شده اند پسر کوچک ایشان محمد حسین در
 در نیز در حرم شد اولاد و انسال ایشان در نیز در بیاض جناب ایضا یک
 نهادند از عیان با مر بار کلمات جمله عباد و زناد بوده اند و هم وقت
 با علما و فقها مانند سالیوف بعد از ارتقاء صیحه و صورت صورت و قیام

من فی القبور لاکت بحکم النور از مرشد قیام از عالم بر و بحیات بلوغ
 سفینه و معزز بشوند و جمع از و سنان و انحام و آشنا با نرا از خواب
 غفلت بیدار نموده ایشانرا شفاعت کرده بروضه رضوان اهلنا و جنت
 ایقان داخل نمایند و وقت نزلشان محل ذاب و ایاب احباب
 بعد حفر در بدایت قدیق با ایشان آشنا شدم و همه وقت خدمت
 ایشان میسیدم زوجه ایشان بنت جناب کاسید محمد علی سر و ش که جناب
 سید مذکور است آب جناب حاج سید جواد و جناب حاج سیدی که در بدایت
 ورود در حال قدم در عکاک هم وقت طائف حاصل بمانند اگر کاسیم شوختم
 ایام سرد استنفریم بوده همه وقت پروانه وار طائف افرازه جمال فی الجلال بود
 اندر ملحقین مطلب انکم جناب استودع عکس مذکور رخ جمیع البهات عرصه
 برایشان تنگ شده با جمیع اهل و عیال از یزد در محبت غم یعنی احوال
 و در ماه صفر سال ۱۱۰۰ وارد مدینه عشق شدند بتدریج احوالات ملک ایشان
 منظم شد لکن از فوت فرزند شورش حیدر علی صدره شد بدین برایشان
 و متعلقان وارد بعد از سه ماه جمال کیم جل اسم الله اعظم که در آن زمان
 ناخوش و با حادث نشود در عشق ابرام چند این مرض شویع جناب حیدر
 به باین مرض مبتلا شده بفاصله بیست ساعت در یکدست و قلب کیم
 را محرق نموده جمیع خوارین فانی است از نفوس میداتند که قوه کمال در

بدایا و مصیبات را که همه در بیمه دارم همانچه در مصیبت اولاد و فرزندها
 و کمیر و زاری از من ظاهر نشد لکن در مصیبت اینم جهان بنا اختیار صمیمی زدم
 و فریاد فغان کردم گریه و زاری و بیقرار نمودم و هنوز داغش بر دل دارم
 و سوز عجز و فراقش در سینه نبردم چه نوع وصف کالات و اخلاق و صفات
 او را بنمایم عکس مبارکش نزد خان موخو است صاحب نظر از نیافه او کالات
 را در این مرتبه نمیگویم چگونه است و جای و صحبت و صفا از و جناتش نظیر
 در سینه منی شبیه سالک کلمه در این دارن ایشان بکار پروانز غصه
 والده اش از آن بوم اهل حق بودم داغ آن زینم از زمین بر خون قیام و غصه
 بکار و زمین که از زنها را غیر مرتضی است و بهر حال شاکر و صابر است
 از حال قدم الواح متعدد با فنی اش از ل شده و از حضرت ستم اراده است
 الواح دارد و همچنین جناب استوار علی صاحب الواح علیه است از حال
 قدم و با گذر از حضرت ستم اراده است در ^{شماره} روشی هر یک مقام اعلی غوی
 عدد اول در و انسال ایشان از ذکر و انال در غصه رقم

عبد صادق این محرم محمد بن محمد بن زاده جناب علی علی
 منکورات که خالواران است زوجه اش بنت جناب سید محمد سرور
 که از وجهه اش خندان بر و او بر میا علی جناب ایشان ام بعد از تقدیم
 جناب خال تصدیق بنای پدر صاحب ایشان زوجه جناب محمد محمد
 از شهادت سیم پزد است که با اخوانش همی بعد از شهادت آن پنج نفر این
 که برادر را بعد از سیم خداب شایسته بود در این مقام محمد از کیفیت
 شهادت آن و نوکل برستان آنها محمد که مقام تلووت کشندگان

از روح قدس خان معطل کرد و بگویند این ۲ جوان بجنب سخی کوچک تر از
 سایر شهدا بوده اند شهادت ایشان تا خیر مراد اندازند که شاید سیرت
 را که شهید یعنی پذیرش عسرت گرفته تیرا میزند هر یک شهدا در هر یک از
 مطابق چشم ایشان شهید میمانند و آن جمعیت خلق و غوغا و عداوت انچه
 میخواستند از سگ و حویب بر سر ایشان میزنند و آنانکه حریف نداشتند با
 مشت و پیر طبعاً کلمات الله بر آنها میزنند و آنرا کسی بر صورت ایشان انداخته
 و کلاه کمان و کفش تاج بر یک را بغیر کلاه رسانند و پیر میمانند تا آنکه در
 باین ۲ برادر میرسد ایشان را بر سر میدان خان که وسط شهر است اما در جنب بازار
 مراد و بعد از این صدمات و زحمات که بر این آن شهدا و تر بوده از برای
 ایشان بگویند تیرا میگردانند با بزار سیم از شما و طرفی شما که این انجیل
 رحمت میرانید شما بعل خود و مشغول شوید و ما را بر شقا رخصه الحقی میگردانید
 بخشم آید جناب ملک اصغر مطابق چشم صاحب شهر یعنی بند و آحسن میگردانید
 و بکرا از میدان بفرستید نفوس از اجزا حکومت و غیره جمع آید او را نفیست
 میمانند چون بنور خط مشق نمیده بوده است ۲ ماه قبل صهیبر اندر جواد نواز
 که کشت اجاب است از بر سر ایشان میمانند و بود در هر شهر امرار یعنی پذیرا
 میمانند بجا رغو متحول شود یک نفر از اجزا حکومت بخشم آید شنید
 بر کرده داشته کثیره و بیستم شعی وقت بقصد آنکه بگردن او زده سرش را از
 چهار کندان شنید بر ریش چهار کشتش فود مراد با او و جوان زخم تبار ایستاده

و ابراهیم را در جن مکتوبه از او حاضر نمودند و بعد از آنکه در تمام نمازها از اجزاء
 حکومت بیکویر میخواندند و آنجا که در تمام نمازها میخواندند و آنجا که در تمام نمازها
 گزارده با حضور او را علی فخر قدس بیرون میآوردند و آن سرور بودستان الهی
 بنام مستم از امام علی (ع) در مدینه و در اول او را بار باره باره میخواندند
 آثار بهائیت و شجاعت ایشان در صفحه روزگار باقی ماند و بعد از شهادت
 سرافرازی را از برنج جدا کرده مرآت در در شب خواندند و در روز و از او در بلز
 خاتم از نو و در روز بعد چند نفر از زنها همیشه بعنوان تعزیه بخانه اسرار
 نزد عروس میآیند و بعد از ورود و رفتن و دایره از زیر چادر را بیرون آورده
 هنوز از نو و تصنیف میخوانند علی لعنه الله علی القوم الظالمین مقصود اینکه جناب علی (ع)
 و امام جناب امیر صادق (ع) و بعد از شهادت علی (ع) صغیر از ایشان باقی ماند
 تربیت جناب امیر صادق (ع) بعد از این واقع در بلاد شوار و بعد از این مع حال
 و اولاد و والد از نو و بعد از فوتش در آید و در نو و در نو و در نو و در نو
 مع این علی صغیر صغیر شهید باذن خدا از راه الله بارش اقدس خود در منزل
 خال خود جناب امیر صادق (ع) در سال ۱۳۰۰ در شهر تبریز در ۱۳۰۰ بر وقت
 آنها است در مقبره بهائیان مدفون است اساس اولاد ایشان در عدد
 آنها از نو و در اناطه در ۱۳۰۰ فرقه و فرقه و فرقه و فرقه و فرقه و فرقه و فرقه
 جناب امیر صادق (ع) این جناب امیر صادق (ع) نیز در سن ۱۳۰۰ در شهر تبریز
 که حضرت شهید جناب ملا محمد طه (ع) شهید است علیه بهادرتی از آن کرم است

چون اسم مبارک ایشان ذکر شد محض از کتب معتبره حالات ایشان ذکر بشود
 در جنبه و در محضر جلالت و له نفوس مسیوره را حاضر میشدند و آنرا از عبادت خلف
 پرده جاس شده و جلالت و له از سرگشته سوال میفرمودند و قرارها بر روی آنها را از ایشان
 میگرفتند و غایبانه در خلف برده اقرار ایشان را استماع نموده و اقرار ایشان را
 از روی نفوس دادند و جلالت از آن جناب علام اسرار الهی میبرد که ملک اندر تمام
 عالم است و مفرغ بر پنج سال است چکود بر نفس سابقین بر ارض اقرایشان فرموده میکنند
 میفرماید آری در سراسر این نزارم همه وقت از خدا خواسته ام که این ربی بنماید
 فی سبب اینه بخون خضاب غایم میفرماید شهادت را با شکر قبول میفرماید بر سر اقرایش
 احادیث آمده هر ظلمتی و وضع از او بپا داشته محسوب خواهم شد چنانچه در حدیث
 وارد شده یقیناً و یقیناً از آنرا حدیث او شنیدند او لیکن متقابلاً بر اقرایشان
 هم حاضر بوده اند و مشاهده میکرد بر سر اقرایشان میفرماید در آن خوف الهی
 جان ایشان را میبردند و در حین شهادت دست بر روی زمین جاس شده
 کار و بجز مبارکشی که میکنند فرقی در دست خود نگاه داشتند و بر کردن و خونها را بر
 بر صورت و در پیش مبارک میبندند و در حدیث آمده که آنرا بر روی و بر صورت
 نعمت بر آن جسد مبارک رفته آنگاه بر نترسانند آنرا از آنجا که نامش بر شمع است
 انبیا و سلف طلب عرض نمودند یا ام الله صلاه نمازین چنانچه در قرآن مجید مذکور است
 قالوا ان الله عهد الینا ان لا نؤمن برسول حتی ینزلنا بقرباننا کلمه القار ان اخر استغوا

فراتر از برادران بصر اعظم در کلبه و افق بران است که نورس این
 ظاهرت و استقامت آنها سرخورد در فرا نگاه خدا حاضر شوند و باین قسم جانفانی
 نمایند و بعد جدا آنها را با نفس بسوزانند این است که میفرماید خدا جانکم رسول
 من قلب علی ایات و باین ترتیب تمام کلمات هم آن کلمات و قبیح و بلاد عدو آنها همین
 قسم است که در این ظهور باین نوع قربانها ظاهر شد و تا کلمه انکار حقیقت گفت و این
 آن فرانسوی است که با بقران حیات جنسی اهل مکان است شخص از همو بیرون
 میگذرد که بجهت تقصیر در رحمت بودم که این حضرات آن را وارد می نمودند
 و چند روز در میان آنهام زنجیر بودم تا آنکه آخر که فرانسویان حضرات بیاضه را
 این شب آخر خروج گزاشده بود که مرا هم از حبس بیرون برده و خوب بزرگوار
 و تسبیح نمایند بسیار حاکم بر طایفه و شوش بود و در طلب آن پیر مرد باره کار
 گهت میفرد و انظار سوره و در طلبت میفرمود که رفقا منزل نشوید که در این
 چند قدم دیگر میاد استرغایید همه اظهار بیاطاعت و سوره میفردند حال است از این
 مردم که عیب و نیایات خود را فریاد کنیم من جناب ملا محمد علی
 مشهور نمیدانم و زوجه اخلاق و صفات تمیز ایشان نزدیک از وصف نوعی است
 اگر چه بجزئی است اینها مشرف شده ام باین جناب آسید و غافلانه ام فرمود
 و داماد جناب افغان عکرمزکور با اتفاق افغان شکر حلقی بعد آمده اند
 اینها اول جناب آسید حارقی علیه السلام است از جناب قدیم است
 در در اینها سر حد است و زحمات فرسید است حق مشرف و مذکور است
 بیکر و در اینها بیکر است اسرار زیاد و عدد در آنها در نظر است
 آسید که در اینها در جمال قدم بساحت قدس شرف طره الراج عدیده از جمله تمام و غرض از
 الا عظم دارد

این است که در اینها در جمال قدم بساحت قدس شرف طره الراج عدیده از جمله تمام و غرض از
 آسید که در اینها در جمال قدم بساحت قدس شرف طره الراج عدیده از جمله تمام و غرض از
 آسید که در اینها در جمال قدم بساحت قدس شرف طره الراج عدیده از جمله تمام و غرض از

جناب کاتب خیر و امام جناب لقا عسکری کوراست اجتناب ایشان
از جماعت زردشتی است این بهرام ابرقینی که گمان اسم ایشان مهر بان این بهرام
ملوطی و ستودنش زینت در قمار محسوب و عمارت و این بکامین مندرسه قبول نمود
دست از کل برداشته قدم در راه سلوکی نهاد از هر کادر و برادران قوام شهر دیار
چشم پوشیده بود با وجود وطن اهل شده پس از مجامع و طلب بقصد اهل واصل و برادر
خویش تا سرزمین اهل ایمان داخل شده بعد از حصول مال منصرف به سمت قدس
بزیارت روح مطهره لاکز شده بشهر کربلا حضرت مستزاده اله منزه شده از
جمال تمام و ضمن آنکه الاعظم الواح وارد در سلیمان وارد عشق پر شده بشرف معانی
جناب لقا عسکری کوراست صاحب کرامت و اخلاقی مرضیه است اله جواد
از ایشان صادر شده هر دو بار علی گانه بر این نامه بنویسند عدد اولاد علی در فرود آمدن
جناب اسید کاظم ایام مرحوم کاسیر جعفر زردشتی هم داماد جناب لقا عسکری کوراست
درین باره بیخ اقبال نموده اند بعد از چندین معنی با آمده اند و در کتب وارد علی
اجز شده اند سفر سینه در فتنه باز مراجعت نموده اند از جمال قدم و حضرت مستزاده
الواح بافتی رشان نازل است از الواح و آیات بسیار تحریر نموده اند صاحب
سجایا مرضیه اند عدد اولاد ایشان در غره ^{۱۰} آید در کتاب مرقوم و مطور است
جناب اسید بن ایام مرحوم کاسیر جعفر اخیر جناب اسید کاظم عسکری کوراست
ایشان هم در سلیمان وارد عشق شده نگویند برادر چند جناب اسید کاظم
چند در عشق آباد توقف نموده اند مناسب حالشان بستر نشاند در فعل بهار
جهت کار اب کبر چون آمد تا برود در سید رضای زردشتی در هم خود کاسید کاظم گذارده

به شهر مقدس شریف برودند شعولی بعضی کعبه و کباب را طبع شد کردند
 از قبل در شرفی بر ایشان سوزان شده عطر رو حش با او از قدس
 را مکان صعود نمود و الحال در بعضی جایی در مدینه عینی موجود بود چنانکه کار رفت
 کعبه را شد خراب بود که از آن که حرم از کباب جناب آسید رخا و جناب
 آسید فضل الله فرزاده از آن که پدید یافت رخا نیز جمله را به روح افزا از
 اخلاق و اطوار ایشان متفوق است اساس ایشان در غرضه عوا مرقم است
 جناب آسید رخا بنادر است این حرم آنها را این است این است این است
 من این خرمها و اجدار ایشان از لطف زرد شیشهها بوده اند و لاف منته ایشان در
 طریقه در طوفان است آثار شهر از ایشان ظاهر و نوسایان از جبینان صاحب
 در اختیار و بدون سبب محبت اجاب همه و راغب و طالب مجالست اجاب
 بجز لذت نفس است و فرط محبت از پروردگار و اقوام بگذرد است بر
 مدتی در خدمت جناب منقلب آقا محمد جواد اعظمی علیه السلام بیست و
 جناب آقا محمد جواد حرم از اجاب او بیست و هجده حضرت ایجا بودند فرستادند
 همه صفات و اندامی که بر او را بودند معدن علم و تقا و منبع آداب
 و سبب او جدا بود نظر ایشان بکبر و واقعه و آذین از آن در هر قصه مجاور
 بودند سینهها از صحنه جمال قدم بجوار قرب آنها نشاندند در آن ایام تا
 در این مقصود مشرف بودم ایشان بر این بودند حضرت من از راه الله در
 که القدر و در این مرتبه عبادت نفسی که از آن فرمودند در آن ایام تا در این مقصود
 رسالت و عا بر بودند که محلی حیرت بود و در حضرت لعن الله الا عظم

روز حرم و ذرات لطایفه انوار فرمودند اگر جمیع عالم جمیع مؤمنان و غیر مؤمنان مثل جناب ابی
 جواد را خلقی نماید بنام شیم و درها صادر و شاگرد و رویش محمدی که آن ایام خادم مبارک
 خانه بود و گوید که جنین اختفایش در حوض کربلا در آن صبح مبارک و در روز ولادت
 که در آن ایام است نیز در میان آن ایام اگر کسی شود و نفع دیگر زیارت جمالی مبارک آقا
 که در آن ایام است شوق حجاب است من فوراً بیرون آدمی که اگر ممکن است
 خدای اولیای آن ایام همان جنین بکشد و نوازید و بیرون آدمی که روح ایشان سالک است
 صحت و حال آنکه ابراهیم و اقطاب و اقطاب نظر بر نمود مگر اینکه طریقه در حالت
 خوش و راحت بخواب رود در رقص چهاره اش حاضر بود جمیع اجباب حضرت
 سینه ای را، الله بدست مبارک او را در حق نمودن همیشه در سر کفنی ریختند و بعد از
 فراغت از دنیا در غایت و دنیا است و در خانه در حق او نمودند

قال زنده کدام است بر پیشانی
 آنکه بگردید کور یار
 بار مقصود آنکه جناب استغفار کور و در ظل تربیت چنین شوق و جلال است
 شده بعد از شده بوی با وجود ماکوت و حکمت شده خاص و نام شده زیرا
 که ایام بودن جناب استغفار جعفر شہرت را گفت که اگر کسی با ایشان بکشد
 و نفع ندر آن ایام مردم آن شخص را با بسید استند چه جاس که کسی و از ده
 سنه در خانه ایشان باشد خلاصه استغفار همانا از جو را اعلا و مخافت
 اقدام واقف سوار استغفار ایشان زمین عالم بدین که ایشان ام بزرگوارند
 و بعد از سید رشاد مقرر شده بودند تا بقدر استغفار همانا بوردند
 و مگر اسباب از بیت فرام بگردد چند مرتبه او را عام ناس از و سوا
 خلاص الذریعوس نسیم را ناس در کوه و بازار از بیت و آزار خواه

اندر حاجت را بر سینه بگذارد و بگوید **یا حنیف یا حنیف** هر چه در دلش است از آن و در هر
 در خواهر و برادر از برادر کاسم خان بنام تو عهد و باز مراجعت بیزد تو عهد از
 خروج حقیر و جناب فاضل کاشغری از بیزد عهد از چند عزم ایشان هم با عهد
 آمدند خدمت اجاب اعلیٰ رسیدند فاضل بنام است کاشغری که کلمه شده مخصوص
 جناب سلطان الشهدا در عهد و جناب طایف شهباز که به شهباز است
 و حکیم و خدمت ایشان بودم در مدرسه مبارک که چنانچه از قیاس کوشیده چندی
 اطراف بهار از نظم و شعر اهل هند و آواره و سرگردان بودم تا آنکه جناب
 حاج میرزا حیدر علی و حقیر و ایشان عازم عشق بودیم با اتفاق اقل و در عشق
 و بهر شدت **۱۳۳۳** بعد از چند سال اتفاق بارض اقدس مشرف شدیم **۱۳۳۳**
 مراجعت بعشق بودیم در عشق بودیم شغول بنام شده باز ام **بیزد مراجعت کردیم**
 عشق بعشق بود مراجعت نمودم ایشان چند وقت بعد با احوال شکر و عهد و عهد
 و با بهر بیت اقل بعشق بود آفرین در صبه حقیقاً فریاد نمودند بعد از آنکه که در سن
 این را قیام در صبه بجزار جمال بهر مکن و ما را گرفت چنانچه با بهر مطلب از نام بهر
 حضرت معشای حرمه الزام را در حرمه الفلک مرقوم است چون در آن ایام فرزند
 عبد الوهاب زانی تراست و شریفه خدمت عبد البهادر در حرمه الفلک بارض اقدس
 مشرف بودیم در حضرت متعلقاً از حضور من را اجازت بخشیدند و عشق و عهد
 مشرفه فراموش همیشه را بینا بر ما هم بر ناک و حرمه نازلی بفرمانند من جمله
 بود همیشه ایست از آن بیانات و اولیایات معلوم است که در وقت نزول این
 لایح روحش باقی اعلان در نقل جمال این صحنه شکر بوده است آنان روح بهر
 مرقوم بگردد **آمن الله زهرها علیها به آراة الله الایس هو الله ارادة الله**
 در حضور نور الانوار در ملکوت اسرار جمال بود و کار غیب آنگاه که چنانچه

ایمان جناب مکرور در نزد بودان قیامت بر او خوشتر شد که را چشم خود ملاحظه کرده
 خوفاً سران قوم شود و چون فتنه مهور او را بین اهل نبیور شنیده نموده در مقام نجابت
 و طلب قیام نعمت شیا بلین دارد و قائلین فراموش از آشفته و بیجان مانع بودند
 بعین زیارت سر قدح این مکرور را بر سر آن سر بر بعد از زیارت بعشق ابدی
 در سنه هزار سیصد و یازده وارد میبویان ترک ز با سبب طلب گاه گاه میبویان
 تکبیر محض ضایع و الدین و اخوان و رفقا و دوستان بیز در مراجعت منقاد ایشان
 تمام بر طایفه و ستان و اقوام قیام مینمایند و الدین و اخوان و بعضی از دوستان
 را بهوستان حضرت اعلی و جنت ابر و اللت منقاد آن ترک ابر و اشعار
 بیدار شده در صد و اذیت و آزار بر سر آینه مجد و با خورشید عبد الله بعشق ابدی
 چند سنه در عشق ابر توقف نموده مراجعت بیز در نموده لاجل سقایه اشعار مکرور
 در سفر قهر و ایضا غریب اشیا را توحید در اراضی قلوب مستعد با ابرار
 و اشعار و یار و اعتبار بنام مراد و در طایفه منقاد چند نفسی اقبال منقاد
 و اگر از ارض کرد و هر شورش نموده بر کشتن همه ستان میبویان شخصی کما در از آن
 نفوس متحرکه آمده با و با غرایب میبویان مراد ازاده مفسدان چنین و چنان است
 و خود همان شخصی در زمره مؤمنین و مؤمنین و اخای میبویان چون واقف از ازاده
 معاندان شده چند گاه بر مکرور حزم و احتیاط رفتار نموده عازم عشق ابد
 میبویان از عشق ابد بر ره جز سفر کرده چند نفر را در آنجا ضایع مینمایند و بیجا تنوع
 و تشریفات آن مجانب و ملوکت که از آنجا دیدار از ناسبات ایشان است حقیر قیل از
 تصدیق از مینایش نورانیان مشاهده نمودم اسم او را بحضور من را بعزب عشق
 حله شش مرتبه نمودم ۲ لوح مبارک از جمال کلام با سبب نازل بعد از تصدیق عشق
 با و تسلیم نمودم از حضرت من اراده رود و در آن لحظه بینه القدا روح دارد

و در بعضی از الواح عمر که از قاضی عیاض و غیره نقل شده است که در آنجا است اسم
 جناب ایشان و اخوان ایشان در سوره ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰
 زوج و او بنت خورشید و کلام از مواضع است قبلاً از این ام با حضرت سعید معاشرت
 داشته بعد از سه سال و در حدیثی بحضرت علی ابن خاتم قرظی را اول کرده ایم با آن
 ابراهیم ابراهیم مرحوم عبدالله سلمانی بزرگوار است این قصه هر چند در حدیثی است و در حدیثی
 حکم ابراهیم وارد شده و محض آنکه از شر شیطان ماری که در کتف او نشسته بود
 که در روز و در حمام جو آب یک نفر از علماء سؤال نمود که نبوت رسول الله چه نوع
 پادشاهی است نمود که خصم از جواب عاجز شود و بگوید و فضا را و سایر مذاهب
 جناب آخر هم چند کلمه ذکر نمودن آن جوان بیاناتی ذکر نمود که در جواب جناب ایشان
 میگردیدند تمام حواس را جمع نموده و بیانات طرفین را اصفاً بنماییم آخرتر فرمودند این
 حرف با بیهاست و الا حقیقت رسول الله صلی الله علیه و آله است محتاج بر دیگر نیست
 که جناب آخرتر از جواب باز ماندن جوان هم ساکت شد بعد از خروج از حمام نزد
 آن جوان رفتیم و حضور مطالب نمودیم ایشان را بمنزل جناب امیر عبدالکریم هر دو نفر
 و از صفای دلایل و اقیقه و بیاناتی که در آنجا بود و در آنجا تعلیم دادیم و از آنجا
 سرفروند از شدت بیانات ایشان در تمام بیانات و همه تم را سوختند ایم چند بیت که
 این مقام است از باقی ذکر میشود چون خود را معاینه در محضر ابراهیم و آن بزرگوار
 شنیدم خود که او را متعجب از شمار دیدم هر چند از شور عشق چه در شوقی هر طرفی که
 آخر کار شوق دیدارم سوره و بیست و نه کتف ایشان چشم بر روی خطون دیدم
 روایت ازین روایتی که از نهران هر طرف دیدم انشی کان شب و بدر بطوریکه در آن
 چهارچوب ایشان افروز بادی که در هر بیغیچان بخار میخ زد و در دوزخ

که در این کتاب آمده است که هر کس که در این کتاب بخواند...

بسته بر عهد معش تمام میان من شرفیزه از مسلمانان
بر سر سبک است اینم گفتند عاشق که کرد سوگردان گفت جاوه به پیش از مرگ
راه تا خود با طوابع مهمان با آفتاب است و آتش دست رنجت در مسافرت آتش سوزان
چون کفیم نه عفا مانده بودی رخسار من کفوم از او ایمان سمت افکادم در آن صفت
بشاید بیکه طبع او نتوان اینم سخن بشنیدم از عفا همه جزای او بر دست و پا
که به جانت هیچ نسبت جز او و عدو لا آله الا هو

در آن بزم روحانی در نویدم رجبی زمانه در زمان کارم را سا خند و در رکابی
نظایعم بر رخسار جویم جناب اشرف عبد الکرم غلام عشق آباد بودم نیز با تقاضای
ایشان سفر نمودم و یوازی عشق دار شده با کرده عشق بر آورد در در محاسن و محافل
حاضر اینم که نام پنهانی را از سر رنجت بر آورده کنوز لا یفنی و اصل و غناس حقیقت حاصل
شد بعد از چندین روز مراجعت نمودم اشغایان را بیکانه و در میان معانی باقیم میام
و اتم بود بعضی حاتم شرم کفیدم و از آن و نود بام را نیرند آنچه مال سال را ششم
بفتوا حکایت شرح از دستم گرفتند بعد ملا مظهر نورم که قصد جانم دارند و اراده دارند
و آزار باز از عظم بجهت خود بعضی از آدمی که الهی از برکت این امر عظم شده
الجهات آورده شایه فاش میگویم از گفته خود شادم بنده عظم از سر و چون آزارم
جناب اسما اینم در عوم ما این عظم خادم مسجد امیر حقیقی بجدار از یوغی خود کالیف
در مقام مجاوره و تحقیق بر آمده برای غایب عظمی صباغ بصراطه مستقیم راه یافته
و بنهاد عظیم موفقی شده پدر و برادرانش نصیحت منی نیرند عمر از آن حاصل نند
باز بهیت قیام بین برسان حال و قال بگوید پس بر بندم که ده از عظم که غرض نند
را هل ایمن فرزند

چون گفت و بنزد پند چاره داد او را بجز دو کلاه ستم در زیر اجنه تا آنکه از
 غم سینه با اتفاق عقرب عشق ابر آمد از آن زمان تا این هم وقت شنید با
 حرارت است در صحبت و خدمت خدام امری با اخبار است جناب تا زمان تاریخی
 میبود ندر جناب فارغان در میان اجابه بمنزل او ویر طعام همه بشرف
 زیارت طلعت قدم جگر فکوه مشرف شدند ۹ لوح از جمال مبارک بر لیس
 صدق ایمانش مشاهده دارد بعد از صوف جمال قدم نیز بارص اندرس زیارت
 تربیت مقدس و بهکل مکتب فائز شده در مکانات مونس با و قول
 از سخنان زیر بریم الحائات ملیح دارد مکتب و محضر مبارک حضرت عبد
 بالی است خوش تلاوت ابات نموده همه وقت بر خدایات امیریه از سایرین
 سبقت گرفته خارج ساختن مرقد حضرت شهید جامعین تا این ه فائت از
 وجه ایشان باذن جمال مبارک بتوسط اینجی به شده از حضرت منس
 اراده اسم الواج دارد زوجه ایشان بنت اخوانه علم در ۱۳۱۹
 بر حمت ایاز و حوسه بسیار ایمانی تا مرقع فرزند بعد از رحلتش باقر جو
 یک بهر و یک دختر هر دو شیر خوار جو جوان بعد از فوت او در کتبت
 چند مطلق است ماضی در ایام شهر خیار و در کتبت در روز ۲۱
 جناب اشرفین اینم فرستم انوشکا ابریزد در اینم تمام جناب در خوار مذکور است
 در کتبت در کتبت جناب و طلب بود عاقبت بمصدق منس طلب شد آنچه بود
 بقصد خویش تا طلب مکتب وارد و امیر شده در ۱۳۲۰ نو قد تازید با صفت

در پیش روی از پیش معجزات عرفی که بعضی بویست همان است که در حق تعالی
 بعد از آن بجز عناق آمده و از مدینه عتیق بمقام مقدس ثلوثینا و
 و بقعه بیضا سفر نموده بنزایست روضه مطهره و جمال بهایست حضرت
 عبدالمطلب فائز شده مرد بیت عبور و از صفات زینب امیر المؤمنین
 بنت اسراء اگر ترازی و حرز است که از قبر فرشته گذشت مؤمن است
 اسرار او را در حق و عدلانها از آثار ذکر در روضه مطهره
 انخوان بخت و بنام مرحوم جناب آقا میر جناب لا یزید و جناب اصحاب
 در نجیم لایح و به کتب صاحب اند که از اقیس است که تحت طالع مجالی و لوقال
 و سمان بانوار اخلاقیات منوره و بوجودشان از زمین از قدر رحمت
 نوشیده اند و در هر عنایت پرورش یافته اند بیرون زحمت و رنج بکنج روان
 به روزه اند و نازک است سفر میر منالی مقصود رسیده اند جناب میرزا مهدی در سن
 شصت و پنج از باب توبه نمود و بقصود خود فائز شده و در اسکندریه
 سالها عیال توقیف نمود و هر ساله با حاجت قدس شرف شده بغیض لقا فائز
 میگفت از جمال بگرد و حضرت منم اراده الله الواجب دارد ما حسب کالات
 صورت و معزیت و از این جناب است میرزا مهدی در سن
 ایضا بیایند فایز زنده عتیق میرزا مهدی در سن جناب لا همین است اخوان ایشان
 از نفوس شمع او پخته اند که از جهت ایشان بعضی اعزازت خیریه اجرا شده و مرثیه
 بعد از صبح جمال قدم براد و است قدم زده بنزایست روضه مطهره و قدس
 بهیست فائز شده قید اهل فقر سجده نموده از حضرت عبدالمطلب فائز شده یافته
 و مورد الطاف شفاست اولاد ایشان و اخوان میرزا مهدی در سن جناب لا عیال
 مرحوم است از جمال قدم و عتیق الله الا عظم الواج دارد

جناب آیت الله صاحب الله ابی روحیم بار و بیجا شمس ابراهیم سید عالم را ببرد
 بوده اسان غیر و کلدان را خوب میرا و نتر در محضر جناب آیت الله ابراهیم حافظی
 و جناب آیت الله اسد الله اعظمی که گفتند در میان سراج در ایام امر به معروف و نهی
 صحت بینا بینا ایشان هفتاد شده در مقام مجامع و طلب و جنتی بر سر آینه لادت
 و در مقام تحقیق و طلب بوده اند مگر سواد الی الله ندره که گفته اند نفیست
 و جمال ابراهیم سید عالم ۱۳۱۳ بعد از از عانی و انیقان بطولین رفتند و تا
 مسرت از همان غصن سدره ابراهیم و بیجه زیارت بقعه مبارکه و عقبه مقدسه فاکر شده
 ابراهیم حضرت عبد الباقی علیه السلام آید از برادران اشیاء امر جملا ابراهیم
 دارد و لا جدر رفیع و هو مات و رفع شهادت و از ابراهیم چون شعبان عمر صاحب اخلاق
 جسته است و دارا منفات سید و در عمل هیچ جوراب با ما شین با بر است
 حال که سلسله است سنی شریفی عمر ۲۲ سال است عمر ۲۲
 جناب آیت الله ابراهیم سید عالم جناب اخلاص از ابناء شایسته است من اهل همدان جناب
 مجد داد از اجاب او ریه همدان است که از اب حظه وارد مصر میمان شده و آیه و طاف
 و دایم و من قوم مومنین الی الخ را معذوق شده و از زوالی حقایق معانی
 قورات که در اقداح کلمات و در جبهه مشروب گفته نفوس کفر را از ما عزیمت جانت
 عیانت با فرستاده اوانج جمال قدم و عیض الله الی الخ ما بعد اینم در حال اینم
 سید خلیل الله افرخ ابوسید عالم همدان برغت و از اشیاء بهیچون آید
 در سلسله افرخ الحین بعضی جوراب با فرستاده شغل حقیقی عمر ۲۲ سال است
 صاحب سواد نایب است در امر الله نایب و در این دور عهد و بیمان اگر تمام
 عمر ۲۲

محمد باقر ابراهیم مرحوم صاحب شیرازی از بزرگان علمای زمانه است که در شهر
 بعثت ابراهیم شول بنا شده است و در اوقات با بنای صاحب سبب شده او را
 بقام ایمان و ایقان با مرخصی و در حین آوردن در سال ۱۳۱۵ ایام خلع فرزند شده
 در عین شرف است که در جعفر علی اف و امده پس از آن از بزرگان جنده است آمده در روز ۲۵
 جوان بکم صاحب اسیر فدا محاسبی و استاد میرزا رسول ابتداء که محمد باقر صاحب است که تمام
 در سال ۱۳۱۵ در بنای صاحب اولی بنای فخرم صاحب رسول ممدان چند روز در مراد اقبال
 با مرخصی متعال بوده است که در در امور است خبری بنویسد اما در این بنای بر چند صاحبان
 ثابت در شیخ اندر از حضرت منج اراده است الواح دارند فرزند ۲۵ در کتاب است
 با شیخ ابراهیم مرحوم صاحب شیرازی از بزرگان بیرون آمده و چند روز در شهر
 و بعد برود چهارم و غیره مقرر بنا شده و در سال ۱۳۱۱ بعثت مرآة مد اعظم منقح
 تمام بنای ابراهیم ولایت او اهل این شهر را بر در مقام تحقیق بر آید و تصدیق بنای
 و این بنای ابراهیم ولایت و بیخ بجمع جوخ مفصلی است که بعد بنای خود بنا شده بعد از
 از اقبال و ایمان اظهار نموده که بنای چهارم در جهت توسعه رفقا و آشنایان خود و تبلیغ
 تمام تحقیق بنای کفتم ابراهیم در حین ۱۱ و آید مبارکه و از شهر من صحبت و کلامی است
 بعد از این بنای را علاوه بر مردم بالاخره روانه کرده شد در این قدر در تفکر توسعه جز در سال
 شده روانه چهارم بنویسد در بنای شده بنای تبلیغ بگذارد او را بنی که در حال جوادی
 بعد از بنای چهارم و بر این صحبت میاید بعد از خویش رفقا شویت توسعه که بنای و
 در بنای عبدالحق بزرگ است که در شهر ۲ نفر فتم این بنای را جل صواب و تقریب
 بر باب بعثت شکت و کلامی بنای بنای خلاصه کفتم اجتماع بر منزل
 ایشان آمده این بنای منزل بیرون آورده و کلامی فداوان بر این بنای موضعی بنزشت

و محذره که در از حق کرد که قائل است بر این است که اگر کسی از اینها بماند
 حق کرد با حق بود و سیم بر و فرود عرضی بر این است که در حق بی نیای نام سر و بیخ نماند بیکنه نظر
 مفروض است حال رفتن مطلق بر وجه ثانی علاوه که در هم اول فراده با آن شخصی و عواد و فراد
 کرده خواهد بود اینها را آورده نگاه دار بر همان وجه در هر دو از دیوانها آمده
 این مطلقا مگر خود را اخای و خیزان برده برین جواب سوال در محبتی نگاه میدارند
 بعد از بیرون ایشان از طایفه همایش بگویند که هر چه از این شخصی را غیر مکتوب و طلب از من فراد مکتوب
 فاستر بشنید و چند نفر شهادت میدهند مکتوب در این خفا شهادت میدهند ایشان را مکتوبی در خارج مکتوب
 اگر طلب دارد بود و بیضم بر هر دو ایشان بر مکتوب در کار و انصاف جزئی کار و انصاف دارد مکتوب حق
 اذن نمیدهند که بمنزل خود یا بنده هر طرف میرود کسی این نزاره نمیدارد هر چه بشنید حق کرد
 با چند نفر آمده بقصد از حجت ایشان ابتدا مکتوب بر علی بیاض است بیخ نماند را با در هر دو
 و جسم و عجز و زائنه اندر مکتوبین بنام کائنات است بیخ نماند را با ایشان فرض میدهند
 انچه را داده از آنجا تر میزند در آن حین که وارد اطاق ما شدند شرفی از بی در آنجا
 ایشان در نگاه اطای وارد شده گفتند که ذکر نموند در این بیخ نماند را با چند مکتوب در اذن کسی
 در او ایشان تر سید اول تقصیرش نشود هر چه در بیخ مکتوب و بیضم نمودند جوابی قسم نمودند یعنی را
 بیضم بر هر دو بیضم بقدری بیخ را در اذن جواب آمد که بود چهار جواب بیضم
 بر هر دو بیضم چهار جواب دادند جواب هر دو شد دیگر تا بر چه شود لاکن همان
 از آن صدقات کتب کالات کرده چون فریب اینها از بوشه ایشان بیرون آنرا خود
 عبدالحق و بیخ اینها بیخ بیخ در بیخ بیخ مذکور که گفتند را بشد آنست خورده اند
 از طرف والده با حقیق قرائت دارد مع محملات بیخ در محله علی منتهمان محله کور هم
 ذکا قرائت که باید از چند محل ماریک گذشت تا در اذن آن کور هم طولانیست

شده آن را در تاریخ بیاورد بگویند و بعضی در آن کوه ساکن اند و بعضی در آن
 لاکه زود در تغلبه آید تا بهت در استعد کوازه و بعضی بیرون است که عین از آن بود
 کسی ایمان نیاورده است شخصی آن کوه را تا بوش نامیده و ادیان آنرا اهل تاروت
 و مخصوص بکسان علما از سیدها مدتی که بکس از فنون و هنرگان قاهره عهد است
 این جماعت سر کرده او را آورده و در آن کوه در خانه حجره ^{تالی} اولاد فریاد
 داده اند که با سالی آن شخص از جاه و دنیا ببرد و در آن کوه مذکور چهارده
 خانه است که اهل تاروت حساب نموده اند و آنجا هم در این زمانه منازل
 سکنه دارند اما کم او را دیده اند و می دانند که عملی منحصرا بر سوسه زدن و راناس است
 مقصود اینک عبدالحقین مذکور از تالیات رت حضور از امیر اهرش در نجاش
 یافته که انشور از تفحص صورت بین اهل القبور کباب عموهم مالک ظهور اقبال کرده
 بود از سرور داخل سوره بهمان جام و منقش بقوت و نظرسین بختا بختا و شام
 این مراسم را در مدینه الحاق تحصیل نموده در سال ۱۲۹۱ با این امر بروج اقبال ^{۲۸}
 چنانچه اشهر ^{عکوفه} بزرگ ^{اشهر} بره بالا ابهم در حوم مدینه اعلی خطیب از صفی
 و باغش میان خود کرده اند و در ^{تالی} میان بیت در مقام خطبه های فصیحی از
 نوحه اشهر ^{ابیر} که ایلاد اولاد اوست در ^{۱۲۹۱} ^{بهر} ^{جمعه} جمال قبا اقبال نوحه
 حفر اول ^{تالی} نوحه از جمال مبارک و حضرت ^{عصی} ^{الله} ^{الاعظم} ^{الاولی} ^{دارد}
 نفوس غایبه را تبلیغ نوحه زوجه اش بنت آحیی علامه موقته ^{تالی} ^{بهر} ^{رفیق}
 بوده است برعت ^{ابیر} ^و ^{احمر} ^{جانب} ^{مذکور} ^{مدتها} ^{است} ^{از} ^{بزرگ} ^{بخت} ^{نوحه}
 در ^{۱۲۹۱} ^{بعضی} ^{آورده} ^{مبداء} ^{چندین} ^{وقف} ^{ببزرگ} ^{مراحت} ^{کرده} ^{لما} ^{بکوان} ^{عاجز} ^{جمال}

و از تمام اهل ضلالت نریخت در بدینواشته از وطن محبت کرده از آنجا
 بخراسان آمده مدتی در آنجا بخدمت شریفش مشغول شده در آنجا در آنجا
 آباد آمده صاحب کلمات صورتی معنویت است و او را در آنجا در آنجا
 است و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 چهارده سال قبلاً بشری به باقیه آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 چون آنجا بگفت بر همه و با مردم بطور مدار رفتار نمودند چندان متعرض او
 نبودند و در آنجا آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در حقیقت صاحب تمام خلق نیز در آن روز گذرد و ایام غنیمت
 از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 همی قسمها بود و سید القادر را از او بین خارج میدانند خلاصه از آنجا در آنجا
 زمره بودند تا زمان شهادت جناب افاضال مجید که بعد از شهادت جناب افاضال
 خلاق بنا فرمودند و بعد از آنکه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 افاضال مجید این است که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 چند زوج سخت کبوه بنا کردند که در آنجا در آنجا در آنجا

این کتاب در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

این کتاب در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

جناب طبع قوی است میخواند جناب اعلا همین طلب آب است میخواند میخواند
 قدم آب غلبان منعقد می آورد ایشان آب قبول فرمایند دیگر قدر آب
 آب کف برده از حوض می آورد اعتنا فرمایند معلوم است از این طلب آب نمودن مراد
 ایشان این بود خواهد بود بر همان جماعت را واقع و آنظار نمایند و آنحال بنویسند و شرط
 در آن مقام بر سبب نشان در جنس سید بنویسند این چنین نوشته میگویند بیکبار میگویند او را
 آب رجم قلم پیش نهاده چنانکه در بار در دست و اعظم بنام اینک گفته اند در میان
 بر کلور آن ناخته الله میزنند که یک دفعه خلق بجوم نوحه او را از خانه طبع بیرون
 آورده آن جماعت جوهر جوهر کلاب عقور آن جسد مبارک را باره باره بنمایند
 الحق سبحان در آن روز بیست و نه خوراکی برین بنویسند تا آنکه حریم نداشتند از یاد
 بیاید اظهار مفاهم از هم مفروق میخوانند حاجرانان عطار هم در میان جماعت
 حاضر بود و یک چاکت لغت با میداند خداوند عالم با این صواب او را عذاب
 ننمایند آورده بر آن جسد باره باره ریخته اش بنویسند و در حین سوختن بکمال اظهار
 سرور و لذت مینمایند بعد از فراغت اجزاء و اعضاء نیم سوخته را مثل باها و دستها
 و سر و بعضی از عضو حاس و دیگر را برداشته بر کفها بعضی از اصحاب که معروض
 بوده اند بر سر منجم جلم بکوبید بار بار او را در آب خانم جناب انان حاضر میزدند
 بر سر و یک بار و یکبار در آب خانم استوداع مذکور بر سر و در آب جاب بنام بر سر
 و از دست و در دست آب بکوبیدند بعد از آن حکایت در صدر بر آمده خلق را کت
 مینامید لکن باز گوشه دکان بر آب از دست بنویسند حاجت عبد العین انور چشم سازها

کرده بخوابد اسباب فراغ آورد که بحالت استیلا و بی خوابی تا چند ماه تمام
 فراغ نداشت و در لایحه بعد از مبعوث شدن اسباب پیشان میبود که بعد از بکرون او وارد
 آید و حکومت او را ملاحظه نماید و دولت مکنات او و فعلش بنظر نماند و آنکه مضبوط
 زود را ملاحظه و قرار برای مبعوثی که اول نظر میکنند که کمال او معلوم نباشد لکن اطلاع
 باین امر باقیم از نزد فراریها بدست رسیده و وارد عشق اهل شده مشغول کسب شده
 سفری چندین عکاس مشرف شده و نیز با دست روفه مظهره و مشرف لکاح حضرت
 عبرتیه که در محراب بعد از اعدا فائز خود شود سبب خبر اگر خدا خواهد این امر حضرت
 من اراده است و از لطافت و عنایات یافته لوح دارد که بعد از کتاب اسباب
 جناب امیر از میم انعام بدیم که آن اسم مرحوم که میرزا حسین زلفی نام از اهل قزوین
 ایکنی جناب امیر از میم انعام بدیم در نزد جناب ملا حسن موقوفه بیایم که در زمان
 ظهور فیض او با تصرفی فوضه بوده است مکنت میرتیم چنانچه خود ایشان تقریر میفرمایند
 که در آن ایام ذکر نامه بشنیدم لکن نمیدانستم که مقصود چیست بعد از رشت در مقام
 تفحص برآیدم لکن از غیر محل آنرا غبار طلب یار نمودم و از غفلت لایف طلعت افکار
 جهالت طلب مبروم آن ها همان جا اهل و زارندان خافیل و لایق حق و باطل بچشم
 امین و ایزد خاریف اقوال و موامرات اهل قتل را ذکر نمودند و زود در عنوان
 میزد و مرد و تهتبا و فریاد این فکرم با بیستاد میدادند که حکم را بدست اینک باید
 نقلی این نفوس سوال جواب میفرمایند من غیر دلیل ایشان اهل باطل میدانستم لکن این
 بیانات کسراست رفیع عظمی فرموده و این در این خیال که باید بحضرت صاحب الامر

مشرف شوم چندین بار به حضرت مشرف گشاده و در هر بار که حاجت منجور شود روزی در آن
 خورم که خدمت حضرت مشرف شوم از نظر و نظر تبارک و سفیر و پیر که در آن روز
 در آن مقام مقدس بجالسندی ایضا چندی پیش در روز عاشر فرمودم که در آن روز
 نمودم که خدمت صاحب الامر شرف شوم باز هم از نظر و نظر بنجف از شرف و سوزن در آن روز
 کسی را ندیدم و خدمت بکنم ایته و برام و وقتا ختم ام از خود ما بوسی شدم که یا نه قابل نیست
 و اینکه مطلب قسم دیگر است مراجعت بقوم منقسم تا قبل اختیار کردم و همین قسم در این
 خیال منتم که چگونه خواهد از این و رطله حیرت و سرگردانی بر ما شوم ششم این خیال آمد
 که این حضرت است باید یکدیگر صاحب الامر ظاهر شده خوب است قدرش با این جماعت
 صحبت نماید و مطالب ایشان برانهم از این از این کلمات ناشایسته در باره ایشان
 شنیده ام خائفم که مبارکها بر ما شوم با حضور و منور و منور و مرا از وسیع خروج نمایند چندین خوف
 و رجا بودم تا آنکه توکل بر خدا کرده غم مرا کاسته ایست نمودم و موجب شرف از همه
 اینها با جناب اشرف کاکظم سفیرم قرابت دارم و همسایه خانه هم هستیم اب در کوره
 ما شسته بدان میگردیم لکن اقوال مخالفین همان حجاب شده بکامیم قرابت بعد از دیدن و این
 اشفاق و بیگانه حالت بر واسطه تائید زاهد طبیب شمس ایفان سفیر رفیق طرف میرود
 جناب حاجت منجور می شود مشرف بنف و راحت و بعد جناب سفیر شمس ایفان فرما شد که فرمود
 بعد از نمازات بس که هر کس اراده در در با من امر مبارک و وارد با در جمیع نمازات
 و عوارضات بگذرد از جان مال زن فرزند و اسم رسم آبرو بگذرد و الی اسم عاسق نسبت
 با یکدل و در بعد از این من خدمت ایضا عزمین کردم این بعد از آن من و شادان حق
 ایتر هم چهره در راه دست نشان کرده بودم که نه در راه عکس از آن دست بر آن دست

در هر یک از اینها سینه رسا گفت همانست تمام اهل چشم و گوش سنده با ایشان بود
 ایات ایشان را اسفا میکردم و هر چه گفتم است بودم که نداشتند معذرت از طلب که نشسته
 که تا که با آنکه مؤذن باشند ملتفت نشدم که هیچ شده غمرا سراسیمه حریت نمودم
 و چنان رفتم و در هر غیر و نظر مستغرق چندان طوالت کشید که غرق جبهات و کلف
 سبوت نمودم و با سر بر آفتاب کردم و خورد و خورد بنام سینه گذاردم و چند
 نفس را علی بن نمودم و جوف است نفوس در صدر و عداوت بر آینه منم هم چون
 در زنجان ملک و مرغی را غم و عیال هم ملک مورثی در زنجان اراده آمدن بزنجان کردم
 اهل بیت را روانه زنجان نمودم و خود رفتم در راه که فرسایدن کرد بین و زنجان
 واقع است هر برادر رفتم در راه بودند یک نفوس بزرگتر بود حداد و دیگر
 و دیگر طالبی چند مانده ایشان را پیغمبر نمودم را کن برادر دیگر که از من کوچک
 شروع بنام عداوت بگذارد تا بفکاس که خیال داشته که محقرم بنویسد
 اول من الله عاقبت محنت سنده در زیره مولدین و موقدین داخل شد در راه
 مردم نماز عداوت گذاردم چون اخوان ملا فطرت حکمت را بنمودند روزی منزل
 اخور رفتم بعد از آمدن حقیر بزنجان جمعین ایات و کتاب را برداشتم هر چه
 نزد علماء در وقتیکه در مجلس سخن به بعضی جماعت در آنجا جمع بودند علماء امر میباشند که
 اول بهادر و خانم افسان را ملا حاج تا چند جماعت بخانه او در محضه اسبابها را غارت
 میباشند و او را سر باس بر چینه با انواع از بیت و صد مرتبه نزد علماء حاضر میباشند
 و مرتبه و منتظر که فتوا را قائل وارد او را سینه نما چند حکومت از اینم تقصیل مطیع
 شده چند نظر را نزد علماء میفرستد که اول بهر چه بر بیاید و در نه نامنه خود جز اول

مردم محمد طعن حکومت سزا از آنجا است که این کمان را در دست جلافت
 با جماع او را آوردند و حکومت حاکم هم چند اسکات به امانت فرمودند
 که خوب و نیکو حاضر نمایند و او را خوب کار فرستادند و فرمودند که
 منج جز او را در دست بگذارم مردم تفرقی میوندند او را چند روز در
 نگاه داشتند بعد حکم باغرا جلی بنمایند ایشان با ایل و عیال روانه فرستادند
 هم بعد از تاریخ فوسف اسباب خانه اسباب و کمان بی تاوان بنمایند و کمان هم چون
 در خانه ایشان بصره خراب مینماید و جدا از این ایل میوندند حقیقاً چند روز
 ماندم و خیال شرف شدن داشتم جناب امیرزادین هم خیال شرف شدن لکن بخدمت
 نداشتیم من از ایشان عهد کردم که سفر بقفقازیه بروم هر وقت بخواج
 میاید هم بیاید با هم رفته شرف نگاهانتر شریفیم بخت قفقازیه آدم با نیک
 مخرج مینماید با ایشان اخلای دادم شرف آورده با اتفاق یکدیگر بخت
 موجه شدیم و بزیارت جمال خدیجه الی فائز هیناً لنا و مزیها عدت سر و ملت روز
 شرف بودیم بیشتر او گاست بعد از بیستم ناصبه شرف بدیم حد خدا را که وفا با سنج
 شد و بنده الی حال فائز شدم با نهم آرزو مقربان بود بان رسیدم لکن ایوب و یار و دم که
 رفتن در نزول ایات شرف طوم تا ایله بدست ایام عین نزول ایات شرف
 شدیم در چون کالبت روح اینها فرمود فریسم اتمه وارد شده ایستادم
 ایستاده فرمودند بنشین نشستم فرمودند چای آوردند لکن مصل نزول ایات است
 بنده در ۱۴ نفر از اصحاب حاضر شدند و همان قسم که عرض شد وارد شده جالس شدند

در محضر مبارکدها سائل شود برادر محبوق مخلوقم از کوشش بیانات و توجیه و تفسیر
 و تحقیق بیست و بیستون ربهتم شراباً ظهور را بر خود داشته اند چه عرض نمایم که آن
 روز چه حالت از برای اهل محض و دلالت منج لم یذوق لم یذوق بلکه خدا که در هر طبع
 کردم از خدا بر منتهای مطلب خود گامی گامی شدم بعد از انقضای بیانات
 از حضور عرض شده بود طبعی راجع شدیم بلکه چند روز در زنجان توقف نموده
 سفر بطرف ابرافشا رو مائیم تا آنکه محل جناب سیدان خان که بهر طریقی رضا
 علی خان که از اعیان معروف مشهور بود که چند روز در اردبیل در آن محبت و محبت نمود
 محل حکومتهای زنجان قریب است مسافری بود قون آقا جاکزایران قریب
 بنویسند جناب رضا علی خان ابرافشا بود در چند روز در بیان ایشان بسیار
 و از فیض ملاقاتشان بهره گفتم و باز مراجعت بزنجان نمودم چند روز در زنجان
 زیارت نمودم در سلسله اجازده با اهل عیال حرکت کرده وارد عشق آباد شدیم و آنرا
 نیز تا کمال در زنجان فراموش نمودم در عشق از مولانا قاضی بنات شد
 در محفل سلسله بنار و بهر درگاه شریک بود جلی باقی اعلی معهود رحمت است علیها
 این است که جناب امیر زین العابدین بقطعه خود مرقم نموده بود در آن حقیق
 چون مطالب معنوی بفرستادم در جمله بعضی عبارات را تغییر دادم
 خدای سبحان از جمال قدم دارنده روح از حضرت غصن است الا عظم الاله
 شکر که در زنجان این موهبت شعرات جمال مبارک شعرات حضرت عبدالهاد
 صلوات الله علیه مبارکدها سائل بود بان سفارته نموده اند در در میان شکر و از جمال

قدح و حصص الله الاعظم فارزندان و اولاد ایشان در مکه و مدینه

آنحضرت محمد جناب کاسر حسین علی و جناب اشرفی ابنای جناب اشرفی بنی
 من اهل اردکان بزرگوار و در بر و ظهور حضرت اعی نفوس جنرازان قریب مبارک بار
 حضرت اعی اقبال نوه نهمه وقت نفوس مقدسه در آن ارض قیام بر خدمت
 ام نموده اند جناب امین علیه السلام رب العالمین از اهل اردکانند اولاد اشرفی
 و اشرفی جناب اشرفی بنی نبی بعد از آنکه از عیال که اکثر اهل اردکان اولاد
 مطیع بوده اند مخصوص در ایام تقزیم دار سیدان شهداد در راه محکم حکم نافرمان
 در جهالت امرا جناب ازاد خاندان بوده اند جناب علی طررفا بحسب تدبیر و تدبیر
 اینک از تبلیغ مینماید بعد از اقبال با مرغیست متعال در تدارک ما نایب قیام مرغان
 بعضی از نفوس را تبلیغ مینماید معانی بیخ اسباب فراهم آورده اولاد هر دو در بینه بزرگ
 کهنس مینماید ۱۲۹۳ وفات مینماید فرزند شریفش اشرفی قاسم چندین بعد از

وفات ابوسمعت ابن زکریا و اولاد ایشان اشرفی علی را اشرفی هم در ارجان

نهارت نفوس سبعه در مظهر بزرگ بوده اند بعد از وقوع این حادثه که احباب
 جمیع شوقی و محقق شدند ایشان هم در خانه کودری در زردختن جویم بنای بگردن
 در آنجا مخفی بوده اند تا زمانه جناب سید صاحب حاضر ملا ابراهیم شریفی

را در بر گیرند و در روز کور کور خفا در منزل ایشان را بجا آورند
 حکایت جناب حاج میرزا ابراهیم شهید مختصر عرض میشود بعد از وقوع رزق عظمی
 و قتل شهدای جناب حاج میرزا بشاد و شریف میرزا در منزل اجاب پنهان
 بوده اند و شرار ملتفت شده در حدود اخذ ایشان بر سر آینه اجاب را بر سر
 ایشان را از میرزا هم وارد گفت سرخا پند در خانه جناب اکرم که از اجاب
 است غزل پدید چون جناب اکرم از جمله کس نیستی که قبل از تصدیق
 و ایمان پیش از آن نفوس از او حساب کرده اند و بعد از تصدیق شوق او طریقی
 نموده بجا حکم الله عادل بود حاج میرزا حسین امیران اولاد گفت بعد مطلع میشود
 که جناب حاج میرزا در خانه اکرم است بمحکومت محل اعلام میدهند حکومت فرستد
 جناب حاج میرزا اخذ بنامند او هم بشا بزاد و جلال الدوله این فتح نمایان بشا
 میرزا بشا بزاده امر میباید که ایشان را روانه بلاد نمایند اما میرزا در ضعف کس
 مبارکش از دفعه میوز و زانو با غل و زنجیر سوار بر اسب نموده با اسب مبارکش را
 در زیر شکم اسب چند نفر خبر و رود جناب حاج میرزا که بشا بزاده میرزا قدر
 سر باز و زنجیر و مویز و مویز با این و بنفوس همه را مسلح و مکتب جلو جناب
 حاج میرزا ستر و اگر خلق هم جمع نمایند از شهر بیرون میآیند دیگر حق عالم است
 که آن یوم همه افعال از این فطرتی صادر شد و بدو ساعت هم از آن ارازل
 و اشرار بروز تو خلاق با ساز و نواز و دستگاه تمام او را وارد بلد نمودند
 و بار کس حکومت برده وارد محبت نمودند و او را معذور نمودند و این
 از بعد معلوم شد که روزی طرف عصر جناب بشا بزاده چند نفر از خاصان
 خود بجز نوری از شهر بیرون میرود جناب حاج میرزا را هم بطور خفا از شهر

میرین هر نوبت بارش از زاده ایضا را بر آب سرد و زینا بند خاز زاده قدری تا قیاس آب
 محبت بدارد و بعد با ایشان بگو بر شام خصی استید بروید و در جمیع این قسم سوره
 بارش از زاده عشق مراجعت یعنی بدو بگو چند قدری در مشغول شای از زاده شجاع فکلی
 بصفای صبر خلق من بد و سایر هم با او که شرفی بر یک شیر کلیم بر او میزنند و این را حاجت
 و بسات بلا در صغر روزگار بیادگار میکند از نرد و بعد از نرد کلیم انرا بخونی او را بقب
 قدره و شمشیر باره باره میبندد و مراجعت ببلد بیاید بعد از مدتی بوقت از این امر او بخانی
 از احباب بافته و فتنه میبندد خلاصه اسوان مذکور حین طریقی بعد از روز و دختر
 باین تفصیل ماضی است که کوزر را بر شد نصفه شب از بیرون بیرون رفته همه جا بطور
 خطا وارد دکان سوغتی بر ملاظمه مری میبندد که اردکان هم از بزد به تر است مگر
 ایشانرا ببینند اینها را تلف خواهند نمود انرا و همان است که بسیار مضطرب میشوند اینان
 مخفی از اردکان بیرون رفته بسمت طهران خانم میشوند چون حاج راه فرستند
 در قریه نرسد آنکس مشغول بنده داشته چند روز مشغول شده روانه طهران میشوند
 بعد از چند کسی است صاحب شده بیز داده اند و در عا ۱۳۳۱ است حینی و
 و آن مرد حین فرزندش عبد الله وارد عشق ابر شده همان ابام از اردکان خبری
 که جناب استاد کاظم ابن مرحوم معتمد استو خاندان حداد که صبیبه ایشان از وجه
 لاجین می است خانم عشق اباد فر چون ذکر جناب مرحوم استو خاندان شد جناب
 از و گای مجدثه در اردکان عرض میشود در بهم است قیاسی هم ریح الاول
 که بوم قیاسی خلیفه نماند است که شبه در برابران بوده اند اعمال ناخایسته

که از عوام کالاتیام صادر می شود ملاحظه نموده اند و نزد صاحبان خود معلوم
 است که شرف اجماع کون احوال همه بوده است و چقدر نفوس را بعبودیت هدایت افروخته
 و هر قدر غارتها بختبر اجماع نعل منکر شده البته اگر علت ملاحظه مال اجماع احوال را بخواند
 مردم را از این کون احوال فهمیدن در خلاصه دوران بود بعضی از ارباب ارکان
 بود جز شریف و او چند کلمه با هم بسته در آن بود ج کز آمده جمع آن بود
 بدوش عمل نموده با جمعیت کثیر از صغیر و کبیر با وفاداریه بدرب خانم هر یک از
 اصحاب بر فتنه ابرو و فتنه رزالت و برزخ کوشش مقدم در مشایخ بهمه سال مراد و دهانه
 و آن مظلومان در خانهها خود بخود در سب خانهها را از آن دوران بسته بودند این
 ارباب بعد از این سرکات با هم اتفاقا می نمایند که بجوم عام نموده در سب خانهها را
 را ساخته وارد خانههای ایشان شوند خانهها را ایشان تاراج و تالان نمایند چند نفر را
 مقبول نمایند بعد از ظهر آن بوم در سب خانهها را حیات سنگینه بخانهها ایشان بر خیزد
 و امرایشان را غارت می کند و بعضی را آتش میزند و کرامت و انسته فرار می نمایند بعضی
 بقوه اقوام را قرا خدا می بیند و بعضی از ضعیفان فقره که بسویین و یا و زنده
 اند خود و عرصه و از بیت زبانه می شوند بجوم عادت خلق در انصاف همه وقت این است
 که فقر و ضعف را از بیت می نمایند کل فقره علیه بها نام چون از همه اصحاب ضعیف
 و پیرش و ناتوان سر برده او را در میان معبر عام آورده بر روی ضربت و بخت نوبت
 اله الله بران حبه بخیف شریف وارد آوردند بقصدیکه مدد بوش شده بر روز زمین
 مرا فخر نقرانرا بطلبش آمده با کفلهای ارسک مساراایش بلا به نعل الاغ است بر
 سر و صورت او لکه میزند و برد بان مبارکش لکن در دندانهایش را بیگانه از
 صدمه و لطمه آن نظام طبر و حسی از نفس تمس بر و آن نموده بعالم قدس طبران

پیشا بر بعد از آن در میان بهار کفش بپوشید بکنند بجهت صحرا محمد مغرور بود او را در آن
 کورالی انداخته خاک بر بالا پیش بر زمین روزانه و یکم دفعه آن جلد را زیر خاک برود
 کرده در صبح کوزه را در آن میکنند و آنرا خورده و در صبح از آن زنده و اجاب در شب
 رفته و در صبح نفس در میان زمین بپوشید از ذکر شهادت جناب شهید گل محمد
 مؤمنان علیه السلام و در صبح آنکه حسین یا ابراهیم علیه السلام جناب استوار حسن ام بنت جناب امجد الزمان
 آن است که از صاحب معروف اردکان است از ابتدا امر را احیی نسبت با مرقدات
 و بقعه نهم سفلو از شهر نجفی و راست را یکی حریت محبت است اولی حاجت جملت حکما داشته

فر ۳۲ ۳۳ در کتاب اسامی مرقوم است اسم جناب
 اسکندر حسن و اسکندر حسین علیهما السلام جناب اسکندر حسن در یوم ۲۱ صفر ۱۳۱۱
 بر وقت ایزورک یا صدر شد در مقبره ۱۰۰۰ بهر بهای مدفون است و بهر چه در آن
 است و الله اعلم بحجرات جناب اسکندر اسامی علیه السلام که از نفوس متقیه در زحایف زمین اول

شهید اول اردکان نیز در صدقات زید در این امر مبارک بپوشید است نواز اول اردکان
 جناب امجد علی حریت و فانیست بار خض مقصود رفته در آن مقام مقدس
 رحل الامت انداخته در حقیقت بخدمت لازم مشغول است گاه که بر اسلام
 اخو را بنامه و بنام سلام به مرغانی در آخر دیکم جناب آنحضرت چند روز
 علیه و بعد در عسک و رایام جمال قلعه مشرف بقم حال در یزد دیدم اسکندر اسلام
 ام در قیامت در عشق اهد است چند بیطرف مرو که کفر غمزه درانی ناخوش
 احوال شده مراجعت مرغانی در هندو بعد از آن سیر بکلی ناخوش او رفع نشود

جناب پارسون ابج ایما قوم اول امدان از اجناس خلیل که مردم با بر نظم او را
 چنانند بعد از فوت پدرش او را در نزد شخصی عطا برایشا کرد پس بعد از مردم از اجناس
 از نفیست عطا ایمان سلام جانفش معطر میکرد چون آینه لبش عسقا بمهم
 چشبات انوار سانس و ان منطبع میکرد بدون مجادله و کلا بره بخت ایضا
 در حال ایستادن سر اول و حضرت مصطفی و او عطا او را بر حق میدانند
 در احوالت غیریه بقدر تقوی و عبادت میاید و سستی پیشرف ایمان مشرف غلظه
 بعد از صحنه جل قدم بعشق ابد آمده و بگنبد خوبیل مشغول لا حین خلایق از
 ایشان صادر غلظه سواد عبس بار و هشانات نوات که لاجل ورود بوم است
 نه مگر غلظه بیان میاید بخبر ۵ سم

در جناب آقا خلیل و جناب آرمست است و جناب رفوع طهر آسد الله اینها جناب استمال
 شیخ ابنا خلیل خواسته با سلم و کایح ایچ عم برادر را بشما هم عرض نمایم اینج اوراق
 کفی پشت نمی در لذا غلظه عرض میگوید جناب آگاه درود که خوش بگر ایشان باشد
 در احوالی امر تصدیق بینا بدو ایمان خود را تحف ایشان در عجا بر اخوان از اطلاع
 در کلا مشی الا برت بگر مطامره بینا بند در حدود تقنین بر آمده بر کما امر از اطلاع میان
 در امداد بر بر میونر و جناب آگاه در کتا جناب آ عزی ز الله سطر سکا رفته طرف
 میونر و ایشان افزاد کات در بلاد معنون چا رست ساگر بودند در و در عبادت ایول
 کما مشی جناب و خراسان بوده انز مگر بشرف نلا کاشان فائز شده اند لا کسی جناب
 کما خیر نوات بعد از تصدیق و ایمان و تقرب بلقا حضرت رحمت مجرب و مشغول غلظه
 و با عدا بر کلمه ای که نام نموده کلر را از نارسده بین مشغول نموده بسید موایت راه
 نموده ایشان در عداد میانین محو بنر بان علف عدم سواد نارس و عبس که اجزا

درین خصوص منقسم از کثرت حقیقی و طلب و مجامعت با احوال صاحب علم و سواد عربی
 فایده شریفه و کثرت باطنیه بر علت انما ملزم قیود و تفصیلات بود و از این جهت منقسمه
 بقانون کتب اخبار خودشان بر ظاهر و باطنی است نموده اطلاق کلامی در تفسیر آیات
 قرآنی و اخبار ائمه چهار بار در این کتاب تالیف مدعی طویف بلاد و تفسیر سفر سمرقند و سمرقند
 شریف برده اند مگر در ایام بحال قدم و در حدیث عین الله الاعظم بارض شما بکمال جمال
 و عین سوره و غیره فائز شده و احوال شریف در حق ایشان و جنابک انوار در حق ایشان
 با نسیب ناطق و بلا هدیست صادق و مستحق صدق من الله حدیث ان الراجح را امر جمع نماید
 بیست ماهی و بر ما نیست قویم اخوان مکرر در امر پروردگار غیور خدمات را یقم نموده
 در من جمیع الشون صاحب اخلاق حسنه و سجا با سر فیه اندر خصوص در تواضع و خضوع
 در باب در وصف اولی قائم در حقیقتهم انهم مفسرین غیره اند در سنی اما امر حقیق و قدر ایام
 است جناب اسدانه علیه به انوار و کلام شریف و کلام ایشان در مورد و ایام بودم لسان
 مراست از وصف حالات خضوع و تواضع و سکوت ایشان اما جناب احدیست با این قسم
 با دیده نکرده بودم سوار جناب جبرئیل علیه و انوار جناب سنده فایده با بهار اسم و اسطوره کلام
 در کبیرت و کلام رحمت جناب اسدانه و کلام شریف بر مشروط است و صبر و سکون در تفسیر
 ایشان در ایام انوار شریف جناب ایشان و جناب در حدیث در مورد تشرف و عاشقانه اند
 با در حدیثه بنیاد بر و در ایشان و حده منها در دکان بودند اندر ایشان انوار شریف
 و است میزد از دکان بیرون آمده اطراف نگاه مینمایند کسی را نرسد یا بندر دکان بطرف
 سب و دکان از اندر در من میفرمودند تفصیل حال خود را مرقم مینمودند و در دکان فرود
 پیدا فرمودند که کسی جان را بجانان تسلیم مینمودند و بگر حق عالم است که بان و حیدر مقلود
 که کثرت و بعضی دکان ایام است که ایشان را اسم خرابیده اند اعلم عن الله بر وقت
 بقراب و واقعه بر لیم را بنظر مستقیم اند اخبار انکم جابر و تعلیم من و ان میبود و حرم در
 با مطلق جبرئیل علیه علیه در تواضع و حقیق و آداب نظر ایشان بوده اند طهارت

۴۸

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

الطاهرين

شهادت ایشان هم یکی چهارشنبه است بحسب لاسلام الله بجمع ایشان هم بعد از عداوت
 و نفاق تمام محله ها احقران مرض با الله بعضی مرادفات چند سینه قبل از حضور و در شهر
 بجزه خا شمع نخبیل نموده در یک از مساجد اسلا حول در کوچه خلوتی ملکوتی منتقل
 برادر خان و اینها بحال رحمت و مناجات و طلب عفو و مغفرت از حضرت قائم
 این جماعت و کابل التوبات مرقوم نموده بعد از آن سم را بهر نوع ایمن جدا گانه
 را گذارده بحال بقا غنا غنه جناب رحمت است نیز در ایام جمالی قدم بگذراند
 شده و هم بعد از معوی بر وجه مبارک و زیاده عینه مکرر شده فائز شده و بکلاس جمالی
 مشرف گردیده بحال جناب اعزیز الله سم خلیق است و جناب حبیب الله بعد از معوی
 بحر این نموده عطا مشرف شده انرو هم چنین جناب فریح است سلیق جناب اسد الله
 هم مشرف شده اند اساس هر یک از اخوان و اولاد و اعدای ایشان در حق
 ما ۱۳۹۱ ۳۹ مرقوم خواهد شد از انار جمالی مبارک و حضرت ابها در وقت
 زیارت جناب شهید اسد الله که از قلم عبید ابها نازل شده در حاشیه فوق مرقوم

جناب اسد الله در این روز تراجم رسوم از زمین العابدین نیز در ۱۳۹۱
 در ایام شهادت ببالکرم بوم الحساب ایمان آورده و از پیر سا قمری هات کاسی
 ایشان میره خفقا خود نتوانسته سکره حقیق مختموم تمام اختیار از دستش بر جسم
 با بار و اخبار زبون و اسرار آنگار نموده سخن و از جمله اهل حقی زنده متفاوت
 با آنان نتوانسته از دست بر آید بر آنات فارس نقیسم نموده که پیش آمده
 و از راهجت بینهم در بوم شهادت جناب مرقوم سلب استانی در شهر از
 جسم خود آن واقع را چشم نموده کرده مکرر بحسب خانه بجهت رسیدن
 جناب امر نفس بر وقت خاله که ایتمه مرقوم از کوه فقر برات اسد الله خاله تعیین است

میگویم بر هر وقت وارد مجلس می‌شوم حکایت همین سخن را می‌گویم و هر کس که در آن مجلس
 بودم می‌دردم ایشان هم بسیار واسعه‌تر که بر که در زیر عبا خوابیدند و در هیچ معلوم نبودند که
 کسی در زیر عباست از این ضعیف و کسوف سطره بودند مخصوصاً او را خرابی شقی ماه تا خوش
 احوال بوده اند لکن باین ضعف و ناتوانی ایشان و آنچه بر ظاهر بود که در وصف خارج است
 درت پنج سال و هشت ماه در حین بودند مگر به پیغمبر بود که در کتب است بشارت عمارت
 داد و نام و منظر آن وقت و ساعت استم از این جهت بود که مگر از خبر را می‌خواستند
 از مردی بر در آن قبولی نینفردند چنانچه بگذرد من بدین آن او رستم بمن فرمود که شنبه ۱۲
 جماد الاول را آقا اراده نموده است که در جهت استیصال من بجاوست بدین شما ایشان
 بگذرند که در مجال خود بگذرانند اما من را فرستیدم که در طایفه مدخله نمایند خارج
 لازم بسیار است و چنانچه در آن مواقع صرف نمایند و این بیت را این کمال
 و کمال زودتر شما کاز و کان شاخه در نشاط سرو کل فرصت شمارید

که صبا و مرا با من شماریت
 مرا هم در شکنج دام کار بست
 خدا صبحه ملک ایام همان بوم طهارت جناب زکین الدوله ایشان را نزد
 خود میطلبید و زبان به پند و نصیحت میگشاید و عفو و آیه مبارکه و از اهل تقوی با مردم
 لا اله الا الله بیان مینماید و ایشان محنت الهی بظلال و جهالت و غفارت و
 اعراض از امر غنی معمال قفس مینمایند اقلوی اقلوی یا شفاست گاندر این
 کشتن مرا باشد حیات آنکه کشتی در خیانتی بلکه است حکم را ملتوی کرد او بر دست
 چون پند و نصیحت در ایشان اثر ننمود حکم نمود که ایشان را دم نوب گذرانند
 ایشان را امر آوردند در میدان هشت ایشان را بجهت نوب بگذرانند میخواهند
 که با طلب ایشان را بر همه نوب محکم بگذارند بفرمایند هیچ طلب را از

بکف ما که کند و فاسد ما محکم تراست از همه بند بر ما

پشت خود را محکم بر همه توپ و چپا نه کمال سرور و دنیا طاعت و تقوی را چنان
مستعد و منتظر تو خاق که شایسته شرف قدر و بعضی از ارکان بلد حاضر حضرت تو ایچها
همین میل نداشتند اندر ایشان را تدبیر بی نظیر پیدا کردید چنانچه آن نمود جناب
مقرر همی نهادند الله را بهر اراده ایشان را مانتقت میشود کلاه از سر برداشته
بها و امر آنرا زد و با او دست اشاره میفرماید که روح بگویند حضرت تو ایچها
لا اله الا الله و لا اله الا الله حضرت من اراده الله ما فرودم
بمنا سببش که جناب مشایخ حضرت که در تقوی علیهم السلام از اهل سرور و دنیا استقامت
و بلا طاعت و شوق شهادت او را بهمان فرودند بسیار تحسین فرمودند و همین فکر
کلاه بود انداختن و بادونها اشاره فرود نم کرد روح بگویند بهمان فرودند بار
مقصود خود که بخت و مسافرت استار خلل محسین بود جناب مذکور در متن در عقیقت
ملک فارس بجهت مدغم سفر فرستاده چند سنه در تربیت حیدریه مشغول گشت
تا زمان شهادت شهدای غمزه در تربیت بیزد رفته در آنجا نیز تربیت نتوانسته
لا اله الا الله علامه دارد عشق ابر شده بشکل کفای مشغول است

احسن در کلام ۱۴ در کتاب اسامی فرمود است روحه اش از امانت است

جناب محمد رحیم ابن روح حاج میرزا حسین تاج صفا که جناب محمد رحیم در ایام

سخن و شهادت با مالک ایجا واقف نموده و بر روی در حجاب با اختیار و اجاب
بنابر صحبت گذارده بعضی اقبال و کفر و افکار نموده اند و قیام بر صدمه و ازین جهت
می نمایند مخصوصی ابر بسیار بر ایشان سخت دیگر عاقبت را بر شده

از بارود پارو و مت بر اقله سه بار با یک بار در حالت و بار زده منفطحا عن
الکلی از وطن بوقت نهم سبز و از عمایه چند در سبز بار در سر مدح من مشول
بعد در ایام صورتها و سبز و از فرار نهم بعثی اهل تشرف آوردند و در بین نام ناع
احوال بودند بعد از ورود بعثی اهل قلبه در عزیمت نهم سبز از جاد و از جاد
جناب مذکور از بعضی کجا ملایع صاحب انشا و انشا بود در مرتبه در ایام جمال
قدم بدین محققه عکاشه شرف شده بود صحبت آن کلمه اتفاق افتاده در سفر
که عازم با رضی مقصود بود مطابقت آن در این مقام ذکر میشود مذکور نمود
که قبل از سفر اول که بنور ساحت قدس شرف شده بودم در استراخاد و در قناسل
روسی بیکم از نجاشه ارمانه خط مرحوم نهم بود که در سبز بار یک نواز ابیها اس
با اطلاع مع بعضی از کتب و آثارشان روانه استراخاد نمایند و مفارقت راه بر
شود بر میر برات نمایند از شخصی از شهر کیفیت از جناب حاج میرزا کاظم تاجر
ذکر نهم بود جناب حاج میرزا صاحب ام ملاح بزرگ و بزرگ که من بروم
چند کتاب با خود برداشته ان تاجر از من خط نوشتیم از برار قنسل برداشتم کتایم
بهت استراخاد ملایع با سزاوار شده بعد از دو روز نهم قنسل رفته کتوب سزا
با ایشان دارم بعد از قرائت کتوب نهم شما بنامید در قنسل تا با شید من قبول
بنزله ایشان آمدن شما با صحبت من و بعضی از قانع ایام اگر اطلاع داشت
ذکر میکرد بعضی از من جو با بیدر میان من نهم شب نهم که عده مقصود

که حکما را رحمت ^{الارواح} آید و اجازت که از شما سلطان تا تمام ارباب که در قیام ملک روس
 بفرمایند بها الله لا سمعنا ما نریب به مولایک فرجواک لذا باج عرف عنایت
 و باج بجز رحمت و احسانت بالمحقق این رکنت هو العظیم الحکیم ملک روس چه
 خواست و هر حاجت نوعی که اجابت شد منسخت میماند که چه جواب بگویم عرض کرد
 حق عالم است که ملک هم دعا کرد و او اجابت فرمود گفت این واضح است که حق بیازد
 آنچه شما بخواهید اید جنت من قدر فکر نمودم و با خود گفتم سلاطین سلاطین بر
 خود شوم و فتح بلاد و جزر و بجز از خدا نمیخواهند و ملک روس چون در دعای سوسین
 دولت عثمانی بر روس لغات شد و دفع آن مرض را سلاطین سلطان چاره نبرد
 را بر سر جانی خود چه پیش نهاد نمود و بعد آن موقوف حال از خدا خواست که بر
 عثمانی غالب شود و بلاد او فتح نماید تا آنکه یکدما فاقات شود همین قسم
 که ذکر شد بقدر عرض کردم و جبارت نموده بقدر عرض کردم بخدمت
 سلطان عرض کردم که آن اراده کرده و در غایت که نعم مغنون باجابت است اراده
 خود را اجرائی نماید و بعد از چند روز از خدمت قنصل مرخص شدم و خانه راه داد
 مراجعت نمودم را کسی بعد از ذکر این بیانات سرانگشای و ترسانم که شاید مطلب
 قسم دیگر باشد بهتر این بود که ذکر نمایم و در خصوص این مذاکره و ایم در میان
 و زجا بودم تا زمانیکه بعداً سلف شدم در مسافرت خانه وارد شدم چندان طریقه نگار
 میرزا آقا جان بر بدین رخ آمد در رسم از من پرسید که چگونه شد با قنصل روس چه

اهل و خیال و مشو بان خود را با این بناست که با این بناست که در میان این و آن
 عناد در صدر فساد و افتاد بر آینه دران ایام سید رحمن کا شانه که
 از اعدا عداوت این حزب است در اصفهان بوجه حزب سلیمان با و
 کشت می نمایند او هم همه روزه بر میز بر آمده بنا بر با و کوشش و در آن
 بیکتار و در جناب حاج میرزا اسحاق مکرور می نماید مکرور می نماید مکرور می نماید
 زور و شک و جهت و تسلط بحکومت می نمایند علی السطآن امر باخذ جناب حاج
 می نماید جناب حاج میرزا محمد شاد اجزاء حکومت و معاندین در مقام تفحص
 و تحقیق بر آمدند و در وزارت با سطر را سپردند جناب حاجی با لباس تدبیر
 بنظر نفع از اصفهان بیرون می آمد همه جا با سر بهاده می رانند با نفقت
 و زحمت تمام وارد می شدند و می نمودند چند روز در خدمت حضرات افغان مانده اند
 که نت راه بیرون می آید هر چه ملاحظه می نمایند مقرر می سازد الله تعالی
 از راه دار السلام بواز اسلام عازم شده بعد از آن موزه عکا وارد می شوند
 و بجهت اهل خویش تا آنجا میگردند و در آن شب و بگونه بقوا که جنبه ایست
 و لایست لطیفه طلبه احسن از رونق و محفوظ و بجا یات لانهای است
 مالک اسما معزز و مفتی هبتا که در اینها جناب حاج میرزا محمد مکرور
 در جاسطهارت نمودم میفرمودند که قرآن را از زبان کرده ایم لکن قسم در جانم
 سکوت فرمودند من آن سکوت را موجب رفتار شتم و سرور شدم زمانیکه
 میقات نگاه بر آمد و ایام و اعمال شهرت و از آن رجوع فرمودند در عرض

سکر (م) بهر کجا تعیین بود تا پدید آید کجاست فرمودند بزرگوار نیز بعشق ابد تا بسینم چه می شود
 و راجع نموده روانه اسلامه ببول چنانچه چند ما بر در علمیه اسلامه ببول در حجره و محراب
 اصفاها نشسته و شش ماه از آنجا بعشق ابد آمده در کار و اسرار مشقت نذر و جگر
 نزاری می نمایند و بمعا و نیت حقیق مشغول بودند اما زمان آمدن جناب اسیر احمد
 بعشق ابد و احوالست مخصوصه خود سلطان را با ایشان تفویض نمودند و نزل کنین جناب عالی
 بر همان حالات قدمی بلکه قدر هم بر آن افزوده به ملاحظه حکمت با همگی کسین صحبت
 می نمودند و متفق جانها را میگردانند و هر دو نام صفت بر سر و بر فنای خود می نمودند
 در روز ماه ذی قعدة سن ۱۳۳۱ از ارض مقصود پاکت با کس با اسم حقیق سید غرضش لوح
 از بیانات جمالی قدم چنانکه اسم الا عظم در آن پاکت بود که لوح با اسم فانی بود و یک
 لوح با اسم جناب حاج میرزا محمد باقر هم با اسم علم نورد یک از آن جناب بود
 و در لوح جناب حاج میرزا محمد باقر باقی است بر طهارت پاکت از آن جناب
 اول آن لوح مبارک و عسر و بعد تا سیرت ختم آن لوح بعبر در آن کتاب تمام
 این مرقم است در این مقام آنچه مقصود است فرزند شود قدم تعالی صدر و زار بار
 شکر مقصود عالمها را که شما را بر خدمت امر مزید فرموده طوبی از برام نفسی که در
 عالم امر از محبت او بیاد منع نکرد بهما اعمت بر خدمت پیام نمود قسم با آن جناب
 حقیقت هیچ علم عند الله مستور نه کل مکشوف و جزای آن از قلم قدم مذکور
 و مسطور این ایام مجد و در مدینه حقایق حادثه رخ داده آن الشیخا تا غناه و لوح
 مطبوع عنایت مولاه فاسل الله ان یوید او لیا تم علی الصبر الی بر و الاصلیه العزیز الی

باسم ربنا الاقدس الاعظم انبیا الاله

این عجز از حمد و ثناء مالک وجود و کمال غیب و شهود جمال تمام جدت غفلت
 و کبریا که و اظهار شجوه و خفاست انوار قدس من اراده الله فرج الغیب
 کشف اصرار مقدم من طاف دوله الاستاد عبدالمیمن ارواح و ارواح العالمین
 لعبودیتهم القاد مقصد اینک جوار شاربان کاسه ایقان و ثابان
 بر جهان رحمت اراده نموده اند که اسامی بعضی از نفوس که فی یوم
 یقوم احداثی رب العالمین از اجداث قیام نوعی تا آنکه مردم درین
 اقبالی که بکلمه مبارکه الت برکم الی کشفه و لا جل ان مردود در انام و
 رسوای بیخاص عام شده نیست در بلاد و اوطان خود نتوانسته اند
 از ضرورت علمای جاوید و از بهر و معتدیات و صفیان اهل باطن چشم
 از بار و بار خود طرد اول از اعوان و انصار بر داشته و مت از سال
 و منال و زینار و فانی شده سر با برزخ ان با شها زره بویان زانی
 حقیق که حصن حصین آنرا در شده اند علیهم صلوات من ستم
 و اولایک هم العائزین در این کتابه اسامی ان رفیع

لا زال تم و در روز ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ ان بقول حضرت زین العابدین علیه السلام
 و جهك و يطول ذبلك الله هو السامع الجيب و المقدر القدير البهاء عابك
 مرة بعد مرة و مرة بعد مرة من لدن غفور رحيم انهم و ايم لوح مبارك و در روز ۲۱
 كه جناب حاج محمد رضا اجاب را در زمين اعظم ميخانه شده بود ايم لوح
 مبارك و ان ايم لوح ديگر در محضر اجاب ملاوت را در جميع اجاب متوجه
 كه در خلق ايم هنوز حادتر رخ نواره كه جعل جلام از بر اجاب قلب بر
 و اعتبار مي پذيرد هر كس كه همان خورشيد ذكر منسوبه جناب فاميرزا ابو القاسم
 ان محضر شريف را شنيد فرمودند محققا حادتر موشن شير ظاهر خواهد شد و كلمه
 ان اللعيان فاعرفاه و تدفع مصلح عنايته مولا كه شرف بر شهادت يك نفر از اجاب
 است تا بارگرا خواهد ميشد بكم باشد و ايم امر چون محقق الوقوع است بلفظ ما في
 ذكر شده بايد فرمود بود كه هم وقت اثر بيان است مبارك و اظهار شود در ساير
 ابواب هم اشارات و تلو جلالت كه مشعر بر ايم مطلب است شهود و عدم بود
 منقده در لوح حقيقه بيان است مدلي بر اين مقصود از چند جهت محضر است
 همان لوح مبارك بنامه مرقوم ميشود قوله تبارك و تعالي جل جلاله
 هو السامع العليم الخبير

يا شام قبل ان ذكره در نظر اكرم و همت قد نزلت ابوح الرحمن افقه
 غير عنايته ركبت الكريم چند تيسر كسج اذ من اقدس مخصوص انما بسج
 الواح منزله ارساء شد از حق بيطاليم عباد خود را از بجهت مستوره
 در آيات محرم نظر بايد و از صراط واضح بين منع نشايد او تبارك و تعالي

برسان و بجا بخت و انظار حق بر شایسته دره بگو از نار کینه و فخر که از
 فارت قلوب جدا و مشتعل شده محزون می باشد قسم بانوار وجه آتیه که
 که از افق احوال مشرقی رانج است این امورات بسبب اعداد کلمه الله
 بوده و همت عتق بپس کل بفنا رایج و بپس انقر بون ال امر که الله رب
 العالمین البهادر الراج من افق سواد حسن علیک و عا کل صبار مشکور فقط
 محاکمت منزله کل را از اقرار و اعتراف باین امر امام و جوه بیع نور و بیم
 لاکل ان بپس کو بپس قیاس منج قیاس العقیقه رین و دین الی
 خدایه بعد از وصول این الواح مذکور و برار باب بصیرت معامات
 و محقق شد که کاس بلا در بزم اهل و لاد و روان است تا ان جام شهادت
 را ساقی بیکه عطا نماید جناب حاج میرزا محمد باقر شهباز این جام از بلا
 من بریز شده چنانچه این حکایت در روح من مذکور است و در سبوت
 جان قدم در جبین رجاست شهادت جناب حاج آقا زاین خیال فراموش بود
 که هر وقت با مال خود نال می شود تا اینکه ماه محرم ۱۳۱۲ از افق اشکار شد
 ماه محرم که نمود از افق طلال چون ناخن که غمزه آید پیش بخود است
 ایام طغیان اهل فساد فرار سید و عرفی حمیت و تعصب اهل کفر و تقید
 نهضت جناب حاج میرزا محمد باقر شهباز در وقت آتیه در بزم
 نهم عظم مذکور نوشته مهتاب از بزرگواران این جام در بزم ۱۲ محرم
 سید حقا حقا و جناب میرزا ابوالفضل در مقام حضرات افتخار بودیم
 و سعادت قیاس نظر جناب اخیر الله وارد شد ذکر نمودیم جناب حاج
 نور فاضل حضرات اشرا در وسط بازار شهید نمودند فرمود از مقام بپس

هر طایفه و بیرون آمدن هم در کجای همه و بازار سلاطین و عظمای اسلام خلقی چونم چرا در خدمت
 هر طرف میروند و هر کدام ذراتی بیند یکدیگر بر امام رخسار با اینها را گشتند
 و کبر میگویند بر سر و زرد بگرز زنده میبود بعضی سبب و لغوی متغیروند بعضی نام
 رسیده مبارکباد میگویند بعضی میگویند باید کار را بر زمین تمام نمود و دیگر حالات
 این ناس خدا شناسی در امثال این و قبایح معلوم است مخصوص اهل بونی
 که اکثر اهل فسونند کیفیت شهادت جناب حاج محمد رضا قزاقی است که عرضی
 میبود جناب حاج میرزا شکر افغانی چند پیشه گفته که جناب جان را از سر تا پا چند گرفته
 اند بازار سمیت عزلی در اجعت بینوده اند مقابلی دکانها بیگانه که اجاره همان
 دکان کوبن مذکور را جناب حاج میرزا گفتند نزدیک قهوه خانه خاذا در همانا که همه
 او قاتل محلی لرزل الاطاست بغشته که نوزاد از آن جوانی که خود بخوار با
 خنجر با سرباز بیرون آمده بر آن مظلوم جان نشان محمد نوحه از زمین و مبار
 و سینه هفت و پهلوی زخمها را گریز نند و خلق بازار جمع شده تماشا بینودند
 و شادی بینودند و بان که اهلوانی شجاع نجیب و آفرین بینودند نیز که جوانها
 سر سار با پرچم و مقلد سالم بر صحرای مقاومت نما بیند شکر شهادت که با این
 کمر سنج بر او غالب آیند جناب حاج میرزا قاتل شده بر زمین افتاده جان شرا
 بجایان نسایم بیند بر و بنزدان حال الآن صحیحی الحقی میگویند و با این
 شهادت تفسیر بیانات جمالی اهل بیضا بد که در لوح میفرماید ان الشبان فاغر
 قاه و لیغری مطیع عفا بده موازاه واضح و اشکار نمود و نالویح کلمه مبارک که فضل الله
 ان بقو حیدرک و بطلان قلبک را از حق آن زخمها را گریز ثابت و برین نمود

در برآورد ۳۳ رحم که در جسد مبارک وارد آورده بود هر که یک رحم
 از آن زخمها از بر استوارست که فرقیه مثل ایند پهلوی شکافه بود و در بعضی جگر و پیر
 نمایان بود سینه را شکافه شکم را پاره کرده با این را در بقدر جسدک و میطن قلبک ظهور
 است که اشاره این مقام است و ما کما مضی بطلد زبانی و بیوت و جهات بر اهل
 بعد همان شد که باندرک زبان بشام قطعات ارض این خیمه منتشر شد و این مقام است
 چقدر مفرط با بر در آن عین چند نفر از بیس حاضر شده بر سر آن جسد ایستاده و باغ
 از چهار است مردم بودند و آن ۲ نفر قاتل هم با خیمه بان خون آورده ایستاد و با آن
 خونها سرخورد با یک نوعه بخورند و خیال نزار دارند را کین بطور تانی و وقار بیرون
 شد بیک قدم اوف که در آن ۱۱۱۱ هم زبیس است با بود در عقب آنها رفته قایم بود بر آرد
 این ۲ نفر در خانه بیرون با خود نشانیده و عدد خلایق در جات با ایشان داده است
 پس برود از اسب ایشان را بقضات بر سر و جمع از بیس هم به از این فرستند بهاد
 از جهان فساد بر شو را کین خلق اطراف جسد اذو حام شوه بولوله و جلد
 و کلمات تا مغایسته مشغولند و آنچه به خواهند جسد را از آن مقام بر در آنرا از حام و جوم
 حام و زانیت عوام کالانعام مانع است جناب مشه سر عید رشیر و انوشیج آمده
 مردم را به نام بر و مخز بر سو کال این افعالی ترسانیده آن جسد را از آن تخی حرکت
 داده بکار بر و اندر است که محل سکنه رخا به شده بود و در و در رب کار و اندر را حکم
 بستند از خالق از جهات در پیرهام بر آمده بسبب معن مشغول بودند آن جسد مظهر را کفی
 شوه در تابوت گذارند را کین مشهور که هم وقت بر در آن در کجا و فنی نمایان که
 از مشر معاندین معقول مانع قرار بر این شد که در عقب شیب او را برداشته مقام

در برآوردن ۳۴ رخم که در بر آن جسد مبارک وارد آورده بودند که یک رخم
 از آن رخمها از بر شهادت کافر بود مثل اینکه پهلوی را شکافته بودند بجهت جگر و سپهر
 نمایان بود سینه را شکافته شکم را یارده کرده باریک را در یقوت جسد کت و بطن فلک مشهور
 است که اشاره باین مقام است و ما کذا معنی بطول زیاد و بیوتر و جهت بر این
 بصورت بیان شده که باندک زمان بنام قطعات ارض این خیمه منتشر شد و این مشهادت
 چقدر مقرر بار در آن حین چند نفر از پلیس حاضر شد و بر سر آن جسد ایستاده و باغ
 از جهات مردم بودند و آن ۲ نفر قائل هم با خیمه ها خون آورده ایستاد و با
 خونها را پاک نموده میخوردند و خیال فرار دارند را کمن بطور تانی و قار میروند
 به بیگ قدم اوفت که در آن ایام رئیس لامها بود در عقب آنها رفته فایض میگردید
 این ۲ نفر در فایضون با خود نشانیده و عدد خدا مرئی است بایشان داده است
 پس برود از اسبه ایشان را بقزعات ببرند و جمع از پلیس هم به از این مستند که با
 از جهات فساد رخا بر شو را کمن خلاق اطراف جسد از حام نموده بودند و
 و کلمات ناشایسته میفولند و آنچه میخواستند جسد را از آن مقام بردارند از حام و نجوم
 حام و زالت عوام کالانعام مانع است جناب شاه سعید حیدر شیر و انوشیروان آمده
 مردم را به تهمید و تحذیر و سوال این افعال نرسانیده آن جسد را از آن محل حرکت
 داده بکاروان در پشت که محل سگه در جناب میاید بود آورده در رب کاروان را ختم
 بستند باز خلاق از جهات در بیجا میآمده بسبب معشوق بودند آن جسد مقرر را کمن
 نموده در تابوت گذارند را کمن منجر که هم وقت بردارند در کجا رفتن نمایند که
 از شهر معاندین محفوظ مانده قرار بر این شد که در نصف شب اول برداشته بمقام

قرار از محمود در حق ما بندت قصه شب ان جسد را باران حمل نمود جناب
 که بر آنست حدیث سبزواری و غیره و بکرت عم نفوس ادرات از شهر بیرون
 آمدند بالاس آشیاب سمت راه ایران حواله جلیلیه عنین الله علیه علیه السلام
 در حق بنایانند انار قبر را مقفود بینی بندت سوار گردان که حاج میرزا محمد و دیگر
 انصالح را نمیدانند یوم بعد از طهارت در مجلس اجاب مجتبه شده در حضور
 قالی جناب حاج شورت شومیه کالیف حیدت عاقبت بر این امر متفق شدند
 که بحکومت مزاحم شانند زیرا عمل کن واقع شده مسئله است آنچه مقتدر قانون
 است خدا چرا اینی یار لکن حزب فساد و اهل عناد با هم شورت نموده که حال
 این عمل است زده این باید که در تمام غایب بر طرفی که بیجا بندت که باید بطول
 بیرون رفتن جمیع نفوس که با هم مرودند بقدرت سائیم بعضی ۱۴ نفر را معین بنمایند
 بالاخر ۳۳ نفر را منتخب نمود که حتی با هم مقتول شوند ۳ نفر هم جهت اجرا نمودن
 این عمل معین بنمایند که خود را تا با هم بعضی اند و با هم قرار میدهند که فردا بعد از ظهر
 هزاره رفته بوعده خود و لا بینماییم روز دیگر طرف عصر چهارم را آینه و اناس
 نیز این مقتول نمایند جناب امیر محمد یوسف بیاید و جناب آیت الله العظمی
 و صاحب فخر بآیت الله در آن جناب در آن حین در بازار بودند چون جمعیت اجاب
 ملا حظه بین بندت ایشان را متفق مشاهده می کنند خائف شده اند خیال خود
 منصرف دیگر در چون اجاب اراده آنان را فهمیدند در مجلس مجتبه شده بعد
 شورت نمودند راس صواب این شد که وانچه قالی جناب شاور و کیفیت یوم بعد
 اسامی کین کلاذ این فساد بود اند هر یک نماینده و هیئت اجتماع نیز جناب
 بر یک طرف روزه فوراً عرض را مفضل عرض نمود اتفاق در رب محام ۳۳

کس بکے عرضہ را اسم انعامه و در تحت کفله لعم انرا از قرار است که عرض بنمود
 حضرت امام رضا علیه السلام جناب بزرگوار امام انوار کونین صلوات الله علیہم اجمعین از باب بزرگوار
 حضرت امام رضا علیه السلام صلوات الله علیہم اجمعین جناب بزرگوار امام انوار کونین صلوات الله علیہم اجمعین

جناب فرادف حاضر شد در ساعت بعد از غروب بود جناب را در بیان اطلاع داده
 خود را شریف فرمودند و فرمودند که انعامه اسم جماعت عرض شده بود و فرمود
 نمودند ملاحظه فرموده الله را ملاحظه و ملاحظه فرمودند و اطمینان دادند فرمودند که
 جناب فقط نوبت را ملاحظه فرمودند و در جواب از استحضار بگذارد فرمودند که
 که همه بازار کراول انعامه است ملاحظه نمایند و با فرمودند آسوده بطلب در دست خود
 و در حق فرمودند که انعامه را جمع شدیم پس من هم فرمود چند روز است اخبار انعامه شما هم
 هر کدام هر روز در بیاس تحقیق را شنیدیم چند روز است خبر بودیم تا انعامه اطمینان
 بان حاصل شد و ملاحظه سفارت اشعار از شوکت و اقتدار حکومت عادلانه ملاحظه شد
 و جناب جناب کم عرض شد که هر روز در بیاس تحقیق را شنیدیم چند روز است اخبار انعامه شما هم
 ایام خود را مستنطق بنام تحقیق و تفحص گذاردند و انعامه نفوس را که در عرض اسم
 انعامه ذکر شده بود هر روز در بیاس تحقیق را شنیدیم چند روز است اخبار انعامه شما هم
 خود را مرقم بنمود هر یک از نفوس را هر روز در بیاس تحقیق را شنیدیم چند روز است اخبار انعامه شما هم
 استنطاقی نفوس از طریق طول کشید و در این طرف مدت که استنطاقی بنمود
 حضرتان نفس بنام را بتدریج اخذ نموده بقرات بفرستادند تا آنکه
 را بعد از آن خود را مستنطق صورت استنطاقی تا آنکه بفرستادند تا آنکه
 بنام بفرستادند تا آنکه بفرستادند تا آنکه بفرستادند تا آنکه بفرستادند تا آنکه
 جناب هم به پیش سر غلطی داده خوانش بینید که سود بزرگ است چنانچه قطع این نزاع
 را جناب حکم ان بقیه نویسنده از نفوس سود و این چنانچه رسیدند و قضاوت این
 مطالب تعیین بشود که تا عده ان سود این است که در دست گفتگو و محاکمه باید
 ساعت ساعت عداوت نشود سه شبانه روز در میان نزاعی است ساعت ساعت و بعد
 ام احدی حق قبول نکردن و یا بجا شد بگر عرض را در این ندارد الا در قضاوت

کاف کفایان بعد از قتل نه تران سواد با جمع از اجزاء و آوار در عشق بودند تران
 و در میان خلق واضطراب قلوب اصحاب فکار و ابلان عباد را فرزندت احباب
 هم در میان خوف و رجاء بودند که ایا انجام کار هم شود بعد از چند روز از بوسه
 این بوی بقیع الجفر داد و مذکور نمود که از اقسام جنت که با ویست در خصوص این خلق
 بسن داده اند که با بر کس برام از با بر کس مسلمان دارا مندر بود و روس از شهود و غیر
 که بر و در ساعت ۹ با بر کس در و یا تران قلوب در خدمت همه بر سنا تبیین حاضر
 باشند بوم بعد متوفی شد الله عالم بصحیح نور شریف را کن قلوب متوکلین که عباد
 در سفر و آید و یا کلمه تا فرستاد ذکر شود و الا بر کس احباب یقین بود که جنه الله
 غائب بود و خواهند بود تا در وقت خروج از بهشت بعزم عبادی سواد قرآن حاضر
 بود از این تفعل زده کتاب الله با کس در هر صفحه اینم ای بهار که مرفوم بود
 انما کلمت رسولنا الذین آمنوا من هذه الحیوة الدنیا و بوم یقوم الراضی و
 لا یفزع الذین ظلموا معذرتهم و لهم العقوبة و هم سواد الدار و انتم که سعادت
 آید با است و بر کس در آن محض حاضر بوده میدانند که مصداق آیه مبارکه که جمیع
 فرشتگان الشکریه از تمام اطهار از ملت اسلام شهادت داده بود و بانه و از عزیز
 و محب طالبین که محض اسفند خود را از تقصیر خلاص نمائند لکن معذرت آنها پذیرفته
 نشد و در آخر سید که سواد الدار باشد از تران ایشان مقرر و عقی شد خلاصه محض
 سواد حاضر شد ملاحظه نمود مجلس کمال سلطنت و ولایت آراست چند
 جا از جهت جرایم از سه نیزه تفکات ترتیب داده آ و رخت اند و دیوار کوبها
 از سه نیزه تفکات درست نموده اند در ایوان مقابل حیات قلوب است جز
 بزرگ گذارد ماهوت فرزند بر و ان کلمه بر سنا تبیین و وسط در ۲۰ نفر دیگر بلین
 از میان دیوار و جاس و از هر طرف ایوان مقابل رو سنا بکن و بار استول طرف

جاسن و جلور و پیش اوراق استند که با بریزند و در کوزه ای که در آن مشخصه بپزند
 بود که از طرف معلوم گفت و غنچه می نمود و در مقابل روسی که در هم شعله از طرف شمال
 از جهت جوت و کپه بود از جهت تقصیر بینگ که اگر ممکن باشد آنها را با تقصیر نماید و کپه اوراق
 استنطاق هم نزار بود و دیگر نفوس معتقد در گوشه و کنار ایستاده مواظبت دارند
 که احدی با هم حکم ننمایند و اگر اجزا سه یا سه فرزند بود در آن حضرات معتمدین
 اصحاب شمالی طرف دست چپ زیر دست و کبلی با غلی و زنجیر بر روسی معتمد
 مائیم زده و حور ایشان سادات که ملائکه غلط و طرادند چون غاشم و زلفها
 حاطیه زده اند و با کذا محترم جلور و معتمدین از برابر با بنیها معین غنچه نیم کنه کذراه
 بر روی آنها جاسن و دیگر بر طائفه از شهود در مجلس سنانه بر پا داشته اند و چند سالد
 موکل آنها نومه اند که با هم حکم ننمایند و هر گاه یک نفر از شهود خواسته باشد او را نماید
 ۴ نفوس سادات با او رفته و با او مراجعت بنمایند جهت قسم دادن شهود که فرجه صلحانها
 کنجی ارا منته جهت ارنیها کلمتی روسی از بر قسم دادند و درها مدارای بود از بر شهود
 بود هم حاضر شدند و همچنین جناب میرزا ابوالفضل جهت قسم دادن با آنها همه در
 محل خود ایستادند و بعد استقوال در محلی کلوب از بر است جلوس معتبریم بر سر محاکم
 گزارده اند و دیگر بر قدر که جاسن ایستادند بود از بر قیدیم روسی از جهت محاکم حاضر
 شده ایستاده بودند بعضی نفوس از بردار قفله زبیه و از طرف مرو بخارا را جل نشانی
 آمده بودند نه اشقیقه او ضاع قدر بی روی و غرضی نفر قزیم روسی و آن در شکر دان
 و نارس دان حاضر نومه بودند که ملذت با بر باشند که بها و این معتمد تقاب
 گلامت تریم غایر خلاصه نومه بر ملت را بغا نون ان ملت قسم دادند جناب میرزا
 ابوالفضل گفتند شما هم حضرات با برش قسم بده جناب میرزا ابوالفضل فرمودند
 در مشورت ما قسم نیست اگر شخصی بتدریس و صادری است که قسم ام ماست بگوید

و اگر بخواهد در مقامی است قسم ام بخورد و در هر قسم از آن
 هزار ساله و تحقیق کفایت در اول آن را یک یک یک طلبیه با ایشان سوال
 و جواب میشود و بعد از ذکر مطالب هر یک نزد مستنطق ذکر نموده بودند
 بجان میکرد و بر ستاد مجلس مقصودین که اصحاب شمال بودند میفرمودند آنچه این شخص
 ذکر نموده اگر جوابی دارد بگوید که هر یک نفر از آنها کلام نموده کلامی
 ذکر میکنند بعد سه و یکبار مقصودین میفرمودند اگر جوابی دارید ذکر کنید تا اتمام
 و کلام تمام نموده چند کلمه ذکر کنند بعد از آن همه کرده کلام نصح چون شمعان
 مورخان و علماء با سوره را با اشاره میباید و بیانش و نقل آنها را که چون
 بهت عکس است بعد با اشاره معلوم میشود و سواد اعمال و افعال و حرکات ناشایسته
 آن قوم فطرتی را در حضور نشان داد و در مجال ذکر میفرمودند میفرمودند من متوجهم که این
 گروه چقدر در القاب و ظلالند که همه در دفعه سابقه با این قسم در بیان گرفته این
 نوع او را میکنند و تمام خلق اینستاده تا ملا میباید و اظهار نشان داد و میباید و مبارکباد
 میباید و در حین بیان اکثر زنها روس میگیرند خطا همه بعد از بیانات همه کرده
 پس تا مجلسی روان تا فریبی و بسیار و بهر گروه و کمال مقصودین بر خواسته بکل دیگر میفرمودند
 و با هم مطورت نموده حکم از آن نوشته مراجعت میفرمودند و باز یک نفر دیگر را طلب نموده
 سوال جواب نمودند و طریق سوال و جواب این قسم بود که عرض میشود نفر سوال
 و جوابی که با خود میفرمودند عرض میشود ابتدا حقیر را باسم صدازند و اگر با قراوف
 بر خواسته نزد سو حاضر شدم جزوه استنباطی اقل ۳۳ نسخی آن موجود است و نسخه
 جدا سه نسخه دیگر مقابل این کرده و دیگر مطالبی روس و کمال گذارده هر سه نامت
 جمیت علی اگر با قراوف اهل کماله بزرگ است که این سلطان ایران چند سال دارد ۴۴
 این در میان دارنده عزت است جمیت بهانه کما شفا جمیت بهانه نام ایشان قرار

قبول در این کتاب و دلیل اصحاب شمال برخواست گفت که در این کتاب میگوید در این کتاب ذکر
 نموده است که قرآن را قبول ندارد خانه عرض کردم که من این قسم بگفتم استمطلق از من
 سوائی نمودم و من او را جوانی گفتم صورتش آن سلال جواب در نزدشها حاضر است ملا عظم
 نمایند و گفتند حقیر استمطلق این است که چون از من میگویند عرض کردم بهمان
 پرسید چه دلیل بهم دین را قبول نموده عرض کردم در این موقع مقتضی صحبت این
 از غایت است مختصراً عرض بینا هم دان این است که آنچه را که سایر اینها دلیل بر
 حقیقت آنهاست عصر و زمان خود دارند که مظاهر اینها و صفات آنها اند از آنست
 بهر دو شعرا و اسلام و غیر هم و بایشان کرده اند تا هم اگر واعظم از آنها از فضل
 اول و جمال این و بر این و ایمان آورده ایم و علاوه بر اینها در کتاب اینها
 ثابت بینا هم که این وجود مبارک که ایوم بدعوت بیج ام قیام نحوه حضرت
 بسم الله بشارت ظهور او را در این نوزاد و صحف آنها ذکر شده و بیقات تمام
 ظهور او را ذکر نموده اند پرسید در قرآن چه عرض نمودم با ملت شعرا از روی
 قرآن صحبت بینا هم از روی قرآن است و دلیل با اهل اسلام بدلیل قرآن صحبت بینا هم و ما
 اهل بهمان طایفه که مجلسی فراهم آید که علماء بر طاعت حاضر شوند و علماء این
 هم حاضر شده بر حقیقت دین خود ایمان و دلیل بر ایمان آنها بقدر حقیقت امر
 مکتوب کرده و حقیقت این امر بر همه اهل عالم و دانشمندان و مستمطلق جمیع این
 بیانات مذکوره را مرسوم نموده و در ان مقام که ذکر شده بود که باطله آنها را از
 قرآن ذکر بینا هم مرسوم کرده بود با دست بر سر خود میزدند که مرسوم مشابه را
 در وقت ششم کرده و در این علاوه خدمت سه عرض کردیم ایوم نوزاد ما بخت
 و قرآن ما حدسوا منه ما بشارت و کتاب بسم الله ما ما ایم خدایا منم ابتداء قرآن
 بود که ایوم هر روز در وقت ساعت گفتند شود و بعد چو من جمیعیت زبانی

بعد قرار بر چهار روز دادند که سه ساعت بیدار از ظهر و یک ساعت بجهت از
 ساعت از خواب کز منته گفتگو نمایند و در روز چهارم قبل از ظهر تمام
 شده که تمام مدت صحبت و گفتگو بیهوش و بخت ساعت طول کشید و بعد از آن تمام
 جناب پرستار شکر فرمود که تمام است حضرات صلوات الله و جماعت با بیسته برگاه بخوانند
 برو فرما خواند بر ایشان نیت و با اجراء و پیر کرد و اطاق خلوت رفته از یک
 اجازت حکم جدا رسیدن ذکر بعضی از مردم بیرون رفته متفرقی شده بود بجا تهر شخص
 ذکر نموده بودند که حضرات با بسکلی مقصود شدند و همچنین نجات یافته مرخص
 شدند تا این مردم کم فرستادند باور نفعه بانه بناس برز و در وسب و سخن گذارده
 رفتند در خانه ملا احمد و مشهور جلیل و ملایم صد اخیار دارد حضرات کو سفینه حاضر نفعه
 جهت قرآن شریف میآوردند که انتظار که اساعه وارد میوزن و نفر ۴ عدد کو سفینه آورده
 بودند جلوراه که حضرات همچنین چون از جهل بیرون میآیند آنها را در جلوراهان قرآن
 غایب که تاگاه مردم بعد از صدور حکم از قلوب بیرون آورده با کلوب پریشان
 و همکاران حضرتان و بیان احکام سوره را ذکر میخوانند این چهار با که کو سفینه جهت قرآن
 آورده بودند تا این شده که سفیر را در زیر عبا و پوشین شرف نفعه نعل و منقل بر میگردد
 و خدای حکم سواد این بوده که آن ۴ نفر قائل میآوردند با اجراء او بجز مشون و اسوده
 ارد ایستاد نفر دیگر در باد کو بیروت ۴ حال در قرآنات باشند ملا احمد و ملا محمد
 و مشهور صد و مشهور جلیل چهار زده سال و رسوا لدر سبب قرار گیرند این است
 حکم بعد که در باره آنها جاری شده لکن جناب سردارال قواد فسا که بخوانند تحقیق میزند
 اخبار و از نفر ۲ نفر دیگر هم با مشهور ایشان را اخذ نفعه اند چرا که حضرات با بیسته ذکر
 از این ۲ نفر نگردد اند مرخص اند دیگر حق عاقلیم است که از برابر اسباب هم
 و مشهور در حاجت و از برابر اسباب عذاب ایستادن و در آن یوم بگلر فعل

و این شد که در سنه پنجم سید و هفت بود و در آن روز فصل ام سید و هفت است
 که بعد از الف که شصت بود آن روز انفعول گمان نیکان و در آن روز تمام بیانات
 مبارک که از قبل در کتاب اقدار بی نظیره و عباد و منظران بود و در این سید و در آن
 روز ظاهر شد قوله مبارک و معانی آن با ارض الخانات تسع فیکر صورت الرجال
 فرزند کریم یعنی انفسنا المنفصل طوبیوم تنصب فیه ریایات الاسماء فی ملکوت
 الانشأ باسم الایس افرا یفرقن الخان و ینوحن المکرکون لیس لاحد ان
 یعترض علی الذین یحکمون علی العباد و عوایهم ما عندهم و ینوحنوا الی الخان
 حال ملا حفظه نماید که این واقعه در عشق ابر که جزو خراسان است و ارض خوارزم
 است و چگونه حکم بدلی نمودند و احذر نتوانست اعتراض نماید پس
 ان یعترض علی الذین یحکمون بالعدل و نصب شدن ریایات که نفوس مقدسه ثابت
 ان معلوم و جوهر او نوحه شکرین و فرح محبتین اشکار و عزیز بیانات مبارک نماز
 مکرانکه معدنش ظاهر شد و لکن اگر هم را بلورون و باز جوهریم سابقه فانتها بما تعدنا
 ان گفت من السماء قین میگویند و ۳ یوم بعد از صد و در حکم از عنویان و متعلقان
 ملا احمد و شهر جلیس و شهر صد آمدند نزد احباب و مذکور نمودند که چون سفر
 فرموده است که در طلب اختیار تخفیف دادن در کائنات مقصود نیز دارد
 تا از شما با خواست بنماییم که شما بروید خارج جبال و از آنها شفا علت نماید که اگر
 ممکن است از تقصیر ایشان بگذرد با آنکه تخفیف دهد احباب شورت نموده علی
 بران و بدینتر که با چند نفر از اهل و عیال حفرات بخدمت جرنار روند و شفا علت نمایند
 چند نفر با اتفاق متعلقان مقصود نیز بخدمت جرنار بنیم و عرض نمودیم که ما

از برابری مملکت و وساطت اهل ذمه و تقاضای آن که اگر مملکت است از تقصیرات
 ایشان بگذرد و هر چه که ممکن نیست تحقیق و جبهه و با آن شاکلی که فکر و اعتقاد داریم
 و اهل مقصود ما این بود مظلومیت ما با و غنم و تعدد آنها معلوم شود حمد خدا را
 از عنایت دولت ما در همه روسیه این مطلب معلوم شد و بکار آورده این مقام و بهمان
 غرام جناب جرنال فرمودند که مقرر نمودید مقرر است این است و در وقت
 لکن بقانون سیاست و حفظ مملکت تنبیه آنها از انزیم امور است مثل این
 نفوس سبب بر نام حکومت و شایسته در قبایر دولت شده فرود است که در تمام
 جزایر مملکت است که در فلان نقطه از مملکت روسیه نفوس با او نموده در
 وسط روز در میان بازار و در کفکوس زمین و در همه آدم کشته اند و این
 دلیل بر نظری است و حکومت است و از برابری است نقص است عرض نمودیم
 در صورت امکان و الا صلاح مملکت خویش خسروان دانند و از خدمت در زمین مملکت
 حضرت هم مایوس راجع شده در بعد از آن در اساس مملکت بظهور آن تیریز و مشهد و جلما
 بمخلاف نمودند و علما طرأ از دولت استداد و استعانت خواستند که این حکم بود
 اگر صاحب سوء نقص است از برابری است و ملت که از برابری شدن یک نفر باشد
 نفوس عدیده مورد سیاط قصب با سفند چه و بنزد این بالا تر که جهت یک نفر باشد
 که ایشان را در ایران هیچ بهره ده می کشند و می توانند و این عمل تا به انقار است
 از برابری ایشان در این بلاد کفر این نوع دولت و خواستند به سلطانان روانه دارند
 و او را و صیقل داد بنا و شریعت اسلام از دست مملکت غرض باید بیقدر باشد
 ملت بیخا از هر تیره مملکت است جواب فرمود اجراء حکم قانون در مملکت
 قول خار چه وساطت قبول نمی نمایند و مشخص را که کشته اند اسم از رعیت من
 بوجه ان پیاره مگر صاحب عیال و اولاد نبود باذن و اجازه که این عمل را نموده اند

با دلالت بر آن بوده یا بعنوان علمای ائمه علیهم السلام میسر است چنانچه در
 لوح بعد از شهادت جناب صاحب محراب خطاب با جناب عشق ابراهیم نازل شده میفرماید
 ایسین بهم ناصر و لا معین الا ربی بعد که حضرت سلطان ناصر الدین شاه هم اقدام بر تفسیر
 و معاونت ایشان نمود در این مقام آن لوح مبارک ذکر میشود قوله جل بک باشر و عظمت
 یا اولیاء هناك انتم مفاتیح ابواب الاستقامة بین ابرهیم و آیات الهادیه بین المذنبین
 بکم شهدت توحید فرات و تنزیه کعبونته نوحکم یا اولیاء الله بالحکمه و بما یرفع به نظامکم
 علونکم و لست بجهنم خالصاً لا اراهم رب الا فی و انشاء و رب العرش العظیم یا اکرم ان
 یخوفکم ضرباً القوم الذین ینذرون عدل و اراهم متفکین بانظهم الا انهم فرعون کفرین
 لیس لهم ناصر و لا معین سوف تاخذهم فحیات العذاب من کل الجهات انه حواخذ
 القدر را تقدیر انهم حقیقاً بجزایم الهی الی لوح در خصوص این واقعه که از سماه خفیت رحمانه
 نازل شده مرقوم میفرماید این اوراق کفایت نموده و ایم مثلب با طاب الخالد حقیق بعد از
 ختم مجلس بود و صدور حکم و قایح را کالاً بساحت کدس مجرب امکان عرض نمودم خیر
 دیگر از حساب هم عرض نموده بود بعد از قلیل مدتی در یک لحظه از زده لوح باسم بیخ
 از حساب نازل و در خانه آن لوح زهارت اسم جناب حاج شیخ نازل آن لوح
 مبارک که باسم این نامه نازل شده در این مقام مرقوم میگردد قوله جل جلاله و رقم نواله
 قدوة الیفاش و ان نزل الایات من سماء الامم بقوة لا یفهمها الا شرا الازین
 بقضوا عهد الله و بیاقه و قتلوا اولیاءه من و ان ینت من عنده و سفان من لدره بشاه
 انهم اندوا فی الارض بعد اصلا سماه کفر و انعمه الراضه بعد از تحفیت و انبساط
 بعد از مالک الملک و سلطانها که نطق المنظوم از بحثیست از این مقام اندکی
 ستر بسن الا عظم فی العالم و بقیام انقطع عنه ذکر الایام طوبی من سب ما امر به

عن قدر الله لائق الاستباح انا سحنا الكلي حسن القلوب و امرهم بالبر والتقوى والاطاعة
 نبذوا ما بينفهم ورائهم وابقوا البعق والنفوس الا انهم منح اول الضلال عند ربهم المتعال
 فتوا من آمن بالله ونصر امره ونطق بشناكهم في اللبائس والايام يا محمد فيها ابراهيمك
 و عن ايض قد سئمت كتابك الذي ارسلته الى احد افئدة ووجدنا منه عرف الاقوال
 في ايام فيها احناف الناس في التبا الذي بشر به الكايم في العقوبات والمحبوب
 في الفرق ان انا ذكرناك مرة بعد مرة وانشركناك ما امنتت به الاشباه والمخزبت
 به العقول والارواح كمن قاتلها على نصره امر بالمحكمة الفاضلة شمسها من افاقا
 انزهر والارواح قد كنت من كور لدر المظلوم انه ايدرك على خدمتها امره وحرثك
 سيد المرشاد يا قلم اذكر مع استشهد في سبب الله وقل اولي فجلت ظهر من افق سماء
 افضل والعدل عليك يا من سميت به في رضاء اشهد انك آمنت بالرحم
 ادراج بحر العرفان في الامكان واجبت النداء اذ ارتفع بين الارض والسماء
 وظهرت رحيق الرحمن يد وطا ربك مالك ملكوت الاسماء انت الذي
 ما صنعتت بجهات الفالسين والاسبوات المعذبين وتركت ملته قوم افدوا
 في الارض بعد اصلاهما وكفوا بنعمة الله بعد انزائها والرقح لك يا من
 على مصيبتك نوح المقيتون وصاح المخلصون طوبى لك ولحسن بزورك وبقر
 ما نزل من القلم الاعلى في هذا المقر الا قدس الاقوال الا نور الاله يا محمد
 عليك مهابة و عن ايض في احيائه من قبلهم برحمة الله وفضلهم و عن ايض
 انا نوجههم بالالتقاء والاشفا ونسئل الله ان يلا يدرك على اصلا ح احوالهم
 في كل الاحوال انه هو المخت المنع واليه العزير النفعال

خدا صمد آنچه سحر و کوسن جفته استخوان منقش بود که در کعبه است و سحر حضرت
 زکریا علیه السلام چند روز فرقات خلقی اهل مجوس بودند و با اشغال و اقران خود
 تا نوس و همه روزه منتظر فرج و خلاصه تا اینکه یوم از امام اعلام نمودند که فردا
 آن ۲ نفر قاتل را بهار سحر و سحر بریم تا بسوزانند که سبب است روانه بینما
 نند و یک ارک حکوم اسباب آویختن آن و نفس را فرام نمودند سوار قرانی
 اطراف ایستاده و جمر از سادات و چند از به توبه حاضر نموده چون که بعضی از حقا
 که بعد از صیبا تعصب و میخ را بر خود فرض میدادند مذکور نموده بودند که اگر بتوانند
 این نفوس را بسبب بر نیا کسی را از براس شخصین آنکه در سیرت یافتن او
 فرین است بزرگ کند ما هم بیرون آمده چهار دینیم و اگر چه گفته شویم از شهدا محکم
 این اخبار هیچ خلوص رسیده لذا آنچه را که حذر و احتیاط است نخواست
 خلق هم از براس شما از فرقه بیرون آمدند مقرریم را با سلاسل و اغلال
 حاضر نمودند آن و نفر قاتل را در بار حاکم کردند ایشان را با از ^{عینه} حقیق
 هدیب جلیل هم در زیر بار ایشان گوید شرفی نموده که بعد از خروج روح از
 جسدشان در آن گودا انداخته متور نمایند با سر کانی مانند برایشان بویا تیره
 همینکه نور اسفند طایه بگردان ایشان اندازند جناب پیر کرد درانی حاضر بود فرمود
 دست نگاه دار بدو رقم بیرون آورده بدین روش گفت نموده بعد مترجم ایشان
 نمود بدین روش قاریت بر نمود و بیان آن مطلب این بود که در آن روز که چند نفر
 بواسطت خدمت جناب رفته بودیم مطالب را بستانا به بخدمت انرا اطل را خدمت

تکلیف می نماید که خست است با بیمه اعطای مقرر بین راجعاً غایت بهما یتدا حضرت
 انهر طور ان صورت تکلیف را بجمیع شورا رسد مینماید که آنچه صلاح دانند
 بوجه تکلیف نماید ایشان صورت نموده صلاحی بران درین امر که
 که امر این است که وساطت با بیمه تا بکمر جبه قبول خود که علاوه معاندیم آنها
 گزشت و این قسم قرار داده اند که ان در نفس که باید گزشته شوئی ایشان نگزشته سبب این
 برین و با بقره که ۱۱۵ در سپهر چینه ایشان شده نصف باشد وقت سال سپهر
 در آن حضرت انهر طور این را امضا بوجه جواب هر یک فراموش را تکلیف
 نمودند جناب جناب ام این مطلب مکتوم نفعه در ان بوم که جمعیت از
 در طایفه فریودنا ابع مطلب را مفسد بیان نمودند که انرا انهر طور اعظم
 حکم چنین صادر شده که محض خواست طائفه با بیمه بانها تخفیف داده شد الا
 حکم همان بود که نموده بودند بعد استماع این بیانات ان در فکر که برای
 او چنین خافنده بودند که کور نمودند که ما شفاعت با بیمه را فرستیم البته
 گشتی برابر ما بهر است و سایر بیم هم سر با ایشان را تراشید کلا با سر و سر
 وارده بر سوارها گذارده برابر سوار نوبه با طنطنه و کبکجه جلال بیم راه این
 آورده در زمان اطاق و اغون که ان برابر ایشان سپاه شده به سوار نموده روانه
 در ان سوار نمودند و فغانها در بین راه تمام شد و در فغانلین را بقره فرستادند
 که خبر از ان سوار شده و فغان بعد از قلب در تمام سوار خود غنا خسته ملازم
 قرار نهم با بران آمد بعد از شش ماه خانه جدرش و بران شده روحش بملکان و محل
 خود راجع شد از انها یک نفر ملا احمد بن در ان برابر خانه در زمانه با بقره

تا یکی بیکم آن نور منقوره را که بیده اند او را ملائمت نماید و بکبرت کبرت
 در مقصود از شرح و بطلان این عقالات اینست که بر صاحبان بصیرت و اولی الامر
 مفاد و معنی آیه مبارکه بر بیرون لفظ نور الله باقوا هم و یا فی الله الا ان لم
 نوره ولو که انکار برون واضح و مشهور و برین شهود زبر که در اینجا مجاز شورا علی
 فساد این مذکور نموده بودند حفاظت مفرع بین و بیروان و برین سید المرسلین که با با با
 جنت شماست که در عنق اباد احکام از این طایفه نیکو نرزیست نماید و باید چند نوری
 از اینها را گفت تا با بقر حساب که از خود را نموده از اجماعی نخواهند رفت اسم این را
 را صواب دانسته بر این امر متفق میشوند و آن تفرقه از بر اینهاست جناب حاجر
 معتقین بین بند و بیای حرمیت نماند و چه بان ۲ نفر صید چند و دیگر از آنرا که مبارک
 ان الله الا ان لم نوره غافل بودند که حق جل جلاله رخا را نفهم آن نور را از افق
 ظاهر مینمایند که ضیاء و پرتویش جمیع عالم را روشن و منور نماید جنت عظمی
 و تعالبت قدرته را و لفظاً هم و لا مانع را امر محو اعتدرا العزیز الحکیم چنانچه در
 لوح حقیر یک از اواح شفی کانه که از فیه ذکر شد که است ان باسم حقیر آمد و روح بنیاد
 شهیدم که اشاره شهادت در آن ذکر شد بر آن اواح بود بار در لوح بنویساید
 قولم جلی و عنز کبوا از نار نغمه و فساد که از شهادت کلوب عبار خسته شد
 محزون میباشد قسم با نوار و جسم آتیه که از افق ای مشرق و لا تلح است اینج امور
 سبب اعداد کلمه الله است انتمس الیه عرض شد اهل بصیرت را کافی
 است و الا از بر این غیر ان بصیرت برینم ذکر شد بل شهادت چنانچه حق

بهر پایوان بر روی آیات من یؤمنون بها کبریت که از حق راسته کوشش باشد و قطع مبرق
 من الله قیلا بارسا که خواسته باشم جمع الواح که در این خصوص از قبل و بعد
 از شما دست جناب حاج شیخ میر نازل شده ذکر نمایم باین کلمات علیهم و معروف نام
 در خانه : مطلب این لوح اینجاست که مدتی است بر عتبات و
 و رحمت پرور است ابروت ~~حفظ~~ باین رو سیر ایدة الله تعالی ذکر میکنیم که در
 قرون و اعصار ذکر خیرش در این لوح مبارک با قیامت و در سایر الواح دیگر مذکور است
 هو الحافظ المقدر القدير

یا حسین علیک بهائم نشهد انک فزت بما کان سور الفیق و در قوماً من القام
 الایمن من لدن الله رب العالمین طوبیاً لک بما اقبلت الی البحر الاعظم و سائیت
 مواجم و التلال المکفونة فی بیانه و سمعت ما ارفع من اللفق الایمن بجنایته
 رب العظم یا ادر لیاة فی الممالک اعرفوا مقام من نصرکم و حکم بینکم بالعدل
 الخالص فیما فی الله ان یخبر هذا الخریب ما فزه و شاکه و خدر منه و یطکر منهم
 له لیس له الظاهر المقدس العزیز العظیم یا اهل البها قد کان نیر العدل مستورا
 محجوراً تحت غمام الظلم و لکن الله ابد حضرت الدر و لمة البهیمه المر و سیمه
 اشراقه و ظهوره و نجاة من حجاب غلیظ و سحاب عظیم فیما فی الله تبارک
 و تعالی ان یوترا و یبارک و اما نایه الذین بهم نصبت رابته المنقر منات
 و علم القضاة امام وجه الخلق رغماً للذین حیوا العدل و الانصاف و منحوا هم اعظم
 اشراقها و نورها و ظهور رحمتها اعدا کلمته و اظها زامره و اثبات حقته
 و یونقه علی انقاذ المظلومین بذراعت العدل و الانصاف و نجاة من الظالمین

و احمد بن محمد و اکابرین کذاک عصر الامم من لدن الله الامم الحکم بندها بر سر ندای
 مظلوم و بشو باید اجتناباً از این بوم الا اخر الذر لا آخر له قدر عذاب و است
 بهبه ابرها الله را برانند و نه سزاوار این عدل است بران قیام نمایند و نوسه که
 من غیر سزاوار عذاب عدل را تا نپدید نمودند و نصرت فرمودند و این مظلوم سبب از
 بر ظلمت بجهت متین انصاف بر آوردند و نجات بخشیدند سزاوار با و ایش عظیم اند
 از حق جل جلاله بیهد المظلوم بانهم هم الذین نصرنا عبداً و الله و اخذوا حق
 المظلومین کل کل لم یعبود کل کل تا جبر مرید انشا الله او بیار علی موقوف شوند
 در قرون و اعصار بر تبارک این فنا پیشکبر که از اولت مبارک عادل ظاهر شود
 ابیها و النور و العز و الثنا حضرت و علی الذین حکموا من جانبنا بالعدل انما نعص
 و صنعوا الظالمین من ظلمهم و اخذوهم اخذ عزیز مقتدر انهرس جناب جابر
 شهید از جمال قدیم جل ذکره الاعظم اسم این احواح متعدد غازل شده از آثار جمال
 مبارک ام با اینان بود محمد عباس از جمال مبارک داشتند که جمال مبارک بر او من
 بودند بعضی انسان اگر در اصفهان نزد اخوان ایشان بود یک صبیحه ام از جناب
 شهید و اصفهان باقی بود بعضی از ان آثار ام نزد افتخار جناب سید احمد
 است بعضی نزد جناب افلاک حاین است با سها که در وقت شهادت
 بر عنق ایشان بود که بالارد و خنجر دارد با شوره اند همین قسم که شون آلوده
 بود نزد جناب افلاک حاین موجود است و دیگر جناب جابر میفرمود ترا سبایک
 عنقه خوب فحصر کرده ام منجم فرمودند برها فر از خطه یا قوت در
 اصفهان دارم و تا که از سایر خطوط از زمین بجز در مجاد و غیر هم والله

جناب استوار شهدا برایم بخارم ایان و همان ابرخ مرحوم الحمد و ادق که جبرایشان
 جناب آقا محمد پیرا بدست از قبول تحقیق و فضل ایشان در خود بوده اند و در وقت
 که بیست ایشان بین از اسناد و ارا که ظهور است جناب استوار از فواید ایشان است
 مثل کتابه سایشان در محله باب الفکر که بدر ب کوشک مودت است بعد از
 طهارت حضرت اعا قبا از ظهور طلعت این سبب در سبب برده اند و مستند
 فتنه انور و هجوع نفس جمال این بوده اند که آفتق دار السلام این نور ساطع و حکم
 مبارک و اشرفیت الارض بنورها تحقیق و در عهد اول بیست ایشان جناب ایشان
 بدون و بوقت توقف بعضی استماع ندانند و در حق بنامیند چنانچه در یک از الواج
 ایشان شاگرد این بیان نازل شده ایشان در تحت حکمت طس مرمیه با خلق بجز
 محاشات مملوک مینمودند و در بحسب ظاهر خلق ابرار و سیر ایشان نداشتند
 اما زمانه ابتدا جناب ملاکام و بعد از قبیل حضرت حسین سلطان المشهد و مجرب
 المشهد را بقتل و سعادت ذلیم و رقتا شهید نمودند و در آن فاجعه عظمی
 و اعیان کبر از احباب و اولاد ایشان در کون بعد ظاهر شد از معاندین و اشهر از انواع
 و اقسام اثار ظاهر شد و تا کنون از ابرار حدیث را بهم از جبر و استکانت و صفا
 و محلی شده و از مشهور و بصرف این مبارک و در وضع نقل حمل جملها و غیر الناس
 سلا را نمودار شد و در آن ایام از غیر احوال و کرات طلال حال جناب استوار
 بر اهل شمال اشکار شد نظنها بعلم و کانهها بیقین تبید میشد این محله
 نزد علماء و اجماع بنمودند و کاشها دست عالم و در غیر و فتواست قتل طلب

نمودند که علمای بزرگ اینده ایشان بموجب جناب فضیلت کاتب رحیم خان محمد
 بیژان در مشرف این قسمت را نسبت بان خانواده روانه اشقتند بعد نوعی بود خلق نا
 ساکت نمودند لکن مردم اینها سرا آسوم نهادند در اینها تندر خوف خیال نموده
 که سفر جملید حفت رخا بشارت رو تر شایر با من و سلیم از ملتر زخم لسان
 و دفع انامه زنگ آسوم طو ندر ایشان فوت بر سر بسته قفسم بلی انداخته کجوه فرد
 اعلا بطوره کبیت زوار از دبار خارج شده عازم شهر ملر در ای زاریت نموده
 بعزم اصغرهایان از راه سبزوار مراجعت نمودند جناب حاج محمد کاظم که قبل از
 شهادت صاحبان الشهدا بعد از سخن از اهلان هست نموده بود در سبزوار قشرب
 را شنید جناب حاج میرزا میرزا این خلق دست از جان کش بر خیدار نر شیا بهر ایم
 که در سبزوار برینید مشغول کار تولید متعلقان شیا هم خواهند آمد ایشان اطاق
 نموده در اینجا مشغول عمل نجاری میشوند از این شایر حاج محمد کاظم ساری هم
 بایشان رجوع مینماید سبب اغل فرام آید کیفیت را نزد و کدانش جناب
 محمد عین رحیم رخا فرم مینماید ایشان هم سوزا مع باز مراجعت جماعت با ملک خود را
 میفرستند و ایضا عالی را بر فرشته سبزوار میآیند و در این مشغول کعب میشوند
 در سبزوار هم حضرات اسرار چند مع اسباب از بیت و آواره از برابر از فرام
 متر در نر تا رفته آنهم مجموع عام نمودند در این انا جناب سوزا فرمودند
 و بعضی مخفی شدند تا آنکه اشقی قلند فرود نشست جناب اشاک محمد ابراهیم هم خود
 خورد کارها خود را ترتیب داده بعد از چند بعشق اباد آمدند محقر را اخذ نمود
 خانم بنا نمودند متعلقان را بعشق اباد آوردند فرزند کبیرشان محمد عین

در سبزووار هزاران نفر از خاندان خود جناب استاد در ساعت چهارم بعد از ظهر
 ساکنین و ملازمین کار در حیدرآباد خود بوده اند از انکار و مصالح ایشان از خام سازی
 و کارهای غیر مذکور کار بر و نیست که ایشان در اصفهان و سبزووار با فرستادند چنان
 تقدیر است اینان فریب بهشتی است با وجود کسب با عزت و مشغول است قطع
 در توان ایشان پیدا نموده در اسفار بشرق الاذکار میرود از جمال اقدم علی اسم
 الاعظم الواع معتقد دارند از حضرت منزه است نیز الواج و از هر سلبی خدیش آن
 محو و خایبها و کلمه الوالد است و همه جمیع کارات ایشان را در است در میان جوانان
 ممتاز است از نفوس شعله آویخته است که بمعاونت پند یکدیگر بنا بر تاسیس امور است
 مفیده خیریه نهادند و در دوران بهشتی ابد در سلسله اسما در روز ۲۳ محرم
 جناب حاج محمد حسین امین مرحوم آقا محمد باقر امین حاج ابوالحسن عم اهل اصفهان بعد
 از طهارت جناب ملا کاظم اهل طال خوانند که از نواب اصفهان است از
 اصفهان از بیم جان بگریخت نموده بسبزووار رسید و راجع شغول کسب نمود
 در محکم با اتفاق عموم با محمد جناب حاج محمد کاظم و حاج عبدالحمید لاجل
 حکمت بسزا مکتب بیرون برود و ابتدا بعسک مشرف شده و کارهای الجلال
 مشرفت بیرون بعد از چند یوم با مرجهان مبارک بگمکه میروند چون اگر از
 رفتن داشته اند از آن مراجعت بیفرمایند با خدا الله بطواف بیت الله قائل
 شده بعد از اتمام اعمال حج مراجعت بعسکرا بیایدند مشرف در ظاهر سدره منتظر
 ساکنان خانه نشانی شوه طوبی مرزوقی بعد از بیایمقات اذن رجوع از
 از مصدر حکم صادر راجع بسبزووار میروند و مشغول عمل خود بوده اند از آن

زمان بلوا و قواست و از آنکه مکرر عرض شده ایشان چند روزی محض شده بعد
 ببلور رخا از سبزوار فرار نموده بعضی از بخت بدینا بند و ۲۰ دفعه بعد از محمد
 جمال قدم جلا سینه الا عظم مدینه منوره علیا مشرف می شوند و زیارت عتیبه مقدسه
 و در روضه مطهره خانز می شوند و دفعه اول از همایون غصن شجره طور نخل برایشان
 شده منصف و مدیون شده باز بهوش می آید لکن بعد از آن حالش در
 کون و کلا می شود جنون از ایشان ظاهر می آید هر چند که در حین افالت کلمات
 از او صادر که عقلا متعجب از آن مراجعت می فرمایند جناب حاج میرزا کوه اقل
 نشان از طریقه سبنا و جبر نازان مراجعت نمود و نوحه میزد و ب و مطمن که
 که احدی را بحال مقال با او در آن حال نبود و در این مقام قاصد قوسین او
 ادب سخن باغت و از مراتب در فندقی صحبت بداعت مکرر عارض مرقم
 نموده با رضی اقدس ایام منور و الواقع حالت عجیب داشت انسان از کفر
 و طواریش منقلب می شد خود را رجعت میسر کلیم میدانست خصوص بعد از آن لاجل
 رحمت قوم خود بنام اسعید برکت با کثر برادر کردش قوم عاقبت از آن
 همیشه و از آنجا بجهت و از مصر به یار یار آمد مشرف زیارت جمال مبارک
 ستم اراده الله مشرف شد جوهر دفعه اول از کس کان مزاجها نخبه
 با دین سائیده بود نزد احدیست حرارت نمود اینم دفعه لاجل اطفال دنا زیارت
 از پیران عنایت صاحب کتب آن مزاجها کافرا آستانه میزدند هر دو دست
 شکر می شد بدینم عساقی راجع و بکس آن اطوار و حالات نفاش
 نمود قبارک الله سبیده ملکوت کل ملکی یفعل ما یشاء و حکم ما برود و هو العز
 انصید از جلال قدم الواح معتقد در بعضی از آنها را با طلاس خاص تر میباید

نموده صاحب الامر است از حضرت علی علیه السلام فرموده که از او عین نور انوار اربع
 دارد که در همه ایشان بنیت علم ایشان جناب امیر جعفر است لا عنده ثابته را غیر
 مرئیه است چند طفل از ایشان نیز از نور علم و فطانت نمودند و حال هر طفل
 معجزانه فراسا می باشد در ذمه اسم جناب جبر و در فرقه ۴۴ ۴۴ در قوم است
 جناب امیر محمد حسین ^ع در محراب نور محمدی جناب حاج عبد الرسول و جناب حاج محمد
 مشهور بآ محمد حسین در شهر اخر جناب امیر محمدی و فرزندان از شهر کوفت ایشان
 هم از سابقین (جناب بصره اندر لکن در اثناء حکمت را از جناب امیر
 بهتر می نوده اند هم وقت با وفادار و حکما را که به حق معاشرت را در نزد ایشان
 هم از نور علم ایشان از مدینه و بزرگ بشکل تجارت مشغول از بعد به تربیت
 حیدر تیره آدرانجا نیز به تجارت مشغول بعد از دریا و آخر ایام بعثت ابو آفر
 در منزل جناب حاج عبد الرسول تشریف داشتند بعد از چند سینه بر حکمت
 این در بیست حدیث و فاضل حافر بودم بسیار نور و راحت جان را بجهان
 تسلیم نمودن مال کس که بخوابید و با حقرا نعت مخصوص در اوقات همه وقت بقبض
 صحبتش منتفیض می شد در مقامات عرفان پایه بلند و اطلت اشعار را خوب
 می فهمید ملو نیز او را بر سر در کعبه و داشتنه سقش از فغان و منجا در بعضی تا بمل
 اختیار نظر معصوم فانش در ۱۳۱۳ در مقبره اهل بیت بها مدفون است در حواله هم غره
 حسن ابرم رحوم حاج محمد مظفر که مشا به سبزوار در وقت ضرفه آ سبزوار
 با نقان جناب امیر رحیم فرار نموده بعشق اهل آ مدینه تا خوش احوال شده قبل از
 تا خوش و با از اینم دار فنا بعالم بقاشنا فت از نفوس متقیم بود

از جمال قدم جلالت الواح با کمال این نازل از اجاب از ریزه در سبزه وار خود شده اند
 جناب آقا محمد فایز نهبی که کبریا علیه بها الله و رحمته و الطافه مشهور در جناب فاضل
 وصف نقاشی و کمالات ایشان از عجز بر و تقریر ایم نیر خارج است الواح جمله از
 جمال قدم جل اسم الاعظم باسم ایشان نازل شده بر رفعت مرتبه و علقو مقامشان
 شاهدیت ناطق و من صدق من الله حدیث در عنوان بعضی از الواح با سماء عالم
 می طیب نیز با اسم الاعظم و با الف الاکبر و با انور مفسر نه حقیر فیض مصاحبت و
 محبت در خدمت بطور کامل در یافت در حفظ و سفر از قیامات اعجاز و رفقا و رفقا
 ایشان مستغنی و مستغیر شده ام جلالت قدر و علو منزلتشان بین الراعد و الاستفا کالتسلی
 نور مطا سماء ظاهر و در جمیع فنون و شئون علم و حکمت و عرفان بین القرآن ممتاز
 در برایت شایب بعد از نصب مقررات علم و آداب در شهر مقدس نجف علم حکمت و شریعت
 را جل تکمیل سبزه از نرسید تا بر ملا در ایدم چند سوره در مقام علم حکمت بنیادت نشود
 رسید به مقامی که جناب حکیم بفرمایید که من بعد از شما اقتباس انوار فضا بر شما هم
 بعد از آن بگردانید و نصف اشرفی شده مدتش نزد جناب حاج شیخ زعفران
 اعی الله مکانه و شخصیت بنیاد جناب شیخ برون اظهار جناب فاضل و طیب خاطر
 ایشان اجازه اجتهاد میدهند و ما کذا بعضی از علما دیگر بعد از آنکه علوم بنتجه ان
 که عرفان معلوم است فائز می شوند بر راه ناسر بعضی از احباب و جناب ملا ابوتراب
 سید سب از اب در برد، حضرت ایما اقبال میسر بند ابام بین الظهور بین
 بعد از صعود حضرت ایما و قیدار طلوع طلعت البیرو و منظر ظهور در شهر اهله
 بوده اند و از طه آیهان کجمان علم جناب نبیر و بیان و غیر تم مدعی این مقام
 شده اند و انکرت زمانه خاموشی و نادیده از برای که حال که بفرحق بر فقر حق
 متفر کرد این بود که حضرت ایما فرمود پس مدعی این بود عرض نمایانند از ام

ان

مقام

که حال است غیر از خودی بر این عرض حضرت کرد در مقام تشریح جناب ابی و در آن
 ظاهر فرمودند بعد از آنکه فرمودند که بنده به نظر باشد بقول مدعیان مقام شریف جناب فاضل
 فرمودند در آن ایام از تپش اعظم خطی که جناب ابی در این مقام مذکور
 شده است جناب را بخود دعوت نمودند بودند مثل اینکه خطاب به جناب این بود از آن
 سوراخ کوی شرف بر آید این در میان کس خطی بود که ابی از آن تپش
 از سوراخ کوی شرف بر آید این در میان کس خطی بود که ابی از آن تپش
 خطاب به جمال مبارک عرض نموده بود از اینهاست بر اینهاست حق دلیل
 خیزد جان اندر ره ما کن سید از تپش این بیانات سرگرم نموده بود دیگر فاضل
 از اینک بجز دیگر در اینهاست خود بان را این تپش عنوان زد در دم از سید جان
 تا اینک بعد از سوره جمال همین کشف جناب و رفیع نقاب نمود حقیقت همه الا حقا
 و غنعت الا صوات دست از آستین برد آید که دارد کرد چندین مزار غرق
 هر یک کار را همین جناب تپش کور محاسن خود را قطع نمود در رب سوراخ جمال
 قدم را جا در لب کرد و با اینک چشم آب با شرف و بعد از صوفیاب سفاربت
 نهادند خود را در بحر انراخته نهادند و بیام بقا در تپش و در غل شمس بقا بقا
 قائم شد ملا کاشی در مدینه منوره علی محکم خلاصه جناب فاضل فرمودند بعد از آن
 با مرید جمال قدم ایستادند پس از حضور علم و وصول بمقام معلوم
 علم و طبع خود پیش محمد بگایین آمده ابوا بر آورده و الفت کشورم
 و علمی و فضلاست قائم شد مدینه منوره در روز اول ابی در آید سینه چتر
 تا ما سقا این دلگناه خود را بر سر نقی و کوه دیزند در خیالی فسر
 افتادند مخصوص سید ابوطالب که در آن ایام صاحب ریاست بود

جناب عالی که از حضرت شایسته علمای باطن استرسیده در تشریح و تفسیر این کلام نورانی
 بظهران بجزور سلفی غرضی شد که این شخص محسوب دین است و ما در بیان سنین
 صوفیان را ظهیر است و با بیان را معین منطلق القطر سلیمان دارد و سحر بیان و
 تبیان آفت و روان است و نشانه آخر زمان در احوال ما را باید که بشود و
 چشم از ملت دولت پوشیده عاقبت از طهاران حکم با حفاصم شود و در با
 و نورا مور بظهران رفتیم محبت از برایم تعیین نمودند و بهمال احترام ملوک
 میشودند اگر افتاد و ارکان دولت آمدند میزدند و در نفهم بقتضای قسم و اوران و حقوق
 هر یک میباشند یکدم چند مجلس مدقیان حاضر شد ایراد و انتقادات را از خود
 بحول الله ایشان ببقی تقریر و بیان مضمون تا بعد نمودم عاقبت خاندان و خاک
 به مقام خود را جمع شدند و مرا با احترام و اکرام معذرت خواسته مرخص نمودند
 و اکین ملا حفظه نمودم با اید از دین گذشت و بار قبا معاودت نمود و ریاست
 ملک را بر تکرار نمود با اید از دنیا گذشت و بهمانت رسیدن نمود لذا از جهان
 ما فیها چشم پوشیده و سید رضای است بریاشدم و دست بدینا را آخرت نتوان داد
 صحبت یوسف به از در احم معدود هم او قات در برابر بنای این امر مالک الحیا
 سائر شدم خلاصه در او اخباریام فرستادم مع اخوانه جناب
 شیخ محمدی وارد عشق اید شدند قلبی ندر عشق اید توقف نمودند
 بیضا را شریف بردند و رسوا فرج اید کلان در منزل جناب افغان حاضر
 میرزا محمود منزل نمودند و قبل از رسیدن خبر جمعی جمال قدم جلی ذکره الاعظم

کمالت هرگز از روح بودشان حادث نبود ^{چون} اینک با این ^{که} در وقت وفات
 و وفات میبایستند نداشتند انرا ابو القاسم مذکور نمود که جناب حاج میرزا
 صوفی جهتم عرض نمودن تقاضا حضرت جناب فاضل در اطاق دیگر تشریف
 داشتند بار اوصاف ایشان آمده احوال پسر نمودند ایشان بقاعده جواب
 دادند رفیق منقول طعام خوردن شدیم بعد از آن بسید با این فاضل اطمینان
 که با این ایام خواب رفته اند درست ملا حفظه نمودم دریم مرغ روحانی
 از نفس نفس پرواز نموده بودستان قدس معنوس ^{چون} ^{که} ^{در} ^{این} ^{حال} ^{بسیار} ^{صوفی}
 شدیم و آرزوی این قسم مردوخ نمودیم مقارن این حال ^{بسیار} ^{صوفی}
 حال قدم رسید در رسیدن در روزه محترم استماع نوعه ایشان زاد نفس
 نموده اند و مشرفنت بنی رازان مدفن شریف محقق شد از فم مبارک
 حضرت مناره الله زیارت از بر ایشان نازل عنایت بی منقهرت
 در باره ایشان بفرمایند با حضرت عبدالمجید ^{بسم} ^{الله} ^{رحمن} ^{رحیم} ^{بسم} ^{الله} ^{رحمن} ^{رحیم}
 از عشق اهل بیارت شریف جناب فاضل بیرون آمدن فاضل ام ^{بسم} ^{الله} ^{رحمن} ^{رحیم}
 مخصوص زیارت ایشان رفته ام وفات ایشان ^{بسم} ^{الله} ^{رحمن} ^{رحیم}
 این مختصر در ذکر جناب فاضل علیه السلام شد و از و کلام هر یک از دوستان
 مختصر ^{بسم} ^{الله} ^{رحمن} ^{رحیم} که شود با برادر یک یک کتاب مرقوم شود امورات محدثه این ^{بسم} ^{الله} ^{رحمن} ^{رحیم}
 اعظم محمد است از انواع بلایا و زاریها و محالبت و نواب که او بر و امر
 این معنی بر صاحب وارد شده با انواع واقف از سنگ در یاد و معنی اجساد
 بسیار در بلاد و حقد از نفوس محترم که از او طمان احوست نمود رویه خان ^{بسم} ^{الله} ^{رحمن} ^{رحیم}

سلیخ

و سه کردان اطراف جهان را گزیده اند و آنرا راحت ندیده اند و چقدر از جوانان
 نوز سیده و عاقلان که در خون خود غوطه ور شدند تا من از شوالاتا صحبت نم و ما هم
 و ما من موانع الا علت رفرا تم اینم هم میداندن سوار سید که ز بیم هم که شد
 نیلن غار نیست کز خون شیرین رنگ نیست ۱۴۲۰

جناب ابوالقاسم ابن مرحوم محمد تقی در جناب انان حاج میرزا محمد تقی
 ایشان را از حد نویسنده گرفتند و نسبت جنود در حساب بنام جناب حاج میرزا محمد تقی
 روانه نمودند بعلق ایچ آمده عازم بخارا شدند بسیار صاحب هوش و ذکاوت
 بود در جمیع امورات فهارت جناب انان و امورات متعلق بایشان را در سید کرد
 بعد از شرف بردن انان ایندو چیز رفق خلق امورات در دست ایشان بود
 عاقبت برهن بیاید شده در دست ۳۳ سال با این مرض مبتلا بود در ۱۳۱۳
 از این عالم فانی بر سر آمد و دانی شایسته عکسش نیز فانی بود است
 از حال قدم و اسم او عظیم حضرت عبدالمیها الراج وارد در بخارا شریف
 مدفون است و مادره اش در حین وفاتش در نزد شیخ محمد در وقت حضور
 واقع شده بود که داغ فراغش بر والده اش مؤثر نبود و والده اش بحقیق فزونی
 که سن در حین اختضایش حاضر بودم و ابداً عالمی که مدتی بیرون با شد معلوم
 معلوم نبود بر سر تکیه خود بر خواسته بکمال بشاشت و سرود مزاج داشت و
 جسم گفت زود استولی حاضر نما که جمالی مبارک فکر نفس مرآت در نور افروز استولی
 حاضر بودم و متوجه این همه حالت است در تکیه نماند شست بر خواسته عظیم
 نمود و خلعت بر سر تکیه نمود و جان را بجانان قلبیم کرد و علیه به آتش

و عاشر در محبت و آنکه که در میان ملائکون است و گفته اند که بعد از فوت فرشته
 بعشق ابره آورده عدت در سنه بعد از فوت فرشته ترا از بند بر آن یا شده بجام آرزو شدت
 در بجزو ما جویم من اهل بهما مد فون است عاید ما بهما و الله و شانه و غفران عرش
 جناب ملک علی نجفی ساکن شهر از سابقین احباب و کلبین اصحاب خراسان از علما
 فاضل و نظر ارجی در درجه اولیات منزلت ان محل ایام و در باب احباب بعد
 نفوس سبزه را تبیین نموده اند و هم وقت سبب اشتغال احباب مشرفه اند در استقامت
 علی این مکرر مشایخ خدمت و مشرب استوار است با بعد از انبال امر مشرب متعال ایستاد
 از خدمت معزول دستر را مصلحت بین بند صدقات و لطافات مشرب به حب الله
 از ملائکون و اشرف بر ایشان وارد شده هیچ در خفا ضمیمه نموده بل بر حبش افزوده
 عاقبت از هم در ضعف قوا عاقد و اهدا خوانسته محبت بعشق ایام نموده تا
 زالحجه سال ۱۳۱۳ وارد عشق ابره در منزلت ایشان جناب که میرزا حسین ساکن
 شد در جناب اینها هیچ ان ایام در منزلت مشغول بقدر رسید و نبرد و اهل بیت
 ایشان در عشق ابره بود جناب علامه امیر محمد در عشق ابره مشرب در عشق و بعد
 با اتفاق هیال فرزند بزرگ شریف نبردند و چند سال در بار بسم بر و نذر
 و هم از آن دیار بدان قرار در حالت فرمودند ۱۳۱۴ مدفن مشرب
 ان ماضی بزرگ وارد در منزلت از همان قدم و حضرت عیسی الله الا عظم
 الروح و از هر لوح امر که از الروح عظیمه خیمه است مخاطب جناب ایشان است
 در این مقام ان لوح مبارک مرقوم میشود و تفریح به الخلوب و تقریر ابعا
 الا قدس الا عظم الاله
 هذا لوح الامر قد نزل من لدن مالک القدر و یقریب الناس الی المنظر الابر

هذا المقام الاظهر الذي يظن انهم قد عرفوه من قوله ملائكة مقربون قل قد نزلت الساعة وسئلنا
 النجوم واشفق القمر انهم تفقهون وانما امر الملائكة بين الارض والسماوات ان الملك لله المقدر
 السحيق القويوم بل هو كل الذرات لتفعل الايات ولكن الناس اكثرهم لا يبينون
 قد غابت عليهم عقوبتهم ومنعتهم ظهور نعم وعلم اليوم فلهذا الضمير في قوله عيون
 اذا قبلت لهم اماراتهم عظيمة الله والتمهده دعوتهم راينا وقد بينا الا انهم لا يلبثون
 قد ظهر فيهم الظهور ما لا يظهر في الازل والى ومن المشركين من رآ وقال هذا ساحر قد
 انتم في الله الا انهم قوم مدحسون ان باقلم القدس واذا كلام ما ظهر في العرفان
 اوجاه رسول من عشر العلماء وحضر لقاء الوجود وسئل من العلم اجناه بهام من ذواتنا
 ربك هو السلام الغيوب قال نعم عندكم من العلوم بالاحاطة بها احد انتم لا تكف
 مقام انذار يسيرون الناس اذ بك فاعلموا بما يعجز عن الايمان بملكه من على الارض
 كلها كذلك فمعرفة من محض ان العزير الودود فانظر انتم اذا انصتتم فلما
 افاق قال آتت بالة العزير المحمود افرسب الى القوم قد ناسلوا ما شئتم انتم هو المقدر
 على ما يفتد لا يجد ما آمن وما يكون كمد على عشر العباد واجتمعوا على امرهم اشاوركم
 ارحمهم ان اظهر لكم سلطان من عنده آمنوا ولا يكون من الذين يكفرون قال
 الآن طلع فجر العرفان ونمت حجة الرتبين قام ورجع الى القوم يا امر من الذين لا يظنون
 المحبوب قضت ايام معدوات ومارجع اليها لان ارسلا رسولا آخر اجرا بان
 القوم اعرضوا عنها ارادوا وهم قوم صاعقون كذلك ففهموا من العرفان ان
 شهد ما اقول وانتشر هذا في الازل والى وما استمر عند ذلك فبين ان
 انتم تعلمون من مسائل الايات في القرون الماضية اذا اظهرت لكم كفر بالله
 ولكن الناس اكثرهم فانهم ان الذين لم يثبت امصارهم بنور العرفان ليجدون
 ففهموا من القوم ويقبلون اليه الا انهم هم الخليلون اذ بك انت يا ايها النبي

لا اله الا الله اجمع لا يورثه اولادك من سببنا العظيمة والاله لا يرث امره الا انا الصيبي
 القويم قد خلقت السموات لنفس و قدرت الكائنات لا ارب انا القادر على ما شاء
 بقوله من فيكون لا تخزن مع شئ من عي نهر كما لو انك منذ انما عين العالمين قد قدر
 لك مخالفة لوح حفظ من نار الله كما سواء فتشعل منك افدة الحق كذلك ارب من
 لدرج عزيز عليهم قل ارب انا الذي رضى برضاك و ما قدرت الا و جعلت
 و افضت مراد في ارب استك اسلك الا عظم الله به فتبوع لجر القوم
 بان كتب ما كتبه لاهل البهاؤ الذي من اسقوا من الفلك المراد و يسيرون على طين
 اكرام اربك انت مالك الاسماء و قاطر الارض و امس الا اربك العلم الحكيم نهر
 مراتب منزله مستوره و روح مذکور معاشق و روح جناب مرحوم مغفور عليه بهاد اسم
 ظاهر مشهود بود باد جو کثرت من که از محقق مجاور بود مجرب و مشغول بود از قلم مبارک
 حضرت عبد البهار و حرر و حمد شمه الفدآن بارش از جناب اربا جبر مذکور ناز شد و نهایت
 مرحمت و نهایت در عشق فرموده انر بنیام و زینبا و دیگران معصیت جانوز
 حکم جنر اربا از رحمت ارحم جناب اربا نظر اتم از خراسان بزم زیارت تربت
 هر دو ملاکات برادر جناب اربا جبر یعنی اربا آموه چند بوسه اربا صاحب ملاکات نمود
 قائم بطرفه شد جنر اربا اربا من اربا جبره اربا کار ما شغل نمود و در
 از نذران نیز ز غنة کار فرام نمود جناب اربا نظر الله از طرفه سوس
 بنو اربا اربا جبري برود در وقت مراجعت در راه سکه حدید در نزدیکی
 آستانه نجین از اطاق ما بین آستانه قوا بیرون آمد و شخص در کعب
 ایشان اربا ایشان را بختی مراد از در میان و چرخ ما شین و بعد
 از سر آستانه مراجعت نموده بیخ و دینت مات وجه که با ایشان
 بوسه بر ملارد و برود بعد از نیم ساعت ما غنیکم از طرف مرد عشق اربا

سر آمده بیند و در وسط راه ^{نحوه} خواهر بر توت بر سر بپسند حرکت نمود
 ما چنین را نگاه میدار در این آنکه خطه نما بند ضربت شد بر سر بر پیشانی او وارد
 آمده بنی آنکه میل آهنگ سخت بر پیشانی او زده آنکه قدر یکدوش و شوخو رفته
 لکن کسی آن کانی ساری را ندیده بطور قریبتر و فها حکم کرده اند هیچ تا پیدا
 و قائل تا هر چه کشته در خون دست ایستاد نیز نذر از حقیقت هیچ کسی آید شد
 هر کسی حرفی نرسید نیز هنوز در ^{در} او با قریب بود از چند دقیقه نفس
 مقطع و بروخت با قریب ^{بنا} صحیح و نیز باید و از اینکه نذر که نموده اند ^{اول}
 بقصد از ما شنید انداخته باین دلیل است که عرض میشود از افتادن در وسط
 راه آهنگ و از آن ضربت بر پیشانی که معلوم بود حریر زده اند و خاله نمودن
 اسباب جیب و برون و جسم باری در نفس ایشان در نذر بر سر و در جلین
 تن است این قضیه در ^{۱۳۱۰} واقع شده اند قلم مبارک حضرت
 عبد البهاء از بارت با اسم جناب ایشان و ابویشان علیهما السلام انزل
 ص ۳۲ بارت در این خاتمه فکر باری و مصائب ان ^{مطلب} مردم ^{میدان} ملا
 در و از ^{مجلس} بارت من صدق الله جناب ملا محمد باقر علیه السلام عرض ۲۹

هديك التناور هديك اليه آي و عليك التحيه من الجلال الالهي
 تسجد بانك صدمت بايات الله و توجهت الى جمال الله
 و ندك كسرت بيدك كس الله و تشبثت بهيئات الله و تحملت و تحميت
 و صبريت على كل آي في سبيل الله و ما اخذت لك لومة لائم في
 محبت الله و ناديت باسم الله و آويت الى كنف مغوث الله

وسميت وهديت برحمتك ورايتك وانفاسك وجسدك
 وظاهر ك و باطنك في جدمت امر الله واستغرت بت
 عن الاوطان مظلوما مقهورا معذورا وحسبت هذا من
 اعظم مواهب الله تالله الحق ان القلوب في ابيك في الصدور
 منشرحة بك كركم والنفوس مهتزة بالثنا عليك سرهم الله
 امر فراس منك و ايدى الله من جلك ترحم في جوارس من قد ك
 وتذلل ونضع نوحشع عند جدتك الله ربك رب آبائك والاولياء
 زيارته من اولاده اشج نوره ابنه الله في جنتها في عليهما بهما الله ربهم
 هو الابرار

والتفكير في رضى الله
 ورضي الله عنك
 ورضي الله عنك
 ورضي الله عنك

النفوس القدسية والعبيد الانسية من ابنة الثنا والروضة
 المبارة ايضا مطاف اهل البها امرت عليك وعظمت
 رسلك الطاهر وترا بك العاطر ايضا المقبل على الله
 والنجد من يسأل الله والمستشرق من انوار الله والمستفيض
 من ملكوت الله والمستظل في سبيل الله والمعتن في صحبة الله
 علمك بها الله عليك ثناء الله عليك سرحة الله عليك
 فضل الله طوبى لقلب انبثقت منه ولسرهم نوال الدت منه
 وليبيت سكنت فيه ولارض اضطجعت فيها ولمرقد رقت فيه

عطر الله مشام القصر بين يديك المصطفى صلى الله
 بنفحاته انقطعت قلب كل مؤمن موقن من نور سفي الله
 سر سبك بغيت مباسر اذ منهم من سحاب ملكوتك الالهى
 طوبى لمن شرا قبورك المنصحة جسدك المظهر ع

ز بارت جناب فاضل ام در این مقام مرفوع بنمود چه که اسم و چه در بارت
 در جوار بخت بگردند نور انوار که در این آرزو طوطی بزم و سحر
 و ترکستان مدرفوند در غرقند بنی را سرو یخین عشق ابله و سار بر بلبل
 سر تاسه دولت جاوران سنگر نیست کز خون دل و دیده بران ز بگرفت
 در هیچ مکان و هیچ فرسند نیست کز دست شمشیر فسیله دل ننگر نیست
 صورت مناجات و ز بارت بیا بجز علیه بهاد الله الا قدس ارا نور
 هو الابی

الهی تسع زبیر ناری و صریح خواد بی و حنین روح و انهن
 قایم و تاقی و نامعنی و صیج احشانی و تری اچین غیر انی من
 شدت حسرتی و توجع و تقعی و احزانی و شدت بدای و عظیم
 اشجائی و تعلم زلی و ممکنتی و افتقاری و اضطرابی و اضطراری
 و فلة نصرتی و کربة کوبتی و شدت فشتی و حرقة لوعتی و
 حرارة غلنتی هل من مجبر الا انت و هل من ظمیر الا انت و
 هل من نصیر الا انت و هل من سمیر الا انت لا و حضرت
 عنک انت سلوت و غرابی و راحتتی فی شغائتی و برتی و
 شغائتی و عزتی و غنائتی و موسی فی وحدتی و انبیبی فی وعشقی
 و مناجی للناجی فی جنح الظلام فی اللالی حین تمجیدی فی اسحاری
 و تضرعی فی اسراری و تمنای فی عشواتی و ابتهالی فی غدواتی

الهى الهى قد انعمت بغيرنى واصطلمت قلبى وفتنت كبدى واحترقت
 احشائى وانادى عظمى وذاب لى فى مصيبتك الكبرى ورزيتك
 العظمى قد اشت اعفانى وتفصت الركانى من احزائى واشجائى
 الهى اعفونى لى هذه النار له القاصده والقاصدة القاصفة وما
 مزيت ايام الا سمعت صوت الناعى يعنى النجم الدرى الأبهى
 نهيك الأبرفسا لب بصيابة العبرات وصعدت الزوارى و
 ارداد الشجى واخذ الحزن واسر فجع خيب البكا وضحج الاصفيا
 فانك يا الهى خلقت من جوهر حيك وانشأته من عنصر الواله
 فى جوارك والشوق فى وراك وسرية باها ربحك وشمانه
 بلحقات اعينى حبانك حتى نال سر شده وبلغ الشده فاوردته
 على مناها العلم وشرايح الفنون العالياه والا لياة الغائيه
 الشاكاه فى آفاق ملكتك بين عبادك حتى اقر له كل عالم
 بقدم سراخ فى كل شئ لجودك ومنك واعترف له كل قاضل
 ببرا عمه فاقده فبكل علم الهى وسراضى نظراً واستدلالاً و
 اشراقاً بفتلك وعضائك ولكن تلك المنابع والمصالح ما كانت
 تقفده يا الهى وتروى ظماد قلبه وخليل فواديه بل كان ملئها
 لغرات معونتك ونهاياً لبحر عونك وعطشاً لا يسيل فذلك
 حتى رفقتاه على الحضور بين يديك والوفور بها حتى قد سكتها

قال القسري في باقائك وجد بينه انما ت وحياتك واخذوا رحيق باقائك
 وانعشه فسا ثم سا يا ض احد بيتك فاحترمت كينونة من نعيم عطايتك
 وتعطر مشامه من شميم عرار نجدك وكام على نشر اياتك واتامة بركاتك
 والظهور سلطانك واعلاء كلمتك واثبات جنتك بين عبادك ونفوسهم
 من رياض قلبه طيب حباتك وعرفانك وانشر انوار حبه وعبادته بين
 اشرار خلقك وعتاة عبادك وقاموا عليه بظلم مبين وجور عظيم
 الى ان اخرجوه من وطنه فنادوا في سبيلك وادبوا في محبتك واسير
 في مملكتك مكشوف الرأس حافي الاقدام حقيراً فقيراً مظلوماً مغروراً
 بين جهل اعداء خلقك ومضت ايامه كلها ليالي بكر بته وغربته وطلوعاً
 بلالته وعظيم ابتلائه في سبيل حبيبتك وهو يح كل ذلك مستبشراً بنفحاتك
 ومسوراً بعناياتك وفرح في ايامك ومنشوح بفضلك ورحمتك
 واحتمل كل مصيبة في امره حتى وقعت واقعة العظمى الناجمة
 الواحدة الكبرى وزلزلت الارض من ثنائها وضحت كل ذات حمل
 حملها وصد النيران الا عظم الى الابق الابق والايح الاسبغ نادى
 بلسانه الاخفى ادر كنى يا ربني الابهى والمخفى بجوارح حجابك
 الكبرى واجاب النداء بنجد يا راجعاً الى مقعد الصدق في ظل
 صدره رحمانيتك الهدى والاصفياء من احبابك الاقربا الى
 رب اسكنه في كهف عنايتك وادخله في جنة احديتك و
 ارفقه نعمة لقاءك بهفاه وحنانيتك وروام صدائيتك انك
 انت الفقير الوديع الوديع

وإذا أردت أن تزور تلك الروضة الغناء
الطيبة الأرجاء المتضمنة جسداً احتمالاً الشدايد
في سبيل الله أقبل عليها وقل

عَلَيْكَ يَا اللَّهُ وَأَنْوَارِهِ وَالنَّارِ عَيْبِكَ فَيَلِدُ رِوَالَهُ وَطَيْبَتِ رَمْسَكَ
هَيْبَتِ رَحْمَتِهِ وَأَسْلَمَ رُوحَهُ وَأَرَاخَ رُوحَكَ فِي ظِلِّ سِدْرَةِ مَنْ دَانِيَهُ
وَالْحَاضِ عَيْدِكَ غَمَامِ صِدْقَانِيَّةٍ وَأَرْتَرُ عَلَيْكَ ثَدْيَ رَحْمَانِيَّةٍ
أَيْتَمَّهَا الْكَيْنُونَةُ الْمُنْجِدِيَّةُ إِلَى جِوَارِ رَحْمَتِهِ وَالْمَحْتَمِيَّةُ الْمُسْتَفِيضِيَّةُ مِنْ
فِيوضَاتِ شَهْسِ حَقِيقَةِ اسْتِشْهَادِكَ أَمِنْتُ بِاللَّهِ وَأَيَاتِهِ وَأَقْرَبْتُ
بِوَحْدَانِيَّتِهِ وَشَرِبْتُ كَأْسَ الْعَرْفَانِ مِنْ يَدِ سَائِي عِنْدَ بَيْتِهِ
وَسَلَكْتُ فِي صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ بِأَسْمَاءِ الْكَبِيرِيِّمْ وَوَعْدِ بَيْتِ أَهْلِ الْوَفَاقِي
بِظُهُورِ نَيْبِ الْإِقْفَاقِي مِنْ مَطْعَمِ الْأَشْرَاقِي وَتَهْتَمُّ عَلَى حَيْبَةِ ثَبَوْتِ
يَتْرَعِزُّ مِنْهُ رُوحُ تَنْخِ الْجِبَالِ وَخَدِمَتْ مَوْلَاكَ فِي أَوْلَاكَ مِنْ أَخْرَاكَ
وَاحْتَمَلْتَ الْمَصَائِبَ وَابْتَلَيْتَ بِأَسْئَلِ الْغَوَائِبِ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ وَرَبِّ
أَهْلِكَ الْإِقْبَانِ لِأَضْيَانِ تَوَارِيحِ جَسَدِكَ نَحْتِ الْبُرُوقِ مِنْ رُوحِكَ بِالْإِقْبَانِ الْإِعْيَانِ
وَاللُّكُوتِ الْإِبْرَاقِ طَلَبِكَ فِي هَذَا الْمَنْعَةِ الْكَبِيرِيِّ وَالْمَوْجِبَةِ الْعِظْمِيِّ فَاثْنًا
أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ دَاعِيَ الصَّوَابِ بَعْدَ غُرُوبِ شَمْسِ الْعَدِيِّ رَبِّ
السَّمَوَاتِ الْعَالِي مِنَ الْإِقْفَاقِ الْإِدْرَاقِيِّ وَبِأَعْرَاقِ وَيَضُنُّ جَمَالَهُ مِنْ

من الراقی الا علی ملکوتہ الترفیع ورجوعہ الیہ المبتدئ الی ملک
 فی اللقا وعتباً ملک کاس العطا من یساقی البقا یا من استغرق
 فی بحر الغنی و ساکن فی جوار رحمة ربہ اکبری انزل لبقی الاسبغی
 اسئل الله ان یرتد احبائه علی هذا المقامات السامیه العلیا التي یطلبها
 الوجوه فیها بانوار الله فی ملکوت الاسبغی وانه یحبیب الودعا
 وسمیح لمن ناجاه متوسلاً بکرامه احتیاله وبعده اصغیاله الذین
 احتملوا الذم العلی فی سبیل الله رب الاخرة والاولی

جناب اشهدک

وجناب مشہد محمد علی

من اهل ارواہ

در عین اہر در عین ۱۳۱۱ در حرکت اہل انور داخل شدند و بار مالک اہر عالی
 کرد و بنیادین ہی نفس بارک دست اخوت بیکدیگر دادہ و بطور محبت و مؤ
 یام سلوکہ منور و مقام محبت و صفا و الفت و وفار ابراهیل و لا تعلیم نمودند
 و رجحہ احوال عاقدہ و عشق در یکت پیرینہ و اجنادہ بکے بہرہ باہم بودند و در
 مشغول کہ دکاندار بود و در عاقبت از ابن کار نیز ایشہ انکار نمودند سفری
 زیارت مدینہ منورہ حکا و شرف بلقاء خالق اسما از عین اہر حرکت نمودند
 یوم قبل از ورودشان صحیحہ جمال قدم جل اسم الا عظم واقع شدہ ایک
 و لحون و محزون وارد حکا میشود زیارت روحہ مظلومہ و لکاس شمارک
 حضرت عبد الہیہ مشرف میشود فرات شجرہ طوقہ تا از غصن شیب
 از اصل قدم اخذ میکنند و نجیبات شمس جمال را در افق اہر ملاحظہ نمایند

حفظه عنون و دل که بعد از یک برادر بعشق ابا و جمع بطلونند جناب مظهر
 محمد قلی در زمان شهادت جناب حاج محمد رضا در حین هجوم اعدای
 پروا بر سران جسد مطهر حاضر شدند بغنا در داده و در آن شیخ انجمن
 محبت الله بگردید و یکدیگر و آن جسد باره باره بر دوش حمل نمودند بکاروانسرا
 آوردند در این خصوص مورد غایت رسالت با بابت شد و در عرض شش نازان
 در خدمات اجاب بهم وقت حاضر بود مخصوص معاونت فقر و ضعیفان
 بسیار صاحب غیرت و تعصب در دین و ناموس بود عاقبت جهت تکلیف
 ناشایسته از یک اجاب دیره تحمل انداخته بودند قدر از سبب گرفته بفرمان
 رفته در آنجا بیدار نموده جانم انور زاده نصرانی در سر قبرستان مشغول بنام
 بود مذکور بودیم در پیش محمد ناصر بن قزاقان حاضر شد و از نزدیکان رفت
 رفت در سر قبرستان با او ایام و با آن اعدای را در آنجا دفن نمودند تا ام
 مشغول کار بودیم عصر که از کار فارغ شدیم دیدم این شخص مراجعت نکرد
 عقب او رفتم تا بجای من مطلع شوم دیدم بر روی خاک افتاده فریاد نغان
 مینمودند و آنکه سم خورده است فوراً رفته فاطمونه حاضر کرده او را بغایت
 سوار نموده خود را فاطمونه با او نشسته او را بکمر بنشینان او بزم آوردیم
 از بر این فریاد که حاضر کرده که او را در او نهادیم بر این بر سر از او سوال
 که نموده شما بر منید حقیق فراد انور زاده را رخصه در انقام که او را آورده بود
 ملا منظم کردم قدر غم کرده بود در میان خود که چنان مثل ملک در اوقات و بعضی
 از آن خطه که در اطراف رفته بودیم اتفاقاً جمع نموده آوردیم و یکدیگر در خانه بود

بادام
 با و نشان فرمودند که این است بقدرت کبریا که نفس فانی است لکن چون زنده
 میل کرده هنوز در صدد حل نشده طکر کرده خدای صمد و ربوم بعد از ایشان هم
 شهید بقا حشید و از این دار فناء پیدایش ۱۳۱۷ در عقبه بهایمان حرفین
 است و جناب رفیق شفیق مشهوری از مغار کشتن مجنون غریب وار
 در گوشه و کنار میکردند وقت در امورات خیریه امداد مینورند سماوار
 بزرگی که در زمین اعظم است ایشان وقفه اند بعد از رحلت
 انحراف مبلغ یکصد فقره منات و چهار یکرب و داشتند جناب مهندس
 فرمودند انوجه را به جوادیه منی هم فرستند و دیوار اطراف قبرستان
 خایه و حوائج فرمودند حقیق معادل همان وجه کمال خودم انوجه را از آن
 شخص دوام میگیم جناب بنده را از اهل کمال و معرفت است در چمن
 عرفان چون از این نشان از مقامات زیروم و عراق و حجاز نغمه در این فرود
 آواز دارد و در طلسم راز پرواز دارد حالتی مسود بود و عاقبتش محمود
 جناب حاج خلیفه امیر مرحوم اسدالله میرا از المتخصص بکشتن از مومنین
 بحضرت اعلا بوند چون در ایام شد اندوز حالیف ز من اول بعد ایمان
 خود را سنور و مکتوم مینوده اند حشر بر اولاد و برادر چنانچه پدر و فرزند
 هر دو از اهل ایمان بعد اند و از خود را از بلد بکر خفرا داشته اند تولد جناب
 حاج خلیفه علیه بهاء الله الملك العزيز الجليل در ۲۵ آبان ۱۲۵۰ و تولد روحانی
 ایشان در ۱۳۱۷ و در سن ۴۲ سالگی تصدیق با مریدان جمال قدم مینماید
 بعد از اشاهد هم رحیق مختوم و وصول بمقام معاصم حالتش ذکر کوی

و شوقا نشد همچو از او ظاهر بزبان حال با طاعت بهمان یکو بد شمر نبود
 آنچه فارغ از نوشتنم با قریب این ده ام بخوابت ای اجل حکمت کسوته شکر
 پوشیده و شغل طبابت را از او سفر کردی و در با قطار بلاد و در یاد کردی و شکر
 نفوس مستعد را بدر باقی اعظم بد او انصاف بعرفت سلطان قدم الهی کرد
 و در روز ۱۳ از ایشک بگما سفر نموده و ببقا الله فائز شد ۱۹ یوم در آن اثر
 مبارک مشرق بهم و صبح در مسافرتی لقا و فوز بنهار ۱۳ بجای فائز بودم
 بعد از آن رجوع از راه دریا با سلا محمول و ای برده بوزن و از آنجا از
 خنجر بمیل خود راجه شده ایضا ۱۳ بار ضیعی مقصود مشرف شده و بغور
 لقا فائز شده و چند روز در قلعه طویلی و سدره فخر ساکن و بقرات جنبه نظیفه
 هم مزوق و بعد مراجعت بوطن نموده و بقدر الوبح و انقواء تحمل رحمت
 و مغفالت فی سبب الله نعمه چون سلیله جلیل ایشان لایع ابر در عشق ابر بودم
 ایشان ام جسته ملاقات فرزند بعشق ابر لاعدند و ام در مدینه جنای
 رحمت اقامت افکندند حکایت واقعه او ریه در بدین جناب حاج خدیو
 چنین بیان مینماید که بعد از جارت ان شخصی نادان بود شیر انداختن سلطان
 اسباب افتادن و امحیی ان در جمیع ممالک ایران از بر اسباب بیان و ام
 اعدم جمله از شیر زبیت نفر غلام بسدر کرد که سبب شمشیر نام که خود شمر ایام
 بود بدین آمله نرو و نم نفر اجاب را اندر نموده خانها ایشان را تاراج
 نمودند و آملی زدند و ایشان را باغلی و زنجیر و کوزه بشیر نروان شیر نرو

دار بر بر بطلان برادر سوار جناب حاجی که از این زمان و در کتب
 از تبریز مرخصی نمودند اسامی آن هفت را که بطهران برده ام عرض میشود
 جناب آقا محمد تقی ابور جناب آقا محمد علی آقا جناب عباس اخو حاجی تفر
 مذکور هم جناب آقا رضا ابن آقا محمد تقی مذکور آقا کاظم اخو آقا رضا که
 بعد از غفلت حبس در انبار طهران مرخص شده بمطهران آمد جناب حاجی تفر
 جناب آقا حسین و آقا خلیل پسران عبدالرحیم آقا حسن و آقا حسین
 سوار جناب آقا کاظم که مراجعت نمودن ایشان نفر دیگر بنکری ای پنج سینه
 از صدقه آیین قوم مشیر از این حبس و غل از تبریز تا ای یافته بنام المجد
 بنام برادر و این نفوس در عهد اول محسوبند علیهم بهاد اللہ و رحمت
 و الطمانه و در فکر که با شدار موافقت کرده جناب اکبر آنها انداختند
 حاجی حسن تا از اهل مطهران و حاجی سعید تا از اهل باول و خاتمه امور این
 جهت از علم که همبره لنا طریق بوده و حاجی علی را با و بیستم یکت
 با جناب قلمه مجریه ملحق شده و بدرجه شهادت فائز شد و جناب آقا
 ابن کریم ای عباس در واقعه زنجان با امداد جناب رفته در آن دعوا
 داد شهادت و مردان را داد و عاقبت بشهادت ملحق شده و دیگر جناب
 تا این بهاد است که در وقت شهادت حضرت اغا در تبریز
 در آنجا بعمل نشاء مجر مغول چند مظهر حضرت ای که حاجی الله باران
 امیدان برداشته نسیم حاجی سلیمان خان شود ایشان در کار خانه آیین
 آیین مذکور اوده محفوظ و الت و بعد در صندوق گذارده بدین
 اعمل جمال مبارک از تبریز بمطهران و در آنجا که با مرخصیت

حضرت سید اراده الله در چند سینه قبل از بیجا آوردن آن مقام مقدس
 را اجل دهن ان کو بر چنانچه بنا نموده اند بارش عین میلانی مذکور با جناب
 حاج میرزا علی بن بطهران رفته و در همان بوم که سید خان را بعد از آن
 را چون باطنی منعمها زده روشن و منور نمودند و مستغرق این مبارکه نور
 که نور الهی است منوره من بیجا از ان بیکل مشغول منور ظاهر شد
 چنانچه این مطالب بر کل واقع که شهادت ایشان چقدر اسباب شکر
 و هدایت نفوس شده بصرای مستقیم و ثبات عظیم اکاه شدند و بعد از
 منوره من بیجا محقق شد خلاصه در همان بوم که حسین بعد از مذکور
 بخصیست قویچهها برده ایشان را عسبان منوصه باقداره ان جسد
 مبارک را باره باره نمودند جناب در خیر مذکور بود در مراجعت از ارض
 مقصود تا غرض احوال شدم از دیار بکر به سیرت اعدم در انجا شخصی
 مقدس افتد در انجا درون سابقه و اشکال بمنزل خود بر رویه پنج بوم همه زنده
 طیب از براسن آورده درواغلا بجهت منعمها منوره تا بکسر نقاب و مرضی
 رفع شد بعد از ان از مکار حیوان جهته سوار علی وان که بهت منزل
 است کرایه نمود و هم کرایه را با و داده قبضی گرفت که باید در مراجعت
 خود رضا نامه و وصول وان را بجا آورد و ببلغ غلایه جهته فحاح
 بضم داد حقیر شایسته دیدم که حمل بر در این شخص کردم را که نمایم رحمت
 علیه جناب حاج میرزا جمال قدم و غرض الله الا عظم الواج دارد و این
 ایشان عا ابر سفر و رخصت جناب حاج میرزا ابو الحسن این
 بهمدان و طهران رفته بعد از چند جناب امین و حاج میرزا ابرا

آثار نفوس و بعد از آن در ایام کربلا و عید فصحی قیام کند تا آنکه ابرقانیوسی ملوک
 مرا جنت علیا می برد بعد از چند عیون ابرقانیوسی که کعب مشغول می شود در
 شکرانها بعد از رفتن بشر فزایدت روح مبارکه و زیادت جمال نمود
 حضرت عبداللہ ملتفت می شود ایام شکر قیام ایام ۲۵ یوم از حضرت
 من اراده الله الواح و آثار و ابرقانیوسی بر نیز است از نفوس
 نعم او تپه ساعتی را حال خیر است الی جن محراب شش سال است
 با بنده شاد و عبد الوهاب بنفرت مشغول معاند و داد مستد میباشند
 نهایت رضا مندر آن یکدیگر و از نیز از حضرت عبد الہیاء الواح
 و آثار و در احوالات خیر ساعته من جمله و صبیح از
 مرحوم اخوان ایشان در میدان من خون معین با فرمان بودند مشغول
 زحمت و محراب ایشان شده بعشق ابد آورد و ایشان ظاهر باطن سبب
 نجات شد و در نزد ابرقانیوسی داخل نمودند نیز از آنها زوجه عباسی این
 جناب استاد عبداللہ بنیامستل نیز است اسم جناب ای ابرقانیوسی در ذیل اسم
 جناب ابرقانیوسی حاجت خیر مردم است در زوجه اه زوجه اش
 مؤمنه فایده را فیه عرفه است من اهل میدان

جناب احمد حسین ابرقانیوسی در اسکوتس و قایح احوالی
 و سبب اقبال مغرب متعالی چنین حکایت می نماید که شب در خانہ کبوتر
 از اقوام حاضر من نام بهمان بخدم در انجمن از شیخ حاجت خیر
 و الا سیر و وفور حاضر بودند و در یک در اقبات حکایت خود
 میگویند من عاقبت کارینا ز عمر و مجادلہ انجمن شیخ شکر خ

با خصوص حاج میرزا محمد باقر گفت که حاج کریم از جواب بابها عاجز مانده
 اگر امت میگوید جواب آنها را بدان شخصی گفت جواب آنها بک کلمه است و آن
 کلمه این است که جداگام را جانور یا نفیور ندر و جدا باب را جانور یا خوردن
 محض استماع این کلمه اعضاء مرعش و نارطلب در قلم احداث شده و کمال
 است در مقام گفتیش و تحقیق بر آدم را کن با هر کدام که باین اسم معروف
 بودند محبت میکردم تمام از خوف تقبیته میبودند و مطلب کما هو یفید
 عاقبت جهت تحقیق این مطلب بتبریز رفتم که از جناب حاج احمد بلوگر
 مطلب را کما به الکاه شوم بتبریز رفتم جناب حاج در سردار لا بیضا اسماعیل
 شریف داشتند حقیق در آن کار و اندر رفته یعقوب و استغنی را بحسب
 یوسف را تحمل ستار حاج میرزا محمد بمفاد القاب بهور الی القاب جناب
 حاج بلوگر شده چون حقیق را حیالان بعد که بدون سابقه اشنائی باین
 صغیر جورانه پیش رفته عرض نمودم ایشان بجنه فرمودند کار که در
 الام بطور بیاضت و لغوه رحمانی عرض کردم بشما کار دارم فرمودند
 بیاید و در بالا خانه عرض کردم فردا بخدمت برسیم فردا رفتم در منزل ایشان
 شریف داشتند با جناب لای الهیه زاده ایشان قدری محبت داشتند جناب
 حاج شرفی آوردند با جناب ایشان در خصوص امر مبارک
 حضرت ای و جمال بهر محبت نمودم و از تحقیق و تا بعد از آن است

اگر حاصل نمودم از علامات مرگوات چنانچه گفته بجهان بعین
 داخل شدم و بعد از این تأمل من همان دم که وضو ساختم از چشم عشق
 چاره بکبر نمودم بر سر هر چیز که هست از این سفر با خود برآید لا عدلی له لا حجت
 بوطن نمودم چند توقف نموده مراجعت و در تجربه کند. نفر از چهار بودم *بزرگ نمودم*
 و آن شخص همه وقت با علما مراد ما نوس بود روزی در مجلس از حجت
 اسلام سوال کرد که این طایفه با بیته چه نیکی بندگانه سزاوار ذکر نموده که
 بسیار در میان فرزند زود که اگر از خوف خدا و نماز استابتا بود او را گفته
 بودم خلاصه با صاحب ذکر کردم که من بگویم در مورد این شخص گفتا هم مانده
 از برای کار دیگر نماند ایشان ثبوت نموده بود عشق رهنما شوند
 در شب ۱۳ وارد مدینه عشاق شدم این جناب ایشان از نفوس
 مقدسه ساعتی در خواب از نفوس تعب او بیست اندک که بنامنا بیست او را
 مغیره گزارده در همه وقت در امور استخیر بیفت داشتند نفوس متعدد
 را خلق نموده از حال قدام و حضرت غصن الله ال اعظم الواج وارد بعد از
 صحف جمال مبارک بارض معصوم رفتیم بقصد احدی که زیارت روضه مطهره
 و تشریف بلقا عبدالباها از واجد نام افدا شرف شده والده ایشان با جناب
 اخوان ایشان ای اشرف در ۱۳۱۳ وارد عشق اباد شدند باندرگ زمانه شرف
 بار مبارکی نمودند والده ماجده ایشان بعد از ازمان و ایمان و ایقان برای
 جا و دایه طمانت جناب ای عکبر در اسکله بطور سینه سفر نمود و نیم بقصه ایفی
 وارد شده اشراکات انوار شجره رفیع در طو را از غصن سدره جبارکم

در شب ۱۳ وارد مدینه عشاق شدم این جناب ایشان از نفوس مقدسه ساعتی در خواب از نفوس تعب او بیست اندک که بنامنا بیست او را مغیره گزارده در همه وقت در امور استخیر بیفت داشتند نفوس متعدد را خلق نموده از حال قدام و حضرت غصن الله ال اعظم الواج وارد بعد از صحف جمال مبارک بارض معصوم رفتیم بقصد احدی که زیارت روضه مطهره و تشریف بلقا عبدالباها از واجد نام افدا شرف شده والده ایشان با جناب اخوان ایشان ای اشرف در ۱۳۱۳ وارد عشق اباد شدند باندرگ زمانه شرف بار مبارکی نمودند والده ماجده ایشان بعد از ازمان و ایمان و ایقان برای جا و دایه طمانت جناب ای عکبر در اسکله بطور سینه سفر نمود و نیم بقصه ایفی وارد شده اشراکات انوار شجره رفیع در طو را از غصن سدره جبارکم

مقاله فقهیه بلطف لکاس مبارک و عبدالباقی و بنیادت روضه النهار کتبه العبد
 شرف شده مراحت بعنی ابو نعیم است لوح از حضرت عبدالباقی وارد
 روضه جناب احمد بن بنت جناب کریم الخفوری بلایه است مؤلفه راضیه مرغه
 از آثار غیره و از طوالت حضرت عبدالباقی و از نثر اسامی اولاد و غده الهی
 در روضه ۵۲ سر رقم است

مقاله فقهیه بلطف لکاس مبارک و عبدالباقی و بنیادت روضه النهار کتبه العبد
 شرف شده مراحت بعنی ابو نعیم است لوح از حضرت عبدالباقی وارد
 روضه جناب احمد بن بنت جناب کریم الخفوری بلایه است مؤلفه راضیه مرغه
 از آثار غیره و از طوالت حضرت عبدالباقی و از نثر اسامی اولاد و غده الهی
 در روضه ۵۲ سر رقم است

جناب اکبر بن قاسم ابن مرحوم لکاس مبارک
 قبل از صحو حال قدم بعنی ابراهیم مشغول کتب بود در ایام ناخوشی و با از این
 مرض روحش باقی علی بن صحو بود در مقبره آستان قدس است بسیار
 جوان مظلوم محمد بن موسی رحمة الله علیه ۵۳

جناب اکبر بن قاسم ابن مرحوم لکاس مبارک
 خود را این نوع ذکر مینماید در سن ۹ سال تمام مذاکرات بین خاص عام در
 ظهور امام استیغ نمودم و در مقام طلب برآمده تا حقیقت مطالب معلوم نمایم
 لکن از کثرت مواجعت از معلوم بود شید در غیر محفل جو یا بودم و صف
 طلعت آفتاب روشنی از خفاش منروی در کفین طلب مینمودم از این
 به اینجار الحان موسیقار بنوعی بر بار و اینم طائفه مظلوم
 و خفاشیده بودم که جرئت نگاه کردن بصورت آنها نداشتم چه چاره

با ایشان صحبت نماییم از صحبت علمای عظام و عوام کالاتعام
 مطلق قلب حاضر نشدیم بوم دیگر نشئت ننموده عنین زیارت مشهد
 مقدس نمودم که از امام مقصود خود را حاضری نمایم بمشهد رفتم و هم
 روزه نزد مرقد مطهر حاضر شده کریم و زائر نمودم و از امام طب
 بامر نمودم و در ظاهر ظاهر نشد روزی عنین را جنم ننموده که امروز
 بیوم و مقصد خود را از امام حاضر بنمایم وارد و خدمت شدم مجال کمر
 خود را باز کرده یکت سوزانم فرود و سر دیگرانرا بگردن بسته بنام کریم و زائر
 و اهل اس نهادم و از زور و تقوی و حکم خدمت امام عرض میکردم حتما باید
 حاجت را روا نماید زیرا که من مال دنیا را نخواستم طریق هدایت
 را طلبیم اگر بمن نفعی در امانت فوگت در نمایم و دیگر فاضل از اینکم
 طلب اینم مطلب راه دیگر دارد خلاصه هر چه ناله فرمودم و کریم
 و زائر کریم امام را سوگند دادم ایلا نظر ظاهر نشد عاقبت ما بوسیله
 از امام قهر کرده راجع بیز و شدم و بعد از چند روز موجب التماس
 ملائک شد با بجز از احباب جناب الامیر صادق ابی سعید فها اسباب
 موافقت نمود در خصوص این امر مبارک صحبت نمودم و ایشان
 را سپردند راه نماندند و از عیفت بیانات حقه و کلمات محکم
 زنگ موامات و رنگ تعلقات از مراتب قلبم زدودند و زیارت

ادراک نمایم بجهت خود را از سکر جیغ محنتم عدو منم شدم و با خرابی تمام
 عدو منم شدم و باز به اطفال شدم و آنوقت نماز جماعت در این ضمنه و امر
 عجز کردم شد و والده بعد از یک روز بفرماندند آنچه واقعه و امیر به کمال
 عدوت کیم نمود و وصف صدمات که وارد آورده اینم اوراق کتبخانی آنها
 ندارد تمام مابقی بلام را صاحب شد و بر غم من شورش از معاندیم من گرفت
 علاوه اینکه تمام احوال را تعقیب نمود دست از مشرب برداشت هم روزه فرستاد
 حسن بنظر رسیده فتوا قسم را طلب نمود و ابر شده بگوستان نزد محبت کردم
 در این مناهل شده با احباب و محبت منعم در اینجا نیز اسباب قسم
 و بپایانم نمودند همین آن احوالی که در محاسن روزه خانه با جناب اسید محمد
 رفیق و در آن مجلس نشستم بعد از خروج از مجلس چند نفر از ارباب بنام
 سب و لعن گذاردند نزد ما اما آمدند که شما با بر سید حار و همه اندر بنظر
 نمودیم که ما با بنیستیم گفتند اگر با بنیستید باید بر بگوئید گفتیم بر هم نمیگوئیم
 آنچه امر کردند که ما کلمه ذکر نمایم ذکر شد بعد هم گفتند که حال یقین
 که شما با بنیستید ما هم تو خلی بر خدا کرده گفتیم بی آنه بنیم آن بنیم آنچه از دست
 شما بر این کورنا بر نماند این بسو ما رنجتم کیم کار فرمایان خودند
 انقدر که اشتها را سلبیم اینم تقاضای روحانی را بجز نمودیم جای جوستان
 در آن مکان خانه بود بعد ما نزد ضابطه آن ده برده تمام ملها دادند

که این فرقه را آورده اند که تا با آن معین و چهار نفر دیگر است مکتوب
 ان عاقد بگرام حافر نمایند ایشان را ام حافر خود نوزدهم روز بعد از شرفی
 را با دستها بسته با چند نفر مأمور مارا بشهر آورده نزد جناب معذل الملک
 حافر خود فرمود ایشان را در حبس سلطه دار پر روز دیگر شیخ حسن
 سبزواری اصل با بی بی علی بی بی در محضر حکومت حافر شرف و فتوای
 قتل را با آنها دست جمهور دادند جناب معذل فرمودند بدون امر سلطان
 اجماع کار ممکن نیست همچنان ایشان را به بکارک باید کرد خوب فاکت حافر
 شعبه ۱۳۴۳ که کار کرده محسوس برودند از این طرف شیخ سبزواری بنویسند
 کند تکلیف پشاه بی بی که شرفی نفرات که با فقر خوردن و بیفاده است
 باند برودن لایق است شده و فتوای قتل ایشان را علی کذوالله اعنا تم داده اند
 احقران حکم منوط باذن و اجازه سلطان زمان است و ۲۹۲۱م در حبس
 بودیم روز ۲۹ شب تکلیف از طهران برار جناب معذل الملک آمد که ای
 طبعی نفی از قتل فتوای علی باید کشید شرفی تکلیف انچه از اصحاب بود ابتدا با خبر
 داد که چنین تکلیف آمده اگر چاره بشواید بنی بنید و بعد صورت تکلیف انچه
 معذل میدهد جناب معذل آدم خوش نفس بود بطهران تکلیف میناید
 که چند نفر در میان کبیر ضعیف استند و غیر از شیخ سبزواری هم کسی فتوای
 قتل آنها را نداده و فتوای طبع اولی با بی بی جنان محل اعنا نیست مگر در حقیقت
 حکم قبله عالم بر تکلیف این ضعیف است ایمن خدمت بر یکس طرح فرمایند

حضرت سلطان محمد غازی که واسطه صلح بود حاضر میفرمایند و هر دو تکرار
 معتدل نشان میدهند ملازمی باز امر را بنیاید که احکام علی جار نشود و صلح است
 از برابر شریعت سلطان بنفرمایند تحقیق این مذهب را بدلیل سلطان رجوع
 مینمایم فرقی مظلوم سلطان تکلف مینمایند که در این امر درست تحقیق نمایند
 نفع سلطان تکلف مینمایند که این غرضی نقر با صفهان از امر غایتنا را
 با غل و کفره و زنجیر و مانند صفهان بنویسند با چند نفر سوار اسامان غرضی نقر
 و در آن که میرزا ابراهیم هم نظر جناب آنحضرت است که جناب شاه طر حسن
 جناب ملک ابراهیم سر برود جناب محمد نجیب خندان جناب لاجورد محمد غازی کار و ولایت
 میر شرف الدین جناب آجین اسر حجت از زنها نقر میفرمایند ایشان با صفهان
 رفتند همیشه جناب لاجورد محمد غازی و اهل بیت جناب امیر اسما علی خدیجات مردانه
 از این مزن ظاهر شده جناب آجین اسر حجت از صفهان نقر میفرمایند که تمام از
 سرستان داده خبت است صدقات بسیار در این نقر شده نموده ابراهیم و
 محمود شده بلکه بر حسب و اشغالش افزوده در ز بر غل و زنجیر چون شکر در
 بعضی هم وقت هم زنجیر با خود را جناب اسباب سرور بوده مکرر فرود
 که در یکس از منازل در وقت رفتن با صفهان در وال از آن سزا هم در یک
 سلسله بودند شخص بیرون در دست وارد شد جناب آجین ان شخص را
 پیش ضمیمه و ایرو اردت او بگیرد و میتواند در رفقا را را میگویرد باید
 باین نوا که من میخواهم و نیز هم شمار قصص نمائید و تعلیم زنجیر حرکت و هر که
 ساز نواز را کامل باشد و این اشعار را بر وزن قصص مینویسند

و سایر پیش نام او را به همان نوا جواب بلغم و بیست ازان تصنیف ابراهیم است
 سلمه مور و هست حلقه دام پیر است انکه در این حلقه بیست و خبر از
 حال ماست برسد بر دست و پا قابر این قید نیست کده و زنجیر
 قید سابق ابراهیم است خلاصه این وقت تقریباً هفتاد رفتند
 ظل المظالم ایشان را در ۳ ماه در حبس نگاه داشتند و مرتبه ایشان را
 اعضاء نفقه بعضی جواب سوال کرده بعد از ۳ ماه ایشان را مرخص نمودند
 ایشان بر بار جمع می‌نمودند و بگذاشتند مفعولاً لکن شیخ سبزواری و شیخ
 در بند که بر روی شیخ ایشان شمس حاضر شد و حکم ایشان جاری شد استوار
 در خیالی و اختیاری و شمس دست آویز بر روی جرم جزوات تا رسیدار تحت
 و استوار منتظر که موقع یافته شماره خود را بر سر دهند و هم وقت در این
 خیالی بودند تا آنکه جناب ملا علی سبزواری وارد میزد شدند و جرم نسیم خوش
 بهار الطیار بوستان آله سبزواری و غیره جمع اجاب را شور و شوقی و انجذاب
 دیگر حاضر شدند اختیار در کوه با بازار با ابرار و اشرار صحبت می‌نمودند در
 شبانه شبانه را حاد راه رفیقان جناب لک اصغر ابراهیم میرزا ابراهیم و جناب
 لک ابن احماد باقر در مسجد امیر حفرای ذر کوشه با هم صحبت می‌نمودند
 شوخ خادم مسجد را آواز زده می‌گوید ایام تقریباً آمده ما را استنها یعنی این
 و نفس بر سوگزارده ما را تقایید می‌نمایند چند نفر دیگر آمده کم کم بلوا و غوغا
 می‌نمایند ایشان نزد حاج میرزا علی میرزا نایب هم بخانه شیخ می‌نویسند
 شیخ هم نزد جلال الدوله می‌نویسند چند روز ایشان را حبس کرده و چون

ایشان را از خوشگویی بیجا بدین شیوه تزلزل سازاده رفتمه ذکر حق می بگویم که اینها باین
 گفته شوندش قاضی ایشان را با کرمید جلالت در قولم و در نوعی جناب میگویم
 انان و نفر را گرفته بیاورید جناب ام بهادر انان با و عطار میگویم بدین
 نفر را از قریب خواهم او ام قبول میاید چون با جناب ای مسایر بودند
 در ب خانه که آمده در حق ابواب بیجا بدین حال ای عقب در خانه نشینی میگویم
 که پیش و بعد از این میگویم چه اسم و نامی را کار دارم اموز زنده سازاده جلالت در
 بودم صحبت ای ای وی اصغر من عرض کردم مردی فقیر کا سبب فقر خود
 می و چه بدی را با بیک مرد می نمودند عیبی نزار در بر اینان وجه را میگویم
 من در همه یک شیوه این خدمت را از بر این می کردم ان زن با و در تو میگویم
 با چند نفر دیگر در خانه عبدالرحیم ای ای اصغر ندمه ام چند فرانس بر این
 بختی وارد خانه عبدالرحیم می شود چند نفر فرانس میاید جناب عبدالرحیم
 و صاحب خانه عبدالرحیم و چند نفر دیگر فرانس میاید و سایر میاید فرانسها
 اخذ میاید نشانی نفر را در آن مجلس اخذ میاید میاید اسامی آن نشانی نفر عرض
 میشود جناب ملا علی سبزواری جناب ملا باقر معانی محله چار منار
 جناب ملا اصغر اجنه امیرزا ابوالقاسم جناب ملا ابن خیر باقر اخوان
 ملک جناب ملا اصغر و جناب ناصر ابنا محمد علی عبدالرحیم ای ای این نشانی نفر
 در محلی حکومت برده حبس میاید و جناب ملا عبدالرحیم خیر را از حبس

آخذ قومه را در روز چهارم روز در مجلس شهادت ایشان در یک روز و بعد
 بنام پدر بر کلام ملا در روز یکم شهادت نمودند و اجاد و مطرود ایشان را
 سوزانیدند جناب ملا را در روز دهم خانم شبنم محمد حسن سبزه‌خانی شهادت نمودند
 در حین شهادت جناب ملا فرمودند سید الشهدا علیه السلام اهل منق نام
 یسوعی فرمودند بگویم اهل منق ناظرین نظر کنید لعنة الله علی القوم الظالمین
 خلافت جناب عبدالحمین بعد از این واقعه چند مسافرت اختیار فرمایید
 و عاقبت بعثت پدر را در ۱۳۱۳ وارد عشق آباد شد و بعد از چند
 عمال و اولادش هم از وطن ما بوقت حرکت تمهید یعنی اجود آهده او
 مشارایه و در چند طاعت با او فوضات عمل مناسبتی در میان
 رنگ ساز و بابت شد ساختن بیج و این در میان مناجات مذکورده مما
 بهیچین ایشان اختیار وارد اسامی او را و عدد ایشان از ذکر و انشا
 در نفس ۱۴۰۰ مرقوم است از حضرت شیخ اراده الله در مجال قدم الوالی دارد
 حال تحریر منق بیست سال است که در این شهر است و مقصد بی با مریدان کتبه

جناب میرزا عبدالحمین امین مرحوم جناب لایزال محمد میرزا در سن اهل
 نجف کتبه طائفه ایشان از طرف پدر و مادر از علما و سادات
 ان فرمایند میرزا عبدالحمین هم ابتدا با جناب علاوت پیغمبر
 جناب ملک مهملک شهید بحسن سلوک و اخلاق نیکو و مواظبت حسن
 ایشان را بسید مدرس و طایفه اهل بهادرت بینا نیز ایشان هم

بعد از مصدق و ایقان قیام بر سر ارباب ما فانت مینا نیت با فرق زمان مشهور
 در بین خاص و عام یثو ندر اقوام و اعمار سب آنچه او را نصیحت مینمایند فرس
 حاصل نشود عاقبت بر قیامی هلاک است مینویسد که باید آنک از خانان مایه
 شود و نعم بطور اجماع بر سرش ریخته کند و او را از مینتند و ایضا مفه و در شان
 حاصل میشود و همه ایشان م با جناب ملا هادی شهبه قرابت دارند
 در وقت شهادت جناب ملا هادی ایشان م از خبیثت محبت نمود
 باز مراجعت کرده اقوام و اقرار را کالعه کارب و یاران و خویش ماران
 مشاهده نمودند از وطن خود بیزار شده بجهت ابرار مدینه اعیان و قوم
 نمودند در سال ۱۳۱۰ و اردو عشق ابر شده صاحب اخلاق حمیده است
 نفوس عدیده را بشریع با کس القیبه راه نمانده از جمال مبارک و حضرت
 من از ده الله الاله لار و عیال و اولادین در عیال اعلی الله آمده اند
 زوجه اش مؤمنه کابنه را نیم مرتبه بنت ابریزا ابوالقاسم برادر زان بناب ملا هادی
 شهادت اساس اولاد و عدد آنها از ذکر او است در نزه ۵۵ مرقوم است

استر علی بنی
 بزور من ایا خبیثت بود انما وقع شهادت

او یازیزر محبت نمود بعشق اهل آید و در پیش منم کمر مشغول شد
 صاحب اخلاق حمیده مرض عرق النسا را بیم طراز اعضاء ایشان
 با و اعتنائی ندارد و از شغل و عمل خود باز نماند بعد از آنکه
 بساحت قدس مشرف شد و بنیاییت رونق منظره و تقاس

تبارک و تعالیٰ علیهما شرف شده بمقتدا اهلش فانی و نانی گردیده
 آنگاه که در میان زوجه اش مؤمن است اولاد عرار فرزند حضرت عبداللہ
 نوع دارد در امورات خیرتیم بقدر انقواء اعداد بنیاید و علیہما اللہ و رحمۃ
 غره غره

فرکت ابن مرحوم شهر عباسیم یاری فی سنہ ۱۳۰۵ یعنی ۱۳۰۵
 بعد از چند خانم بیایر غنیم و عیالشان عبداللہ آمدن سانس عشق
 شده انفر و وجه اش مؤمن است مشار ایتم در سنہ ۱۳۰۵ است امرت از کل
 سبقت دارد و جرمهای خیرتیم از محرم ملت جمع نمودن آنگاه وقت
 بعد از ایشان وزجات ایام اعیاد و غیره از تحمل بر نفع خدمت
 حاضر است از جمال قدم و عین است الا عظم الراجح دارد نرسا

مطهر علی او اسلوب ابن کربلا در حبیب عانی سنہ ۱۳۰۴ تصدیق با مریدان
 جمال قدم نموده از پدر و مادر و اقوام ملام بود و ملاکت و ملاکت
 بعد از آن شده بمقتدا ایوم یقرا المریدین انجیم و امته و اریه عمل
 نفع فرار نفع بحق الله آمده فی سنہ ۱۳۰۴ ابتدا بنخل بخاری بعد

دکان بقاء باز نموده برادر کالم بابا در سن نهم سالگی هجرت برادر
 بزرگش افتاده پدر و مادر را ترک کرده یعنی هجرت کرده در ۱۳۱۲ هجری
 هجری حین امراتم وارد شده در جمیع مراتب ظهد و معین بزرگتر و کمال
 روح و ریحان ابائشان بکنزد جناب شهید محمد اردبیل از صحف جمال
 قدم جل و الا عظم الاجل زیارت روضه مطهره و شرفیابان کاشی حایف
 حوله الاسماء عبدالبها بدمین منوره عکاشه زنته بمنه الامان خود نانی
 کرده از جمال قدم ۳ نوع دارد و از حضرت عبدالبها از حین هجرت
 پنج لوح صاحب سجا پارس فریاد است هم ساله بلغر و جم جملة اعانه
 پدر با سگاری میبارد زوجه اش بنت اذکر که مذکور است از آن
 مؤنثه - است اولاد و انسال ابشان در غرضه ۱۰۵ روضه آ

جناب استاد محمد رضا فتحی را هم فقر اینم رضا اینم زمین است بدمین دوع
 اباد که جمال قدم ان فریاد فروع نامیده شرح حال خود و سوبان
 چنین بیان مینماید که تولد ایشان در ۱۲۵۱ در رکن آباد از آنجا
 به نسطرو از نسطر بلوغ ۴۰ ولادت آمده نشو نما یافته اند در آن جوان زیم
 العابدینم جاجم چند بعد از رشد و بلوغ یکو بد مغول بر ریاضت و عبادت

شدم تا کمان در سینه سوزان قلب احوال و در سینه سوزان سودا
 پیدا شد و جو باس مطلوب شدم و تمنای ملاکات ابدال و اولاد
 داشتم و هنوز فکر از ظهور کاشم و قیوم استماع نکرده بودم همین
 قدر مسوخ شده بود که از طائفه شیعه افتخار به کرده و پیدا شده
 و در خصوص اسم غلو نموده و از مراحل ستقیم منحرف شده اغو
 جناب دلا برزا محمد از این جماعت است و در این ضمن جناب کریم
 باقر نام از اهل کاشم که آن ایام در فرسخ بود اشتهار شدیم و هم
 شب ایشان را در منزل خود آورده با ایشان محبت میجویدیم چنان
 بیانات و کلمات ایشان ما را مجذوب نموده بود که مکرر از سرب
 اطلالیع و کتاب محبت میفرمود تا بکمان اینکه یک ساعت زیاده تر
 نگزشته لکن بدون اسم و رسم محبت میفرمودند از قبیل ظهورات انبیا
 و احوالات خلق بعد از قلب و آمال و شئون انسانیت و حرکت صفات
 رزایی و کتب لغزایی و امثال ذلک بیانات میفرمود و زنگ مرصوفات
 و کدورات را از زبان قلم زود و ما را مستعدان کار کلمه حق
 نمود تا آنکه طبع در طرزات و ترشمان و قطب حرمان داد
 بیان و تبیان داد و لاجل اثبات و حقا و در جهان چون از بعض
 روح بقا و اعضا و ارکان و حقا و در عالم اسکان فرض کنیم

مشهور در آخر حدیث ظهور منجی است و لم یعرف امام زمانه بعد
 مات بیته الجایده را ذکر نمود و فرمود چنانچه فرقه اسلام امام زمان
 را شناختند و کافر شدند بعضی اصنام این کلمه کل متحرک و بی حرکت حیران
 شدیم از او سوال نمودیم که چنانچه شناختند کل مقرر و معترفند فرمودند که
 شناختند بودند و او را شهید بینند و ندانند و از بدو ظهور است این سخن تمام و قانع
 را ذکر نمود و در آخر کتاب است نقل بیضاوردی با بیان همان ملامت
 فرمودند و ان النوع از جمال قدم جل زکرة الاعظم بود در زمان جمال
 قدم در آمدند تشریف داشتند معنی در نزد ایشان نه نفی و ایم هم
 تصدیق نمودیم و حمد و ثناء بسیار آوردیم لازم است در
 این مقام مختصر است و کما یجوز و اراده بر معلم بزرگوار که اب روحانی
 ما است ذکر کنیم جناب کربلای باقر علیه السلام از اهل کائنات
 از فضل او چنانکه ان دیار بجم اندر بزرگوار و سرع و تقوی مشهور در
 ظهور نقطه اولی برای تمام حاکم ملک چین کا حکم که از مشهد ادب
 است تصدیق نمودند بودند و بعد از آن حضرت حکمت بناک
 تنبلی کذا در علمای و تابعین بر اذیت ایشان قیام نمودند
 این فرادر حبس و عاقبت بر احوال از بلدشان اتفاق شده
 اخراج نمودند جمیع اهل و عیال و آنچه با ملک ایشان بود

حضرت نمودند و ایشان آمده در فرسخ سلطنت نمودند و بعد از آن
 مغول و بطور حکمت با خلق ملوک بنمودند و نفوس عدیده را در
 و بیخ آن اطراف بنوعی که عرض شد تبلیغ نموده بودند چند سینه در
 فرسخ توقف نموده بعد توجه بولان خویش نمودند چون مدتی گذشت
 بعد در برایت کسی متعرض ایشان نگذاشتند اما فرصت نموده
 چهار نفر از رجال و نسا از اقوام و آشنا با نژاد تبلیغ مینمایند مرتبه
 اهل هند و خیال ضوضا و فساد مینمایند مخصوصا خوار ایشان که اهل
 مدرسه بود بطور مکر و خدعه نذر برادر مسیح و اظهار طلب و نجابت
 مینمایند جناب که بداند تمام ایشان بیتمه و دلیل و برهان مینمایند برادرش
 بعد از یقین نمودن که جناب که بداند باقر از اهل بهاست و اقدار از او استماع
 مینمایند فوراً مدرسه مسیح که برهان چاکر نموده عمامه را بر زمین میزنند فریاد
 و اشک مینمایند مینمایند جناب الشيطان اطراف او جمع شد میگردد بر سرش قاپوت
 واضح شد که برادرش با حق است و بر وجه ما با فرض است که زمین است که آنقدر
 و او را تلف نموده خلق را آنقدر نمانیم و الا که راه مینمایند شوق
 بر بام مدرسه بر آمدند خفقان میگردد در الحال اهل ضلال جمع میشوند قرار
 بر میگردد مینمایند که تمام خلق بر کدام ملک است بدان چند مبارک بر نذر جهنم
 تقریب الی الله بحکم برادر و سایر علمای این بخانه اش ریخته بر زمین

بگردن بیست مائوف الراس قافی الریحل اورا حاق فرمودند و در او را
 بسبب معنی نمودند فرمودند بر کس از دین الله و شریعت الله خارج
 است بخت حق گرفتار باد گفتند ایام سعادت بر ما راجع است
 چون ما را از شریعت الله خارج بدانند از اظهار این کلام از جناب ایشان
 هم فریاد آوردند که کوفی ثابت شد و علما اینرا بر کلام مسلک بر آن جد
 بنا کردند و بعد تمام مردم ایشان از آنک باران نمودند تا یقین بر او
 ایشان نمودند عاقبت آن جد را از زیر سنگها بیرون آورده در ریحل
 مدرسه حوض و در آن جد مجروح را در آن حوض انداختند و فصل زمستان
 هم و طرف حوض از دحام نموده کف نهان شاد کمان نما شام نمایند
 گویان اب حوض میهم ز چهارم ایشان شده بهوش آمدند و دست
 بدم حوض گرفته که ببردند یکبار از طلا به اجرت بیستام قوت بر اجماع
 ایشان میزند که چهارم ایشان خود شده دستشان رها شده در آن
 در پانزدهم غوطه در میزنند و مرتبه هجوم نموده ایشان را در آن حوض
 اب سنگ باران نموده و بعد از یقین نمودن بر ملاکت جد مبارکش
 را از حوض بیرون آورده که حوض مدرسه را قطعه نمایند و آن چه در
 بر روی خاک کلبه می نه ایشان آورده متفرق اهل عیال آن جد
 را باندرون خانه آورده ملا وظلم نمایند که هنوز در راه باقیست
 اهل عیال ایشان را توجیه نموده خوب میشوند حق متعال محض برود

قدرت ایشان را جانت بخشید فتوحنا قال اگر تویی عالم تجسد رحمت
 غیر ذکر کن تا نخواهد خدا و یکس از ذوقی که جناب کردی باقر
 در این سفر اورا شایع نموده بود جناب ملا کاظم بود بعد از فراغت
 حل کردی باقر بعد وقت آن پیر مرد معیض لمعیض رفتن مخانه
 اورا بنیته از خانم بیرون آورده بدون سوال و جواب اورا در
 در زیر صفت لکند انداخته کنگر فراوان بزمند را کس اراده کشی اورا انداخته
 اما ظاهر بکسر بر پهلوانان پیر مرد و صغیر زده بان تربیت بعد از
 ۳ یوم شربت فنا چند بجالم قدسی بقای بخار مد علیه الهه امه و کما
 و رحمت و لطافت و الطافه و جناب کردی باقر مذکور بعد از صحت
 بطور خفا از کاشک بیرون آمده بفروغ مراجعت مینامد بعد از چند
 اهل کاشک مطلع میشوند که جناب کردی باقر در حیات است بعضی
 نفوس متنبه شده بپدرش ارشاد میشوند و این واقع را از اعجاز میثون
 خلاصه چند از سطوح انوار مجانبی فروغ روشن و نور بود و بعد بر
 مرض ایشان حادث بجالم بقا رحلت فرمود بالاسرعی حین احتضار
 حاضر مردم طام بزرگ با بهر الایه فراد مردم آخر با بها کویان جان
 بجایان سلیم نمود و علیه شناسه و نهانته باز راجع بمطلب خود شویم
 حقیقتها بعد از تصدیق باین امر همه اشتغال و انجذاب بر مش

در وقت خواب است شده قرار و آرام ملائمت علی لایف کعبه مقصود نمودم
 و در آن ایام بغداد رفتم که از راه موصل با در شرفتم بود هر جمال جانان
 فائز عظمی بستر نیکو زیارت و ستان شوهر و بطواف بیت فائز شده
 مراجعت نمودم و در وقت کار بعضی دلدار و آرزو در میان بارگزارانیم
 نماز مانیکه سفر جمال ابهر در سخن عکاشند از ما سوره الله متقطع شده است
 تمام الی الله توجیه نمودم و در این سفر زاد و راخته نوشته من توکل و اطلاق
 و تسلیم رضا بود عذر که همین نوشته و زاد را بجزاد فائز ضوف بجا گرفته
 بشرف ظاهر جمال فائز شدم چون آن ایام مانند در حکا مشوار بود
 بعد از چند یوم اذن رجوع و امر بتبلیغ فرمودند مراجعت بخوانان
 نموده از آنجا بر شتوار رفته بتبلیغ امر بجا کاشنول و نفوس چند را چون
 و غنایب اکثر بصرای مستقیم راه نماندیم و با ایستان بنام مراد کرده گذاریم
 خورد خورد اشترای بیدار شده در صد و قلع و نبع بر آمدند اجماع نموده نزد حکومت
 معروض داشتند که بودن ما با و حفاظت بایسته در یکی مختار نیست سبب خسران
 دین و دنیا است یا با ایرایشان بمانند ما با بجا رده و در روم با ایشان بود
 بالاخره حکم با خارج نمودند و از بر کدام مبلغ حرمه گرفتند و در یک از
 اذن نفوس بسمت خیره نمودند جناب شیخ حسین و اخوان ایشان

قرینان قائم زاوه شریف بردند و عیال طبع حقیقی از ایشان دادند گرفت
 که من شوی بر این نیتخواهم و جناب میرزا غلامرضا شهید مع لامیر نایب بعد
 از صدقات و مطلقات بتدریج شریف بردند حقیق محمد رضا و اخوی
 استاد زین العابدین مع ۲ فقره کرد و اول بیت اخوی
 بخت نمودیم چون رستگان گذشت بظهران رفتم در آن ایام جناب اسم الله
 آسید هدر در طهران شریف داشتند در وقت مسافرت در خدمت ایشان بخدمت
 منویه حکام مشرف شد و در این سفر طوافات نمودم و مدت ۳ سال در
 در حکام مشغول فتنه کردم و در آن اوقات بزوارت جمالی هو الجلال
 قائم میبودم و بانواع آزار و نوازش عیال مرو باطنه مرزوق بودم حد آنکه
 شام حمله شد شکر نه بعد از آن رجوع فرمودند بکمال روح و روح
 بغوغ مراجعت نمودم بعد از چند شوق لغا فتنه را اختیار سازد
 برد بکوره است مغانتم و کعبه مراد یافتیم و در دفعه ثالث مدت ۳ ماه
 مشرف بودم و در روز شنبه هزار سال از عمر خود حساب نمودم اوقات
 خوشی آن بود که بادوست بنشیند باقره بر حاصله بر بوی اهورا
 اذن رجوع از معدن مراد در راجع بتزیت شام چند در این زمانه
 از جهات عدیه هر صدمه بر من نیک شد مع اهل و عیال و اولاد دارد
 عشق ابر شام در سال اول از احوال اینها در نوبت مرغم است

الواجب از جمال قدم و حضرت عیسیٰ السلام دارند زوجه ایشان
 بنت مریوم جناب کربلانی با فرست که ذکرش از قبل کتب منتهی تا بهر را میسر
 نموده نسخه ۵۹

جناب اسرار زین العابدین ^ع عباس اخو جناب کربلانی رضایم ذکر این
 مقصد از عرض شد در اکثر موارد با اخو مجرب رضا فخر صدقات و شفا
 نموده لکن بحسب ظاهر بشرف اتفاقاً نیز مشاهده اند بقدر معنوی حقیقی
 که اصل و عمده است فائز بوده اند چنانچه میفرمایند که من قریب بعید و کم
 من بجا قریب قریب نه از پائین بیاراجت است قریب حقیقی از جسم
 بهتر است اولم جلی بر پایه فادخل بدی غنیمت جبر را سوغ را سر غنیمت
 خوف بده انصاف جامع کرامت خیر طعم شکر را غنیمت یا طبع شکر و انان
 بعد از خلوص نیت نفس و هیئت و انقطاع از ماسوا باین و او در مقربین طور و اصل
 قوم غنیمت بیانه یا باین الوجه فوائدی مفترق است با نزولی و روحیه
 منظر طرزها نظهور منقصه اینک غایب قسور و صول باین
 مقام بانرا می است و کما را بدخول باین جنت دعوت فرموده و این با
 را بروجه کل کننده اند عاکل شیئی محبطه جمال یا ندارد حجاب
 پرده ولی غبار بنشان تا منظر تواند کرد خلاصه جناب این
 با عدم سواد با فحور علما در اقطاب امر تا لک الجاه و بیانا است

کبریا و معاد محبت و تقویٰ بشمیله بر آنها تاق انده نطق عرف
 بر عجز نموده اند من جمله در کونار در منزل امیرزاد باقر معترف
 در عمارت سرپوشید تعزیر بکلی از عنوان جناب مستوفی بود است
 در حینیکه چند نفر از علما و مدرسین از اعیان و افاضه حضور داشتند
 و با سید علی خان من اهل خوشه که یکیش قزوینی معترف است نیز در آنجا در
 در نجف و کربلا تحصیل نموده بودند و همان ایام اجازت اجتهاد گرفته
 مراجعت نموده در آن محضر حضور داشت جناب شیخ جناب سید
 بلوید بجز آنکه انداز شخصی ملکاییت نموده اند که این شخص بانکه
 کافر شرک است و احوار بر این دارند که من اولاً با است و تنبیه کامل
 نموده اخراج نمایم من در اجازت این مطلب توقف دارم امروزه در
 اول در این محضر حاضر نمایم و در مقابل این جمیع با محبت
 نمایند بعد از تحقق کفر و شرک او آنچه قانون شریعت مطهره است
 اجرا شود و آنچه واقع میشود از روی بصیرت و حقیقت استوار
 اهل مجلس هم هم این را در صوابه دانستند جناب سیدم فرمودند
 و بی تردید معترف بود کسی برود عابدین و انکار بیاد و فوراً
 او را از سر کوزه کوزه کرد و همان لباس کوباس و کلاه نمک
 لباس کار است حاضرین در این مجلس ملام کرده است

جناب سید بنوری صاحب سید بنوری این شخص است که در شهر جناب
 سید میفرماید نزدیک بیاضند بنزدیک سید آمده او را در راه خود
 نشان بطول آورده جناب سید میگوید هر که بعضی ذکر خود را اندک نما
 بگوید صاحب الانظر ظاهر شده او را نشان ختم اندر شهادت خود داده اند و حال
 هم رحمت حسنی است ایشان باینکه بر کسی جناب شما عرض کرده
 صحیح است اعتقاد بنده همین است بجز این استماع این کلمه روز خود را
 از ایشان میگرداند و ساکت است جناب سید میفرماید مقصود از این کلمه
 شما باین شخص صحبت بنمایید تا مظهر را معلوم شود و کلمه مخدوم که بگوید
 خود شما و ایشان کسی نه میگوید ذکر خود بیرونش شد و بنام سید بنوری
 صحبت را از آن نیست خود اقرار بفرموده میگوید بگو تا نام ظاهر شده و رحمت
 حسنی است باین شخص دیگر چه بگویم جناب سید فرموده هر چه در
 بگوید شما از او دیدید طلب نما شد و بطلان قول او ثابت نماید
 در حضور همه مردم تا کل بطلان ایم جماعت را بداند و فریب ایشان
 خود نرود باین جناب سید بنوری کماله گذارد هر چه سوال نمود جناب سید
 بنام سید روح القدس جواب میفرماید که فرموده جمیع الامم شمس از و نه در
 ظلم عالم عام تمام اعضا کوشی شده کلمات را اصفا یعنی بفر جناب سید
 ذکر بنام از اخبار و احادیث خود ایشان نیز احادیث دیگر را

بیان فرموده در نزل آیه اخذ بقره قدره بر غایت کاسم و سحر که در باره خداست
 سید بیان نمود اینها بقره معنوی تفسیر نموده در مقابل حدیث لوح فاطمه
 فاطمه را بیان و ذکر نمود که میزان صدق و کذب اخبار قرآن همین است
 و فیہ تبیان کل شیء و آیه مبارکه لا یرطب و لا یابس الا فی کتاب مبین
 هر دوست نمود جناب سید فرصت غنیمت دانستند بر سیر حال که هم
 چیز در کتاب مبین ذکر شده خود در حال در کجا قرآن مذکور است جناب
 استغفر مود این آیه را من نازل کرده ام که کل شیء احصیاء که کتاب این
 کلام حق است عدم عقاب ما دلیل بر نبودن این مطلب ندارد و حال
 آنکه با صحت بیان ذکر خود حالی را در قرآن فرموده و ان این است قول
 مبارک و معانی مثل الذین یحملون التوراة ثم لم یحملوها کما حملوا البحار
 یحمل اسفارها بس مثل التوراة الذین کنزوا آیات الله و انهم را بهر انهم
 خلاصه در آن یوم چنان جناب استغفر بر آنها فائق و غالب میشود که سید
 بیچاره عاجز میشود و سوار فرار از این در طره چاره نمیباید بر خواسته درود
 ملا جعفر تا یکم از علمای و امام جماعت بوده جناب سید فریاد بطور خطاب خطاب
 مینماید که شما محض استغفار نشان علمای این مجلس را فرام کرده شخص عالمی را
 این مجلس در آورده با اسم عوام او را جلوه داد که اطفال ما را طریح
 نماید جناب سید فریاد همان چنین ثابت مینمایند که ابراهیم مذکور

الف با هم نخورده خدا هم بجهت آن مجلس اینجور بود که قریب سه روز از آن مجلس
 منزله شده بسید رضا و مهتدی میگردید و بعد از مفترقی شدن اهل مجلس مستوفی
 جناب اشورا طلبیده معذرت میخواهد و میفرماید مصیبت در اینجور است که شما از
 اینجا بروید تا از کبر و مدح علمای عظام و عوام کالاتعام محفوظ مانید راستی و حق
 دیگرست باینکه شما را ملاکات کنیم و درست بر این اطلاع حاصل نمایند باین جناب
 است در ۱۳۳۱ بعثت کرده اند و بکار خود مشغول تمام کردند و بعد از آن
 در هیچ ابدا که همان قدم انجمن را فریغ ناییده نفوس مقدسه منوره از
 آن ارض ظاهر شد مثل جناب ملا میرزا محمد که در اول امر بهماز تیر
 نشر یافت و در قلعہ تبریز در ظل حضرت قدوس در آمدند جناب
 فاضل فروغی و میرزا محمد کبیر از فرزندان ایشان است و آثار و انوار
 آن کوکب در آن جنابان سایه و مصلحت کلمه الولد سدا بیه از اطلال
 و اختلاف آن لامع فرماید که تا صاحب دلی پیدا شود بوسیله اندر خرد
 او پس اندر قرن چون جناب است محمد رضا بیانات احوال جناب کربلا
 باقر و اخور و طردش را بیان نمود بجهت آن از شرح حالات جناب حاج
 ملا میرزا محمد جناب فاضل فروغی علیها السلام ذکر نمود لذا حقیر این او را
 را بزرگ ایشان مزین و مطهر نمودم چنانچه افاق عالم از انوار

ستارگان را نعت آن نجوم در روزی که خلیج طلوع مشرق جلال از افق
 به کل مظهر خراج اقباس انوار نمودند و کلمه است را با کفیه لاجل
 رضا محبوب محقق جمیع بدایا و بلاد نمودند و جهان را مژده فرمودند
 و صدای آیه مبارکه و لذت تو نام بشی من الخوف والجدح و نقص
 من الاموال والالاف والتمرات و بشر الصابریم واقع شد و جمیع این
 بدایا و بلاد را با کلمه اشعرت و در دنیا نغمه این مطالب بر کل واضح و
 مشهور است و در کتب تواریخ از موافق و مخالف مذکور که برای این
 نفوس سید سیزده نفر در آن قاعه هم وارد شد خلاصه جناب ملا
 میرزا محمد امین مرحوم ملا عبدالحسن امین حاج میرزا محمدی اصفهانی از علمای
 مشهور معروف در علم و عمل موصوف چون اهل علم و تقوی بوده اند
 بکلیه از اطراف تابع امرا ایشان بوده اند و در نزد سلطان نیز محرم
 بوده اند و همه اوقات از طرف حرمیت بدایا و جوانز از برابر ایشان
 انقاد بنوده نگاه گاه گاه از طباط و حکام اطراف بر رعیت ظلم
 و تعدد صادر میشد رعیت خدمت ایشان عارض میشد ایشان بعداد
 تحقیق در صورت ایشان را طلبیده او را محبس و زجر تنبیه نمود
 اگر زیاده تر بر آنچه محمد رسالت نمود از او گرفته بها جانفش در

بنمود جناب ایشان مقام مشرعی و قوه تعدیه سیادت را با نام تمام را شنیدند و ما نیز
 ذکر ظهور باب انشاء یافت و در آن زمان را با آنست که بکس از ملاکات بود
 برها شد و از نغمه صور اهل قبول از اجلاس تمام نمودند بقادر این مبارک که از دست
 بنسبون بسور حقیقتا گفتند جمع از اهل بلد و اطراف در خدمت جناب
 ایشان جمع شدند از ۳۴ فرسخ مردم بودند بعضی از اهل طلب و مجامعه بودند
 و در حقیقت طالب حقی بودند بر خرازان علماء چون احتوان بوسف که با و حمد حسن
 و جمال او بازارشان از رونق و غیره از این نوبت بر خرازان تمام واعیان بودند که این
 با و حمد بودن ایشان دست سعد کوهناه بعد ازین ۲ کرده با این نوبت که ایشان را
 بهمانه تحقیق این مطلب روانه نمایند و در یک بجای ظهور خود ریاست نمایند
 این سه گروه جمع شده مذکور نمودند که این امر را سهل نباید شد از آن فراموشی است
 باید تحقیق و تفحص نمود تا صدق و کذب معلوم شود و این عمل بر عهد
 شهادت و غیر از شهادت کسی مرد این میدان نیست ایشان تا مدت فرموده ذکر نمودند
 بی تحقیق لازم را کون اسباب سفر موجودی نه فوراً مال سوار در مخارج حاضر
 کرده چند نفر هم مذکور نمودند که نام در خدمت شما عازم هستیم جناب
 ایشان مقولاً علی الله عازم بصحت ما ز نوران شدند بعد از تشریف بردن
 جناب باب ایشان از فروغ حرکت نمودند جمعاً در خدمت
 ایشان حرکت نمودند و در همین راه پریشان ایشان شده مراجعت

مراجعت نمود هر گاه چند نفر با ایشان موافقت نمودند بمقتضای امر خود
 نماندند از اسرار ایشان و رضی بشود جناب اشیخ علی از قریب قبضی ابد
 جناب ملا احمد از سرزمین جناب آقا احمد و جناب میرزا حسن خان از عبدل اباد
 جناب علاء عبداللہ از دوغ اباد با ایشان همراه آمدند بطریق نازل نموده تا
 آنکه وارد قاعہ بنام شدند از شروع دعوا و دفاع خدمت جناب باب ابد
 و حضرت قدوس مشرف شدند و فقار احباب و اصحاب اکواب باقیه نیز
 و چندین فرد در مقام سلطانہ وارد شده انوار و اشراق شمس ظهور را از افق
 بر پیش از آن نفوس مقدسه که از اطوار و اخلافتان ظاهر بامر خود مشاهده
 نمودند و عوالم علم اربعین و حق اربعین و عین الیقین فائز فایض شدند
 و در حل اقامت امکانده نسخ بقیضا یا در عمارت کبر در برادران ابدت طایمان اکابر
 این و کالج و حواری در آن کلام بلا کاسر و انتم آنکه هم بران نفوس وارد
 آمد و در استقامت و بسالت مباحث از آن نفوس فایز ظاهر شدند تا آنکه کل بمقام
 سلطنت که از اعظم سعادت و نوا است فائز شدند علیهم صلوات من ربهم
 و اولادکم هم الغافلون مگر چند نفس از آن نفوس از مقدرات اکبر جان کده
 بردند عجب از کشته نباشد بر چشم دولت عجب از زنده که چون بر آرد سلیم
 و دیگر از آن نفوس جناب ملا میرزا محمد است که بسا است بوطن راجع شد و خواست
 ذکر خود فرمود که جناب آقا وقت جهت علم بر اعدا نفوس معین بفرمود که بر
 رفته علم مرفوع نمود و مراجعت مرقودند و بعضی مقتول میشوند چند دفعه

تو جنت بمن رسید بخدمت حضرت قدوس عرض کردم که میان شهادت در ارم
 بخوانم محفوظه بمانم جناب قدوس بیان فرمود و صرف شهادت فرمودند
 و فرمودند چون تو بل نزاری محفوظه خاتم مطهر باشی باطنی بیرون رفت
 جهاد و دفاع نمودیم و با وجود پنج زخم شکر که بکرات از کلوله و شمشیر بر بدن
 وارد آمد و در این باره متواتره مهاجمه اعلا و بیخون محفوظه ماندم و
 مراجعت نمودم و مقصود از رجعت این بود که تقوی که سبب حرکت و مسافر
 شده و لا اجل تحقیق این مطلب مراد نموده اند و بواسطه سعادت
 با عترت انبیا فائز شده ام ایشان را بر کما این مطلب اکام تمام
 واقف دیده شهادت در هم اجل بشر ایشان با مر حضرت سبحان مشرف شوند
 اگر چه بخدمت الله جمع را بشنیدیم با قبه آئینه راه نمی خندم و ایشان بتمام ایشان و
 اطمینان فائز شد که از بد سا قتل و کاس کتان مزایاها کافور گرفته اند
 زامن کرد بر اندر عیان محبت بجاوت تمام نموده در حد قلم و شرح
 ایشان بر آمدند تا آنکه اسباب فراهم آورده ایشان را بطلان احضار نمودند
 ایشان بطلان تشریف برده منصور مظفر مراجعت فرمود و بعد
 از چند سنه دیگر اهل عناد اسباب فراهم نموده ایشان را بطور سختی
 و ذلت اخذ نموده کنده به ایشان گذارده غل رنجبر کردن

ایشان کرده و آنها را بعبقیر بنامند و با کذا جناب امیرزا احمد از غنچه
 هم بمثل اینها در غل بچهره نموده با اسرار از غنچه که بیت می نوب
 بود فریبند آورده در اردو حکو محبوس نمودند در حبس و در
 تا اینکه بس جناب ملا احمد فیض ایرو دراهن جامع حد تو مان و چه این
 را از حبس خلاص نمودند و فی ۱۳۹۵ از این زندان هم خلاص یافتند
 بفقیر قدس روضه رفوان شفا فتوا السلام و التکبیر و الهیاد علیه
 و علی الذین آمنوا بالآئله الفرد العالم الخیر نعم المولی و نعم النصیر

جناب آقا محمد ابراهیم مرحوم جناب ملا خدر فایز محمد اباد این امر در علیه بود
 در سلطه بعلق اجداد به علم بیاض منقول است چون ملازم
 ان طرخ مقدس مستقیم است احباب او را احترام مینمایند چون اب
 مکرم ایشان از اجله احباب بود و با فخاصی کمال الفت و آظاف
 نام داشت مادر میکه در بزرگ شریف و ائمه هم روزی ایشان را
 ملاکات بنودم سطر آیه مبارکه الا ان او یاء الله لا خوف علیهم و لا هم
 یخرفون بود ابد خوف و حزن را در وجودش راه نبود منتها مقام
 توکل و انقطاع را دارا بود مدعی علم کیمیا بود لکن همش را کسی ندید
 در محضر اعیان و اشرف و علما نه برده و جناب صحبت بجز بود

و کفر در نظر است که در مجلس شیخ حسن بروجردی در تبریز فرمود
 حقیر و جناب ملا نظام در آن مجلس حاضر بودیم شیخ در تفسیر شیوه طرد
 که اشراک الله ناطق شد بمانا شریف فرمود و مذکور داشت که آن شیخ
 زاید بابر هیکل ایشان باشد و کلام شیخ شب استریش در این مقام نصیر بنی نمود جناب
 ملا نظام بدون تا تأیید فرمودیم مطالب صحیح است. حیف که آن نذاز سدر ایشان
 در طور سینه مرتفع شد و مثل آن نغان نمودید شیخ از استماع این حکم متغیر
 و برین حال شد و شرف بنی کلبه چند مرتبه سبب آنست ذکر کرد مقصود
 اینکه ابراهیم حاکم را نداشت در موقوفه احد حکمت همین است و الله
 مردن پیش جانش الله است حکم لا تقوا لکفر او بدست در ۱۳۹
 از بزرگسارفت بظهران فرمود و بروقت حبس و کفر نماز از بر این باب
 فراموش ایشان هم بعضی عهد خود را با ایشان نموده اند هم بدست حکم
 آرزو کنند و لکن خلاف است که بیجان نیز بلایه را در محضر حکام و اینبار
 مابودت در مقامات عدیده مقالات مفیده ذکر فرمود جناب میرزا ابوالفتح
 فرمودند و قند در محضر نایب السلطنه کارا احتضار نمودند و تا آن زمان
 در وقت بعد از عشاء منجم بودم و جناب ملا علی ابر نایب السلطنه در جلو
 بخار جالس و حامی السلطنه و فراد نیز از میان بسیار جالس در خصوص
 این امر هم جواب سوال بنمودند و ما با تفصیل وقت بطور حکمت بیان آن
 ذکر میشود سوال از مال مبارک نمودند که ایشان چه طریقی در مقام

قابل بها این تراجمه مقام فاللذنه فابطلو حکمت بیانا و ذکر نمودیم که
 سبب و حجت ایشان نشود و گمان هم ننموده باشیم تا سبب السلطنه گفت
 شما را متقی را بگوئید فرمود ملا رضا را بسیار و در ملا رضا را فورا حاضر نمودند
 از آن جناب و در آنجا سبب چون بر حالات او تحقیق نمودند ملا نظام سخن گفتن
 را نثار و ولایه بر خلاف ما با صحبت خواهد داشت مضطرب و پریشان
 حال بودیم تا سبب السلطنه توجیه بایشان نموده مذکور نمود اینهم بیرون مرد
 بانه خوب نیست برهم از او دال شود را متقی را بگوید از او سؤال نمودند که
 که اهل بها جمال مبارک را چه مقام فاللذنه فرمود مرا سبب خدای متعالی است
 من بسیار بیخبر کار ندارم من او را عظمی ذات غیب انعیوب و معصوم جمیع
 استوار حسن و صفات عباد میدانم هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو السليم
 الخلیم و حده را اتم الا هو بعد استماع این کلمات فرمود بی زبانه ایضا بنقل شأن
 حکم نمود جناب ملا رضا بلا خوف و ملا حظه فرمود حضرت والا الحمد لله شما
 عو اهل علم مستبر و قانون شریعت را خوب میدانید مسلم این است در شرح
 شهادت فاسق مقبول نیست و جناب شما اقرار بفق خود نمودید که من در
 فلان محل که ایشان حضور داشتند شرب نمودم با قرار خود شما فاسقید و
 شهادت شما مقبول نیست و او مقدس است از مدح و ذم بنده و شما
 چون بیانات جناب اخوند بر وفق شریعت بود ایشان سکوت نمودند
 لکن بعد از آنکه ایشان بر ایشان در متونی که از وصف خارج است تا سبب

نایب السلطنه چون حالات عام السلطنه در زیاد میرزا متوسل و مظلومش و بر اثر
 رجوع داد بزرگ خود که در جنب همان عمارت بر و نیز نایب السلطنه بعد راجع شریف
 لاکین از وضع آن مجلس و نیز حالات شاهزادگان نمنخ بغنا و داده مستعد
 شهادت بودیم چنانچه سید صادق ام بکمال علاوت قیام نمود و حسام السلطنه
 بجزم تمام اہمت بر اضمحلال این مظلوم قیام نمودند و از همه بابت اسباب
 اختلاب فرام بود و اعتدای مقلوب که بانگ زحانی بد غیر اتم نظر فرمودند
 را کہ بخاطر احدی خطور نمیکنند بفاصله نیم یوم سید صادق کہ جمال قدم او را کوب
 ذکر فرمودند و حسام السلطنه کہ عازم خراسان بود و سرا پرده و اسباب جلال
 را بیرون برده بودند نقل مکان نمایند از تقدیر است آتمیم و دیگر ارجحان و انتقال
 نمود و سید کازیب نیز محقر اصل خود راجع شد فہمیں منور المظالمین بعد از
 حدوث این واقعہ زوایج افتقار مخفف و سزا رقص و اعساف متناہ شد
 و اسباب خلاص احباب فرام جہت عظمت رہتا بہت الایم و کفر در حین
 شرف بفقار جمال الہی فر کر از جناب ملا فخر محمد باہ فر فر فر فر فر
 از صحبتها جناب ملا محمد رضا آدم خوشتر آید با ہم اگر بودیم ہمیں بگفتیم
 نایب السلطنہ از او بر سید سبب بنفش و علاوت حضرت بدولت چہ برکت دارد
 جواب داد این مطلب را خلاص ہمیدہ آید میفرماید عاشر و در اولاد بان بالو
 و اگر چنان نایب السلطنہ از او بر سید شما از این شخص چہ دیدہ آید کہ با و کو و بود

آید گفت البته را که سا بر آنم از هیچ مثلاً از دستخاسته از آنکه در پاره اندر ما ام
 از این طبعی ریزه ایم گفت محض حرف است از کجا گفت آنچه کتب
 و صحف و الواح است در هیچ در هیچ بداد و منشد است و اگر سجات و خواری
 عادات است از اخبار و الطهار مخالف و موافق و پاره اندر گفت ما چرا
 ندریم در جواب گفت اخبار قبل از وقوع که از بعد کمال واقع شده در پاره
 و الواح بسیار است ملا حفظ نماید گفت اینها را شما با بیها از بعد نوشتن این و
 مطابق کرده آید فرمودند از حفظ که شعور او را نماید که این قدر ادراک
 نہیں پد که ممکن نیست جمع کل از اهل بیله و دیار متفق شوند و مطالب نه اهل
 اتفاق نمایند و در پاره فرمودند ما کلا را از نزاع وجدال نه فریم حق بر
 اخذ میکنیم قادر است بقا بر بعضی از نفوس را جلی حکمت بالعمه آنگه است
 فرمودند بعد از جعفر کاشانی گفتم ارا از حال بیرون نیست یا آید این امر
 رقیق شو یا نحو و تمام شوق آید در قیام با بر خرد او تر اخذ نماید و خرد
 او را اخذ نمود فرمودند ز لب را که گفت رقیق هر شد سید کاذب را که اخذ
 نمود اولی من اختر را که گفت حاتم السلطنه چه قدر اخذتم اخذ عزیز مقتدر فرمودند
 و عاکنند و از حق بخوابد که شما را موافق و موافق فرمایید اگر چه ملایطه شده ایم همین
 وصول باین مقام در لیل و نوبت و تا بدانت از آخر بیات الحکم المنین
 جناب ملا رضا از مؤمنان و دره عظمت اعانت و محض استماع اظهار امر
 بجای قدم بدون حاجی و حکم بکلمه از عان نموده بلکه قبل از اظهار هم مذکور

پیش از آنکه از حقیقت اجاب انعام است که بر سر رحمته خاتم المرجم قرار قصیده
 و رقائمه که تازه بیزد آورده بود در جناب ملا رها الحی خوش ملاوت نمود و بجز
 انعام فرمود من صاحب این کلام را حق میدانم این کلمه سبب شد که در شرح و در
 اجاب بعد تا آنکه حقیقت از کثوف شد در یک از انواع که از قلم قدم باسم این
 نازل شده عبادت است که ملا بد برای من مطالب است قبل از خود در طهران ^{جلال قدم}
 در حبس و زجران مرغ روحی بقفس قدس لایمکان پرواز توهم در حشر
 علیه ابر از امر حرم ۱۴ اولاد افزایند ۴ پسر و دو دختر پسر بزرگ این
 اسمش نذر است لکن علامت حرف است بر عکس نهاده نام زکریا خورد شیر است
 نظیرش کم باب عا محمد جوان معقول با اجاب بر روح در دنیا معاشر و
 مراد است صبا با ایشان از مواظبات اندام شرف لقا آمد مشرف شده
 اند در عکس است اجاب که عکس در دست بد نبوده عکس ایشان
 برداشته بکس از آن عکسها نیز عکس موجود است غره آخر

جناب اسید جواد ابن مرحوم اسید محمد نیز در شرح حال خود و سبب
 تصدیق و بیانش بچهرت اعدا و جمال ابر چاین بیان بنمایم که در روح
 مطهارت مشهور است در دکان بکار خود مشغول بودم که ناگاه صبا آمد
 خلق یافته شد سبب را جو یا شدم ملا خود را ندیدم که با بیهارا میرفتند برسانند
 فوراً بجزم فاشا بر سواست پیش رفتم ملا عظم کردیم در میان این جمعیت

چنانچه در مورد مظلوم تکرار می شود و در واقع از اول این امر و نسبت و در آن
 برایشان وارد می آید و در هر حال این ناسخ ناسخ خوانند ناسخ در این
 موارد معلوم است که به زالتها از ایشان صادر می شود و مخصوصاً اهل سوق
 که اکثر اهل فسقند حقیقت این کلام را که فرموده اند از بزرگان دین
 کلب الیهود نیز که از اهل فسق را واضح می شود دریم بوصف در نفس آید
 که هر حرکات از ایشان ظاهر می شود خلاصه از برابر شهادت
 هر یک محال را معین نموده با نفعی رسیده توقف می نمودند یک ذره را پیش
 آورده مذکور می نمودند که چشم شما از دین خارج شد و محکم شما را لازم است
 اگر خلاص می بینی بگردی معنی نماید تا خلاص شویدی آن شخص ذکر نمود که
 ما دین را بدینا نیت می کنیم هر کس عطف خود را به این می داند در این بین ملاحظه
 کرد که فردی که از آن مظلومان است آید خواندنی بنام او اول این نوبت را
 بمن و اگر بر ایشان فرمودند تو ام بقدم خود میسر شدی بکن که یک
 دفعه کسی که در میانها نموده بودند بر بدن او وارد آورده از شنبلیله
 و قهوه و خنجر و کار و جاقو بران بزن میزدند و اکثر مردم با وجود آنکه با هم
 بر خود واجب میدانستند با هر کسی بران جسد وارد آورند و آنکه خردمندانه
 سبک میزدند و اظهار بیگناهی و سرور می نمودند و با یکدیگر مبارکباد می کردند
 و بعد جهت حرکت فتنه محلی دیگر می رفتند حیرت بعد از آن ملاحظه این اوضاع
 احوال بر ایشان در خلوتش شد مراجعت بر کسان نمودم و آنچه تعجب و فکر

و حیرت مستغرق شدم اسباب دلالت بر حیرت بجای نه رفتم و در گوشه خلوتی
 مخفی و محزون نشستم و حالات و اطوار طریقی از ناآلین و مقبولین را تصور نمودم
 و با خود گفتم لابد یکی از این ۲ گروه باید حق و دیگر باطل باشد بر قدر حالات
 کمالین و ان افعال صادره از ان خلق ملاحظه کردم و دیدم ابرار را چه حکایت
 از ان اطوار استقامت نمیشود در حالت شهوات و ان استقامت و بیعت گرفتن از
 یکدیگر استقامت دیدم فالواقعه انصاف نیست که انسا این نفوس را
 باطل و فاجر و ان گروه را بر حق و دیگر و نایب و حوادث ابا آنها قیاس
 را که در حین ظهور مظاهر واقع شده بود تصور نمودم کل مشابه همین اولیاء
 دیدم مثل حکایت سید الشهداء که چگونه ابرار را بر خلق مشبه نمودند و او را غارتی
 دانند و بر نفس خون مظهرش آفریدند بخدا میبختند چنانچه امام مفریاید بتغیب
 بزم الهام از الله عاقبت بر خوف حتم نمودم که باید در مقام مجاهده
 و طلب بر آیم تا حقیقت این مطلب واضح و آشکار شود بعضی از
 نفوس که باین اسم معروف بودند نزد ایشان رفته جو با طلب میبستم
 ایشان از جهت حدود این واقعه عجز خانف بودند بطور حکمت
 بیانات میفرمودند که این اسم که باید که بدست طلب میبستم ^{مفهوم} نمیدانم چنانچه شنیده
 بودم که در عشق ابرار جواز از اهل بها هستند و کرده در اشیا حقیقت
 این امر صحبت مینابند عازم عشق ابرار شدم و در عشق ابرار آمده
 با گروه عشاق تصور شدم و چند مجلس صحبت نموده بعد از

حکایت آگاه مسلم کتاب ایقان ترجمه دارند و از قرآنت و تلاوت
 ان کتاب سخطاب بمقام یقین رسیدم و بگوشت اطینان مشروب و برزق
 شدم حد خدا که از برکت رشحات دم اطهر شهدا باین نفی غفلت
 فائز شدم و خاصیت و فائده شهادت را دانستم که چقدر از نفوس
 امثال حقیرا شهادت این نفوس ز کیم سبب ویدرس راه شناخته و اگر
 این شهادت واقع نشده بود هرگز من از نوم غفلت بیدار نمیشدم بفضله
 کثیراً و بیدرس کثیراً و ما یفضل به الالف سقین غره ۲۷

ابنا و جناب استر زین العابدین نجاشی بزرگ که بعشق آوده اند
 ایشان ۳ برادرند عباس و جابر حسین و جواد عباس در ۱۳۱۳ این
 ابرآمره جابر حسین در ۱۳۱۳ وارد شده جواد و شمس با ابراهیم خوی
 جابر حسین وارد عشق آوده کیم طفول اند ابراهیم ایشان با حقیر سمیت
 و مشرف آطلان داشت از محبت حضرت و جمال ابراهیم سبب ایمان را از
 منور که شهادت حضرت سید را میرزا باقر شیراز علیهم السلام و مقام
 شده چنانچه سید جواد مذکور سبب فتنه و ایقان طین شهدا و نیز علیهم السلام
 شریفه التوابع اکثر نفوس که برضوان ایمان و جنت ایقان وارد شده
 از برکت رشحات و فاد مطهره شهدا علیهم السلام و رحمت مالک فقه
 بوده جناب استر زین العابدین واقع شهادت جناب امیرزا باقر
 چنین بیان نمود که در آن امام در کرمان بودم روزی در بازار خوقاس

عظیمی است بده کردم بر سر هم همه جز است مذکور شود که شخصی بانرا گفته
 ز بسا که با ما پیش بسته در کوی بازار میگفتند که سبب عیبه تا نظر بیم کرد در پیر ایوان
 با بیها نروند و از دین حق خارج نشوند بعد از استماع این بیان شکر و جبران
 شدم و بخیال آگاه گشایم و بر خود حتم نمودم که برقت این مطلب ما
 رسید که نتوانم تا حقیقت حال معلوم کرد در مقام طلب و عیبه بده بر آدم
 و مدتی بعد از تحقیق این مطلب کار علی ششم با آشنای بیگانه بار و اختیار همین
 گفتار در میان ما ششم تا آنکه بنا بداد است امر خدمت در میان حضرت عتقان
 که رجال الغیب زمان بودند رسیدیم و از پدر عتقا بپوشان شاهد مرمت چندی
 و صهار ایما تر نمودم و بر ضوان ایمان و جنت ایقان وارد کردیم با اوست
 بنویسم و از ما سوا پیش بریدیم و کیفیت سعادت جناب امیرزا یا قریب از علی
 بهما گشته و متاثر را چنان حکایت نمود که ایشان را اجل تالیف از آن کج مان
 تشریف آورده بودند و با بعضی اهل علم و جماعت شیخیه صحبت نمودم
 در رقع امجد المسم در بین جمعی صحبت نیز با پدر عبدالمعین از جواب عاجز شده
 در میان جمع مفاتیح میگردد و از نحوگان از سعادت دجال زمان و علماء
 سواد ایشان را در جسی حکومت در تحت غل و زنجیر نگاه میدارند از نفس محبس
 اسباب غیر مستطرد که عرض خارج میگردد مت مرقوم نمایم که در مازون بنسبم
 جناب امیرزا رقع از لیس خود میدرد و عضو از جسد خود بشکند و خورده
 چوب نامرغوب درست نمودم بان قلم ان ملا در بران رقع قصص کلها
 در نهایت فصاحت و بلاغت با حسن خط مرقوم میشا بر که حیرت بخش

حقیر قطعه از خط ایشان را در بزد و دردمندام بخلاصه آن رقعہ با کون را برین
 محبتی داره که بطیور حکومت رسانند آن شخص هم ملا و نظم مرشدی بد که بدون
 اسباب و معاونت او سرقوم نموده قبول کرده آن رقعہ را بشخصی حاکم میرساند
 ملا حفظه مرشدی بر باره پیرایه را با تلم کلکوان رشک کلستان و چمن نموده
 از انبار و افکار عبارات رکب و بیانات عنبرین از نظم و نثر و آیات
 و اخبار هر یک بمناسب مقام مطرز و مزین فرموده من جمله بناسب بهای
 این طورا سرقوم فرموده فکیف لیلین بعین تر بها سواها و با طهرتها
 من ملاح اثلثه منها با حدیث فقد جرس حدیث سواها فخر و حق المساج
 بعد از قرائت آن رقعہ ملا عظم فصاحت و بلاغت و بداعت و حسن انشاء
 و اتقان خط مات و مبهوت متعجب شده اند که درینا بد که حیث از این
 نفوس که با وصف این کلمات خود را در مهالک رسانند از شرط
 مستقیم محرف شده خود را در بهار فصاحت بهارکت میرسانند بفره
 شکارنده ام عرض مینمایم که هزار افسوس که آن اخوان هر جفا را چه خوش
 یوسف بهار از ان فیصله استقام نمودند چون که کلام ریض نیز چندک
 ان یوسف معروفا را از هم در بیدار و در خاک خندان کشیدند
 لعنة الله على القوم الظالمين اسامی از خان احمد عباس
 و حبیب حین و جواد در غرض

جناب افغان آسید احمد اجم افغان کبیر حاجی اسید حسن شیراز علمیه همایون
 در رحمت شرح حالات و وصف کالات و زحمات که الله لامر الله تعالی
 شده انراسان از ببا و قلم و بیان این فائز از فقر و محرومیت عاجز
 آنچه از قلم سلطان قدم جلی اسرار اعظم نازل شده مشاهدیت تا طبع
 جمیع از کار عالم و توصیف اتم بکلمه از ان معادله نمی بر جناب افغان
 کبیر از عالم آراء و فلسف زمان خود در مقدسه و علم است و جغرافی
 بهر یکا فردا شغف چند این علوم ایشان را حجاب معلوم شده در بدایت
 از حضرت اعلی را از دعای نشودند از این از لا و نعم ام لب نکشودند تا آنکه
 معاد با عدت نقض شد و بیقاتت بر اعلت در رسید کشف سبوت
 جلای نورند بنور جمال منور شدند محی مویومات نمودند بحقیقت صحو المعلوم
 نامل و اصل شدند خرق محبت استار فرمودند بر روز و نکات و اسرار آگاه شدند
 سراج موهوم را خاموش نمودند با نوار آفتاب مشرق مطهر طالع از افق انوار
 منور شدند و بتمام اتم بر نزارک مافات قیام فرمودند عمر بنور اجم
 فارغ از تو نشستم با قرع ایستاده ام بغرامت حقیق در بزرگتر بحضرت
 ایشان مشرق مشرق و انقباس فیوضات از ایشان می نمودم و جناب ایشان
 در ۱۳۹۹ هجری شریف با حنت قدس جمال ایشان راه عشق ابر بباد کوبید
 طغیسی بیاطوم از اجاتی بیضا و عکار فتم با نوار الله فائز شد این ابام راه تهنیت نمودند

در کت شده بودا و عا بیز و حور ندر از هی کوی ای با طوم چهار سو فر در راه بودیم
 از مرور بعشق ایوب بعد میفایند که اعدا کرد در عشق ایوب را شنید باشند بیزد بجناب
 اسیدا حد مرقوم بنیاد که در عشق ایوب قدر از املان ایستان نمایان میباشان ام
 بسبب وار مرقوم نمایان بجناب حاج محمد کاظم صفه ای ایستان ام با خود حاج عبدالکافی
 که در کجوتان بعد مرقوم میفایند جناب حاج عبدالرحمن آمده از برار ایستان
 و ام از برار خود ایستان قدر از املان میخیزد و از آن بعد بعضی از اجاب
 آمده تا شرب ایستان زاده حاج املان عشق ایوب شده اند خدا صم افغان
 کبیر جدا از وقف حدت در ساحت کبیر دست شریف آورده در انجمن ساکن
 بودند در ساحت کبیر تا رضی مقصود شرف شد ایستان در بیروت شریف
 و اشد در همان ایام جناب افغان حاج میرزا محمد علی از طرف جمع مراجعت
 نموده در بیروت در منزل جناب افغان کبیر ایستان را ملاقات نمود و بعد
 از ورود حقیق بجا مع افغان کبیر شرفیله و در بعد از چند سینه از بیروت
 بقره قطع علائق نموده بارض اقدس رحل اقامت انداخته سینه سینه مواالیا
 در جوار قرب آن در نقل سدره رحمان ساکن و فرکل صباح و مسأد پاشا شاه الزما
 شمس جمال ابرو روشن و نیز در سفر بعد از سعود جمال قدم که حقیق بجا مشرف
 شدم بخدمت ایستان رسیدم در بخانه جنب روضه مطهره جمال قدم
 که راه بخیم داشت ساکن بودند در همان ایام مرضی ایستان مسولی
 شده بعد از چند روز روح پر فتوحشان از این دار فنا بعالم قدس بقا ارتقا
 نموده در نقل جمال ابرو ساکن گرفت و ان جسد مبارک را حضرت مزاره است

روح کاسوا فداه در نزد پسر ابرو غلبه کم قرب روضه مبارکه جمال قدم
 واقع است بید مبارک و دقن نمودند و غلبه عطر بر آن جدر بخسته معطر نمودند
 هیچ اجباب از اعجاز و اعراب آن یوم در هیچ جمع بودند بعد از فراغت
 از دقن حضرت غصن الله الاعظم مع هیچ اجباباً توجه فرمودند و در
 بین راه بتعریف و توصیف اندلاق و کبریاست و حسن سلوک ایشان
 مغنوی بودند و اللهها رعنا بت و مرحمت و رضا مندر از ایشان فرمودند
 و رعنا بت جمال قدم جل زکوه در باره ایشان بیان میفرمودند جناب
 آسید احمد ان آیام در اسلا جول نشر بوقت ز بعد بارض مقصود رفته و از آنجا
 به پیش و باز مراجعت با اسلا جول فرمودند در سال ۱۳۳۳ در قوم ثانی وارد عشق
 ابر شدند و با مؤنجات و مواظبت املای افتان از جناب حاج میرزا محمد
 و حاج میرزا محمد و حاج میرزا محمدی شوقند نشانی الله بان یوفقنا و ایاه علی
 ما ینفعل لکم الهام الخوینز البدیج نمره ۱۳۴

جناب ابرار اصفهانی هم در قسم حاج میرزا باادریس از درگاه
 بعثت ابرار شریف آورد و فریح جناب ابرار حاج میرزا باادریس جناب
 حاج آقا عباد ز یاد بود در وقت اذان در درگاه بود مصروفه اذان
 سبکست عاقبت اجزای حکومت ایشان تراجم نمودند و شرح سبکست
 بنقل بیارت مشغول بودند در عرض عارض جسد ایشان شده بعد از
 چند روز بمبکل را تمسک کرده بدار جادو فاش شده است جناب میرزا جعفر
 پس از وفات پدر چند روز در علق ابرار مشغول داد ستودند کار ایشان
 عوزید کار ایشان مجرب در اقدار و کار ایشان را نیدند مگر اول
 بروفق و خواه نبود توجیه است زکشان نمودند و در خود منوشند
 مگر امور است مگر منظم بارض مقصود سفوفه زده

جناب آقای آقا عبدالمکریم ابن مرحوم اسدالغفار در بیست و نه سالگی با مردم
 بحالی قدم جان فزونی را عظم اقبال نموده و فی سلسله بعشق ابراهیم آمده اند
 سلا حلیه و جناب حاج میرزا رسول و امجد رضا ابن مرحوم حاج میرزا کاظم در بیست و نه
 عشق ابراهیمی نبود روز حقیقت تفریح بهیچان رفتند و در فصلی
 در بیم شخصی آنها کنار سبزه زار است جالس است حقیقت با مردم با او صحبت تمام
 پیش رفتند و او جالس مردم و قدر از در باب است با ایشان گفتگو نمودم همین
 قدر معلوم شد که ایشان از اهل کمال و معرفت و با شنیدن احوال از نیکبختی
 پسین حقیقت با ایشان عقل سکندر نشان دارم که نظر آمده خیر جانگ نماینده حقیقت
 بنزد راجع مردم بارزها ذکر نمودم که امروز چنین شخصی را ملاقات نمودم و مکان
 نمایان است که این شخص با برادر از اجاب باشد و مردم بعد از شرف دار در
 قبل از در و در این حقیقت بختها وقت صحبت در میان انداخته بارزها در
 مخصوص مذاکره بختها و طریقی مجامده و مطالب اشخاص را حفظ نمودم در دست
 بحقیقت فرجه نمودم اشخاص بنیاد خلاصه در آن ساعت ایشان ام اظهاری ایشان
 خود فرمودند و از حال یکدیگر که در اطلاع حاصل نمودم و بعد از این بیاد گوید
 شرفیست از مردم و هم روزی ابواب مراد است و مکاتیب مفتوح بود

در آن اوقات در یاد گویم هنوز جزیران الواح و نوشتنیات نبودند
 ایشان از خلق اهل انبیا لازم بود طلب مینمودند و نعم کتاب اقدس و طلب
 نمودند حاضر نبود در سبزه و از جناب حاج محمد کاظم اعظمی طلب نمودم
 این طومر با غیرت فوراً هیچ کار با سر خود را ترک از ده بیتی بر آن کتاب
 مشغول شده بعد از ده یوم ایام فرمود نور رحمة الله علیه از این انجام فوراً
 بیا گویم از پیشه و آن اول کتابت بنیاد کرد ایام مشغول حال حق
 عالم است که بقدر کتب و الواح در یاد گویم نیز از جناب موجود است
 جناب امیرزا عبدالکریم از یاد گویم بقول از یاد آمدند چند روز را باقی بماند
 مشغول بودند در سقاوی که حقیر با رضی مقصود رفتم در منزل از یاد چند روز
 در خدمت ایشان بودم بعد از چند بسطی اهل آمدن عظیم حدیث عشق
 شدند که خلق اسان نوع اول و در افتاد مشکلات در حقیقت بسیار
 صدقات و بیایات را تحمل نمودند اگر میخواهم چیه را از کر نمایم این اوراق
 کفایت نمایند و در عشق که لب تشنه در او کم یاب است و این از خوبی است که بسیار
 سریند با سر خود بیکه اینم و اول قوت را غان همه از خواجگی الالباب است
 لازمه عشق و محبت را زال چنین بود و خواهد بود ما بر چه بیات را تحمل
 در ره منزل ایست که خط است بجان شرط اول قدم آفت که جنون با شی

چنانکه جمال قدم جل ذکرة الا فظم در تصدیق عرو و کاتبیه بفرمایید

خل در عود الحب او فاضل با جری بذک جری شرط ان و نوبت نوبتی

فشریب بدآء الدع من کما کاسه و سخن و آء القهر عن دم معجانی
 یقظ اللبالی من لدغ کما ملدغ و شتم التوالی فی کل یوم و لایس

عن شمس الرضی کشریب حبه عن یلمس قهر القضا کشفقی
 سکر الدمار فله رب العن و و عرق الحناء فر الحب من الواسعی

جناب میرزا با نقاشی جناب افغان لاسید میرزا سلیمان جلید جناب تاج میرزا
 بعد از صعود جمال قدم با ساحت اقدس مشرف شد حقیق بعد از چند
 عازم بلجیه مقصود شدم در علیه اید ببول از بر است جناب لاسید احمد خلیفه علی
 رسید مرغم نموده بود نه همین چند روزه جناب لاسید عبدالکریم رخصت شده
 بیست علیه عازم است و در میان سفیر و جناب لاسید احمد فقره عالی بود
 که بعد از جناب میرزا کما بر اطلح داشتند حقیق جناب لاسید احمد عرض کردند که
 در اینجا توقف میمایم تا جناب میرزا شریف بیارند تا اختلاف حساب
 معلوم شود ایشان فرمودند شما برو بر من تا اختلاف میمایم که جناب میرزا عبدالکوا
 بها خدمت ما و در طرف ما این نظرات را فرستادند اختلاف نموده حقیق در همان بود

بخارم بجهت مدینه منوره و حرمه طحا شدم بقدر چند روز بمکه رفتم و باقی
 مبارک حضرت مخ از ده است و زیارت روضه مطهره مشرف شدم و باقی
 و مستان رحمت و ثنائی بر ایشان و بعد از ادرستن نفوس و جناب جبرئیل بود
 و جوهر ملاقات کردم و در آنوقت دیگر جناب جبرئیل در ارض مطهره مانعند و بسیار
 از عنایت پروردگار شکر نمودند که این تکلیف بسبب شد که مدتی بعد از آن حضرت
 در بین ارض مبارک زیت نمودم که در قبضه از آن با شربت عالم معاود نماید
 خلاصه جناب جبرئیل مطالب را می نمودند جناب اسید احمد رقیب نمود و در
 اختلاف حساب که ما بین حقیر و جناب اسید احمد در دو باره است جناب
 جبرئیل اسید اکرم این بود که هر روز و ساعت قبل از طلوع آفتاب
 بر خاسته لاجل زیارت روضه مبارکه غدا از عکابه با حقیر رفتند و ملاحت
 بنمودند روز وقت صبح حضرت مخ اراده الله حقیر را در اندرون
 احفاد فرمودند بعد از شرفیای حضور مبارک اذن جلوس فرمودند و آنها
 عنایت و مرحمت فرمودند و رقم بدست مبارک بود ملاحت حقیر فرمودند
 تو قبضه بحقیق فرموده مذکور نمودند که این مکتوب شخص حکومت جبل لبنان
 نوشته و سفارش رعایا فرستاده و مالی آنکه منزه باشد از بطنه با او ندارم از نظر
 این حکومت در ظل ولایت عثمانی بود حال بدست مستقل حکومت است
 و اهلنا بر ولایت عثمانی ندارم و بیانات دیگر در قبضه ایشان میفرمودند جبرئیل مصطفی

که حال در زمره ناکسین است دم در ایستاده بود فرمودند که ای عزیز اگر
 بگویم با به بالا حفر عرض کردم جناب میرزید ایچین فتح جنت زیارت سکوت نمود
 ذکر فرمودند فی الجمله میرزا مصطفی فتم و جناب میرزا از بهر حال جنت است
 در کرباس نماند که در غمت همان بار خاتم محل جلوس مبارک او ایستاده بود نیز ایشان
 بظهور آورد حفر از آن نفوسا بسیار خیر و مظهر نده شدم بعد از چند بوم
 جناب میرزا عبد الکریم فرودند و با آه و بیهوشی را با ایشان عطا فرمودند
 جناب ایشان نسبت با مبارکی جمال قدم خدمات مشایسته نموده قائم نگاه
 شهادت میده هر نفوس عدیده را با بر جمال قدم تبلیغ نموده الواح از جمال قدم
 و حضرت غمین الله الا عظم دارد زوجه ایشان از آقا مآذانات است آثار
 شکره از جمال قدم و غمین الله الا عظم دارند چند اولاد از ایشان در سن غنویست
 و صبايت فوت شده آنها اولاد عام اسدانه در سن ۹ سالگی مرار در اهل
 و ناته نموده و دیگر لغات هم در غنویست اولاده در غنویست اولاد ناته غنویست
 ولادت او را حفر در چهار بیت زاده بودم یک بیت که ماده تاریخ است در غنویست
 مرحوم بشو بخونالی مولود علی اندر حسیب بنده و حسیب الله در فتح قره بیگ ۱۳۰۵
 حال اولاد از ایشان مرحوم است عطا الله اولاد حسیب غنویست اولاد و میرزایان
 زوجه جناب احمد حفر اسکو است در غنویست اولاد ایشان در غنویست
 جناب احمد حفر اسکو اولاد جناب میرزا عبد الکریم از اهل حجاب سابقین است

پانزده سنه قبل بعشق ابد آمده است و مشغول کعب و تجارت بوده است
 اما حین کعبی از او کمالی تا شبانه فریده است صاحب اخلاق حسنه و صفات
 پسندیده است قبل از صحوه جمال قدم بعد بنده منوره عکاسه مدتی در
 در ظل سدره طوبی ساکن و بقوایه جنبه ابر مرزوق بوده بنیاد و در این
 و بعد ایلان از آن رجوع فرمود نزد بنده عفاقی را جمع شد نر با شور و جذب
 و سوره و جهور ایشا بعد از صحوه جمال قدم بجای شرف شده مدتی بفرغت
 بال در ظل سدره فضل و افضال فی الکون و الاحوال بنیاد است جمال و الجلال
 فائز و بعینه و سر روضه مظهره فی البقی و فانی و بعد رجعت بعشق ابد نمودن
 جناب احمد جعفری وقت در معارف احوالات خیریه من و نکره و اجزاء
 بطلب خاطر بکدر القوه امداد فرموده اند در یوم بقوم الاستها و در سوره حافلو
 در کمال است جناب ابرضا عبود انهم را فرموده است انما مد طمان است
 جناب احمد جعفری الواح مدبران جمال قدم و حضرت لخص است الاغصم دارد
 تمام ما عراسم جناب ایشان سر قوم است و در ربيع الاول ۱۳۲۷
 هم شده و در این روز به قریه است چون در این روز در این روز در این روز

ابن علی علیهما السلام علی ابن ابی طالب
 در برت تو طعم و طعمه اندر وقت که زمین هرات بشود و در تمام السطن
 در راهی اوقات بیست آمده بعضی تحقیق از ایشان که حضرت ای
 و حال آنها باندک زمان بنده مقام ایمان و ایمان فائز شود و
 بتابع امر بر غفلت بوده و نفوس کثیر را بسبب راه نمانده و صد
 و رحمت فرستاده متوجه شده در فرود فراعت
 از این عالم حاضر نموده فارغ البال بود با کشته بعالم قدس بقا
 پیروز نموده علیه بهاء الله و رحمت و الطافه و طمش اولاد بعد از
 رحلت ایشان باقی مانده و پسر و چهار دختر پسر بزرگ ایشان
 جناب لا غل میسر دیگر جناب لا محمد عا که در ظاهر و باطن برادر بود
 و در هاجت برادرش با هم رسانید و منت بکدیگر گرفته بشود خدا
 عطا کند عاها بهاء الله و ثباته و کرامه از جناب اغلامی در پسر باقی
 ماند جناب سیف الله و نصر الله از جناب محمد عا پسر اسد الله و فرج الله
 و قدر در تربیت اهل عنا و عرصه بر ایشان گذر نموده همین حال
 در آخر نمودند اولی در اول تخال داشته اند که همی م نومه بنی زین
 ایشان کردند و ایشان را بطور جامع شیر نما بود که کسی متوجه ایشان
 بشود چنانچه کردند جناب لا غل میسر و جناب لا محمد عا خبر دار شدند
 از حال مفید بن نصف اطفال لا بزواش از تربیت فرارینا بند

از خوف مخالفان برای همه بسخت مشهور و سیمینا یکنه با سر پیاده و زحمت
 تمام بشهر میروند اطفال که با خود همراه برده بودند ابتدا با اطفال معین میمانند
 و بعد از آنکه ابتدا جناب امیر علی اسدالله و فرخ الله همشیرزان ایشان
 عبد الوهاب در مشهور وارد خانه همشیر و خود میشوند و چند روزی در منزل
 از سختی راه راحت میشوند اول فرقی از تربیت بمقدیم مشهور اطلاع
 میدهند که با پدر در باره این دو برادر این نوع خیال نموده بودند که این
 را تلف نمایم ایشان مخبر شده با اولاد کس خود فرار نموده اند اگر در
 مشهور باشند شما انچه با ما خیال داشتیم اجرا میگرد و اگر بشهر آمده در
 خانه همشیر و خود منزل دارند ایشان هم در مقام تحقیق بر سر آیند چون
 حضرات هم در خانه مخفی بوده اند ایشان را فریاد میزند و در مشهور
 الوهاب همشیر زاده ایشان را در باز کرده از خود خبر میگویند میگویند
 شمع هیچ از ایشان اطلاع ندارم او را اطلاع ندارم برده گذر هیچ بخاطر
 مین بیند و نطفل میگوید اگر مرا بشهر اطلاع ندارم که ایشان در کی هستند
 چون آنرا عبد الوهاب ذکر از ایشان بروز نکرد او را را مینا بیند
 ایشان بخانه مراجعت نموده کیفیت را ذکر مینمایند اخوان با پدر میگرد
 مینا بیند از ایشان بر این قرار میگردد که عرض حاضر بجاگویم مشهور
 خلاصه مینویسند آن عریضه این با اسم اخوان جناب امیر علی و جناب
 امیر علی بوالخراسان داده بودند که ما برادر و در تربیت

سکنه و از بیم و ابیورقا با اسیرین علی با اسم طائفه بابیه معروف بجمع و
 این اسم بوزنفت بجاها رسیده سواست این که کارایان معروف بجمع
 اند خلایق از آنها صادر نشده و از این جهت همه روز مورد خدمت
 و اذیت خلق شده از تربیت فرار نفعم در اینجا بنام بکر
 حکومت کبر آورده بوم قبل جمع طلایهت حامس مذاع بقیه
 عبدالوهابی که گرفته بدرسه عباسی خان برده و رازده این
 فی الحقیقه اگر کا کشتیم هستیم بفرمانید بمیدان تو بخانه حافر
 شویم و ایم جان نا قابل رفتار نمایم و بر روز گرفتار بخت سرد
 پانته نهایتم سر که من در راه غمیزان در بیم بار کرا نشت
 کشم بدوش و الا قد غش بفرمانید که ما نقد از بحال خود گزارنده تا بعد
 کو مشی نت ابد مدت مطغول باشیم بندگایم جان و دل بر کف
 چشم بر حکم کوش بر فرمان عریضه عبدالوهاب داره و سیرف الله
 با او همراه نموده که عریضه آورد، در اراد حکومت بحاکمان ولایت
 ایشان بفرموده عریضه بل بواله نبرسانند بعد از ملاحظه
 میفرمایند بر و بر حال وقت این خبر فها نیت ایشان مایوس
 بر میکردند و ناله اعلان و لاله را ذکر میبندند باز اخوان میکردند بایر
 از مشهد حرکت دره بسمت دیگر توجیه نمایم بسمت نشا بورعازم

همواره اینقدر در نشانی بجز این جناب اسید ابو محمد خاکی سید عالم
 وارد میشوند جناب اسید ابو محمد هم از احباب معروف مشهور است
 داماد جناب ابوالبندید حاج عبدالمجید شهر علمها بهاء الله و رحمت
 و الطافه اهل نشانی بجز از آمدن جناب اغلامی و امجدی مع نزول
 معین میشوند بقاضی اظهاری میدهند جناب قالی اسید ابو محمد را اخصار
 میفایده ایشان نزد کافر حاضر میشوند قاصد نصیبی نموده
 در آنجا بگویند بر صحت بر این است که میبمانند ششما بزود در نشانی
 بروند و الا فاد نخواهد شد غوغا و بدوا سلام را ساکت نمودن
 دشوار است البته شما و سایرین باید بزود در این ارض خارج
 شوید جناب اسید ابو محمد نزد کافر مراجعت نموده حکایت را
 ذکر بینی با هم مشورت نموده قرار بر این میکنند که جناب اسید
 ابو محمد روانه **بجنده** شود نه راه و فرج الله و اسد الله و عبد الوهاب
 مجتهد ارواثة شریعت نمایند جناب امجدی و اغلامی و سید اسم
 ام بر معتمد فروزه رود و همین قسم محول بیدار غراخوان سید عالم
 بر معتمد فروزه آمده در منزل جناب امجدی اسما عبد قادر میشوند چند
 توقف نموده هر سه ملا عظمی نمایند چاره جز جمع بترتیب
 فرستند عاقبت هم بر همان راهی داده **توکل الله** بترتیب

تاریخ پیشو در کتاب که بعد از خلیف مدینه ایشان را بدرجه رفیع شهادت
 رسانیدند و فقید شهادت را بعد از ذکر جهل از احوالات
 شهدا و خصه عرض بنمایم مختصر از شرح احوال حضرت شهید
 پیرزاد مرغانی علیه بهاء الله الایم جناب شهید در
 میان جمیع اهل اسلام بزرگوار و تقوی و دیانت مشهور و معروف
 خاص دعای الله از نتیجه اعمال مرضیه و اخلاقی حمید موفق و مؤید
 شده بحضرت اعلا و جمال ابر مؤمن و موقن شده اند و از نظر
 ایمان و ایقان و اعمال مرضیه بویا نبویاً بجوارح انقطاع ارتقا
 نمودند چنانچه اعلی مراتب سالکان سبیل حسن و شکر عرض ایشان
 در قوس صعود مقام شهادت است که آن بنابر است و بقای
 بالله است فائز شدند خلاصه حضرت شهید بعد از شرفیابی
 چنان مشتعل و برافروخته شدند که از شعله و روغن آن شمع انجمن
 محبت الله اطراف و ضوا حیرت و منور شد و قوس کبری را ^{ان شعله}
 سپهر بی راه نمائید در حد در اتحاد و اطفاء آبر آمدند در روشن
 و مشتعل تر شد بدون ستر و حجاب بتبلیغ امر رب الارباب مشغول
 اگر ذکر صدقات و بیعت که از ظلم ایند عباد ایشان وارد شده
 ذکر نمایم باید گفت بس قوم نمایم مکرر اموال ایشان را غارت نمود
 اند و ایشان را در حبس تحت سلسله و قفس انداختند که در

در محفل حکومت و علمای و اعیان بلخ میرزا جهان از حضرت
 رحمت ترا ثابت نموده اند و آیات و مناجات تلاوت نموده اند تا آنکه
 بقوه یسها دست لائل شدند علمیه بهاء الله علیه السلام نورانی در محفل
 دو بکر از شهر ایلخ حسن اجم اسهید که ابوسید کلازش در قاعه مجتهد در
 خدمت حضرت قدوس بود و کور سعادت را از کفایت ربود و جناب
 آخوند حسن در آن ایام صغیر بوده اند بعد از بیخ در فروغ بدلائل و راه
 شام جناب و جبرئیل میرزا محمد بروضه رضوانی ابان و جنت فرخ حسن ایقان
 وارد میگردیدند از صهباس زاجها گانور محفور میگرفتند و بنشر نجات
 جنت من جمیع جهات مغولی غیب در روز در فکر تالیف بود همه وقت
 در در محفل مکان سوار میکرده و انفات از حضرت منان کار نجات
 منم بعد از در مجلس عروس میرزا در مجلس مجتهد
 بنام مجتهد گذاردند و اهل مجلس تمام اعضاء و جوارح کوشی مشرکات
 ایشان را استماع می نمودند و اگر از اهل مجلس کسی ایراد می نمود بقوه روح
 که در چون بخواج مجتهد منم آمده جوابها را گانور فیضان میفرمودند
 ملا محمد سنان در آن مجلس حضور داشت ان عالم بخور برهان
 قول الزور را ایشان را مغلوب نمود حکم کرد که ان عند لیب پستان
 آهسته از ان مجلس بیرون نمودند و بعد از ان هوام کلا انعام نامی
 بان عالم نوبه ایشان را اخراج بلد نمودند و ایشان گانور در مشرف
 و جنگا در عبدال آباد و عالیت در حراب بقیع شهادت گانور شدند

جبرئیل

در دنیا و آخرتین و اولی جناحه جمال اجرام را بکبریم و تجید ایم فلوس
 قدسیه امر فرمود بقوله تبارک و تعالی و استواء و السلام و التکبر و ابها
 عدا و لیا نکت الذین ما نعتهم طنونات الخلق هم الا کمال الیک ما انفقوا
 ما عندهم رجاء ما عندک انک انت الغفور الکریم
 جناب حاج میرزا قاسم از شهر آخسه در شریعت علیه و علیهم نهاده
 الله و نور الله و ثنا که از نجای معروف بمصداقت و دیانت و امانت
 موصوف باقیست و هو شمس و یلکا نه و آفتاب را و در اوف فیوضات اسما
 مرضیه ایشان چون انوار انساب عالیه بر عالمه و ازان به سرفاکی و
 و چون باران نسیان نعش بر نسیان و بوستان و شمع و در مسان
 کلاه خا رو بار و انهار کسان همه وقت خزان نعش کشیده و نه نوا
 را با نعام و اکرام پرورده است ان یکم تا میدان انقطاع طانم که زخارف
 ملک او را از فکر است بالکلیه شمع نمود در حق این عباد است که بیغرایه
 قولها سوز عبادت را نکهت بهم بی رنج و لایح عن ذکر الله چنانچه بر ما
 بر جهان ما فیها زده بقرا نجاه و ست طمانینه و اگر که بر بعضی از مشایخ
 محزون مایه شده اند این من عفت فار عالم جمانه است و الارواح
 در سرور و حیرت است که از جناب مذکور نمود که بومی در خدمت
 حضرت من اراده است حاضر بودم شخصی نعلی هم حاضر بود حضرت من
 اراده الله از ان شخصی پرسیدند که سبب چه بود که بیطرس حواری
 در وقتیکه اراده شهادت او را داشتند کس ال شوق و انجذاب مشاهده
 شد ابد را نکه کرده و حزن از او مستحکم نشد و حال انام یکس از بندگان

حضرت سید بود و حضرت سید در حین اسطیغ از این اوج کائنات آگاه داشت
 و خواست نمود که اگر ممکن است از ستم بگذرد این شخص خاص خاموش بود و جوان
 هوش نکرده حضرت سید را در فرمودند که این ام از کلمات حضرت سید بود
 که بپسین داری آن کمال نبود فرمودند آن عزیز و کرده از جسم بود که از مفارقت
 روح عبودیت بخیزد و آرزوی در بشارت عظیم خدایه می دهد
 کلمات حضرت جناب حاج محمد صادق علیه السلام فونیه مقام طهارت
 است کواه عاقل صادق در آستین باشد چنانچه موافق است صدق علی بن
 و قایم ضوابط و عنادا عمل فساد و استقامت و جانبار است سیدان
 محبت و و دارد هر نشان بیانه الفت و اخلاص عظیم بهاء الله چنین مرقوم میباشد که چون
 این نفوس غمگین که در یک نور ساطع و کوی کبریا بودند چون عقد بر ویع با
 هم قرین شدند و در یک برج اجتمع نمودند از طلوع و سطوع انوارشان
 خلفشان مظهر و پریشان و در زوا با عظمت تمام و نشان شدند
 تزلزل در ارکان جهت و طاقوت افتاد و غریب و ولوله از اهل تابوت
 بلند شد عبد الصنام فریاد و انعر و آتفتلم از جان برکشیدند و چون کرگان
 خویش را یوسفان مصرها را در پند و آتش حقد و حسد افروختند و آن
 چند بارک را سوختند و مگنا از شمع و طعمان نجوم زامه انجمن
 روحانیان بنور شد اهل حیور بود و سردر آمدند و بشوق و شور و خاشاک
 پاشیدند آن است افشان کور است مغانفتند تا در بقا از عالم های بیانی

و نظر از این کلمات و این

روز چهارم در روز دوازدهم از آن روزها در میان جماعت فغانه تمام نمودند و
 هر روز مجلس آراستند و در شب انجمن ترتیب دادند تا اینکه مقصد اصلی خود فائز
 شدند که در مسجدهای آن روز در راه آنها و در خط کشیده ششصد جفا
 بر روی کفان خود ره حق بودند بلکه که تفاوت از کجا تا کجا
 خلاصه معانی همه نوزده در خیال فخر بوده اند و در خط بهانه بود نه
 روز پنجشنبه که محمد حسن در مسجد که روضه خوانی داشته اند وارد میشود
 و در کوفه مجلس از خدام غلبان بدست ایشان بید بسایر منتهی بان خادم
 تعریف میزند که هر غلبان بدست آنکه دارد آن غلبان گرفته باب میشود نیز
 محمد باقر امیرینا بد که محمد حسن را از مسجد بیرون نمایند ایم خبر حکومت
 جناب محمد حسن طلبه جو با مسئله میشود جز بجز محمد باقر بید هند که محمد حسن
 نزد حکومت از دست شما شکایت نموده میرزا باقر چند نامریوطه بجز
 میگوید و امر میشود که او را در قفا بلیغ گرفته بیاورد به نام عمل شود و نیز
 تجدید فرمایم بعضی از نفوس هم محبت مترصد که رئیس بیدر نماینده و غوغا
 و بلا نمایند قویا کاهه ایشان را در بازار اخذ میکنند و ایشان را در آن
 در دکان که محمد مرآت ایشان را از دکان بیرون میآورند و محض اندر
 صدمه بران وجودات وارد میآورند با جمعیت وارد حمام ایشان نام آورند
 و در دکان بیدر غلامها ایشان را نیز همراه ایم که نظر میریزد و صدمه زیاد
 بران وجودها را که ضعف خفیف وارد میآورند و نفس که از رفتن باز میماند
 میرزا فخر ایمن بدست این نهر بزرگوار بدوش کشیدن با ایشان میریزد

عقبات

بندگان لایحه‌هاست کلمه اول را نیز ادبیت و آثار تقصیر برکت عاجز خلق مرطاب
 چهار فرد بعد با نواز از او اخذ کرده متعوض باو نمیشوند حاکم پادشاه از او و نورش
 خلق مطلع شده که بدین تقصیر فراموشی سر از اجاب است میفرستد که خلق
 را از شرارت و فحش و نکذارد فساد همه با نواز بنامیم سر تقصیر از او و از شهر
 بیرون برده بودند فرانس با شش با جمع آمده ایشان را از کار برود بخواهد بر میگردد
 فلانیها را بجهت میفرستد جمعیت بکار خانه جناب لاغری میبردند و ایشان
 را با اسلحه و سنگ تیر لوله ای را با چوب زنجیر شستند که صدقات شدیم و از
 آورده باین حالت وارد محبس بنمایند جناب سیف الله میبردند و بیرون شهر
 باغ تازه درست نموده بودیم و بازه نهال نشانیده و در آن قدر غبار و سیلاب
 گمان بودیم من و اخور نهام و همیشه در آن باغ بودیم از هر صدارت همه دشمنان
 خلق را شنیدیم و معلوم شد که بعضی ما را آینه اخور نهام فرمودند و خلافت
 بقصد کفر فتنی منم آینه منم رفتم نهان سپیدم کسی بشمار و در راه در راه از شما
 بگوئید اطلاع نزارم و رفتند همیشه بسیار خائف و در میان بعد از آن بجز بر سر کرده
 در عقب در محبس جالس شد علی بن شد که جماعت مشرور و تابعین قول زور و
 اصحاب کبر و غرور وارد باغ شدند و از اخور نهام سراف کرفتند گفتند
 شما اطلاع نزارم در کجاست نزد همیشه آمده سوال نمودند جوابی اظهار نکردند
 که اینها را منتش را قید نمیکردیم ایشان را بجز بگازر نمیگردد که بگویند که
 با ما با بنبر داشت در میان ایشان بود باغ شدی زوغ معلوم آینه زدند که
 گفتند لا فایز همه اعیال و اطفال ایشان آینه نداشتند لذا از دست از ما برداشته
 بخوابید باغ مظلوم شدند شما را را تمام نمیکند جمع از پیشه بیرون آوردند و سر بر داشتند

روایت

خراب و پای مالی نمودند و تمام با خود در راه بردند تا آن حد که در آن
 محقر نیز اندک هم در سه شیخ یوسفی در آنجا میرزا آقا اینج میرزا محمد حکیم
 گفت این مگر سر غلامی با نه نیت گفتند هر غلامی است چون بخورد
 سال است با و از نیت نگردیم با ایشان تعرض نموده در غضب شده
 مذکور نمودم چهار بر دیانت و دین دار شما که با این سلوک منی لایق
 طفل شیر خوار ایم طاعتی بدست من بدهند اولی در خودم نینمزم اگر او را با این
 نوزادم خلاصه این شخص در بندار پیش آید شست لکدر را نوازش نمود
 و از بعد سا بر من هم با دستش زده و از آن بده نیکزار و نداد تا یکم راه
 وارد محبس نمودند و جمع رفته جناب حاج محمد صادق را از خدایه کشید
 ایشان با بیرون آورده و عدمات و لطمات شدیده بر آن به کل مقدس
 وارد آورده ایشان را حاضر نمودند و ایشان را و جناب حاج محمد اکبر امین
 التجر حاضر شده بهر نحو و ایشان را ملایح بخت خوبی نمودند حضرت
 سیف الله در محبس بخدمت محبوبین منقول بودم ازین صدمه بران و جولا
 مقدس زده بودند بار بار حرکت نداشتند جناب ابوالریح جماعت شریف
 بدنش را بفریب جو به و زنجیر چنانک قیر سیاه و چند موضع زخم شده
 و جناب هم بزرگوار از صدمه اشرا رجمه اعضا بدن مجروح نزار نکار
 جناب نا محمد حسن زجر از حد افزون نموده بودند و ضربت شدیدی
 بر کمر ایشان زده که ایشان شاکسته بود در این مدت حبس قادر بر حرکت
 نبودند و با کذا جناب میرزا غلامرضا آذیت به حساب کرده بودند

چنانچه از جهت ذکر خدا که توبه رفتار از برادر ایشان تمام و به ایشان افاضت الله
 ایشان را بدو بخشید و بحدیسی ما نیز و جناب اسد الله این جناب هموس
 با محبت غریبش بطریق او زده سر او را شکافته بود و در حقیر سر او را حکم بسیم
 تو اسب ما فرموده صورتها بخون آلود و قبا را آلود آنها را غلظت و انور
 و انقب را در محبت و در خدمت ایشان بجمع روز دیگر فرانس ایشان نزد آن آمده
 مرا بیرون نمود و از قبض خدمت ایشان ملا محرم ساخت لا الهی من الا
 وقت اندک بنمودم از برادر محترمین پیرا بین و عذار آوردم و بوم بعد
 در میان راه که محبت من خانه میرفت مختار نام حقیقت گرفته بمنزل برادر
 محمد باقر برد بر نزد محمد باقر بر سر که پدرت و عشق بیت و سایر بنام که در
 حبس مستند بانه اندر بانه بنده سکوت کردم گفت بگو میگویم جواب ندادم
 مگر بر سر کلمه در این مقام جز سکوت صحت نتوانم بگویم گفت این چه باری
 را عاقلان نمائید و کنایه حرفش را مانفت شود مفسودش این که جواب الاهی
 سکوت بعد نهیب کرده گفت بخواه ترا جلد این پیش طره طال کلام فرد نما بند
 و در چند تعبیر سر و کلمه من زده گفت اینهم بانه است سایر خوش آمد که
 چند ملت بیرون نمرد و در او روز بر سر بین خانه خودشان حبس نمودند
 و بعد فرانس با شرا آمد ملا از جنک ان ظالم جنات داد باز حقیر خدمت
 محبت بین مغول شد و از برادر ایشان نان و آب مرا آوردم چند روز در حبس
 در الجوده از خشک کردن بیرون آمدند و هم روز شوق سر از سر و جانثار من نمودند
 و ملوک بکر بگویند و ساعت بساعت اشتیاق و انجذابشان ز بار خردند

که با طمانت و سرمانت در کاش بر او است و مناجات مینویسد و در خارج
 اجاب از این شور را بحداب مضطرب شده نگر مکتوب بسید چون اسم جناب
 میرزا غلامرضا مرقوم بهشتی نام دارد بود زکرم و نجیب با ایشان برسانند و این
 مکتوب با ایشان عرض کرده بود زکرم بر ما با و اطفال ما رحم نماید قدر در رعایت
 حکمت نماید از این قبیل بیانات مرقوم نموده بود و در زمین مستحق نام آن مکتوب
 را مکتوبه ملا حقله بنیامین و بعد میفرستد نزد شیخ علی اکبر جناب میرزا غلامرضا
 از این عمل بگریز مطیع میشوند با و اینجا میدهند که تنها خیانت با ما نکرده
 بلکه بیعت خیانت نموده و تا عوس و نوس را بقصد از کاش بر قیاحت امین
 احوال آگاه میشدیم و اگر دلیل بر بیعت بود ما بجهت سید که ما مقوم معتقدیم تا آنکه
 نگر نگر بود و بروکنند و بعد عرض میفرستد حضرت سلطان و مکتوب اسم پادشاه
 خراسان نوشته مطالب را بیتی سه معروض نموده بود در حق سید به جهت خاتم
 رسانیدم و از این طرف علم آرا استوار است (مکتوبه) نموده جمع از مؤمنین و مؤمنات
 بر سر آمد بودن نفوس خوش شهادت دارند و صدر امام جمیع شیخ و شیخ
 میرزا علی باقر گلشن میرزا محمد باقر باقر شیخ علی اکبر شیخ علی اکبر بزرگوار از در شهادت
 آنها فتوا فرمودند و در هر کس این عمل را فرض نمودند و عداوت اکبر بزرگوار که تازه
 از عهده آمده و عازم یزد بود را حل صواب در تربیت توقف نمود که در این
 عمل خیر شریک باشد همه روز در مجالس بر سر بر آمده بنوع خود
 دلیل بطلان ایم حنیف را بر مردم بیان مینمود و لسان بسب و لعن
 میکشید و خلق را غمگین بر قتل این مظلومان مینمود و چند قسم
 خلق را شوار نمیده از اجزاء حکومته و بعضی از عقلا مانعند که دانند

ای

در این چون آه نامه سخنان بلندینا بند و درین حلقه ما شمع خیزند
 یعقوبی بار افقا بعد از این فتح نمایان نشود هیچ یکی اگر برودند و ملاک و
 شهارت جناب حاج محمد صادق با ایشان و ملاک اگر بزرگ میسر
 انوقت با جمعیت و انجمن و مجامع عام است محبتی حرکت میانین
 و اگر با شاد و یا محبت و بیان زیاد بگردند تا نزدیک و صفاخ خانه رسیدند
 انعام الله از باور که کان حضور و کلاب حقور آگاه شدند و مستعد
 جانفان از کردید و برای از خزان و دروغ نمودند و بگردید و آغوش کشید و دروغ
 نمودند و در دین را بر حضور جمال ابراهیم دادند و بورد و محو شد و هیچ
 اسارت و محضیت را دید و بوس نموده و امر بجهت و سکون فرمودند و ما
 کردیم بگردیم جناب امیر غلامرضا با وجه بیضا فاراد لدرار میفرمودند
 بر فرض که این را در این در الوال زندگان کردیم حاضران چیست میخواستند
 پس خوشتر ایند جا را در ره جانان ایشار نمایم شما هم از خدا بخوابید که از این
 کاس نه نصیب نمایند اهل محبت کل متوجه این هر حالت است که از این نفوس
 مانده و بود شخص مذکور نمود که اینها مثل اینکه بود و میروند و اینم فرغ شد
 خندان جناب بزرگ قدر خافرموند هر دو سر که آخوان عز او مانده است
 هر قدر دارد این هر دو سر با بود است و عاقبتش جمعند از زمان که ششم یاد
 آورید و بند کردید از اعیان بزرگ بایندهم خود یا بلبا یا حبیب شهید ابته عهد بزرگ عینی
 طائف حول چنین مانده است که از این ظاهر نگردد نماید بیالم نورانی برود و از ارکان
 تعلقات رسنه بیالم بزرگ واحد بیستیم از خارینان جفا پر وار شمع بظلمتان
 بقا ارتقا بجموع اسرار و حیات و سموات مومنان را خرق نموده اند که با
 ادراک نموده ایم مدرا سطره نمود و هر سرش بیست و دست از طرح بشناسی

ادب

رفا بود که تلاوت کس در این جا آیه ای که در حکم قنبر است
 کرده که تو حکم قنبر اینها را داده ای شیخ سکوت نموده ذکر نکرده بلکه اگر بزرگتر
 خود که بی نام و نعل حکم قنبر اینها را داده ایم و کسی مخالفت نماید حکم قنبر او را مظلوم
 داد و در بی ملائمت نباید کرد تا به ملکوت سر خود گرفت مراجعت نمود و بر کسی مجتنب
 کرد که مجتنبین را تسلیم ایشان نماید و این جناب اغایبی از رفتن خویش نموده که ایضا
 خود را بچنگل آن کرگان خویشوار اندازد ایشان هم را فرستند ایشان را دروغ نموده
 متوجه آنکه قدم بمیدان بلا نهاد و بیرون جب خانه شیعیان و در آن دران
 با حریم خویش مستعد ایستاده پایتخت ترقیب پس از آنکه به نصر ۳ نفر و ساطور
 در دست و بعد به انان حسنا و نفرد یک با طمشه ایستاده و بعضی قائل عابد
 صادق با شمشیر ایستاده و سینه نعل بند و تخته نعل بند بر یک طاقه در دست و دیگر
 دست و نجا و کفش و ز با نکت نموده و تیر و سبک همه آنها ایستاده که جناب
 اغایبی علیه منقطعاً عا سواد از محبت بیرون آمد چون کل خندان با هم از آنجا
 دست افشان و با سرکی بان که بگفته ان گروه عدوان بر او حمله نمودند و در هر یک
 برای جسد مبارک فرود آمدند و کار او را ساختند و دیگر را طلب نمودند جناب
 عمو ایچرخه رفقار اولی نموده و حقیق و اسلحه بر سینه قدم بقرب شاه نهاد و او را نیز
 بهما تقصیر ملحق بیاز و زحف نمودند و دیگر را طلب نمودند جناب لا محله صی انرا
 محبت بیرون آمدن شیعیان بر او حمله نمودند و ان بیکی مقدس را از آنجا آوردند
 او را بر رفقار خود پیش ملحق نمودند و با نعلی از جاز که بان دیگر را طلب نمودند
 جناب بر نعل اولی را نعل از نعلان را دروغ نموده و در حقیق و اسلحه را بر سینه
 تا بار او را بر سر نمودند و مذکور نمودند که اگر شمارا هم با ما ملحق نمودند همالراد که

ن

کوه تفتان در ملکوت غیب در طالع جمال ایستد در آیم و اگر بیشتر نشد با هم
 بخون با طهر و الهه حق متعال منقدر فرموده باقی را ضربه بشیر و از محبت بیرون
 تشریف برده اند فرموده ان کرده سفایک ان خون پاک را بر خاک ریخته و در
 جسد مطهر را باره باره نود و نه واغما سرور و بشاشت نمودند و باز طلب فرد لیسان
 می نمودند و فرمودند که طفل جوان از افلاک و اجرام در محبت باقر مایه
 بعد گفتند رجوع با طلال نداشتند با شید بر سر می گفتند با بد نسل ایها بر انداخت
 با او خیره کرد و اغلب را بر این جمله که متعلق ما با نلونه ما را را غما بند لدا
 از این فیض عظمی محرم شدیم چند بیت شعر جناب اسفند الله در این
 واقع افتاد است که در مملود نامه بهیل زرغان ذکر بیشتر از علق کله در
 باز از این بر این بیت جنفا کشت نازل بر صحبان : ا
 جمیع کشته از مملود از رسا توبه و شکر جنفا از آختند ان شجوه طراز با اغلاختند
 چون طیور بید فرقی نس را بخاستند که شود و اندر خفا لبکت فافای زانکه خور شید جمال
 نه شود به نهان در سیمت طلال قدرت ایها ان بزم تمهیدت روح طایب این بزم شکر و نعت
 در خند این حکموتان بی ز بر این صبر رخ شایان در یک بر در نفس خون شده تبه
 با شکر بر ساعد شمع جویا در نفس مشهور اینم ز غما خود چون برون شد جانش در اینم
 ساعد شمع مکن با و از دست در هوا بر قوس روح افراشت بگذر از این داستان هر مدال
 ساغر دل کشت از خون مال مال اسرقم بگذر تو از این داستان چون مکن جابر ز قوس سمان
 روزی و طی کنش تار و کبود این مصیبت که نهان و انمود همه آفاق بر افغان کنس
 خنار صبر را در این کنس لبکت یک شمع میان ساز ایها زیم مصیبت بر همه با و با داد
 ایگان کرگان خوشوار حقور ان سباه ظلم ان قوم جور از جنفا و جور بر اهل و را

هم کرده و اسکان کردید از غرض اینست که جهان سازیم بپایان آنچه ظاهر شد از تمام طایفان
 کردید یک شکر آری این است زانکه آثارش عیان و بر ملاست که شهادت او در کردید
 گفته گشته از جناس اختیار یکت بر یکت است ایشان بود باز با عدد خوش گشته زیم سز
 حج یک در بند در زینان شو یک نم یک عالم عدوان بنو کر گشته تران جد را بخاک
 که بسوزن تران ایجاد پاک کسی نبود از طایفان نظر چنین لعنة الله علیهم اجمعین
 بعد از طهارت ان ششوس مقدسه ان اجساد مطهره را سنگ باران نمودند تقسیم
 ان جد را در زیر سنگ اینها شد بعد از ان از زیر سنگ را این و آن آورد و در میان
 بهاها سنگ بسته باغی بود و دل مملو از همه و با نازک نیره بخندق ارک انرا خنجر
 و بعد در سنگ باران نوحه جد بار در زیر سنگ مخفی نمودند و با جمعیت فام در حاکم
 بهمت خانه جناب شاد در حاجت صادق رفتند بر سر سراسر جناب حاجت میرزا
 در را باز کرده وارد خانه شده در حالیکه جد حاجت میرزا را با نیره و شالی
 بر دران جد مقبره کبریا و ابر حرم واقف و او را در بار ایشان سر بار بر منته و سو بار
 پریشان بگریه و ناله در غمناک مشغول بود و در حین در نره و کلاب عاریات
 برای جد هجوم آورده از بالا بر زیر انداختند و ریسمان بر باها را ایشان بسته بگریه
 با نازک نیره نمودند در چهار سوق و گذرگاه قدر یکت بنودند مردم ان جد را
 سنگ باران نمودند ان جد هم که را با این هیمنه و جلال و فرخنده نیر قال بعد های
 هار غنچه متعال صلحی نمودند و او را سنگ باران نموده در زیر سنگ اینها کردند
 و دیگر حق عالم و شاه است که در ان بوم هر زمانه که از این جماعت بر نره
 نمود مکنونات ضایع و مکنونات ظاهر شده الحاصل به ساعت از غنیمت

کز زنده کرده اش را به شمع قازیس حافر شده جسد بار از زیر سنگ بیرون
 کرده ریحان بر آینه ایسان بسته از خندق بر آورده و در کوه باز
 کردانیده از دروازه شهر بیرون آورده در کالی گذرند و یوانه که قدر
 در از آنها دانست انداختند و بعد فقط بر آن جسد باس مظهر زده آتش
 زدند آن نوع که در خواه ایسان بود جسد با سوخت جماعت بهاغات
 اطراف رفته کند باس و رخت حافر نبودند و فقط بالاسان کنده باس
 و بر آن اجساد مظهر جسد و فقط زده بالاسان کنده گذارده آتش زدند
 و آن جسد باس سوزانیده خاکسترش را به باد دادند و آنچه بجا آید از زمین
 که اجساد مظهر را در آن موضع با آتش سوخته بودند نگذردند و در فتم
 باقال آنها وارسته شوک بعد مرگ مرده است را عا را آید از کفج
 اینا بود و قایح سیرسا الکیه سیرب العالمین که ذکر شد که بجمیع شرایط
 ان عامل شدند و بنامه طریقه الجلال و اصل قولم عن ذکره من اراد ان یطلب من طبع
 و جدر و من و جدر من و من عرف من عنق من و من عنق من و من عنق من
 قلته و من قلته نادیده بر کس از رنگ کفار است این ره که رسد در د باید حیرت
 مرد باید کام زنگ در آن لوح مبارک که از قام مبارک خدایها قیامت این واقع
 عظم خطاب بهادیر خراسان و اهل این نازل شده مخاطب همین نفوس معتره
 شهداد مذکوره اند که مستحق و مستوجب ان عنایات و مراحمت چنانچه اول این
 حکایت ان لوح مبارک بنامه مرقوم شد در مخامس بیفر باید و تاریخ انصا و شیم
 عزیر الوفا انتهای بساحت احقبه اینست را باقی قلوبهم بغیض سبحان محمد الله
 و اشرف و جوهرم بنور معرفت الله و باقی شرفی الهم و تشرقی لهم و ویسی بهم

و هر که در حق او شکی بود و غفرت و رحمت او را در هر روز از هر کس که در حق او شک داشت و قیام
 و فی وجه حکام نوره و ضیاء و فی نماز با هم روحه و در ناله و فی صدور کم جبهه و شام
 الی مخالفه بیفرمایند و با حاکم الهی تا خطب الفقهی که آنرا آغاز جدتم القدر
 الحشرت و الی اسناد استنک و الارواح ارتجفت و الجمال ارتعدت و نورانی اظفار
 احاطت و مجبور الی ابد با حاجت و اسرایح الرزاق با حاجت و طوفان الامتحان احاط
 الامکان علیکم بالقبول لیس فی سیرتکم الجمیل و ایماکم باعباد الرحمن ان یعلموا
 منکم الصبیح اذ اظنه اجمع نیران الامتحان و ارتفع زقیرها الی اخرها تا آنکه
 اعز نیر النبی که مهدی تمام بیانات مبارک ظاهر شد و یکم بعضی از روز امت و زیارت
 که در یوم بعد از طهارت از آن اشارت ظاهر شده خواستند با هم ذکر شایم در شب
 کلام طولانی میشود که بدست مخلص و منسبین شده از عیال و اطفال خانه بهار شمع از کوه
 نموده بمناسبت احوام و کس نشکسته بناه برده اند و آفرین است و آنقدر است که ازین
 با برابان کف و بنای شده بودند در قمار و قرار طرف ایامت سرگردان و جبران
 بودند جناب سفاط شور و زینت حدیث زمانه قرار بود در چندین سمت سلطان
 و از انجا بدو السلام و بلا در عیستان سیر نمودند و بعد از آنوقت مراجعت
 نمودند جعفر بیف الله از آن یوم بیحد طرف بلاد نموده چند روز کون آمد
 و چند روز سنوار و مدق در عرش و بعد بخوبی شان و جنس در شهید اگر مفصل
 عین نهایم باعث ملال شعر تا اینکه عاقبت در التکلم وارد عشق ابراهیم
 و الحال مشغول جواب باقر بنتم و در خدمت و معاجبت اخوان
 روحانی از حبیب امته و ابراهیم ابنا خلیف علیها السلام و آنکه او کاتب
 بکنار هم تا بعد چه شوق و خداداد هر چه مقدر نماید جعفر بیف الله و آنکه در خدمت

جناب آقا علی محمد صاحب از محضر حضرت آقا محمد حسن مشهور فرزند ایشان گذشت
 در ماه صفر ۱۳۰۰ از تربیت عجزت خود بعشق ابدی آمدند و چون
 تحریر این شوقی ۲۲ سال است بسیار جوانه محبوب مظلوم است
 صنعت ایشان شگفتی کفاش است در نزد اصحاب بجله نیکو خستند
 جناب افریح الله ابین جناب آقا محمد صاحب از این جناب
 ابریف الله ایشان هم در ماه جماد سال ثانی منقطع فارو
 عشق ابد شده اند در سینه بهت سینه از شوق ایشان گذشتند است
 در روزگان جناب آقا محمد صاحب در جیب کفاش زنجانی بفتش جوید
 مشغول است اما زنجانی از و جانشین ظاهر است تیره او

چنانچه که بر روی اسم ابراهیم از هیم ابراهیم ابوالقاسم ابراهیم خلیل حسی را لایق
 و کایح حالات خود را چنین بیان مینماید که در سینه نه سالگی در میان جماعت
 گفتگو سلب بود و من استماع مینمودم میگفتند سینه جوانان از اهل شیخ را در غار
 بایست خود و جمع با یکدیگر و پاره اندر و علم آذر با بجان و غیر هم فتوحات
 داده اند و او را در شهر نیز با میرزا محمدی ولد لاسیدی ز نوزده شهید کرده اند
 و اهل نوزده را این خصوص را بهم گفتگو مینمودند چون جناب میرزا محمد از اهل
 نوزده در هیچ اورا بطناً خشنه بر بابت در هر دو روح و حسن اخلاقی مشهور
 و معروف بود و صحبت ایشان این بود که این شخصی که باطل بود میرزا محمدی او
 ایمان نداشت و در راه او از جان نیکه شب و بفر میگفتند که چرا سیرت
 که از پیش میرزا محمدی عالم نریو ایمان نیاورد اگر سیرت شود
 و آله میرزا محمدی بود در چنینکه میرزا محمدی در ساله بعد پریش رحمت
 شده اسم پر میرزا محمدی میرزا عبداللہ بعد تولد میرزا محمدی در نوزده
 شد و بعد در عجز سکنه را طعمه است خلاصه ابراهیم حرف در گوش من
 بود در سن جد بلک سفر خصوص بشیران آدم در آنجا نیز گفتند با نوزده
 مذکور بودند علاوه صادق نام از اهل دیات ارجو به قبل از ظهور
 نقطه اوست خلق را بفارست بنظور تمام موعود مبداد و در کنار روح
 ارس متر صد و منتظر ظهور بود و چون مجل و فوق مردم بود که در
 ده هزار نفر سر بفرمان آید راه ارس را مطیع بود در آن من بر خاتم

بر خط لغت قیام نمودند جهت انقلاب و اضطراب شد و دولت بهر دو مرتبه
 آن صفحات را تازه بخدیجه تصرف آورده بود جهت اطفاس نافرمانی
 و نقد جناب ملا صادق را بر رسم محبوس در روسیلا و فرستاد بعد از خروج
 ملا صادق سید عبدالکریم نام او را در کتب از شاگردان ملا صادق
 جمع بود در قلم نوح و همان نغمه سرود باز دولت روس سید عبدالکریم
 بیاد کوبه فرستاده در محبس او را نگاه داشتند و ایلام سلام در یاد کوبه
 اتفاتی نموده خلاص سید عبدالکریم از دولت خواهرش نمودند دولت
 هم خواهرش را عتبات قبول او را با نمود جناب سید در سراسر چشمه که جلو
 در واقع است منزل و بنایش از درختها بنا بر سنگان است و او پیش چون
 محبوس نمودند منطلق الطیر سلیمان را داشت جماعت شیعیه و شیروان نامان
 با او اظهار ارادت نمودند باز این اتفاقی سبب افتراق گشت و این جمعیت
 باعث پریلان شد مجدد روس او را بسوی طران کر فرستاد لکن کتاب
 و نوشته هم از او در دست نبود که مقصودش در دست معلوم نمود و مقرر زنده
 لاسم را بحضرت ذکر کرده میگردد است و خلق را بظهور ذکر بشارت پیاده
 و گروه بسیار را مستقر و بیدار نموده بود که بعد از طلوع غیر طلعت از شیراز بر بار
 ملا صادق و سید عبدالکریم بهمان معروف بودند همین شخص اسم دیگر از این
 بابت اظهار غنا شد چون ایشانرا بشارت بظهور راهبر داده بودند و ظهور
 معارف اخبار ایشان واقع شد ایشانرا تا قبل قبول نمودند و در هر ایکن معارف
 ظهور حضرت اعی از جماعت روسیه شخصی از کسی که بنقل حداد مشغول بود

قیام نمود و بطریق و بطریق حرکت نمود که اگر در این مکتب فرقیست او طبع از او بیرون
 را بر جهت سیم بیارند که طالع مایه از قبیل او نیز حقیر مایه با ایشان صحبت
 نموده ام و بیسی ایشان را درین مکتب فرستاده تا چندین سال از سیر خطی هم بود که
 خود کرم بنموده آن خطوط را جمع نمودند که در آن زمان که من معلوم نبودم که ایشان
 را طبع باشد لیکن جماعت مایه آن او را روح فاسد و خبیثه در این مکتب فرستادند
 بعد از آنکه هر چه بظن بر او عاقبت نظر در آن مکتب فرستادند و مخالفت کلمه را طبع
 عیب و فساد در مکتب حضرت محمد را پیغمبر و بر حق میدانند که من نیز بر قاطبه اهل عالم
 کوفت خنجر و شراب و شراب سیمان و خلیان و انبیان را حرام میدانند و بسیار
 این امور را با بعضی از فرقه بجهت دست پرست مریض این اعمال دارند و این
 نموده خلق کفرین و زانی بنام سید و اعمال خدا و ایمان آنها را بکسر میگویند و دانسته
 چنانچه طالع عیب و ایشان را خارج از دعوت بل خارج از مکتب میدانند و در
 تعداد مریض هم بنام این اسرار در آن مکتب آزار و خیر خواه بسیارند
 مشرب در بیان ایشان که با نیت میشود صاحب عفت و عصمت اند عدد صحبت
 ایشان در رویه و قفقازیه و قفقاس تقریباً پنجاه هزار میشود
 اند بر روز و ظهر در این جماعت ۱۰۰۰۰ سال است در عشق و جن
 نفر از این تحقیق مطلب آمده با ایشان صحبت شده است که از آن فرزند
 ۱۰۰۰۰ سال است از ایشان ظاهر شده با آنکه در آن قاسم بود در سال
 در پیروای بودم و بعد که از آن مکتب مشرف شدیم از آن مکتب که در
 بغداد و در آن مکتب طالع فرستادند که در آن مکتب در سرار معصوم خانم
 فرزند داشتند و بعضی چنانچه در آن مکتب در سرار مذکور بوده نفری از آن مکتب

حضرت امام باقر علیهما السلام در روزی که در آن روز بودم در آن وقت که در آن روز بودم در آن وقت که در آن روز بودم
 از انواع دلها بد و نجات تلاوت می نمود و در آن ایام اسم ازل معروف بود
 و من در آن وقت خواستی نمودم که در آن وقت که در آن روز بودم در آن وقت که در آن روز بودم
 هر روز در جوار حضرت زین العابدین علیه السلام می ایستادم و در آن وقت که در آن روز بودم
 از خوف غرق می شد و در آن وقت که در آن روز بودم در آن وقت که در آن روز بودم
 خدمت مجال نهادن و در آن وقت که در آن روز بودم در آن وقت که در آن روز بودم
 مشغول شدم آن ایام طیبین عبدالحامین از طرف حیات ابرار جهت تعمیر محبت
 مبارک ما موز شده بود بعد از توقف یک سال رجوع بشهر و آن نمودم و در آن وقت که در آن روز بودم
 در شهر و آن مانده بعد بیاد گوید آدم با ملا ابو طالب باد گویند آتش شعله و طیبها
 بحضرت ابان سید عبد الکریم می رفتیم و آن زمان اهل مطلب را نفرمود بودم روزی
 ملا ابو طالب فرمود شخصی از با ایها تازه آمده است و اطلب او را و عده خواستیم
 که بخانه ما بیایند و تمام ما بیایند ملا ابو طالب بمنزله ایشان رفتیم در آن شب من بودم
 و اسکندر کجیبان سالاری و ملا ابو طالب و آن شخص تازه وارد جناب سید اعظم
 بود از اول طلب ما نزد یک جمع از امر مبارک مجال قدم صحبت نمود جناب ملا
 ابو طالب و اسکندر ابتدا تصدیق نموده بودند و از من امر خود را مخفی
 داشتند که بنده مجاری مجادل بودم مجالس علم بیرون آن ایام با جناب ملا
 ابو طالب و اسکندر در ملازل مریدان سید عبد الکریم می رفتیم و از هر نوع
 مطالب گفتگو می شد خلاصه من کار بیزارت برداشته اند و هیچ رگتم لاکن آن
 از خیال این امر مبارک آسودم و بعقوبت وار و در باره شمار از جنوب و طلال
 الان

استحقاق تعلیم و جمال و حسن تعلیم در روزی که در هر طبعی که باشد کار و استقامت منزلت نام
 نزد بیک طبع استغناء از خود و از هر کس که در او شده منتظر بودم که از هر کس که سر آید نظر
 بجز از طبعی که نام که از اهل قبه بودم که از هر کس که سر آید نظر بجز از طبعی که نام که از اهل قبه بودم
 جوانی را مستی از طبعات که داشت بود از و در این سرور و علم این انسان را منزلت خود
 در عین خود بعد از شرفات در صورتی که در هر طبعی که باشد کار و استقامت منزلت نام
 با یکدیگر که در هر طبعی که باشد کار و استقامت منزلت نام در این سرور و علم این انسان را منزلت خود
 و در هر طبعی که باشد کار و استقامت منزلت نام در این سرور و علم این انسان را منزلت خود
 من هر سید نمودم که در هر طبعی که باشد کار و استقامت منزلت نام در این سرور و علم این انسان را منزلت خود
 صاحب الامر ظاهر شد و او را شهید نموده اند و الی رحمت سید است و آید و ظهور رحمت است که در هر طبعی که باشد
 خود که با آنکه در هر طبعی که باشد کار و استقامت منزلت نام در این سرور و علم این انسان را منزلت خود
 از هر طبعی که باشد کار و استقامت منزلت نام در این سرور و علم این انسان را منزلت خود
 چنانکه در هر طبعی که باشد کار و استقامت منزلت نام در این سرور و علم این انسان را منزلت خود
 فرمودم با ایشان تنها مقام انفت و مودت دارم بینویم ان کما بر او در هر طبعی که باشد
 ملا حظه شود بعد چندم فرمودم من نوشتم و کتاب را فرستاده اند از بعد معنی شد که
 هم از خود میرزا محمد باقر بعد چند روز این کتاب بر ملاحظه بنمودند و تعریف میکردند که این
 کتاب مطالب عالی دارد البته بر سید که گفتند و تحقیق این مطلب لازم است و با هم
 قرار داریم که بر سید رفتن این مطلب از سید است و تحقیق شایسته است تا خوش احوال
 شوم بعد که در ماه بعد از یک ماه رنج تا خوش شوم این سرور و علم این انسان را منزلت خود
 محبت فرمودم بر سید رفتن این مطلب از سید است و تحقیق شایسته است تا خوش احوال
 واقع شد و او را در هر طبعی که باشد کار و استقامت منزلت نام در این سرور و علم این انسان را منزلت خود
 بر او نایق بودم با مخالفی ام بر سید رفتن این مطلب از سید است و تحقیق شایسته است تا خوش احوال

قول حق لقد آتانا إسماء صحبت نور چشم و اظهر از علم عرفان و احکیم غیبی و در هم
 اسم را از دست ما گرفتند از هیچ جهات ابراهیم مراد است و بر او چه ماسد و نمود و ابواب
 علم و معرفت حقیقه را بگشاید اسم اعظم بود چه ماکشود از غیب بگشاید و حاجت
 نوریم شب چه باز بجز از غیب رقیب و از تقیبات و شرفیات و معانی ایشان
 محفوظ و غیر سینه شدیم من جناب عنده لب عطوفی کردم من اعطی بجهت تصدیق آمده ام
 نه از بر سر تحقیق نام با این امر جاگد ایشان آوردیم رقیب من بر زاهدی خود میدان ایشان
 هم زود از هر چه تو تصدیق نمودی من تصدیق نمودم چه مبارک است که کسی بگوید چه
 فرخنده شریفی است قدر که این نامه بر شما دادند نظر همه بعد از آن با تزیین
 آمدیم و بعد از ختم عمل شرفات و در بار شرفات فرمودند به او که نمودم
 باربع عظیم که ایشان بفرمودند از هر چه است در هر که جناب میرزا عبد الوهاب
 با جمیع اقوام و اقارب که از قبل بعضی اسم زود ایشان را با نام میدانند و مورد است
 لعن مردم بود در هیچ کی بر سر او احوال حاضر نموده بهانه شده اند و جناب ملا ابی طالب
 و ملا عبدالخالق و اسکندر کبیران و حاج محمد مهدی و کریم خان نقشبندی و جناب محمد باقر
 مبارک و تصدیق نمودند از او فایده بسیار است و بیلاوت ایات شریفه قرار بر این
 گذاریم که با این پیشرفت است بشمول شوم و برکت بقدر انقدر رفقا و دوستان
 واقربا شیخ شایع بن سیم بنده ملاحظه فرمودند در محدثه ما ۴ نفر مانع از آنکه با وجود
 ایشان ممکن نیست احدی شایع شود بجز بر علام که در کسب کمال آقا کبیری
 که رئیس محدثه و صاحب قیله است بنده اول شایع بر علام سوخته از اول زمانه
 او را شایع نمود و او را بخانه ملا ابی طالب از رویه با ایشان روحانی ایشان نمود و بعد
 تصدیق نمودن که بر علیه آقا شیخ نور محمد است بجز ایشان و اقارب و اقارب ایشان

جلوه آنرا بکمال محبت بخدمت آن عزیز بزرگوار از آنجا که در حقیقت هر کس که در کمال محبت و در کمال
 از قول ایشان ذکر نمودر صحیح است حال خود به یقین و کفایت منقدر بنی این امر را در تمام
 اینان ام ابی طالب بود اظهار نمودند و من بعد بسینه ای بر رفته اند و فرمودند و بعد چنان
 امیرزا عبدالکریم اردوباد که در آن زمان بجا که کسب کرم خان ارادت داشت حضور در
 با او محبت نمودم با رسم مجال قدم اقبال نمود و در سنه هزار سیصد جناب
 اسم الله الهدی علی کوبه وارد شدند و از تالیف فیضی در حلقه اشیا فرمودند در رضوان
 آن بزرگوار بود و در غرض از اسم الله الهدی شش روزه و از شنیدن بیرون و در
 لوح از حق جلی جلاله با اسم شش طابعت شده و آن تالیف را مرحمت فرمودند و در
 در آن لوح مبارک کلمات و اشارات بود که کل بعد از وقوع معلوم شد و علم
 فکر هم میفرمایند این بود که بعد از چند سنه از آن ظاهر شده صورت آن لوح
 مبارک را این است **عزیز العزیز من الله** تا الله ان الذل فی سبای هرزه و البلاء حمة
 و البعد قرب و التمس شحنة و لكن القوم لا یعرفون قل اننا كتبنا الموت
 لكل نفس هل يموت عند الفراق خیرا ام فی سبای العزیز المرغوب ستغنی الدنيا
 وما فیها و یدقی لکم ما عملتم فی جنتی المحبوب طویذ العبد اقبل و اقبل
 کون العرفان من ید عطا الله السحیح و شرب منه باسمه
 المصین علی الغیب و الشهود و اتنا نکتیر من عند المقام علی وجه
 الذین اقبلوا الی الوجوه و آمنوا بالله مالک الملوک الباء علیک
 و علی الذین منعتهم نشوءنا ان یصلوا الیک و مالک الوجوه
 و تفصیله اسم خوارین این عبد و سایرین اینست ایایکه در حق
 ایام بودم باقر محمودی و او را در بیان جمیع امور در عاجز و ناتوان بودم

در روز نوبت آورده حکم نقلی سوال بود مدت چهار ماه تسبیح التوراته او را
 توبه نمود و این شخص در نزد من اظهار ایمان نمود و توبه وار در بدر که به شد
 ملای امام سابق آمد شد پیشوایان هم کفیل فحارج او بودم و غایبانه اثر کلمه
 اقیح مشرف من اخذت البیه بودم اینها بد بخت نمک ناشناسی خاص از سوسه
 و شیطنت میرزا حسین نام حکیم تبریزی و میر عبد الصمد نام که اهل قفقاز است
 که او را به زاده بیکر بند و آب دستش را مردم بهت شفاست امراض میر در ایشان
 سایر زبان بیرون صافی داده که از او در جزو غذا نوعی با بخوراند و در
 آن روز صدمه بر میان کرده از سر غذا نظر مایا نوده بودیم باقر
 هم آمده سلیمان ساسانه هم را با ناک مزاج نسیم بران سرغها میزند و برود
 وقت ظهر پنج نفر جهت صرف طعام حاضر شدیم بنده و مشهور سجاد
 سابلله و هوش و میرزا محمد نقاش قزوینی و ملا عبد الله خوند مشغول
 بخوردن در چهار سوم شدیم بعد از صرف طعام هر کس بمنزل خود مراجعت
 نمودیم عبد هم بنی نرفتم قدر گذشت اثر سمیت ظاهر شد بخود شده اقدام
 میرزا ساجید حکیم کلبر را حاضر نمودند و معلوم شد سایر سرفقا که با هم غذا صرف
 نمودیم ایشان هم ملامت شده اند بر حکیم ایمن شدیم هم جزو غذا بودیم بحالجه
 بروخت برقم نوبه بعد از شش یونیم سانه شام و کلمه الهیه بحسب ظاهر رسم را
 شهد نمود اندر نحو العایم الحایم الودود چنانچه حضرت مولی الودود در لوح
 بنده زاده عبد الصمد قهر از وفاتش در او حش بیانانی بیفرمانند که از آن
 بیایست خبر وفاتش مشهود است صورتی ان لوح مبارک این است

داد که به جناب عبدالمجید امیر جناب کاظم علیهم السلام
 است نافرمانی است این از منیت جانبدارانه است که این طبع
 حدیقه صحبت الله را از جمیع آلائش عالم دنیا فارغ فرمایند و باقیه سبب
 خدو احتیاج دستور ارتقا در مقامات عالیه و مراقب سایه ظاهریه
 و معنویه آموخته فرمایند هر که نفوس که در ظل طبع جانبدارانه واردان انفس
 در نقطه خاک نیز از اعلی الوجود ظاهر چنانچه آثار ان نفوس قدسیه را در
 عالم تراب نیز حال حظه مینمایند کلی آثار مندرج در کتاب الله جل جلاله
 ظاهر و صبر در عالم باطن و البها که قلبی است مطهر
 در این موقع حکایت جناب میرزا محمد نقاشی قزوینی را ذکر جناب میرزا محمد
 دست ۹۱ که وارد به کوبه مشغول نقاشی بود با بنده و جناب عبدالحق افشاری
 عبدالحق اولاد تبلیغ نمود بسیار شغف و مجذب بود شب و روز تبلیغ و خدمت
 امر الله مشغول بود و خدمت سافریخ گام بود حقیر لایف خدمت ایشان رسیده بودم
 این نام در به کوبه و بلاد اطراف مثل جناب ایشان گم یاب بود با کزکرات و حاکم
 مطهر در زخم بود در محبت و خدمت اجاب با اخبار عوگاه کار از برادر شخصی
 مردم شوق افروخته بودند بحالت بفرمان نفوس اولاد از منتهی قوم و مراد مستقیم خوف
 نمود بخوردن و اطایه برین مشغولات عارضه از اطراف که از روحانی رو بورین نهاد
 بجهت صحت جمال قدم بر یارت روضه مطهره و طلعت سوره مطهرت عبدالبها فاکر
 شد و مراجعت نمود لکن اجاب بر هر اولاد از این امر شایع بود و نتوانست
 حرکتی بر خود نماید بسیار ایشان و نام بود از این فعل لکن نوع عام مطهر بود
 که نمیتوانست حرکت نماید و نوحه از حضرت عبدالبها است که نازل علی فرمود
 که وصیت نامه نوشته در آن مذکور نموده که من سوار نیستم نمودن وجود خود

چهارده که بر سر او بجز قند ندارد و در صورتی که در این وقت خود را در حین جهنم باز
سود بخاطر صورت لعاب مبارک و وصیت نامه که حفظ خودش در مقام نصیحه در
این مقام ذکر می شود تا سبب اکابر و اعتبار را بهر بیعت صورت نوع باشد

هو الله

و در کتب جناب میرزا محمد تقی خان غلبه بهاء الله
اصورت قدیم محبت که از شما خبر نیست و اثرش شنیدم که در زاویه خول
عزت نموده اید و در بادیه سکون اقامت کرده اید بعضی آنگاه که چشم اول
ریاضت کوله نشانی کشته اید و بعضی که بند جبران و واله و بهر و نشین و فارغ از
آه و این مرغ سوسه از غمناک بهانه در پروانه بسلمه باندر عاقلان در
ولی عبد البها که بران شبها در محفل عاشقان نغمه سرا بود در
انجمن طالبان بر آنک و نوا بایران نغمه و آوازش روز بروز بیفزاید و با
را فلکوت تقدیرین را بید و در شهر نیا مغنیه بار و غوطه خورد و چون مرغ
بهشت از عالم امکان پاک و مطهر کرد و مرغ
و صورت و وصیت نامه که از روز خط خودش برداشته شده اینست

نوال بهی
نزه است ساحت قدس حضرت عبد البها آروحه لفظ لومیه الله آ
بر عهد که بند در ستایش او
چونکه بر کاروشن سر تا پا
بعد از آن حقیق و حستان جان این رو سیاه چاره بجز خود را
تلف کردن نداشتیم انجمن بان زود مرا تکفیر کنید بر سر خوام سوز

سوز دل پنهان شما هم چنانچه
 چون وقت نکات است مخفی اینست چند دفعه مسکراترا ترک کردم تا خوش
 سلام مجددا آورده سلام آخر مدتی را از سرم برد هر چه حق نرسد فرموده حکمتی
 بالغه وارد از درگاه فرید منظم سلامت بخایم که از کتا باغ درگذرد هر که
 اوست حق و غفور و در قبولی در دست اوست سها آورده نشود پنهان
 باشد من همان بودم که در خدمت دیده بودید و فوطق و تعریف و بیان
 بشیخ ایضا بار که در این کار کشتن بد چیز نیست از آن روز یکدیگر مبارک
 وارد و مکاتبات جناب استاد شریف بر همه میکنم خلاص بشوم تاکنون
 از دست او و از دست کار آورده فکرم سلامت است ای شایسته با شایسته
 حرف راست در دنیا خوب چیز نیست رستم

این مثل را تمام بر از شرم سرود و نه کلامم چنین بر آورد این و
 کمرشته شوم خودم خودم بخورم چون زنده ایم با عشق بر آید
 و بر زنده جاود بر همانم فضل است چون بر همه خداوند بر همه بر همه

سزاوار دهم که بجز از شرح حالات جناب حال صلاقی شایسته علم به
 القادسی در ایم اوراقی مرقوم شایم تا از راه روح بر در آن سرمت
 بنام است تمام جانها معطر کردد ایسان اینم حاجر ملا خلیل قاضی
 مباحثند جناب قاضی ایسان بجهت تصدیق و تکمیل علوم بعوت فزونی فرستادند
 که بعضی از فنون عامیه را نگه داشته اند و مراجعت نماید و بر مسند قضاوت
 بعد از پیر در حال شیط و بر ساده غرور نگه زنده در طهران با چند خواجها

عظمان

انما جود از فیض جلال است ایضا که بهر طریقی مستقیم میسر میگردد و بسبب
 عظیم الیاء بشود و مجاز قنطره حقیقت شده معلوم آگاه میگردد جهت ایوی
 مکتوب حکایت شده اینها بر روان مکتوب مشتمل بر موا عطف حسن و دلایل متقنه
 بر اثبات ظهور و اولیای این امر مبارک دعوت نوحه بود که بر ملا خدیبر
 بعد از ملا حفظه ان رساله احوال شریفه در ایشان میشود و مکتوب در جواب
 این مکتوب ملا صادق در قوم بنیاد بر او عظمه و نسبت می نماید و توجیح
 علامت بکنند و در آخر می نویسند که من بعد از این قبیل برهان و دلایل از برای
 خدای متوبین و از این مقوله بیانات ذکر میکنم و الا ترا عاقبت نموده از
 فرزند خدیج بنام زمانه نگذشت ملا صادق بیاد گوید که مدو مطالب را
 که خود در نزد بر خود بیان نمود کس در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد
 جهت حفظ ریاست جناب ملا صادق را از جانم بیرون نمود و جمیع اقوام و کتاب
 بقا فرستاد چنانکه از او اعراض نمودند ایشان در شرح منازل احباب بر
 میردند و بنیاد این امر مبارک مشغول بودند بعد از سنه پنجاه و شش یعنی در سنه
 در اینجا نیز مشغول تمام بنیاد این امر مبارک امام مشغول بودند در سراسر حاجر
 عهده عیاش منزل داشته اند روزی در بانسار مردم را اخبار بظهور قائم
 میبردند و میفرمایند کس از او رسید که تحقیقی این مطلب دارد فریاد میرای
 حاجت عیاش بهما میر تا مطلب را او معلوم شود روز دیگر مردم مشغول
 کتب خود دست و دست به کار داشتند مذکور شده است و جناب ملا صادق
 کیفیت ظهور نقطه اوست و جبهه طاعت از سر و طلوع شمس جمال ابرقائس

بر ملا جهان نمود و او که در بیان بر حقیقت اقامه نمود همه و در کم در میان
 مردم افتاد جمع را سبب اقامه شده بعد از مستقیم راه یافته کرد و هر را
 هر قس حقیقت حرکت آمده در خیال فتنه و فساد افتاد و فریق فرسخین و
 فریق فرسخین حقیقت یافت علماء را از ایشان جناب ملاهادی را بسید صاحبی
 که مخصوص خود آنهاست دعوت نمودند که رفته با ایشان در این خصوص بحث
 نماید و در جناب ملاهادی بسید ایشان رفته مطالب را که آنان ذکر نمایند
 اگر چه اقبالی ایشان ظاهر شد و کس اعتراضی نمودند و کمال احترام بود
 رفتار کردند و مخالف علماء شیعه من جمله سید لایبی و امیر ابوالحسن صاحب
 میر عبدالمغنی شیخ علی اصغر و سایر علماء بر بیان عارض شدند ملاهادی
 تا مباح و خیالی بر این سخن قیاس دارد او را در دیوانه افکار بنیاد چون از
 انوار بیست طلب سخن بینه و بیست با او نبوده او را سکه میزدند ملاهادی گفت
 بیست با یاد گوید تکالیف با جناب مراد بیا ایشان بیست او را گرفته از سر سخن
 ایشان را در خصی نمایند باز بنام شیخ میگزارند مجرد علمای بمان عارض شود
 و از علم فروع ایشان مراد عازم بیست گفته میشود علماء و شاعران
 کیفیت را قبل از ورود جناب ملاهادی آنچه اطلاع میدهند که ملاهادی
 تا مباح و صف این نشان مباح او بخواهد مطالب با بینه را مباح و در
 ابته نگذارید وارد شهر شود ایشان ترصد و منتظر که هر وقت چنین
 شود وارد شود همین در و درش او را همراه بنمایند که تقصیر از این گزارش است
 ایشان مراجعت فرمود بطنیس از آنکه بخواهد اینها را حرم حاج احمد بیانی
 حاج محمد و حاج علی که منزل نمایند و بعد از چند روز جهت مصاحبه

راه و بر این زمین کوه کرده از اینجا بارش مقصود رفته بصرف زیارت
 جمال و الجلالی فائز میشود چنان در این ارض مبارک اقامت نموده از آن
 رجوع از مصدر امر صادر میشود بیاد که به مراتب مختلف و برافروخته بدون ستر
 و عجاب بنام قبایح با شیخ و شایب گذارد نصفها شیب بر سر خانم علیا
 رفته وی اجاب جنودان پیچاده با بگلمان ایگم کسی بخار ف یا دریه از
 برای ایشان آورده اعد در دوازده و نیکو جناب ملا صادق مراقتادند
 دیگر این تزار با غرض به از رحمت از دست او خلاص شده بر فتنه شخص
 از ملا از این هم که برای نام ملکایت نمود که در بیب ملا صادق آمده
 نصف شب مرا از خواب بیدار نمود و در شب قریب سه ساعت بسرا دادند
 و اشکات از حضرات با بیتر نموده آنرا از بر سر خدای بگردست از ما بر آرد و ما را
 بخدمت و گذارد بار از این قبیل حکمتها میشود بنویسد اجاب از او خبر
 شده نزدیک مراد و نمودند و شورت نمودند که عریضه در حضور منی حکمتش
 بحضور جمال قدم عرض داشت و خواستش نیز که امر شود ملا صادق از هر کوه
 بیرون رود و انانجام حاجت ملک و اگر سنان و الحمد کریم عطا و آرد با ذکر به شده
 عانم ارض مقصود بود و اجاب نزد ایشان آمده از دست ملا صادق
 ملکیت نمودند حاجت ملک و اگر از روی نبرد ملا صادق باید از هر کوه بیرون آید
 جناب ملا صادق؟ ساعت نموده بار در بیل سفر سنان در چرخ صناعت و نون
 سازت بهادنت از این سخن خود قرار داده امر معیشت خود را بگذرد نبرد و نبرد
 ام بنام خود در آورده و روزگار نبرد با این منوال بگذرد و در ضمن تبلیغ از راه
 مشغول بود برادر زنی بهانه بودن ملا صادق و خواهرش میانه شده بصفی

او را محبتی که میان بنده شریف و حضرت کاشف جناب ملا هادی و خواهرش بیرون
 آمده بنزد جناب ملا هادی مراد بیرون اتفاقاً در انساب ملا هادی در جلد هفتم
 بعد از آن شخص خواهر خود را کشته و او را در محراب انجمنه میگذارد و میبرد جناب
 ملا هادی فریب بصبیح بخانه مراجعت بنمایم عیال خود را کشته و آن غلام بین پدر فرزند
 آمده بیک نفر از اصحاب کیفیت مذکور میگردان شخص ابوالقاسم نام صاحب
 بعد از فرستادن حکومت ابوالقاسم هم فرزند جناب ملا هادی را از راه خاقان
 روانه طرقت میبرد و در وقت ۴۴ سالگی در رشت مشغول در تدارک سازد بعد
 و در رشت ۴۴ جمله بر حاکم اصحاب از او کتاره میان بنده ایشان ۴۴ از اصحاب
 و در کوبه فرزند را بوسیله شد خطه ای که حاج ملا خلیفه میفرمد چنانکه من در کتب
 میگردم و چیزی در دست میگردم که در آن بفرزند قبول دارد بیایم جواب مرحوم
 نموده بفرستد با ملا هادی آمده نزد پدر ساکن شد و در محاسن میماند به راه
 بر پیش برکت و بکلی با اصحاب راوده و قطع کند اگر چه اصحاب خود بر پیشه نر
 روزی در محل خانه ملا هادی را ملاکات نمودم و مستفسر احوال او شدم و من
 در مقام ایمان لایب و پاسخ است بعضی اصحاب سبب اشغیلا از قلب او شده
 بهر قسم بعد بنده از او بگویند و گاه گاه بطور خفا بنزد بنده فرستاد و در
 و منها ملاکاتش محظوظ شدیم حضرت با من منوال گذشت تا اینکه در ایام
 و با آن حاج ملا خلیفه مرحوم شد جناب ملا هادی بدست خود او را غسل
 داده کفن نمود بر جنازه او نماز کرده زمین نمود و خلقی که در مدینه بود بنده

که ملا هادی از اینها بیزار شده او بعد از نماز اول بنا بر عادت او در آنجا
 کلاه که از سابق بر سر او بنا شده کلاه را از او وقت فریاد های بلند و وحشتناک
 از این جهت متأسف بودند که ملا صادق که پدرش را تقدیر تکفین نموده اند
 بعد از آن بیچاره جسدش پاک نبوده که در خاک سپرده شد پس یکذلت با او فریاد
 پیش خود جدر امر چند روز سپردم باشد و دفعه غسل داد و بر او نماز گذارد و ملا
 که کلام ذکر و تسبیح و تحزین نامتوسه میسرودند و افسوس میخوردند که جناب فاضل
 با جسدش خاک سپرده شده و جناب ملا صادق باز بنا بر عادت حکمت گذارد
 باز احباب بهیچ وجه شرف که ترک الفت و موذت نمایند شرف در خانه جناب
 عبدالغفور ولسی منعقد بود و جواز اجاب حاضر بودند جناب و رقاب و اجاب
 ایشان اعتراف کرده اند از آنکه علم بهادرت در آن مجلس حاضر بودند و بعضی
 اصحاب ایشان مفرق شده آخر بطور اجابت او را از آن مجلس بیرون
 کردند و این روز دیگر جناب و رقاب منزل جناب ملا هادی شرف برده ایشان را
 و در آنجا بنام خداوند خدای عز و جل در آنجا بقدر زیارت شریعت مسجده و شرف
 بقدر حضرت سید اراسته خانم از آنش معصوم شده بعد از آن نیز مراد مراجعت
 میانی و بر خلاف حاضر در آن کافر شامه بسزایست که در حکمت مردم
 رفتار میبودند و ضمناً بنشر نفیات با خلاق و احوال خویش روحانی و تنویر
 بود نیز از هر راه مراجعت از وادع مقدس طریقه شریفان و کلمات
 یاد گوید با سخن شریف و فاضل در مجلس که این کرده غیر تفکر بسینه
 بیگانه مبارکش را با خود بعضی بیخوردن باین کتابه میگویند و او شادی

۱۹۶
لوح علی
تذکره اهل بیت
عجل الله فرجه
تذکره اهل بیت
عجل الله فرجه

بها که من هم نسبت میکنم و روز یکشنبه که در آن پنج جا و سه قریه از این عالم نام
بسرار جاودان بخشید بدو علیه بهاء نامه و رحمت و الطافه و دیگر حکایت طهارت
صادق زین العابدین است که در چهار فرسخ کوه کوه پیر او را مشهور نمودند آن ملکیت
از این قریه است شخصی صفر محمد نام پسرش صادق از اهل زینجان در قریه
مشفته که عا فرسخ بهاد کوه فاجده است بشکل پهنه در سر و کفلی و زر مشغول
بوجه اند چند نفر از اهل زینجان در مشفته بجهت اهل آن قریه معترفینند که این
صفر محمد از نقیه السبق زینجان است و در آنجا اول نموده باین سخنان تو جبر
اهل آن قریه در خیال کلین صفر محمد است و سلسله ششصد در حمله منزل صفر محمد کین
کرده شرف در فرصت از نفس صادق پسر صفر محمد جهت ادبار بیرون مردان
و آن شخص کان مرعی به که صفر محمد است نیز کلید را بست او روان مرغاب
و قدر بینا بر صادق فرید بکنند هیچ مراکش و آن بهره در بازار سر فروز
حاضر میشود و در جهان ساعت آن جوان بیوسه آن قدس جهان سلطان
و مقرب با هر بار این و قاجار جناب مریدان فاسم تبریز من اهل
نخود بیان نمود ایشان از اجدها جناب باد کوه پیر نفوس کبیره را تالیف نمود
اندر در ایام الله بشرف اتفاقا نشد صاحب الارواح اند از عمالی قدم
بیت و بی لوح بافتن ایشان نازل شده از حضرت غصن امه الاعظم
له علی ۹ لوح در آخر هر از الواح ایشان ذکر جناب بزرگوار محمد علی نور
که با حضرت است شمه شد بفرمایند چون ایشان ۱۴ لوح از نورند باین طریقی
در این مقام جهت غصن و تبرک در خانه این بهانات مرقوم بشود

یا فاسم ضعیف ما عند القوم لا حول کفایتی بنوعی که لا یمنعک الجنود
 ولا الاسیاف قل یا اهل الارض انا اسیرتکم فنادما عندکم
 واسمعناکم فکرم الترحیل فی کل الاحیان ضحوا ما عندکم من
 النظیرین والاولیام خذوا ما اوتیتهم من لدی الله مولی الاثام
 کون فاما علی خدمه اولیائی وناطقا بناتی ومنتسبا بحکم عیالین
 کذلک امرک المظلوم من اعلی المقام انا فذکر فی هذا المقام
 محمدا قبل علی الذی التزوج لجمه بلحم کرمته ودمه بد به
 وجسد به بحسده وعظمه بعظم کرمه العزیز والوفی شاهد
 علی الاعلی باثمه فاز بالافاز به احد قبله وورد علیه ما لا
 سمعت شبهه الاذان علیه بها فی و بها ملکوتی جبرئیلی
 واهل مدائن العدل والانصاف هتلیا لک یا محمد بما قرب
 برحیمی البیان من لدن ربک الرحمن کذلک اشرف نیرا
 البرهان من افق سما عیالیه ربک مولی الاثام امر
 اکرمه در جلالت مشهوره و در شریعت فکرمه سزاوار است که طریقت
 منازل سجد است که بعد طریقت منازل مذکورده بقیاس فکرمه و بقیاس با الله
 مشتم میشود و اهل سلوک بیانات شریفه را این مقامات فکرمه خوده اند و این
 منازل را بظنم روحانی طریقت خوده اند و بر غیر تصور دار بر در فکرمه فکرمه
 را نیز در راه بار عیالیه فکرمه اند و صدق قول خود را با توانی و احوال و احوال

بر اول ظهور تا ظهور بمنظر اکبر ظهور نموده اند لکن علی بن ابی طالب است که در هیچ
 مراتب حشر این جسد ناسود را چنان ظاهر نمودند که اثر از خاکستر ایشان در غایت
 و آن قرآنیست که اینست که آنچه قبهر فکر نموده بودند که فوایح آن روح بقفس
 خلق امکان است ظاهر شد و در چهار مرتبه از مراتب ایشان سبب
 بقا است این مراتب مشرف حق را ریب فیه لکن این رتبه و مقام فانی
 فی الله که جناب سیدنا محمدی مشهور علیه بهاء الله باو موهبت و عنایت شد
 مخصوص است باو و احدی از قبیل این قسم بمقام فناءش الله ظاهر آید
 فائز شده چنانچه مکان باطنی است حضرت اجداد ۲ جسد مبارک را در یک
 صورتی صورت بصورت چنانچه جمال کرم مفرط را متزج ملوه باهم مولا و هم
 بر سر و جسد مجده الی آخر میان المقدس العزیز المعبود این است
 که احدی از این مقام فائز نشده و این منزه مقام فناءش الله است منجم
 المراقب و الشون کی قال الله تبارک و تعالی فی شانہ بقوله تعالی
 میشهد قلیم الله بانزلان بهما لافان احد قبله و ورد علیه دار السموات
 الآفاق علیه بهاء الله بهما ملکوت و جبروت و اهر منافع العوالم و الاضغاف
 دارین و وجه جناب که بر این قاسم مؤمنه را فیه مرتبه است که در هزار مرتبه
 بعد از صوف جمال قسم معانم قدس نورانی طنانت اند جمال قدم و عین الله
 ارا عظم الوجود دارد جبهه دیگر ایشان ۱۱ جنه منزه قبهر بهیون را مکان پر واز
 خود سوار است جبهه اولاد ایشان از ایشان ظاهر و وجه اشهد علی شریک
 انما ما عودت است . نش ۱

جناب منیر ^{مخلص} چهارم ^{مخلص} اهل قزوین بر اعوش ابرم مرحوم منیر را حمد
 بر افضول و بر اعلیٰ ایمان بار مبارک و جمال قدم جل اسیر اعظم آورده
 و در عیون او وارد عشق ابر شده بصفت حسنات آراسته است لکن
 غیرت و حیا بر سایر صفات حسناتش غایب دارد بسبب تصدیق نمودن
 این نوع بیان صحیح بیگونی و رفاه هر کوی بودم روزی در بازار شوش
 غوغا کردم نزدیک شدم تا سبب را معلوم نمایم دیدم شخصی را در
 میان گرفته او را میزدند و در این میان بقایا فتنه شیطانی بر او آورده بر سر
 و صورت او ریختند و آینه بر صورت او زدند گمانت شما با خود را عفاش کن
 شما از شخص سوال کردم که این مرد را چرا از بیت نماز بند گفت این
 شخص ^{مخلص} است هر چه او را از بیت نماز بند حساب است بنده هم عفاش
 مکنی ^{مخلص} ای کفتم اگر این است سزایش ^{مخلص} است لکن سزا در قیاب از او
 طلب پیدا شد که مطلب این ^{مخلص} را نغمه را بر وقت رسید که شایم عدت و ایمان
 گذشت بنده رفتم بفریبه با اینانو روز ششم شخص ^{مخلص} چهارم شوش را زده
 و از دکان بیرون کرده و بهانه او این بود که آن شخص این است در
 هسای شب از آن روز دیدم شخص بیرون سابقه امانت وارد منزل شد
 حقیر ایشان تعارف نمودم و احکام کردم و از اجازات ایشان مستفسر
 شدم و اسم و نسب ایشان را پرسیدم فرمودند بنام این عبد شاهر عبد الله اهل

حضرت شیخ الاسلام علامه کبیر در بیان کویه فرمودند که منی است هشتم و صاحب دست
 ذکر نموده که با شخص فبار مشرف است و بیام بکنه از وی است مناسبت ملاخل
 کردیم حال که صاحب سر فایده شده مرا از دلگان اغراض کرده و از آن وجه
 هم چیزی سخن نموده میگویند بیرون استی و چون بهمانه او ایم است مردم هم طرفدار
 او میباشند حقیر چون طالب علم بودم که با این جماعت گفتگو نمایم خوشحال شدم و
 با ایشان جواب سوال نمودم چون کلماتش را دیدم باقیتم و بر سر آنکه بلا کمال
 در بیم با این امر مبارک گردیدم و فخر آن شخص که در روز ^{جمعه} بر سر اور نیت
 دیگر و با ذکر کردم قبتم نمودند فرمودند که بودم روز چهارم ملک علی نامش
 اهل مراغه مجلسی تشییع داده جمع بر این استماع حاضر میبودند جناب
 شهید میرزا ام در آن مجلس فرمودند و با جناب صاحب ملائمه در خصوص
 اطبات امر مبارک جای قدم صحبت میفرمودند چون مشرف بنمادند عاجز بود
 همان شب بجمع و قول زور شک نما بود و حاجت طلب نام آید ای
 بصورت شهید عبیدم اندازد جناب شهید میرزا عبدال خطاب
 جناب حاجت ملائمه فرموده نیز باید مجلس شد مجلس قیافه و حضرت
 طبابت دارد بعد ایشان ترا اویت نموده از مجلس بیرون میباشند
 لکن شیخان مجلس سبب تصدیق نمودن آن نفس بشهو شهید امیرالمؤمنین
 و کزید المهران زوجه شهید میرزا مومنه طایفه بنت حاجت میرزا امیر
 بزرگ فرقه بنا

جمله

جناب میرزا محمد باقر از علماء مشرف بوده اند از ملا نزه جناب شیخ احمد رضا و میرزا
 از علمای اقباله ذکر از جناب میرزا احمد که تحت جناب میرزا احمد
 از علماء مشرف بوده اند از ملا نزه جناب شیخ احمد رضا و میرزا
 وفات مرحوم شیخ نزه جناب شیخ احمد رضا و میرزا احمد
 میبوده اند چون مقصود از این جناب شیخ و سید این بوده که نفوس را
 تربیت نمایند که در بوم ظاهر مستغایر از شمس حقیقت و مطلع نور
 احدیت باشند مخصوص نفوس شایسته قابل مبدء نوره اشاره و تلویح بیان
 میفهمند آنرا که سبب الحاق و الگایی این نفوس باشد چنانچه جناب سید
 در سفر آخر که به شرح بیان شریف میرزا با صاحب سخن فرمودند که این
 سفر آخر من است اصحاب اعلیای حیرت و ملائت نمودند فرمودند شما را عرض
 میشود هر که من بر وجه و کسی بیاید که از من است باشد از این گونه بیانات و اشارات
 بود که گمان اصحاب و احباب ایشان نقل جناب باب الیاب و ما جری
 جو او این محال علم و باقر وفات حضرت اعلی از ان نفوس بودند
 و ما آنرا جناب میرزا احمد از علمای که از تحول محققین بود بعد وفات مرحوم
 سید نزه و منتظر بودند که ناگاه نغمه صور و طبل از او شنیدند
 و این نغمه سرود که باب علییه در آن در میدان صد نغمه شنیده شد و این نغمه
 و لولم در افاق انداخت و نغمه طبل نیز و نغمه صندلین بنوعی تمام طالع را
 نموده بشیر از رفته چنانچه و قانع الی و کتب مذکور است و جناب
 باب الیاب قبل از ارتقاء نغمه ملا و بشیر از شریف سرودند

چهارم تصدیق در کتب مرفوعه است بعد از اتمام کارخانه و بنا بر مضمون آن
 اطلاع داده می شود و کبر تصدیق بنا بر کتب مع جناب اب. اباب. بی فکر و در
 حراست که ایشان با شایسته اول بیان حروفات تراویح و نیز اندر ایضا بعد از
 در پیرتوسط حروفات تراویح وارد جنت ایمان می شود ایشان حروفات حروفات
 اندر ایضا بعد از کبر ضوای معرفت احربت داخل مشرف حروف حروفات تراویح
 و از این بعد از اقبال نور در شهر او را و اول محسوس مفصوف اینک جناب میرزا
 احمد کجانی حروفات تراویح بعد از حضرت اغلا شریف مشرف مامور بنایح
 می شود برادر سار شریف مشرف می باشد و بعد از سیریلو باز شد مشرف مراد در
 و مشرف در شایح جناب مشرف سیریلو در حجات و مشرفات تحمل نمودند اندر مشرف
 اسوال و اساس البیت ایشان را غارت نمودند و در تراویح ایشان را در این
 حکومت مشرف جناب مشرف اندر بار و مشرف کالات و مشرفات مشرف
 ایشان را حقیقت عهده تقوی و تحسیران بر شایم امید که اولاد و اصل
 هم بر اثر آرد و اجدا و مشرف مشرف و هم چنین نالده بر بر آرد از اما آرد
 بلغای است بنف جناب شیخ عبد العظیم طبرستان است از مشرف علمای
 را مشرف بنام است در زمان حضرت امیر تصدیق با بر بار در نقطه اول
 نموده از کجی راست و مشرف قضاوت را از دست نداده و آیه مبارکه و لا
 تلغوا بآیدکم الا التهاکه لا نصب العین خود ضمه لذار مشرف خاص و عام بهم
 و ابتدا ظهور بحال قدم چند مشرف مشرف لاین در وقت آمدن نایل اعظم
 بسخت خراسان ایشان را ملاقات به بنام و خرقی سبحات و مشرف مشرفات

ایشان بسیار لطیف است برین جهت که از طرف اجاب و ام ایشان فرمودند
 در کتابها با اولاد مکرر که ملقب بهاد و است و در مدینه العتیق شد و این
 برین جهت که ملقب بهاد و است و در مدینه العتیق شد و این
 جمیع هر مدینه با تقنین بیان واضح ایشان زینت و آرایه
 منافی بر وجه اولاد از کفار و رفا ایشان برود و مسرور و ام

۲۱۰

جناب استر لطف الله اینم مرحوم جناب مستطاب حاج عبد الله قزوینی
 ملقب به پدر جهان و اب الفقیر مختصر از وقایع حالات استر لطف الله
 مرحوم نوده عرض میشود مابود در سن بیست سالم بودم که ابو برودن
 اطلاق از قزوین بیرون رفت و احدی ندانست که یکجا رفته تمام او خان
 زندگانی و خانه ایشان در دست خود و خالوسه حقیر بگویم مدت بیست
 نجر از او نداشتم بعد از انقضای بیست سالگی که پیدایش و نشانی ماه توقف
 و اسباب و احوال را فرود ختم غنیمت مسافرت نمود در چهار اقوام مشغول
 که او را نگاه دارند و از فرزند حقیر بر او شنید عازم دارالسلام بغداد
 شدیم و چهار سینه در بخار بودیم که از بر اسباب جناب خلق خود او بلوای
 نمودند و چند نفر از اسباب را بقتل رسانیدند و بعد حکومت اسباب

اخذ صوفی نگاه داشت و پیوسته در راه کمال و اکتساب اسباب و احیای جمله وارث
 بفرموده و خلق نوه از نوه است بیست موصلا حرکت نما بند اسبابها! بیازاید روزه
 مزاج نوه بر نصف قیمت فروخته و بعد بطور اسیر رفتند فراق حجاب را
 بیست پنج سوار راه نوه باطل بفرموده است بایسب از آن او باش که بر کدام
 بر نوه کمال نوازیت می نمودند باین همین و بنیاد جلال از شهر برین کرده
 روانه نوه در نوح نوه بود و در مدکور می نمودند که این اسرار در اینجا تمام
 مقتول می نمایند بعد صلح شد بعضی حرف عوام از آن استی بوجه مدینه شمس در حمله
 بودیم و اسباب بر کدام بنقل می نمودند جناب زیم المقرین و پیوسته از حرم
 احباب نوه بسیار ضحاک می نمودند همه الجواز حسن اخلاق و سجا بر مرصع
 احباب کل در نزد اهل بلد معزز و محترم شدند خلاصه بعد از شش سنه ابو رحیم
 بجای سفر نوه بعد از چند حقیق علم سفر هک نمودم و پس از رحمت و
 شفقت عماد وارد عکاشدم و در نخل سدره ربانی مقوم ما و اکثر قسم بعد از حرکت
 ابو رحیم مسموم شدند و این عبید و شعل شوه طونز مکن داشتیم و در اینجا تا اهل
 اخبار نمودم و چند کفایت از حرم مسموم شده و از او جسته با غرقانده که حال
 در ایام مبارک خدمت ایستادم که با شغول است و قشربک نواز از ننان بخت
 جمال قدم عریضه عرض کرده بود که اگر استر لطف الله بعنی ایستاید
 جهت چهار رخسار است جمال قدم جل ذره ارا عظم فرمودند بر و بد بختی آباد
 و در حجاب با ایستاید ما نرا از حرم مسموم نمودیم در ایام بعنی او آدم
 نوره ایشان بنده جناب استر محمد بر ایستاید حجاب است و غم از غم
 مرطبه است نوره ۲۲

جناب حاج ابو طالب ایچم مرحوم با حق و حدیث ایشا و در هر روز عبادت و
 زبانه بود و ایندکای عبارت و زود نفوس ایشا از ایقام طلب و مجاهده
 آورد و بعد بخفا و منم طلب شهادت و بعد بمقام عرفان از مظهر عیب
 واحد شده و بعد از طریقت عرفان بلقیصت برده بعالم وجدان و
 فارسیان فانی شده و بعالم عشق قدم گذار و با این مرتبه فرستاده شده
 سرسایان همه را سوخت در آرزو که است آتش عشق را و سوخت بگاشانه ما
 در کسب عشق ابد آمده با جناب با غلامین اصفهان قریشی است گذارده بغلام
 مرآت شعله شد و بعد از چندین ایام با ایچم ایشا ان احوال و احوال
 عشق ایشا شد و جناب حاج در خدمت امرتیه مخصوص بزرگ مال و وسیله امرتیه
 قادر انفعال از انرا جناب در این صفت ممتاز است چنانچه حضرت قائم از اوست
 و در کسب الواح ایشا بیفزایند و حدیث را شریک است بعد از صوفی
 جمال قدم بعد برهنه نوره عکاس رفته بزبانت تربیت مطهره و عقیده مقرر
 فانی شده عیقل مقدس در کسب بیخاق را از زیارت نموده و مراحت بدین
 عشاق نموده و قطعه است اعظم را در منظره دکان قرار داده و باسم بهمان
 معروف خاص عام شد از این بود که بعد از نماز حضرت سلطان که یکطرف
 انست خرد او ابل عدوان میخواستند که بر نامرت بر سر این قائم مظلوم بگردانند
 در بین عوام شهرت داده بودند این فعل از این حزب است و بعضی
 از عوام کالای نام با هم اضمحلال با در نموده و بر اطفال قتل با این بهانه
 بر نهاد قیام نموده نیز یک نفر از اشراف خود نیز از اهل شریعت
 وارد دکان بیورد و یک بر شمشیر بدم بطرف حاج ابو طالب بر زمین بیند

در قدر جناب اغلاجهین بکنند اهل حقین او را حضرت خداوند بفرستد و بگوید
 جناب فخر از جناب حج شده انشخص را گرفته نسیم بیسما بیسما بنروان شیرام ببار
 شانه جناب حاج فخر خراشیده رود شده بر یوار بخورد و بعد جناب روزی در محرم
 گذارده خوب بیژدوان شویس را بعد از چند بیسما فرستادند و ایضا در محرم
 جناب حاج ابوطالب سفیر سیاحت قدس نومه و چند بار در آن مقام
 مقدس زیارت نومه و هر چه بسیارت بقوم بیضا و روحیه فضا شرف
 و بخدمت حضرت من اراده است موفق حالت جناب اوله و چون اکبر با ایشان
 رخ داده در عشق عشق مات مانده فتم ما قال شام فراق بتوان چاره بروز
 و مکن روز روز وصال چون کنم چاره اختراب را بعد از آن
 ایشان را از آن رجوع داده بیست بکث نفر از جناب باسلا ببول و از
 اینج بعشق ابر آمدند جناب چون کوره پز شعله و آتش را بودند نافر و خسته و سوخته
 جز سوز که از و راز نیان از او چیزی نمید بود و در اسی بر بشری الاذکار
 هر وقت بکثب وقت بخورد و از خانه آمده فامده حقیقانه نیام باین رباط
 خمام بیدار نمود آمد سموس نزاره یعنی نه ما است نوز خراشای و بیوانه ما
 بر خیز که بر شیم بهمانه ز سر زبان ایشان که هر کسند بهمانه ما
 و حقیق اتقانی ایشان بشرقی الاذکار رفتیم لاکن جناب نکل شد که ان جنون بعقل
 و در میانک بهوشیار شیرید شد و در بی شغل و عمل خوبی رفته در مدارک مانا
 قمام نمود لاکن گاه گاه بشرقی الاذکار رسد و در مجالس حاضر بشود لاکن
 حال از زبانتش شغل و کتب فرصت آمدن بشرقی الاذکار نزاره بشرقی و
 کب که روح عبادت است مشغول است و در خدمات امریه گان است

مستعمل است چنانکه کل فعل الحوائج از این واسطه است از این جهت ایشان
 بهای نفع اندازد جمال قدم و غصن است الا عظم العوج و از نواز آثار و طوالت و غیره آثار مبرکه
 در خزینه ایشان موجود و در جرایب ایشان از اهدای ایشان است لکن این حسین
 در این ایام بیایم و این با ایشان موافقت ننموده و بکنم هر دو بزرگ گریه بر
 از این بابت بر طرفین سخت بگذرد جناب آقای این صاحب اولی لب هم سفر است غرض
 مضمون مشرف مشرفه از حضرت من اراده الله و انشاءت باخته ایشان از ظهور
 سینا چون خدا نازل بایش و بار آمدند تا اینکه شریح حرارت تمام کرده بود بجا است
 او همه اعتدال قرار گرفت طلوع ایشان بخت جناب میرزا حبیب الله اجماع صدق است
 علمها بهاء الله و طمانه مؤمنه مؤمنه است از اهلاک طایفه و احرام مطهره و انوار
 ابرو که ایشان جناب میرزا حبیب الله چند نیک و عشق ابرو تشریف داشت بنده اینجور
 نفع بهر از چند و نیست تا چه عرفان نفع بجزیر سرد و خلاصه مضمون نالی ابرو بود که بعد
 انقضای حیات تمام گایه که بنفوق راجع است احقر در دوران حقیقت و از این
 جا بهر در حرکت نمود و در آخر ایام در شریف بر رحمت این در و اهل حرمت و بهین
 نامه را حقیر بجزیر ساری عرض نمودم جواب آن در نوح جناب و جریب طایفه میرزا نینز
 که با حکم الله در کتاب عمل نماینده نسبت با این صادق میرزا حبیب الله اظهار قنای است
 میرزا نینز و زیارت نامه نازل نماینده طمانه و حسن پایه و اینها محمود از فرزند
 جناب حاج میرزا طایفه از روجه دیگر نیست که از این شریف است چند سینه است که
 بجناب بعد آمده در نامه اشیا المار شریفی راست مکرر در مورد عنایت حضرت
 عبد البهادر و حسن بعد ریت الفدا واقع شده انشاء الله عاقبتش نهد است

بجانب حاج محمد کاظم بن علی بن ابی طالب علیهما السلام در سال اول
 احباب است در سوره امر سلطان قدم گوید که کسب الیسع و نور مسلط علیهم و انواع منزله
 با سب ایشان از برایشان کاف است و منصف صدق منته حدیث از وصفی نظیر
 این عبد منصف است که وقایع حالات و زحمات و خدمات ایشان
 که در امر حضرت رحمت عجل شود و اندر بنامه ذکر شود یا هر کس مضمون شود
 لذا محقق لاجل زینت این کتاب ذکر بنویسند و در سوره در سال دوم ششم
 میگردند اب و در خانه امام جمع است و مردم جویت ایشان است ایشان بنام
 امام جمع برینند منهم با اتفاق ایشان رفیق در بالا خانه مشرفی و مشرف در آن
 اطای جمعیت بود شخص در سوره ایستاده بود هر طرف در سوره دست
 گذارده بود که کسی داخل اطای نشود منس چون طفل بودم نیز دست آن
 شخص بیرون رفته وارد اطای شدم و همان دم در جالس شدم
 و چشمه مبارک را در احاطه بنورم و فکر کوشش چشم نظرس بجانب من فانی نمود
 و تبسم رفیق فرمود و آنکس نظرس کار ساخت و تقوی در قلب گام گشته
 و همه وقت با این خیال مجاور بودم تا آنکه بعد شد و ابدخ در مقام
 تحقیق برآید: امر حضرت اشع را تصدیق نمودم و قبل از طلوع نبر
 اعظم شمس جمال قدم سفر بدای السلام و در آن زمان که کرازل معروف
 بود لکن خودی مطلق بود بسوی خواستم او را طلق گاه تا یسیر تبه الحمد
 ممکن نشد لکن جمال قدم ظاهر شود بخدایت ایشان مکرر مشرف میشدم و
 تمام احباب به پرورانی نظیر آن شیخ انجم محفل ابرار بودند و انزل را
 در پیش خیم لاجل حکمت مستور فرموده بودند و در پس آینه طر مضمون

را طهر آنرا بر سر او گذاشتند بگویم خداوند بزرگوار از سر او این را بر سر
 آن بپوشاند جز آنکه در غرض آنکه از بزرگوار خود بزرگوار بپوشاند بر سر او
 جمال قدم ایچ عبید رفتی اسم بپوشاند که فقم و سواد القمار بنمودم که بپوش
 خدمت موقی شده ام سر آب را که آن آب بنمودم و در خیابان بپوشانم
 به فخر بنمودم آنقدر بود بهتر از آنکه ساخت و در بر بار و نذر است باخت
 از در اسلام مراجعت نمودم زمانیکه است که صیت ظهور بر جمال قدم
 با نرسد بدون تا مل تصدیق نمودم اخوان لا محمد باقر و احمد جعفر
 و احمد صادق و عبدالحق آنکه تصدیق امر مبارک و جمال قدم نمودند
 با ائمه و بیگانگی بنام صحت گذاریدیم اگر چه در برایت و نامت بود که
 که این اطلاع به شورش اشترار خود را که حفظ خود را نتوانستیم چشم هاشم
 نتوان و وقت که معشوق نبیند تا رسیدن نتوان است که بر سر گل نرسد
 خورد خورد از در باب ایاب اجاب و معاجبت آنان اسباب فتنه
 و انقلاب فرام شد جمع بنکایت نزد شیخ باقر و شیخ فضل اربابان
 شد که چه که با بد این کرده با معدوم با خود ظل السلطان خیر و خزان
 و چند نفر دیگر از اجاب با اخذ غوغای نجیب در تحت سلاسل و اغلال نگاه
 و اعلت تا آنکه آنچه مقصود جناب شیخ و منظور حکومت بود بهر آنکه
 رها نمودند عدت در جمیع درجه بودیم و با خود و سینه آید از
 شهادت سلطان الشهدا و محبوب الشهدا و جناب سلطان کاظم بود شورت
 اجاب و سلطان الشهدا از صفهان نبوت نه به سمعت خراسان و جعفر بودیم
 حقیر و خورشید هاشمی در سبزه وار حاجت شمس الحقین بنوعیان و لا محمد جعفر

بشهر رفته مشغول تجارت در آنجا بودیم در آن روز که سبزه داران کوچه و بعد در
 خوبش این بودی خلاصه جناب حاج میرزا کاظم در آن احوال ممتاز بود و سبزه دار
 مبارک تو آری و حضرت ان ارض بسته به جوار ایشان بود و از آن زمان که
 جناب ایشان بعشق آباد حجت نمودن ایشان از حضرت و طاعت
 افتخاد استی رغبت در رفیقان آنها شده و آن رده شد نیز تو و از آن
 آنها بود زیرا که از اید است که بمصدق آید و آنرا به ما نسخ منسب آید و آنها
 است بخیر من او عالمها نقلیست در آن ارض میبودند غایب که جانشین
 افروده را روشن نمایند و آنچه را سبزه داران به انهم عمل میقدیر
 در آن آفتاب نوقف جناب حاج میرزا سبزه دار چند مرتبه اشرا را سبزه دار
 و فدای نام آوردند و فقه سبزه دار در سبزه اشرا را چند زخم بر جناب آید
 جمع و آنرا از این اصفهان زوده را که از استقامت جناب حاج میرزا کاظم
 و در سبزه دار است جناب شریعتدار حاج میرزا ابراهیم مقدس را سبزه دار
 احباب را آسود نمودند و از آن در ضمیمه اخیر جناب حاج میرزا کاظم در عشق
 ابرو شریف را غنچه هفت میدان را خلاصه در پاره بنام جلال نهادند
 در بعضی از جناب فرار بعشق اید آمدند و جناب حاج میرزا دیگر سبزه دار
 سبزه دار نمودند و چند را در عشق اید زبده توده الجنس عشاق را بوجوه
 خود مزین و ادبیت بعد از آنکه سبب نفس حقیقت از این عالم ناست جناب
 حاج میرزا شجاع شریف و در ظل نفس حقیقت طاعت از ناخوشی آنکه در ماه
 بعد از خود جمال قدم این اخوان تمام عالم و آفاق را احاطه نمود در حین

مردی چنان عالم قدس علیه السلام فرمودم چون در آن سال بزرگ صغیر منزل و خدمت
 بر سرش در بجان جان ما بجان آن کسایم نمود چون نطق کردیم در آن ایام
 از ناخوشی و با وجود برون بفرقه علیحد و اینها نرا در فی بشود از نذا ایشان دان
 مقبره که در جنب مقبره ابراهیم واقع است حد فو لغره فات ایشان در سلسله
 در خانه واده جناب حاج محمد کاظم اند بر رقم آثار منبر که موجود است من قدیم
 چند نوع از خطه جمال مبارک است از شعرات جمال قدم و بعضی از اشعار دیگر
 از ایشان ۴ نفر اول ابوالفضل ۲ نفر دیگر و ۲ نفر از ائمه جناب امیر رضا
 و جناب حاج علی کتقز زبات ایشان روحه علیه العواد اجمعین انوار ایشان
 امیر صادق است و بعد دیگر ایشان در خانه امیر صادق بزرگ است از جمله ائمه
 مؤمنان است امیر غلام حسن - حاج محمد کاظم ۱۲ نفر و حضرت سید محمد
 به اتفاق آمده و مقول نجارت بودند بر سر شخص خلیفه یعنی صاحب

ایشان که با اتفاق افتاده ۱۳ اولاد فرزند ایشان با فرزند امیر دقیر و به نام
 و امیر حسین از یک مادر مع زوج حاج محمد حسین است ایشان است و غیر الحکومت
 انداد دیگر است جناب امیر حسین از آنم نفر دیگر میباشد از جناب محمد تقی از خانی
 و بیت معلوم میشود که اینها را این سر ملا بر این کار از اینها فرزند امیر عبدالمجید
 در اوایل اهل ایمان را در و نجانب بود چندین نفر از رویت و پاک فرزند
 سفید خود خود غرور چهارت و محالست ۴۱ در ایشان تا شکر کرده ایشان نیز
 خوران کرده اند فتم اتمالی تحت مرقد پیر سید و شش ایتم بعد که از صاحب تا
 جنس حذر کنی از این داد و اش از اما مؤمنان است بیست و پنج امیر جعفر زوید

وفات جناب امیر محمد سعید در سال ۱۳۱۲ است در مقبره ایشان مدفون است عمره ۷۵

آنحضرت را در ایشان جناب حاج میرزا محمد حسین است که از قبیل قزاق ایشان که در صفت

جناب حاج میرزا محمد حسین است و جناب حاج میرزا محمد هاشم از اصحاب مشغول با غیرت
بودند از جناب حاج میرزا محمد که ظلم از خون دیگران میآید و لغت نام جناب ایشان
در عوالم مشرق و مغرب در عوالم جهان چند نفر است از اصحاب بودند جناب
حاج میرزا محمد که در زمان سید محمد بودند بعد از وفات جناب ایشان از اولاد
از ان ارضی میباشند از اینها میرزا محمد است در عشق اهل جناب ایشان است
شده که سینه اش با خفاف است و سینه اش در سینه مشرق است بعد از مشرق شده
و با سینه اش که رفتند و باز مراجعت بعد از شوره بعد از چند روز از جمع باب
عنايت رسیده بود پس ما لوفس مراجعت نمودند و در سینه اش این عالم فانی را در طبع خود
بجای قدم بقا شتافت رحمت اله علیه از حال قدم جل و کوه الا فظم الوداح نمود
با فقیه را ایشان نازل شده از ایشان اولاد که قابل ذکر باشد با فخر مشرقه را که
احمال صالحات از ایشان باقیست و ما عند الله خیر و ابقی چنانچه کتب مشرق

بجای قدم بقا مشرق بودم بحقیق فرمودند در مشرق است اهل هر کوه که آورده
بود در جواب آنها نازل شده یک نفر از آنها اولاد خواسته بود فرمودند بگو اولاد است
این امام انسان میتواند با همتش فقی شود که از صد هزار اولاد بهتر باشد
مردن جناب حاج میرزا محمد حسین در سینه او است جناب امیر محمد حسین از خود جناب
حاج میرزا محمد که ظلم از زمین بنقطه اولاد و جمال اهل ایشان نیز در سینه او است
و بلغوی است مملوک در سینه او طیر وحش با شیمان بقا هر دو خود بکمال روح
روح و ریحان و در حین معروض جناب امیر محمد حاج میرزا محمد که در صفت

بنیاید و کما تشرف کر بنیاید که حقیق بر عقول اقیق ایمانش گواهد و بکمان روح
 در بچگان صغیر نمود جناب حاج محمد کاظم صورت و صیفت نامحده را
 بحضور حال مبارک هر نفس و املت لوح مبسوط نازل که طبع بر عنایت و رحمت
 و مغفان است از جناب ایشان پس بعد از وفات باقی بود عبد المجتهد
 و عبد الغفور و عبد الرحیم که در حبس و فاقه ابو پیش طفل ابو صیبه ایشان روح
 جناب امام رضا این اخوان ایشان حاج محمد کاظم نفعه را کس چون سوار سحر
 زرد غریب نموده نظاره از اوست جناب عبد الجواد که فرزند زکی ایشان است
 بقت محمد جناب حاج محمد کاظم در خانه اوست اخوان و بر جناب عبد الجواد
 عبد الغفور حوائش معقول بعد از اخوان دیگر ایشان را داشته در سنه ۱۱۱۱
 در حبس ایشان زلزله شد بر شد که دیگر یکس آن محل را ترک کرده شهر را در
 جاس بگریزادند و در خلاصه در آن زلزله جناب عبد الغفور در سی بیست سالگی
 در زلزله بوار رفت مرحوم شد رحمة الله علیه و والده ایشان بخوار از داغ آن
 فرزند در روز گذار است عبد الرحیم بختی از و بویخ رسیده معادن اخوان عبد الجواد
 است مدفن جناب خود صادق نیز در سبزوار است جناب احمد باقر
 اخوان بنیاید حاج محمد کاظم ابو جناب حاج محمد حسین فیروز هم اخوان بر ملت
 این دو در راه مرده حقیق ایشان کلمات مکرده ام از مؤمنین سابقین است
 از ایشان اولاد باقر است جناب حاج محمد حسین که از شهر نیکو از اوست
 و بیته ایشان در سبزوار است اصحابه است مؤمنه مؤمنه است
 جناب احمد باقر در سنه ۱۱۳۱ از این عالم فانی بجهان ب و دانی انتقال یافته
 مدفن جناب ایشان نیز در سبزوار است علیه عنایت الله و مغفان

جناب کا فلاحین اجماع احمدی انرا بیان از طرفین جمعیت است انرا در انجمن کمالی
 در این امر باری صدقات و مقدمات و جبارت است از ده در ایام کفر و فساد احباب
 قبل از طهارت سلطان اشهد در را اهلان بعد از انکه اوست جناب است کاظم از
 اهلان جمعیت خود را بیست و مرتب است که وقت با جناب حاجر محمد کاظم می شد
 و مراد بود در هر طومار و بلوا ایشان هم بقدر انحصار کاسن بلا است صبره انرا از
 سید جوادی و سید و سید و سید است که سید سید کاظم بود در فقه قصه گفتن او را صحیح
 چنانچه سید سید ایشان زده و بعد از او در حاضر شده هیچ وقت در عهد اولاد
 و مکاتبات بر نشاندند بمنضم حقیقه قفوی یعنی نموده تعریف و تزیین ایشان را
 هر کس خواسته باشد اولاد منزلت جمال قدم که باسم ایشان نازل شده ملاوت
 فایده و کفر با ائمه مشهور است است که در خدمت ایشان اخلای و بنده
 دارم بجمع صفات مرضیه مطهر و مزین است در جمیع امور است غیر به
 از نفوس سابقین بالخیر است است چنانچه قدر انرا معصوم جمال قدم بدرین نموده
 حکما رفته با ائمه اولاد فائز شده و از صهارست جمال آشا میره بازن جمال قدم در
 جنت رضوان تمام احباب را مکاتبات خودشان بنظم و تزیین ایشان جمعیت است جمال
 رحمت منور جمیع احباب بقوز انکا فائز بوده انرا و از زلال خود جمال
 مشروب و بغداد آیه مبارک بسقون ربهتم شرابا ظهورا کلا مرزونی و مشروب مشوه انرا
 اینها مهم و مراد از جمال قدم و حضرت غم الا اعظم الواح عدیه در انرا که
 شکر که از هر قبیل در نزد ایشان موجود است بی یوم بقوم الا اشهار
 در محضر سید جعفر بود فراموشی در سر و بنجاست مشغول است علمه الخیر و الفنا

ایمن کبریا در خفا

و تابع جناب آقا محمد حسن سبزواری الملقب بایرانکند و قهرمانان است و در
 حین فکرمینا بدو در ۱۳۸۱ بشرف ایمان و ایقان بظهور امر در حرم مشرف
 شده و پس از عجب بدون حرف و اخطاب با شیخ صاحب حکمت و علم
 چنانچه ملا حین ام همین نوع است آنرا خود را مستورنداشته اند صراحتاً
 و مستان سوسینا بند که مراقات نماید و حکمت را از دست ندهد قبول نماید
 الواط سبزواری هم وقت از او خائف بوده اند و در حکومت امرا جان
 در دست کار و امانت اعتبار تمام داشت و آن وقت رجوع عادت علی
 در یازده با ایشان میسر شده اند خلاصه ازین با کرد و در جناب کماله حسن
 و حمایت او با جناب کماله حسن قدری جز نیست پیدا کرده بنا بر مراد او
 و تبلیغ بکنارند اخوان جناب شریعتی در حاج میرزا عبدالکریم و
 حاج میرزا محمد علی و بعضی از هوام در صدد برآمدن بنا بر طریقی و بخوا
 در صورتی که گذاردند و این حکومت را بر سر داشت و جناب شریعتی در
 ام خلق را ممانعت مینمود کار از ایشان ساخته نشد اخوان شریعتی
 و نهر از اهل سبزواری بدو است عارض شده نریست خاکران حراس
 آصف الدوله رجوع فرمود و جناب آصف الدوله خطاب با حاج
 فخر خان سبیب حکم صادر فرمودند خداست ان این بود حضرت با به
 را در مجلس حاضر نمایند هر کدام مفرد و محترمانه اند ایشان را در طاعت
 مشهور نمایند جناب سبیب نفوس سعید و باین اسم را در مجلسی

احتضار نمود خوان شریعتی را با چند نفسی و بکریم حاضر فرمودند و از
 قبلاً با اتفاقاً آنکه سه بوم قبلاً از انعقاد این مجلس سواد لوح از عشق اید
 آمد که در آن لوح مبارک میفرماید لکن بان یتمسوا بما قبلاً من قبل الفقیه
 درین رویدین ابالیه هم این فقره در یک از الواح حقیقانه ل شده سواد انرا ان
 امام بسزوارا بر مردم احباب بهمان وسور العمل رفتار یعنی بنتر جوامع قایان
 ملاطفت نمودند که در این مجلس از بر این پیشان نتیجتم حاضر نشد حاضر
 میرزا عبدالکریم در غضب شده مذکور نمودند که م بتحقیق نیست بر من
 ثابت شده که حضرات بان اندر و قلمدان را کشیده و حکم قدر چنان نفسی را
 نوشته بدست حاج سید حسین پیش نماز که از جانب شریعتدار در آن مجلس
 حاضر شده و آنکه شما این حکم را امضا نمایند جناب حاج سید حسین فرمودند
 من تکلیف شرعی جمعی را نمیدانم حاج میرزا عبدالکریم متغیر شده با ایشان گفت
 مردم حکم منسوخ و را ملوم هیچ لازم نیست که امضا نمایند در قلم حکم را نیز جناب
 سر تیب گذارده عرض نمود شما این حکم را اجرا نماید سر تیب فرمود ما خود
 من این بیک که اگر هر کدام اقرار دارند بشهر روانه نمایم حلال بیچکلم اقرار
 نماز نمودند و احباب نوبت فرمودند منو متبدا خوان شریعتدار با حله قلم
 از آن محل فرار نمودند که مستغفرت فرست من قصوره مجدد با اهل فساد
 ایضا که نموده بام شورت نموده که نمودند در صدر و بر آید احباب از بیت نمایند
 و این نغز از آنها بقتل رسانند جناب حاج سید حسین که علم جناب میرزا بهر حکم

جناب آبرو را بدلایت و جناب لاجعل محبتی اصفهان و جناب ناصر حسن
 این منظر قوی سید جعفر و برادرش سید جواد بر عهده گرفته بودند که پس
 عمل را بهر قسم باشد تا تمام برسائیم آنچه با تو و انور است اصفهان
 متعهد میشوند که این ۲ صورت وادند ایشان بر ساله صد تومان و وجه نقد
 و ده خوار کندی با ایشان بدینند از این جهت بود که ابتدا بجناب
 بدیع حکیم و جناب لاجعل محبتی چند زخم زدند و خیال شاه دست
 ایشان را نمودند جناب ناصر حسن هم اسباب حرب و ضرب حاضر نموده
 در صد و نود و یک نفر آید ایشان را هم دفعه بطور اجماع شک و تردید
 نیزند که بقاین بر بدالت او میبایند بجز در بهبودی حاصل نموده بجا و نیت
 حکومت در بیعت و در بیعت مقصود از طرف ایشان عرض میباید بشهر بغداد و حکومت
 هم بر قوم میبایند که مظالم را از ایشان بشهر بغداد بر آوریم و نفوس که در این
 اشهر اند سید جواد و سید جعفر از طرف بدالت این ۲ نفر است از طرفان حکم

سخت بواسطه خراسان که باید فوراً سید جواد و سید جعفر ببلد حاضر شوند
 ایشان را تنبیه نماید و در وقت غل و غنیمت کرده نگاه دارند و در وقت شهر نیز فوراً
 فراموشان سرنجیب را از شهر بلعید و بعد از نشد در یک میفرمایند بجا صله و شایان
 روزان و فوارا و با بدلیسند حاضرند ایشان نگاهدارند و سوار پای
 خود که ایشان را بهر نحو که هست گرفته بدالت تمام روانه شهر غاننا بپند ایشان

سواران را فرود آمدن و بفرستاد که بفرستند بر اوامر خود و در آن وقت که در راه
 و ظلم نمودند و با جوی بر سر خود و در آن محبت بینا بیند و این از آن سربازان
 فراموشان را مامور بر سر ایشان که از آن جوانان شریف و معتقد را حاج میرزا عبدالکریم
 و حاج میرزا محمد رضا را با پدر با هم مامور بعلوم و اخلاق و دولت روانه کرد و اینان نیز
 لاکن در خصوص حاج میرزا محمد رضا بیدار و خراب شد بعد از آن رفتار تمام بر حاج
 میرزا عبدالکریم را حقیقا با پدر روانه طهران نمایند ایشان هم بهای و سواران
 تمام بینا بیند جناب شریف معتقد و وساطت بنمایند حاج میرزا محمد رضا را متعرض
 نباشند و حاج میرزا عبدالکریم را بدلت و خار سواران سواران در محبت
 با حالی قمار از سبب سواران با سواران از سبب و خارج بینا بیند و ایشان
 را بطور این بهترین مدتی در طهران او را نگاه داشته بعد بعد بفرستادند
 و از هر جهت و سابق و اسطه فرام آورده او را ببلند میفرستند در این راه
 با خوش احوال شده بعد از و در مشهد بفرستادند چند یوم از این عام فانی
 بجهان با قریب حالت بینا بد و آن مقام که از برار خود غصه شوم مقرون
 بینا بد لبس در انسان الا ماسی خلاصه جناب حاج میرزا عبدالکریم
 مکرر با تابعین قول از و در مطالب و حرب در ضرب نموده و همه وقت
 بر ایشان فانی و غالب شده اگر چه و قایم ایشان بخوام ذکر نمایم
 بطول الکلام و بگذرد و غم المرام بعد از مطهر شدن نارطراست حاج میرزا

پیرا عبدالمکریم جناب سبزواری اسم او در نزد حاکم و حاجر میرزا محمد علی
 وقایح گذشته را فراموش نموده بنا بر فساد گذار و عوام را بر افریت اجاب
 محکوم نمود و فتواستفتیای محمد حسن بر او داده عوام کالانعام و ارازل و او باش
 را بر اجرازان علی محمد بیرو و دستور العمل دار بطور اجماع ایشان را شهید نمایند
 که کاتب او معاین بنامش بخت جمع متفقاً اینست که در معبر بر سر او ریخته
 او را با خوب شست لکن نیز شکر کینه حال او بنام ایشان که کاریش تمام شد
 و نفر با این را گرفته او را بکشند و او را در ب خانه حاجر میرزا محمد علی
 ازان طرف هم حکومت مخبر شد و جمع جمیع خدایان محمد حسن بنو سبزواری
 بسخت خانه حاجر میرزا محمد علی میرزا محمد علی از خانه بیرون مرا به
 حطاب ارازل باو بشارت میدهند که اینک محمد حسن را کشته جلد او را
 حاضر نموده ایم اگر بغیر ما نبید او را آتش ز نیم فوراً لا محمد حسن از چهار خنج برخواست
 بگوید حق متعال بمنم قم باز فرموده احدی بر کشتن من قادر نیست تا او نخواهد

چون در همان ایام لو حسن با اسم جناب حاجر محمد کاظم بازل و دوران جورج
 مبارک جناب محمد حسن را ذکر میفرمایند قواجل کبریا که از کرم ستم
 محمد قیبر حسن و بشره بعنایت سه به فائق الا صباح لا تقو نکت شئونات
 العالم ولا سلطوت الامم ولا تخزنک خوضاء الخلق همن الحق قم با فو
 وقل سه بنا و رب ما فر الارضین و السموات انتهم ایلان با آدمهاست نکوت

در روز سه شنبه در وقت صبح از حضور مولود و مفتی را از کربلا بیرون بفرستید
 با اجازه حکومت و قاضی را بفرستید آن تکلیف بینا بر براس منجی جواب امد
 صورت جواب را بسزوار نبرد حکومت اریک بینا بر که انرا بالاولی فرستادند
 صورت تکلیف فرستادیم است بگو اسر من لا محکم است ابرصی نو شریعتمدار نمود
 کیم که کار جوید کند شمس بلکل مار کوز بهر و ششم کوه هره بهر دست احکام
 شرعی شمس در حیرت ممنوع و مستر شمس مطلق من بعد از این حرکات
 ناشایسته از نو صادر شود حکومت ما مو است همانست را بگو بدو نورا مخلوق
 بظن ان فرستند مفید بسیار عمل خود رسا نند میرزا محمد علی ابرصی حیدر
 کار خود در کور و خیزید و بعد حکومت نفوس بلوان را اخذ نموده جواب
 کار خود و جمع کرد ابرصی بهی راه چون دشمن از همه جا گو تا شد ختم
 لعن چهار ضرب گذارد چهار نفر از طرب با او موافقت نموده ای چهار
 یوم لعن چهار ضرب را امد او دست از قضا این عمل او قبول و در طلب او بر آور
 شد بعد از اتمام عمل بقا هله هو یوم از نا خوش و با دست عیان نور گرفته
 بمقر خویش راجع شد و خنجر از شمش آسود شد نه خلاصه جناب با محمد
 از این قبیل حکایات بسیار در این عصر شده کافاست بعد از صعود جمال قدم
 بعشق ابراهیم و از مدینه عشق بعمار فیه بزیارت روضه مطهره و تقای
 مغر حضرت من اراده الله فانز شده پس از نیک مراد بعشق ابراهیم

در این ایام چند نفر دیگر از اهل قریه وارد شدند در آن مجلس صحبت را نگاه
 نمودند و در اثبات ظهور قائم و قیوم بیانات مفروغ و آن نفوس محو
 مات بیانات ایشان مندرج در بیان آنها از آن صغیر تر و حقیر تر بودم لکن
 آن کلمات در من بسیار اثر کرده و قلب را جذب نمود. بعد از آن غرض از مجازاد
 حرکت نمود از محل و منزل ایشان جو یا شدم فرود نمود در مشهد به تخیل
 مشغولم از آن بوم بعد از آن وقت در خیالی بودم که درست این مطلب
 تحقیق نمایم سفر مشهد آمدم که شاید آن شخص غرض از ملاقات نماید
 بر قدر تخاصم نمودم او را نیافتیم سفر بعشق ابد آمدم با اهل بها مراد
 معاصب شدم در مقام تحقیق مطلب بر آمدم بنحلیات مشربحت که
 جز اسم نمیدانستم اکام کرد و مقامات طریقت که از آن بهر نداشتیم واقف شدم
 از هر نمایم و شعله نورانی و بحالت باران روحانی بحقیقت رسیدم
 و از نزال که شربین و ال چشمیدم آنچه صبح از براس اصناف این خلق شده
 بود شنیدم و آنچه در نرسیده دیدم حمد خدا را که برام نایل شدم و مجاز و انلی
 بوسطه خویش مراجعت کردم نوعی سنجید و مشتعل بودم که قادر بر حفظ عهد
 بودم با دست و روشم بکانه و المنا عوام و خواص بنام صحبت گذاردم
 چند نفر را بسیار هدایت راه نشاندم تا آنکه بعد از چند روزی نمودند چون سینه
 نداشتیم از وسط اجرت نموده بشهد آدم جدا شد از مشهد عیان کردیم

و از مشهد بار و جسدش بعشق اباکرم که در نهم ماه صفر ۱۳۷۲ هجری است
از آنجا مویزات است جناب امجد حضرت سواد در روز دوازدهم
نفره ۱۱

جناب حاضر بیخوابین معتمد اینست آ محمد جمفر بیرون بعد از تحصیل مقدّمات
علوم والده احدش ایشانرا جهت تحصیل علوم بنحیف اشرف و کردار معلا
فرستاده مدت بیست سنه تحصیل علوم رسیده تا آنکه خود مدرس شده
و هم در آنجا اسباب عبا با فرمایم آورده چند نفوس مشغول بانکار نموده
و از بر سر نموی اسباب علا خسر آ نادر کرده و هم در این مثال شده و از آنجا
عبا با فرستول دستفعل شده بکمه معظمه تشریف برده بعد از آن بکریله از آنجا
نموده بعد از چند ر ایراد زیارت مشهد عبا این مویزات نموده بطهران
آمده چند روز در طهران توقف نموده اند فرمودند در و انوشیروانی در مجلس
درس جناب حاضر ملکها و در کتب دیگر از مجتهدین معروف طهران بود حاضر
میشد روزی خواستم اظهار تقدیر بنمایم که انانامجلس بدانش که
من از علمای معتمد در علمین در کتب عین ایراد کردم جواب فرمودند و بعد
بمنم فرزندند جناب که خوندن آرت نمود. خاصه از بیرون و انانام
و من در مدت الحور مرکز بفر این مطلب بنوعی که این مردان از بدیهات
است لازم باشات نیست فرمودند جواب منکرینم از بهود در وقتار و
و مجلس و سایر ملل چه بگوئید از بر این ایشان بیرون با بر ثابت

کلمات معلوم از هر مقوله به هر کس که در کتب خود در مورد آنها آنکه در خود
 معلوم کرده از جواب عاجزیم از آن مجمل و شرمسار بیرون آدم و در
 صدور این بر آدم کلمات نبوة خاصه را تعلیم گیرم از هر یک از ملاکات
 و اهل علم جو باشدیم ایضا نرا مثل خود تا خبر بدیم و علاوه بر این
 از حرفها سماعت یافته است که هر کس بدستد نبر مگر شده از این
 سوالات پیدا کند ما را الطود لله در روین خود و حقیقت آن ملک ندریم
 چرا با هر درجه این مطالب باشند که مورد ملائمت شویم که مردم استادیان
 مجاهدند و سال آنکه این مطلب بر طفل کم شعور رسیده اند حقیقت در بیخ اسلام
 را و این مطلب در میان علوم متداول است ثان ثان کندم گوشت گوشت
 برودین دین محقر حال اگر ناسرا از نان کندم و گوشت از گوشت برودین
 شد و این بر از دین محمد بهتر پیدا خواهد شد جناب حاجتر این ادبها محکم
 کفایت نمیاید و این از کار سبب میشود که طالب ملاکات اجاب میشود
 بفرایند خدمت جناب ملاکات استناد و جناب این همه و سایر اجاب رسیدم
 چون ملاکات و چاهر دیدند بفرایدم رسیدند نخواست اشبات نبوت خاصه
 از برایم نمودند و اجاب علوم حقیقت بر وجهم کشودند و از صیقل دلایل
 کافیه و بر این واقعیت که موهمات و رنگ تعلقات از آینه تعلیم زدند
 بهر آنکه مستقیم راه یافته و بنها علیه الگاه ملهم و برایم سلف که هر
 خود را عیب تلف نموده بودم فوس خوردم و بر تدارک عاقبات تمام

مردم و عیونت غنوت و کبر و پر بروت حد درسته را بکارهاست سخت و
 غنایها را شفقت از دماغ بیرون کردم عاقله را بکلاه قید بیل نمودم
 و بشکل عداقت و زغال فروخته مشغول شدم با نترکت زملا با این اسم مبارک
 معروف شدم رفقا در قبا بگرید از بر سر علی شریح عالم را مرقوم نمودند
 اهل و عیال منقطع شدند بعد از مدت ترا اهل و عیال منقطع شدند که در اینجا نشود
 عالم آمان بود و شما محقق و معلوم شده دیگر شما خیالی آیدم کرد و نصف
 شش نهد که سوار خسران حاصل نماید در حقیر ام صلاح خود را در مراجعت ندم
 تمام ما یکم خود را از خانه با سباب و نقد و غیره را با ایشان واگذار نمودم ایشان
 را بحال خود گذاردم و بعد بواسطه اهل خود بزرگ رفتم والده منایت الله که از اقوام
 بود نزد من نمودم و چندر بشغل نساجی مشغول شدم و بعد بواسطه جناب
 افغان صاحب میرزا آقا بیخ رفتم مدت بهشت سنه در اینجا بدر رس دادن
 اطفال اهل بیخ مشغول بودم اما بهیبت را موار هر روز و مادر و اقربا بستر انداز
 از بیخ بزرگ آمدیم چند روز بزرگ توقف نموده بعد باراده افغان
 جناب حاج میرزا محمد تقی فایز عشق اهل شهر بیخ ۱۳۱۳ اوار در عشق اهل
 شدم جناب صاحب ماجرا از جمله نجبا و فضلاست دارا از صدق و صداقت
 و محنت محبت و وفا بتعمیم دادن اطفال اهل بیخ مشغول است نزد من
 ایشان بنده جناب امیر محمد بزرگ ششم اهل محله فحان مؤمنه ثابته است
 عین غریب با اولاد دارد سه فرزند پسر و یک دختر و بعد شهر در جانشین را غنی است
 جناب صاحب ماجرا در حال قدم و غصص الله از علم الروح دار زرع و بهار الله و دایره

بنت ایشان

جناب ملا علی اقلی با در شرح اسامی شرح حال خود را چنین ذکر نموده
 چند سینه قبل از شرف بار برترم از بس سخنان اراجیف و کلمات ناراضی
 از هوام و خواص در باره طائفه با بیته شنیده بودم من حیثی و بکنه بر سبک شایم
 و تحقیق کنم تا صدق و کذب معلوم شود از روی تقصیر بدین بر بعضی از این
 نوده بودم و نوشته این بیانات اراجیفه رسم اثر کرده بود که این قوم بلا
 هست نمون مخلوقات میدانند اگر وقتیکه نوازان نفوس که با این اسم خود
 در کوچه و بازار میروم در سر خود را گردانند استغفار بنمودم و با خود میگفتم که نیکم
 شریعت خاتم انبیاء را که رتبه سبب تفریق است شده و اعمال و افعالشان
 آن که مردم در زمین بندگی بر عمل فجور را تکبیر و اکتفا از این طرف ملاحظه میکنند
 که از مشرف و اعیان و علماء و بعضی مختار و کبیره با جنم امر نسبت میدهند
 که بحسب ظاهر مردمان خوب مستند بسیار در این خصوص چیزی و متفکر بودم
 تا آنکه بقتل و قتل عینی با فر اصفهان حاج میرزا محمد نسا بود در مشهد مشهور
 نمودند من در آن روز حاضر بودم جناب حاج میرزا از مجلس خانه بیرون آورده
 باز بخیابان سر بازار طرف میرعقب در جلوروی جناب و جناب
 حاج میرزا این هیئت و جنگلی با کمال سکینه و قار بقربانگاه میرفت زود و در پیش
 آثار حزن و خوف مشاهده نمیشد دیگر اذحام و جمعیت خلق مشهد معلوم است
 که همه شکامه است خلاصه جناب حاج میرزا در وسط میدان ارک برآید

و اطمینان فراوانی با شرفی که در آن وقت از آنجا که در آنجا بود و حضرت
 والا یعنی پسر او که شما گفته شوی بر خوب است اگر شما بخواهید ام نمائید از حال امرا ما التی که
 جاست در باره اقرار نمودن شهادت و انکار داشته باشید اگر باین مطلب ملتزم
 شوید شما را امر خاصی نیست یعنی بنده جناب حاضر فرمودند که من انکار نمیکنم آنچه را که در
 جناب حاج میرزا محمد باقر از اهل عیال او را در باره حضرت آقا محمد باقر فرمودند
 و انتم اسبق نمودند احتیاجاً نفرمودند اینسان را شهادت نمودند تفصیلاً شهادت
 جناب بدیع ابن ابیسان را شنیده بودم و باور نداشتم که انسان باین استقامت
 و شجاعت در راه محبوب خود جان فشانند تا شهادت جناب ابوالبرج
 از بار منی شما بدیده که آنچه ذکر نمودم آنرا صدق است علیها بیها ۱۱۱ و شانه
 بعد از شهادت جناب ابوالبرج چیزی من فکر و محضر بودم که چگونه میشود که در راه
 باطن این طور استقامت نماید و انجان بگذرد زیرا که شغولیت نسبت و تعلقات
 این انکار و خیالات را بزرگنا الله در ۱۲۹۹ بحسب کبریا اخوان عازم
 مکتب شد در قفقاز نیز در شهر شما خرم حرم شده بود محترم بدان محل رسید
 نام باشد بایشان و صحبت نمودم بعد که احوال مرا امانت نگاه دارد و بنویسد
 بشهر اتریش ملاک بیاید و اموال مرا بر گردانند جناب اسیرین چون که در شهر
 مرقوم نمودند بعد از اطلاع عازم تبریز شدیم در راه و آنسوی منزل
 نمودم در راه بهلوس منزل حقیق جناب ملا صادق باد کوئی منزل بود از ملاقات
 معلوم شد که ایشان با بر سریند و در تبریز بر ملا تبلیغ نیز چند امر ملاک است

ایشان بتبریک و تحسین منعم خواستم منزل را تغیر و ام کلمه فطر برقرار
 از ایشان در بر می نمودم ایشان دست سخن بر نگیرد اشتند و در تلبیح می نمودند لکن بر بجز
 عطف را فرستادم در کوشش بیانات ایشان بدام و ملاحظه نمایم از چه مقوله
 سخن میگردید بعد از توجیه و کوشش دادن در بر من حساب بر می نمود و از روی
 دلیل و برهان سخن میگوید و آنچه از قبیل از عوام خواص در باره این
 طائفه شنیده بودم در روغ و افترا بصر در مقام ظلم و مجامع بر آدم
 ن با وجود دلیل و برهان بر حقیقت که چاره و مفتر بر سرش نبود در سواس مانم
 ها قبالت نمیدادم عدت جهالت خدمت جناب ملا عادی بودم از بر و ظهور مغرب
 احوال و طلوع شمس حال امیر را با اطلاع حاصل نمودم که بعد قدر آن ایات و
 نوشته ها از ایشان گرفته عازم باز گویم شدم و حضرت را به احوال
 یاد گویم سخایش تا چه نرسد بخود حقیقت داد که بایشان بدام در بین راه
 این هاگت را کشودم ملاحظه نمایند چه معرکه منعم از بابت خرد و جاهل
 که بدام بخوراندند چیز بی شمس است بانه در بر جنابت جاهل و غمناک
 کرده لکن عبارات و استاز جانی ذکر کرده که سبب تخریب است من جمله ذکر منعم
 که نطفه امر را در او قرار گرفته حکمت و مدارای لازم است که سقط نشود و
 بمقام انشأ ناه خلق آخر بر سر بیگانه احسن التقویم ظاهر شود خلاصه این
 نطفه را محضات احباب ندادم لکن بایشان را آورده نمودم و تفصیل

محبت نمودن با جناب ملا احمدی را با ایشان ذکر کردم و حدیث سه ماه در
 بارگویی مانند بعد با چند نفر دیگر از طرف کتابخانه حضرت عازم ایران شدیم
 رفقا سناقی در کتابخانه جزیره نرفته نزدی یک نامی بزرگان محل بود
 او گفته بودند که این شخص خراسانی است و کتاب با آنها همراه دارد
 شخص را فرستاده بود که آمده منزل مرا کردش نموده کتاب پیدا نماید
 در اطاق نشسته بودم و دیدم شخص وارد اطاق شده در میان اسبابها مشغول
 گردید من نیز من از او پرسیدم چه میخواهد گفت رفقا سناقی گفته اند که تو
 با آنست و کتاب با آنها همراه دارد حال که چیزی پیدا نشد بسیار دردم را برد
 شرحی بیک او هم با من گفت کتاب با آنها را بده گفتیم کتاب نبرد من چیست
 گفت او را اسکلک نمایند تا کتاب را بدست مرا در میان اطاق برود
 اسکلک میفرودند و من فریاد یا صاحب الزمان بلند میکردم ایشان بگمان
 آید من صاحب الزمان که ظهور نموده او را میگویم راکن من همان صاحب الزمان
 میروم در شهر جا افتاد میگفتم و در آن صبح شخص ما ز ندرانی که از احباب
 بودم نزدی یک میروم میگویند سبب این چهاره را چرا از بیت منماند بگو
 با و در عرض نداشتند باشند من نزد او رفتم بخواه از او جو یا بگویم اگر نزد او
 کتاب باشد گرفته میروم شما او را با کتاب با منرا با روانه تو اگر کتاب همراه
 نبار دادار را که برود و یک حرفی در قبول نموده ان نفوس که اسکلک
 کردن مشغول بود خواست ان شخص ما ز ندرانی آمده از من جو یا کتاب شد

ابتدا آنرا در کلام و بعد چون آثار حاجت و تاسفیت از او جدا کرده و کلام
 که در هر دو است و در همان عددها است که بحاجت و بر او هم حمد و تقدیر است و کلام
 ۲۱ الحال در انبیا است بعد از شخصی مازندران از نزهت رفتند و کلام خود
 که در نزد این شخص کتاب نیست و خودش هم با این نسبت رفتار از راه عداوت
 این استاد با او داده اند البته طلب او را طلبیدند و از او گذشتند و خواهشهای بسیار
 معذرت خواست و آن شخص مازندران بجهت اینکه اسکن فراموش کرد که کتاب را
 از میان اسبابها را از آنجا برد بیرون آوردم نزد حاجت و بر او هم رفتند و ذکر نمود
 که شما اگر طلبتان این شخص خراسانی دارید از او بگردید که اگر این شخص با او
 باشد گفتند ما در شب و در همان میشود البته طلب طلب خود را از او دریافت نمایند
 حاجت و بر او هم را طلبیدند و مطالب خود را نمودند گفتند فراموش است
 بعد از آن که حال ممکن نبود در مال البخاریه داریم فروشنده میشود گفتند اجناسی
 که در باغها موجود است میدارم تقصیر خود را بپردازم و گفتند تقصیر خود را
 در بخاریه است که در انبیا رضاست گفتند بر او بپردازید یا اقبال شاکر و شکر در
 انبار و تقصیر خود را بپردازید که کتاب را مع تقصیر خود بپردازید و گفتند
 در داخل گذارم و با آن شخص مازندران هم برخورد با او بپردازم فرمودم بعد از آن
 با من و بعد از این واقعه عیبیک بر تقاضای کتاب خطاب نموده است که شکر شخصی
 عداوت من و خود را رسوا نموده و با بد با این شخص کتاب با او نبود گفتند بودند
 چند عدل مالی از آنجا که واسطه شد و حاجت خود را بپردازم و در شایسته است

مجدداً آمده در میان همه آنها و بجز ~~و اصحابها تمام~~ کرده پس نموده چیزهای تازه
 خود و شرم را بجهت نمودن آن شخص مازندمانه و چند نفر دیگر را محروک
 شدند که با سزا بادرفته حکومت از دست بیگانه عارض شوم و تعدیات
 و ظلمها و اوجوش طرم من بطور خفا با سزا در فتنه و قلع و در کناره جزایر بعام
 ذکر نمودم و این خلاصه از جهات اعفای نمودن ~~بیگانه~~ همراهم نموده بکناره جزایر
 و بیگانه با برداشته با سزا با آدمیم بمحض ورود ~~بیگانه~~ ما انداخت خوب
 بسیارند و نیز بعد از اینها میخانه بودند و از بعد مبعوث اول جزیره نموده از بیگانه
 کناره جزایر معزول نمودند و حقیر بکناره جزایر اجتناب ~~لا~~ خود را دورت
 داده آدمی بشا آورد و در شایر و در بهر کوزه که عبور مینمودم انگشت نمادرم
 میگفتند همین بانه است که در کناره جزایر استگفت کرده اند و اجاب ما بود
 داده بگردد ملاکات نورس در شایر بود تا خوش احوال شدم حفیفات اصحاب
 کمال در بانه و بیستار نمودند بعد عازم مشهد شدم هنوز بمشهد نرسیده شهرت
 بانه بودن و دفاع کناره جزایر در همه اقوام و اطنیان منتهی و مشهور شده
 و حال آنکه هنوز بایز شهر ام و در خیال جواب دادن و اولم و بر این
 ایشان را باطل کردم و درم بعد وارد مشهد شدم درم تمام اقوام و اطنیان
 مرا میسرانند بعضی موفقه و تقویت میباشند و بر خرسر نشی و عداوت
 میکنند لا بد حقیر با اصحاب معاش شدم و از تائیدات انهر و جهت او بنا
 بر رتب ایمان و ایقان و اطنیان فائز شدم و بعد از عرفان و ایقان

چند به عشق تمام اعتبار از دست عقل گریخت قسم ما قال الجنا که عظمی
 خیمه زنده جا بر عشق نیست غوغا شود و پا در شده اند و لا یترک ^{۱۳۳۳}
 تصدیق با بر جرم خودم عدت ۳۰ سنه در مشهدی کل جین گرفتار ملامت
 و ضحاکت باره اغیار مردم تا آنکه لا قسم طای مشه و مقاومت نتوانستم
 هجرت نموده به عشق ایام آدم در آواغری ^{۱۳۳۳} وارد عشق ایام شدم عشق ایام
 را نیز طای مشه ملا حظه نمودم که اغیار با جناب از بیت بنود نروم
 از آمدن عشق ایام ایشان شدم ملول کشیده که شهادت جناب حاج
 محمد رضا واقع شدی ^{۱۳۳۳} از در هم شهر محرم ^{۱۳۳۳} و از برکت ان نام
 اظهار اهل عشق ابا دبل اگر بدار از ظلم اهل عناد آورده شدند و حیف
 در عشق ایام بطن مرا فرسوخول شدم و ای عین بان عمل مشولم خلاصه
 جناب ملا ^{۱۳۳۳} از زمین کایت ماسخ است در تعداد مبلغین حسب است
 نفوس عدیده را بشریعه باقیه الهیه راه نموده و آن از آثار مندرسه مدرسه
 جزیره در ایشان با قرانت قدر میاورم بنیاد بر جمیع صفات مرقیه منصف
 است مخصوص صفت امانت تمام اگر از میزات خویشان و شریکان
 که به عشق ایام آینه با جناب ایشان طرف حاسبند الهیه وجه دارنر با ایشان
 تسلیم می نمایند وقت میفران و حو با ت امانت نزد ایشان موجود است
 در مسئله اقبل از صغوه جمال قدم سفر با من مقصود رفتم بشرط

لقا الله فانزل منه پنج ماه دوران ارض مقدس توفیق و احسنه و اسم
 وقت بغیض لقا توفیق و بعد مراجعت بمدرینه العتاق نمود
 عالوج از مجال قدم جل زکرة الا عظم دار و ۳۰ لوج از حضرت
 غصن الله الا عظم در سال ۱۳۳۱ تا قبل اختیار نموده بنت انور است
 اصغر و جد ایشان است مؤمنه موقنه است و در سال ۱۳۳۱ خداوند اولاد
 زور سلطان صاحب فرمود نام او را روح الله گذارده اند علیهم سلام الله و غنیمة
 نموده ۱۳۳

جناب مشهور مهندس خلاق مایل کنی در سال ۱۳۳۱ بعشق اولاد چند سینه
 بعد عیال و اولاد ایشان بعشق اولاد پدر پسر بزرگ ایشان جناب
 با جناب ابوسرور مجلس احباب معارف میشد و اللهم ربنا بحسب
 اما زمانیکه صیبه مشهور مهندس را یک نواز از مجلس کنیه تزویج نمودن
 و اما سبب خرابی بنیاد شد در مقام شبل لنت برآمدن جوان را
 اغوا کرد و عیال و اولاد جناب مشهور مهندس را با ایشان ندیده بود
 بقسمه بکل در مقام عناد برآمدن این مرد ضعیف مدتی غریب وار
 در لغت در میان خویشان نبیگانه روزگار بسربرد و خون
 جگر میخورد تا اینکه در فروردین ماه عارض شد احباب همه روز
 بعیادش بر رفتند و او را پرستار می نمودند با جناب وصیت نمود
 که عمرم با خیر سپردم حال مقابل فرزند ان محمد بگویم بعد از وفات
 منم احباب باید جسد مرا برداشته غسل دهند و کفن نمایند

در بر شانه سلم نماز گذارند و در هر صبحه اهل بهادر در چهار ماه حرم
 از او بیادفن نمایند و در روز روزه عظیم اجتماع نموده چند لوح
 تبارک بنمایند و از براس این عاصم از حق متعال طلب عفو ان غایب
 پس از مدت یکماه بهار است این عالم فلنا را و در نیمه بهمان آشنافت
 رحمت اله علیه بعد از وفات آنجا ب احباب اجتماع نموده چهار ماه را
 بعزت و احترام برداشته تعبد تلقین کرده او در مقبره اهل بهادر دفن
 کردند و احباب هم از اولاد و متعلقان ایشان را فرستادند و بر آنکه
 یکبار تقویض نمودند و خارج کفن و دلس هم نخواهند نمودند جناب
 مذکور را در اخلاف منته بود همه وقت در مجامع و محافل احباب
 حاضر میشد و ساکت عامت جالس از حضرت من اراده اله بود دارد
 سنی شریفش در سال ۱۳۱۶ هجری بر حمت این درویش علی بهادر ^{وفات}
 جناب شهید اسکندر را ^{مهر ۱۴} آقا میرزا من اهل کبک اول کسبت که از اهل کبک
 کبک مغرب است برده و بدولت حقیق بی خوردار شده دنبال و مریدان
 مشایخ از راه عشق پذیر شده مقدس همچون عهدی بوده بهار
 فقط حقیقت گفته با مال اهل خود نال و بقصد حقیق خود حاصل شده
 گفت مقصودم نبود ستر آن یک کار از کار خیزد در جهان

در مشهد و در روز چهارم اجابت میسوق با ایشان محبت نمود
 و ایشان بخدمت اجناب صدق علیه السلام آمده تبلیغ بنمایند و از مشهد
 شرح حال ایشان را بفرموده مرقوم نموده بود پس از ورود بعشق ابد
 آن رتبه اجابت را بفرموده و مرقوم قیام اطلاع حاصل از ملاقاتش
 مسرور شدیم از اقتباس قیامت نیران سدره استبره چون کوره نار برافروخته
 گذاخته سوخته و ساخته و هر داخته مشتعل محذوب سمریت محموره
 مسرور و ببر و راز حالات خوشی کل محفوظ مانده شدیم چند روز
 توقف نمودیم عازم بهر کوبه شد حقیق کوییت اسوان را بیابان کوبه خدمت
 اجناب علمای مرقوم ایشان بیاد کوبه رفتند چند روز در اجابت ملاقات
 نموده عازم کعبه میسوق چون ان ایام از اجابت در کعبه نمی بود این
 بدون ملاقات اجناب نمی توانستند در کعبه زیارت نمایند بیاد کوبه
 نامه با اجناب معاشر شدند و در آنجا بکست و در آنجا مشغول شدند
 و ام در آنجا تا بل اختیار نمودند چند سینه در کوبه بودند در ۱۳۱۳
 بانفاق جناب عبدالخالق مع اهل و عیال از بهر کوبه بعشق ابد آمدند
 بشرکت و کلبه باز کرده بکست مشغول شدند بعد ملا حلقه نمودند منافق
 حاصل شده ضرر نموده اندان دلگشا بریم زدند و جناب عبدالخالق

بنیاد کو بعد مراجعت نمود جناب اسکنده در عشق الهی وقت نمود و یک مرتبه
 مشرف الجهد و فقر در گارش پیدا شد از بعد ۳ نفر از اخوانش با والده اش
 بعشق الهی آمدند اما از اخوان مشهور اسکنده محمد جعفر علی و جناب اسکندر
 من جمیع البها مراقبت احوال اخوان نمودند رعایت ابیسا از منظور بود
 مخصوصی عا که صبر نمود او را در اشکول گذارده بخارج او را مدت پنج سنه
 از هم بابت نمودند و اخوان هم با اخوان اسکندر موافقت نمودند اللهم
 از ان صبورند در همان محبت و سوزت با یکدیگر سلوک بنمودند از آن اسباب
 اخوان و افتخار فرام آمده نه محبت جناب اسکندر به هم رفت
 بلبل خون در رخورد کله حاصل کرد تا کوشش به صبا زار و هریجان دل کرد
 بیانات حادثه آنکه عباسی نام از رقی مشایخ شریک که چند روز بداد قفقاز
 بوده وارد عشق ابر شده و اظهار ایمان نمود و با اجاب سحاشه و مراد
 شده اسلدا حات اجاب به گرفت و در رخم رنگ رفته خود را بالان خارج
 زینت داده ادعای طایفه نمود سهر بر آورد از رخم زینت شده که منم
 طایفه عیبی شده اگر همه حالتی بر این نظر و ناظران منظر ابر مشهور و معلوم
 بود ایشان نیز ستر خرم اند خود برده خود را در پیر و کینونیت سجده
 با تار و اطوار خود ظاهر نمود اگر بنوعی تمام شریک و خبانت او را
 ذکر غایم باید او را قی متعده و مرقوم شود مجلس از تشبیه آنکه عباسی

مذکور با جناب مشیر حسین بیگ بر سر خرید و فروش اکر هزار دره در هر روز
 شد بعد از چند روز در رضا سیکه بکر تفریق حساب شراکت نمودند
 در وقت عقد شراکت و هم وقت تفریق حساب و تقصیر حقیقه و جنز
 نفرد بکر از وستان حاضر بودیم و قرار داد فرمایین را مشاهده و بکمال روح
 و ریحان از بکر سوا شد نیز بعد از مدت سه ماهی عرضیه از دست
 مشیر حسین بسو داده و ما با را مشاهده بعد از آنکه سعید فای را طلب نمود
 این نفوس که مشاهده نمودند بکر و مکر او آگاه شدند و شهادت بر آنهم
 واقعیت علی بود و در نزدان شهادت بر وفق مرام او داده نشد و در
 نزد سورا و منتقم شد لذا از امر اراضی نموده کفر با طلب خود را قائل نمود
 و ان کبیر و مکر که خیال کرده بود این بود و قنیه تفریق حساب نمودند
 قرار بر این شد که مشیر حسین مبلغ چهار صد منات نقد تسلیم عباسی
 تمام کرد نماید و جمیع اشیاء و گران و منایات ابواب جمع جناب مشیر
 حسین باشد یک صغیر و کبیر بود که باسم عباسی باشد جناب مشیر حسین
 مذکور نمودان و کبیر نیز در است از این باسم اوست نیز بعد فر نشود که اسباب
 نزاع در مجلس شها جلس مجلس این مطلب را سه مرتبه از آنجا کرده
 گفتند هیچ غنا بدید بعد از چند عباسی عرضیه بکر و مشیر حسین
 شریکت بودیم و در حضور حضرات حساب تا گذشت و ایچ ابرام

ر حقیق بر یکدیگر فاعله حال شهید حسین و کسب است و شهادت که با اسم ضم است و از
 فدان شخص طلب دارم از من سرفقت فرموده بخوانا ایا انو جسم را در یافت نماید
 سیکو بدین معنی را از تو طلب دارم همان آنکه ان نفوس که در وقت تفریق حیات
 حاضر بوده اند احضار نماید و از ایشان منفسر شود که بعد از تفریق حساب
 شهید حسین چیز از من طلب داشته باشد سوام بدون تم و زیاد و همین یک
 کلمه را از شهید و پسر در وقت تفریق شراکت این و نظر حاضر بود در
 بی شهید حسین چیز از عباس طلب کار نمودم و من حقیق و م نواز شهید و م
 بیمن قسم شهادت دادند و بعد دانستیم که بعد از شهادت ما با عباس خواهد
 گفت پس و کسب با اسم ضم است و حق ضم است و شهید حسین از من سرفقت فرمود
 طشش نفر شهید بودند که سوا آنها را احضار فرموده بود جناب شهید یوسف میلانی
 از شهیدان کرامت بدایه شهید عسکر بدایه میرزا عبید اللہ کرم اردبیل
 با سید مهدی لکها بیگانه حقیق است اگر بخواهد بنزد خواجه چون بر کسب او
 واقف شدیم سخن شهادت را تغییر دادیم آنرا ۲ نظر در موافق خیال او تمام
 داده بودند نیز این چهار نظر منقح این نوع شهادت دادند بر سر در وقت
 تفریق شراکت این و نظر حاضر بود در بی شهید از عباس چیز طلب کار
 بود بیگانه و کسب شهادت که با اسم عباس بود با بیعت عباس یاد هم
 و سید را گرفته شدیم شهید حسین نماید یا آنکه و کسب را با اسم شهید حسین

تا پیر ما فرام این قسم طلبا دست و او فرج عمل عبادت باطل شد از این جهت امر فرقی
 نموده که علایق احباب بر همان بسته چون غلام بند و فرقی کین کند
 از سینه خواهم خود را بکشد خلاصه اخور اسکندر هم چند با عبادت نم کرد شریک
 شده او را خورد خورد مثلا خود را عده به نمود همچنین محمد جعفر و علی را هم فعل خود
 کرد و حسن کتار این است که تا ممکن شود احباب را از مذاهب نماید مخصوص از
 احباب ذکر نمود که روزی در میان اسباب فرام شد که بقدر ساعت با او بودم
 و مقصودم این است که در کون دارد برود با او بطور ملاجعت بنا بر صحبت
 گذاردم و از هر معلوم سخن که بهمان نمود او را تصدیق و تحسین نمودم بلکه
 فوق ان را بهمان کردم تا اینکه از من عظمی از الوقت مذکور بود که منس لاسال
 بیست نفر را بدین من و گراه نموده و از زیر بار تکلیف انجا او با بنایان بود
 ام و اسرار انهارا ذکر نمود و چند نظر را هم برد که انهام بدانند سر شریک است
 و ترا که امتیاز مبنای که انرا از مذاهب نماید بسیار بود و منس بیست نفر
 داده من و تو شبان این طائفه شویم از استماع این کلام با اختیار خنود
 با و کفتم اسامی نادان این چه خیالید است که بسر خواننده چند بنم بنار شریفان
 که این امر با کرد و از انجا همه ساخته شده که از منس تو بود و چهار روز

ما بوس شده راه که با کس بنا به اسکن در فی المبین و اندر و انخوان بچرخ
 و با جوج شده اند لکن نظور بر سید سکندر وارد نم و العاقبه للمنفین جناب سکنر
 از حال قدم و حضرت نفس الله الاعظم الواج و در صاحب سجا با سر فیست
 زود جدا و از منس موقد را قیام شب است ۳ اولاد را از فرود خود غایب و مقوم توان
 منس ۱۵

عهد الحین ابریم حاجز حرم العابدین و کرم بچوم جده ایشان از آن روز با ایشان
 همدوره و در نشاندن آمل شده و در آنجا توطن نموده اولاد با سر ایشان جناب
 حاجز حرم العابدین و جناب حاجز محمد حسین بزرگ معروف اند خدمت ایشان
 مکرر رسیده ام لکن آنکه هم میدانستند از حمد متعوی لبتین اهل مشرف بودند از اول
 ظهور حضرت ائمه اقبال نمودند از قبیل بنی سبئین که حضرت رضا اروج
 کذبت که از بزرگت آن و نحو مبارک اهل مشرف وارد کان و در آنجا بیست و یوم
 اقامت نمودند لکن با بجز اقبال نمودند و کلمه است بر کلمه که در نیم نقطه مثبت الله
 ظاهر شد و گفتند لهذا مکرر مورد صدقات و عظمت شدیده شده اند
 من جمده و شرف با سعادت و تحریک ثواب رضوان اهل اخذ ملاخل
 اشاره بعلما و اعیان مشرف و خود که در حد از بیت و بهمانه جو شرف بر این
 و آب را لای آلود نموده تا ایشان صبر ما بر شایسته اهل غرض ام تر صد و
 مضطر چنین وقت دیگر معلوم است در این وقت که کرم و شایان و کلب
 و با میان محقق و شفق می شوند هر حالت با غنای بیچاره است میر همه اکرو
 بسمت طبیان روند شهر و چشم انظار قدر مقدور ضبط نماید و طریق در باب
 صد و نه بوده ایشان بجز آب سهار و کلب توجه نمایند خود را بچونشان
 سیراب کنند خلاصه در ابتدا از جهت اینکه آنها حساب کار خود را توضیح
 از دادن نه خارف و معارف اعمالی نمایند بجان فقرا اقامه مرفوع از غیر
 بر ایشان وارد آورده اند بفرآ مشاف بهمانه و در دار رفتار نمودند از غیر

مضمون و کلمات احوال آنچه نوشته که با اسرار و غیره از آنجا که بعضی را آتش در دهن
 آن چهار راه هر کدام توانستند بیست فرار نمودند بعضی بطرف کرمان و
 رفسنجان بعضی بطرف شبیراز و یوانات و پنج چند نفر با آداب و توجیه نمودند
 و چند نفسی بطهران رفتند جناب حاج میرزا محمد علی عمده الحین مذکور
 با سه نفر دیگر با صفهان رفتند و آنانکه قدرت فرار نداشتند لابد تنگ ببار
 در داده بر نوع زحمت و مشقت و محنت نمودند و آنانکه صاحب مکتب و
 وثروت بودند آنچه توانستند از ایشان اخذ نمودند جناب حاج میرزا
 سه نفر و زرد و معبرش بزاده ظل السلطان ایستاده در وقت رسیدن
 شاه بزاده نزد یکسان مقام فرمایند که اسرار داد از ظلم و جور اهل ظلم
 و از نا اعتنائی صاحبان حکم که بحال فقر او ضعفی تو جیه نسختند
 ظل السلطان جلو اسب نگاه داشته میگوید چه شده است اسب بیره مرد
 جناب حاج میرزا محمد عرض میباید و میباید بشمار سال از عمرت میگذرد
 و پنجاه سال است که باین اسم معروف چه نوع بشود که این اسم را از خود بلب
 غایم و پاک کنایه مناد اگر ما با کشتن بنیم بغزایم بده قومه ما را مقتول نمایند
 و الا اسباب آسودگی اعم شما بند تا بهر جا کوی دولت مشغول باشیم شاه بزاده
 جناب حاضر را در دوازده روز بنمایند بفرموده بیاید کار شما درست
 میشود روز بعد جناب حاج میرزا رفقا خدمت شاه بزاده میر و ندر شاه بزاده

ایشان قدر صحبت بنما بد ایشان ام در ضمن از تو آب رضو خلاصت
 بنمایند شاهزاده فوراً با برابرم خلیفه خان حاکم بزد تملیظ بنما بد این
 مضمون ابراهیم خلیفه خان کو با تمام حکومت در دست و بکران است و لا
 چرا با رعیت متفرقی شوند و با طراف فرار نمایند ایشم ابراهیم را آسم
 نمایند و انا که تعد نمودند اند تنبیه نمایند و ایضا فرمان خط با ابراهیم خلیفه خان
 مرقوم من نماید که حضرات را از شتر مقصد بیج آسم نمایند و متعزین
 ا تنبیه نمایند جناب صاحب معین زمان را که فترت بیزد در راه نزد ابراهیم
 خلیفه خان رفت فرمان شاهزاده را نشان میدهند حکومت قدرش مرغاب
 کسی متعزین ایشان و چند نفر ^{تعلق} را مواخذة و تنبیه میاید این فقره بر
 عناد و عزب فی درم افرا بد بچیده و مکرد بد کثرت مرغاب بند سید میرزا
 امر مفید که امام جماعت بعد در منزلت مثل این فرجه شد و نصف
 شبر برخواست چند تیر تفنگ و تپانجه بیرون مرغاب بد و بناس دار
 و فریاد میگذارد اهل خانه و مسایرها جمع میشوند بگوید با نفر با بر
 بقصد کشتن من آمده بودند و چند تیر تفنگ بطرف من خالی نود فرار کردند
 و این جهت را عوام کالانعام دست آورند و بعد با بناس اذیت و صدمه
 این نظر گذاردند و چنانچه جهت عاریت این ناس شناس حق نا شناس
 این است که نفر او ضحاک را بیلغرافیت بنمایند مناهم کمالی که همه وقت

بر فقر آمده یعنی بجز این اشتراک بر فقر و فقرا همایه نمودند هم جمله ابراهیم
 نام خاکی که از جمیع اصحاب منقاد و معتقد شد و فقیر تر و امیر معاش او بخاری
 میگفتند او را بیفتن از همه افریفت میخوانند چنانچه این فقره فقر و مسکنت و نه
 کسی خود را از اینها زخمی قرار داده حکومت او را مختصراً عرض میکنم خلاصه از
 علاجت نیست بگفت از اهل منقاد که شنیده در روزی از منقاد از احدی است
 که فقیرترین کسی تر باشد من حیثت الخوام از همه خاله خاله ظاهر برادر راه در نظرم
 سواران و برانهم که مرحوم شده اند در خصوص مال و ملک نه یک و بنام مال نام نه یک
 کفایت ملک بر روز ۲ پشته خارا از صحرای آورده بخانه با بجا مرفوعه بقدر کفایت
 و اجبوت با میان و اولاد که در آن بینام با سر سنگا است ابراهیم منقاد مسکه حال
 بدندان ابراهیم معروف است این که در شب عید عیدام ۱۲۹۹ هجری چند نفر از اصحاب
 انادل محله فهادان در غزلی حقیق شریف باطنه و مصیبت مشغول بودیم ناگاه
 کسی دق الباب نمود حقیق آمده در دریا کفودم مشخصه که او را ندیدم بودم و نجاشتم
 و درم ایستاده بگفتم مبارکه که الله ایمن ظاهر شد او را جواب گفتم گفت میمانی بخواب
 گفتم داخل شو و وارد شده بگفتم ایمن ناطق جالس شد گفت نام من ابراهیم است
 از اهل منقادم و از آنجا مرا هم حال که مستم بر صبح است بیاد برادر بر سر
 او منام حاضر بودیم صبح شوم در کوچه خاموشی قرار رفت و حضرت اصحاب
 معاصی را جمع با هم مبارکه صحبت نمودند ناگاه ابراهیم مربع جالس شد و توجه
 با اصحاب نموده بنام صحبت و سخا که گذار در مذکور نمود که بشارت میدهم شما
 که خداوند تبارک و تعالی موسسند جهت استخراص قوم خود بیعت فرمود

و بر ملاکت فرعون و جنودش موید داشت و بظن لا قدرت بختید و بیاد خود در آورد
 تا بر انداخت بر سپهر نرانی کبک و کبک است گفت همین ابراهیم است که در نزد
 شماست حق جل و علا سلطنت روم را بر زمین نفوذیض فرموده به
 در شرط استقامت و انقطاع و صبر حقیر و سایرین او را سخریه و
 استهزا نمودیم زیرا که گفتار و کردارش کا شغف بر جنون بود لکن آنچه در
 در این کوا عظم و در افخم ظاهر بود از سایر اکتور و ادوار ممتاز است
 چنانچه از مجانبین و اهل جذب و شور آثار عجیبه بروز نموده است عجایب
 ره عشق امر رفیق بسیار است بهیچ آمو را این دولت شبر نیز بر سر
 ابراهیم بیاناتی ذکر نمودیم کیفیت احوالی خود را مفصلاً ذکر کردیم که موجب
 سکوت حاضرین شد ابتدا مذکور نمود که این ۳ مقام که ذکر شد که استقامت
 و انقطاع و صبر هر کس در حقیقت دار این ۳ رتبه باشد سلطان
 ائمت بر کل سطح فراسوات و الارض زیرا که بمقام اعلیٰ حجتی اجملک مطلق
 قائم است مشرک خیال سلطنت که برده است با علم انقطاع ندارم اگر عقل در
 زحمات و ملامت نه است با علم ما بر نیستم اگر از قول آشنا و بیگانه از راه
 خود معرفی شود استقامت ندارم و همه وقت نسبت الله چنان مقدر نمودیم
 که نفوس ضعیفه بی اسم رسم را معبر امور است عظیمه نوحه با بر این
 قبیل بیانات ذکر نمودیم گاه گاه هم گفته که میگرد که صرف بسوی بود بعضی

از صفت آنست که با او خورده بود و در بیان نمود من جمله مذکور نمود که در وقت آن
 روز در یک جعبه قشم مرغ داده و آنه کبک کرد خدا بمن داد که به تتر جان برده
 بکل جواد اینج حاج ملا محمد تقی برسانم در بین راه که بر نفتم بک و آنه قشم از
 جعبه افتاد بالارسناک سخت و نلکنت بسیار معجز شدم و متفکر که چگونه
 چلو و که این بیصه بالارسناک افتاد محفوظ ماند این واقعه را فعلی عجیب زوم
 به تتر جان نامده ان جعبه و کبکی را با ما حبش رسانیم نزد یک غروب
 بود و داده مراجعت بمنشای نمودم چند قدم راه می که ناگاه آدم کلانتر تتر جان
 که اسم او میرزا میرزا است نزد من آمده گفت کلانتر تو را بخواند هر اوان شخصی
 بخانه کلان ترا آدم کلانتر مذکور نمود بخوانم اما نشنیدم و بر سر قدم کسی ساغر
 نسوه نمودم بعد ملاحظه کردم خوب چاقی حاضر نمودند حساب کار نمود
 کردم مرا برسانند اخته با خود ندادند ما پیش امر کرد که این با را با برز بر خوب
 ملائک نمایم با این جو نیز سرد است با سر او را خود بر نما مید و اول خود او
 خوب برداشته هر قدر که کوه و طاقت داشت بر این ضعیف فرود آورد و بعد
 ان ۲ نظر جوها را برداشته مشغول بشردن شدند تا آنکه من بکتر بهوش شدم
 ایشان انقدر بر زمین که بغین بر ملائک من یعنی بنزد بعد مرا از خانه بیرون آورد
 از خانه کلانتر که در نوصه بخترا انداخته بود و نزد یک طلوع صبح بهوش
 آمده چشمها بزم باز شد اما کمان اینکه عضو را از اعضا هم درست باشد نزارم

قد گفته حرکت کردیم در جهت راست و صیغ است حکایت افتادن
 بعضی بر روی سنگ و عیب کردن آن بنفهم آمد دریم معاينه از بر این هم
 همین قسم واقع شده از آن موضع حرکت نموده عازم منار شدیم لکن تمام
 اعضاء در در میکنند در این راه رفتیم در مسیر عصبه جبین لا بافر که فرما بین منقار من
 بینا تک سادات واقع است و جناب لا جبین از اجاب است در منزل این
 وارد شدیم اینها بر ایشان نه حال ملا حظت نموده سبب را جو با ستموا قعه را
 ذکر کردیم ایشان فوراً جدا رفتند کرده قفا سرتاب ترتیب دارد هر روز
 مدینه با غنچه قدر بحال آمدم و بعد روانه منار شدیم در همان چند روز هم
 طریقی واقع بود که بر ناسه بعضی شمالا سها بلین فرام کرده بود بر ساسله و بناس
 طم فریب نهیب غارت گذاردند و مل نیز گرفته بناس صدمه و از بیت گذارند
 در بوم هم صفهان ارازل او باشی جمع شده خوب فلک حاضر نموده از طلوع
 اکتاب ان بوم آمده مرتبه ملا در هر یک از فلک نومه جو بیار شود
 حقیق در دست این ظالمان لا بد تسلیم شدیم هر یک بهمانند و اراد با هم ملوک
 بمنزله در وقت غروب را آورده در اطراف حسی نمودند از صبح تا شام
 غیر از خوب و کنگ قفا و قنادان کرده ام و در آن محله تاریک بود و جو
 گرفتار لکن با وجود این که در مات قلب مسرور است همه که فریب این زحمت
 بر من وارد شد بقدر چهار ساعت از شب گذشته دیدم سه نفر مله در اطراف
 را کلودند و مرا بیرون بردند و دیدم پنج نفر آنقدر که با قدر مثل قوم بروج

کتاب این است

تا چون حاضر شد معلوم شد که نواز اولادهاست شیخ حسن سبزواری است
 و یک نواز اولاد شیخ نفوس و یک نفر دیگر مذکور نمودند که چون اشب طبع صاحب بود
 ما شوق آیدیم این شایسته را در نزد یک نواز را در کفر با جویب زده او را حبس کرده
 انرا ام فکر کردیم و بدین طریق اعظم از آن نیست که بیاییم این بان را از بیت غایب
 جویب طلبیده قدری در کتفه پشت نهادن اقل زود و در آن شیخ نواز را سه نفر
 داده که طی این بان را لنگش کرده جویب کارستان آید که نشان کنیم و بعد از این بان
 فکر نمودن عموم را سفار و مسرور نمودیم بار نمود که جویب اعظم امروز از اذیت
 نمودن بان و کشتن آنها و هر نوع صدمه که ممکن است بر آنها وارد بیاید نیز نیست من
 تمام بیوم که بر کس بر علم مرنگ شده باشد هرگز که موفق بر اذیت این بان
 خانه منگنه بشود که پیش مغفور است و عدش میرود و خوشحال باشد که موفق
 باین عمل خیر شد بدان این قبیل بیانات بسیار ذکر کرد و خلاصه در آن نقطه
 شب جویب فلک حاضر بود از جمله رضای خاطر این شیخ جویب و از سر
 بر حقیر زنده و ان جویب بسیار بر من سخت و دشوار بود زیرا که اهل آن
 اینکه در این شب مرا جویب بزرگتر از شتم را کس بعد از این جویب مرا حبس
 نمودند مرا بحال خود گذاردند و چند روز جویب با حال شده بودم بعد از
 ساعتی قدری میان آمدن آنان خیزان بزال خود رفتم در روز ششم مهمانان
 متفکر شدم که تا که عنایت آنها شامل شد و شمیم جان پرورانه مهتاب معیبت
 بوز بدن آمد عدالت سخت و حزن بسرد و تبدیلست در فتوحات قلبیه

حاصل شده الهامات و در حق چون غیث همانند بر قلب نازل با قف غیب ندارد و در
 ظهور ملک بشری بک حق بقدر تو نزول میفرماید از آن ندر روح افزا سرور بر
 سرور افزود و مستحق لغا سر جان شدم که ناله نور ساطع این کلمه و برانته
 وادرسینا و کلمه طور مسجد از انص و بیت معور شده در بیک کیفیت ان بمقال در
 در بنام بدست لم یفرق لم یفر در ان حین رب العالمین سلطنت روم سز مین
 مایب شرط بجه تقویض فرمود ان ۳ شرط انقطاع و اعطاب و استقامت است
 مذکور شود که صاحب این سه صفت اگر کسی باشد سلطان است اگر کسی هلاک
 ریاست و سیر داشته باشد چه انقطاع از غایت بلایا و شقاوت نداشته باشد
 چه اضطراب بر کمر دست در خاوت از او موار شود چه استقامت در این سه صفت
 از خوف طمع و هوا و بوس فزه و بد است با بر مذکور شود هیچ که از شرک بیرون
 آدم تمام این خلق در فظلم از همه خیر تر و بجز خوف از من برداشته شد که اگر
 هیچ اهل عالم با شیخ سنان بقصد من حرکت نمایند فزیه خوف در من نیست ابتدا
 کلمه ای گرفته ربهانه بگردن او بسته در مسجد حاضر نمودم و در میان ان جمله در مسجد
 بستم جوید بر دست گرفته ان کلمه را محاطب نموده چوب بر او میزوم میگفتم اس
 حجت الاسلام حضرت ایام اسلام خون آسمان تا چند حکم ناحق بمناس
 و از حق اراض بکنر همانه فطمت بر نیز شده وقت انقزام و مکافات عملت
 رسیده خلافت ابراهیم چوب بران کلمه نیزند و این کلمات را ذکر می نمایند و این کلمه
 فریاد می نماید مردم هم جمع شده شامش اینها بند و کلید بر جبر تنگ که واقع شده این

همان ابراهیم است که بوم فهد او را بقدر در سینه زدند که در آن سینه این
 بلا نش نمود و هر ایا هر شده که امروز باین ولیر و جبار است. باین انحال منقول
 شده عاقبت عمل بر این مطلب نمودند که با پسرهای از بیس صد سه و از بیت
 و پره اند که با کلا دست از جان شسته خفقی شده اند که بیرون آمده قصاص
 نمایند و ابراهیم را باین اعمال تحریک نموده که اگر ماها با او متعرض شویم بر
 آمده ما را با بقتل رسانند انجاعت نمود این خیالات موموم را موعظه اسباب
 خوف و رعب از بر سر خوف مهربا نمودند و دیگر خائف با و فکرت نمودند ابراهیم
 این مطلب را دانسته بر جرات و جبارتش مرا فزاید بر آن کاتب را از حلقه در مسجد باز
 نموده داخل مسجد بنیاید او را در محراب مسجد باز داشته مسجد و چند خوب با زنده
 نگاه نشد که بنیاید بعد او را بر بنیاید و او را تو به میهد که دیگر خندان رفعت
 رفتار نشاید و از خلق رشوت اخذ نشاید و مال مردم را بغصب تصرف نشود
 و بعد آن کتب بیرون آورده در جای بنیاید و کار مردم بر کوزه در کوزه بازار
 مشرف بنیاید تا وقت زوال موذن بر بام مسجد بر آید که اذان بگوید ابراهیم کار را
 این که کشید و بسوزد و مردان بیچاره از خوف فرار میشدند خود بجای موذن ایشان
 نکرده مرتبه بیصوت جلل الله اتمس بکنو بدان روزنا از خوف امام جماعت مسجد
 نمود و از این حرکات مدحان ابراهیم جمیع اغیار ایشان بنیاید که را بر حرکات
 با همه غیالی در زبر سردارند و کل خائف شده افکار رخصت و خشوع
 بنیاید و مال آنکه هیچ کدام از این افعال او را فرستند با بر چند روز در

در عمل ذکر در حق خود بزرگوارند و عین ورود بمنزل حقیر آمده این از کار ایشان نمود که
 مفضل بعضی شد و دیگر بیانات ذکر نمود که بزرگوار او بر سلطنتش در لیل بود
 از این قبیل بود میگفت این امر مبارک را بدست که وقت آشکار خواهد
 شد و صحت صورت امر آنست که در هیچ اتفاقی منتشر نخواهد شد و اگر آن
 کسی که در این ایام سلاطین بین العبادت و روستا را شهر با ۱۵۰۰۰۰۰۰ کلمه بماند
 الله ابراهیم را فرموده ابراهیم است احدیست من سبقت ندارد و کسیکه او را
 مسجد و محراب و منبر ایشان را غراب نمود و تمامه جزای اعمال و سؤال مال
 ایشان را نمود ابراهیم بود و اگر نبویان سلطنت الهیه احدیست که در برابر
 افعال نبوی خلاصه چند روز در بند مانده بود و تمام ۱۱ حجاب رفت بزرگ
 خود ایشان را بشارت میداد شهر را بمنزل حقیر رسانید بعد از پنج روز مراجعت
 بنقله نمود چند روز را ملاقات او نداشتم روزی که اخرا خوشتر شد که خود
 که ابراهیم را دیدم دستها را با جفت بسته و نظر همراه او بودند از منظر
 او را آورده باز حکومت میردند نظایش که بمنش افتاد گفت بر فغان بگو ابراهیم
 تو پیش ندانستی با غله حرف همان است که گفت ام حقیر بسیار تفکر کردم
 که ایادیکر ابراهیم چه فتنه و فساد بر کرده که او را بظهر آورده اند و مردم
 از این مقدمه که ملات در خانه نشسته بودم دیدم کسی در ب خانه
 بیگانه و در مزه بسیار بد در را نمودم دیدم ابراهیم است نه گناه

بر سر فراز در کفش در با حاشیای آن شکوفه ابروی آینه‌آلوده وارد خانه شد.
 از کیفیت حال او پرسیدم و سبب آنکه او را بشهر فرستادند نزد حکومت
 می‌باشد چنان بیان نمود و از بعدم معلوم شد آنچه ذکر نموده از مرجه صرفی
 بود از نزد بنیاد در هفت هجده روز سرد در کویسم و بازار در میان اجباب
 و اخبار گردش نموده شهر از خانه بیرون آمده بقصد آنکه زینب علیا بدرینج نام
 ملقب بقنفذ که او را از تبت شاید چون فخر انشوی در منشاد از آنکه زینب
 بوده بگفته باشد اتفاقاً فخر و محوکت اهل غنای فرموده آن شوی نام خیال ابراهیم را فتمیده
 احتیاط می‌کرده انشب ابراهیم او را پیدا نمیکند زینب علیا بدرینج مذکور مانده که بزینب
 احداث نموده و بیعت تمام سکه‌ها کلان از جاها و محوکت که بزینب بیرون دارد
 بود در آن سکه با اهرم در آن جاها مرا از دو و نیم توانسته خاک سنگ در آن که بزینب
 رنجته راه آب را سد و در میان بید و دیگر باغ و رسته کرده بوده است که اشوی
 از جهان که بزینب پیدا کرده ابراهیم اکثر آن اشوی را با اهرم قطع می‌نماید و هفت خاک
 او را بیعت در خانه زینب ابراهیم کفازده آنی بزینب و در خانه او را
 بیرون اندر صبح زینب علیا بدرینج از خواب برخواست و در خانه را سوخته
 ملا علیا بدرینج از خانه بیرون آمد و بزینب گفتنیم بیاید آب اند که بزینب بیرون
 نمیشد در باغ مانده احدی از آب اشوی را در وقت اوخ مال حلقه سلف
 و احوال خود را معاینه با حکایت مذکوره در کلام مشرفه مطابق ملا علیا بدرینج
 بقوله تعالی واضرب لهم مثلا رجلیین جعلنا لهما حدما چنین سخن از غناب

وحققتا علیها بحمل و جعلنا بينهما زرعاً کلما اختلفت ائتت اظهرا و لم تظلم
 منه شيئاً و فجرنا خلاهما نهراً و كان له شرف قال لصاحبه و هو یحاوره
 انا ادر شك بالاً و اعرف نفراً و مدخل جنته و هو ظالم لنفسه قال ما اظلم
 ان بعد هذه ابدأ و ما اظلم انت عنت قاسمه و فی ردودت الی رسول احدی
 خبراً منها فقالت قال له صاحبه و هو یحاوره اكلت بالذی خلقك من تراب
 ثم من نطفه ثم سوکت رجلاً ^{البراهمة} لکنما هو الله ربی و لا اشرك برب احدی و لولا ان
 دخلت جنك قامت ما شاء الله لا قوة الا بالله ان توفی انا اقل منك مالاً و ولداً
 نعم ان ان یمن خبراً من جنك و یرسل علیها حساباً من السماء لتصبح صحیفاً
 زلقاً و یصبح مادراً غوراً و یمن تستطیع له طلبها و احبها بقره فاصبح یقلب کتیب
 علی ما انفق لیها و هی خاویة فی عروطها و یقول یا بشر لعم اشرك برس احدی
 هو فی این بیانات مذکوره در قرآن و حکایت ابراهیم و زینب العابدین موافقت
 و مطابقت ^{البراهمة} در این مقام ذکر شده و اگر حفر بخوابیم ففرد بفقره موافقت اثر
 مفعل ذکر نماید بعلول الکلام و نبعثه عن الرام زین العابدین بیجا و بیلی
 من یقلب کتیب و شماست خودی حرکت ^{براهیم} بتاسر حاد و فریاد بکنز او و ابراهیم
 با چهره نفسی مذکور نماید که زینب العابدین بگوید کلام ابراهیم است و خود را
 حاضر در آن جایی که فریاد میکند و میگویند فعل و ملائم منها لظالمین قالوا له
 سمعنا نفساً یدکر هم یقال له ابراهیم بعد از استماع این کلام فریاد

عرقه قانقره و آلهامم باشد در شب خانه کلا نتر حاضر می شود و کز بهمان
 خود را چاک زده فریاد می کند که در اطاق بیدارم که محفل آمدند
 عارفین و سایر بزم است جالس می شود زینم العابد بنم فنفذ واقع
 و چنین را ذکر می نماید کلا نتر بگو بر این واضح است که این شخص محفل
 دارد و او را این که با محفل است می نماند باید فکر صحیح نمود فراموشی می نماید
 چند نفر از علمای و اطراف و اعمان در پیش سفیدان را حاضر می نماید و ابراهیم
 را نیز حاضر می نمایند در اینست کلا نتر از او بپرسد در شب این خرابیها را
 که کرده است بگو بر این دلیل واقع شده که در من است احدی را من می نماند
 ندارد بگو بر این شجر را قطع کردن و کمر بنزد کور کردن و در خانه آتش
 زدن همه چیز از بر سر تو حاصل شده بگوید شمس اینست که در یوم جزا
 مکانات عملی با و داده شده بگو همین شمس نیست که در خانه عمار آتش زار
 و باغ فدک را غصب نمود امروز جزا عملش از دست ابراهیم صادر شده اهل
 مجلس از صحبتها سر ابراهیم خنده بین بند و بعد شمس القول بگو نیز اینست
 ابراهیم معصوم مرده شوست در از هم فقیه شرف و زین نماند و این شمس
 و جسد خدا را که چه پیدا کرده است با آنها او را فوریان خودم با این افعال
 شمس بگو می نماند و جزا چند اسباب بود در دست می نماند با از ارباب دست

گفته ایم ایشان دست از ما بر نمیدارند تا ما چهاره سوه آخر قرار بداریم در آن
 که ابراهیم را بفرستند و حکومت و وقایع گذشته عرض نمایم تا شخصی
 حکومت ابراهیم را بهر نحو باشد از او جدا باشد و بنا گفته و فرار برود و در
 این همه دستها سر او را از عقب بستند و بر او ابراهیم نمودند ابراهیم خلیل
 خان که حاکم بزرگ از جانب نعل السلطان با منتهان رفته بود همان ایام از آنها
 بجنبه بزرگ بیرون آمده بود و یوم بعد از او در ابراهیم سلطان ابراهیم خلیل
 خان وارد شد و در آنجا آمد و در یک روز ابراهیم را با کت حکومت آوردند تا بپای حکومت
 ششمین بند و عرضی که در آنجا که ابراهیم را در آن نوشته بودند با او
 میرنده ملک بر او وارد محبس نگاه دار در همین روز ابراهیم خلیل خان را از ابراهیم
 صلح دانند محول چهار ابراهیم را وارد محبس کردند و بعضی از منتهانات
 جنون ظاهرینها بر او بر ابراهیم حکومت منتهایند تا بپای محبس را در اینها برنگ
 هر وقت وارد میز را بهر نزد من سرفرو آریست بر آنکه من سلطان هم او هم اطاعت نمایند
 تا بپای محبس کوزه با و دارد ملک بر ابراهیم سلطان قدر از بر است سینهها خرد آید
 ابراهیم بیرون آمده کوزه را زمین گذازد و فرار می نماید و در اینجا نه حقیر سوزیم
 و است منتهای که ز کفر فرار نمودن محمود مذکور نمود که بیل من تقوی بن غزنوی
 گفتند میخواهید بیجا بیجا گفتیم حال بیرون اگر خواستیم بر میگردد بقدر ساعت
 توقف نموده بیرون رفت بهایا در رفته فرارها حکومت او را گرفته محبس بیرون
 و او را در کوزه و زنجیرینها بند بعد از او در ابراهیم را در حضور میطلبند و او

گفت شبدری را بیدار بزم شکر قه و در بیان کونستریه برتر و قانور برون
 را بروز هر دو میرسد است جمیع ملک بر سلطان ابراهیم مملکت در پانز هفتاد
 منه خان بمن تو سلطان بعد بیکدیگر بر این شش و بیوانه است او را در آنجا
 ابراهیم را در حصن منغان ببرد و روز دیگر باز مرا جنت لعل حاکم است. نعم
 دارد محبس بود هر چه میخواهد او را ببرد آنجا ببرد و عاقبت فرشتهها آمد
 بغض بود او را از حبس برون زانجا ببرد از آنجا ببرد حقیق و قایم را
 فکر خود گفت حال عمل من بخت و تمام است وقت است که بعد در رفته و اول
 خود را از اهل فناد بگیرم و روانه فناد شد لکن دیگر از این امور است
 از او صادر شد و از آن زمان در آنجا اجناس و در فناد آمده اند و ابراهیم
 نیز همان خیال سلطنت باقی باقی مفسود فکر بعد از این حاجت من است
 مقام بود طلب باقی کشته عبدالحین مذکور در روز دیگر در یک نفر از آنها در فناد است
 و ۳ نفر دیگر جناب ابوالقاسم و ما علیه ابراهیم عدت بیست و نه است
 که در ارض ففس و جندرات موافق و نوزده اند از ابوان نام همه وقت در بلخ
 رضوان افغان بود و احمد ابراهیم در قفس بود و نیز و نیز و نیز مشغول است
 هفده سده قبل که فاند با حث قد من ففوف بودم روزی از محمد ابراهیم مذکور صحبت
 بنویسم در ضمن صحبت مذکور فرمود که در آنجا که در یکدیگر از این ففوف
 که حال با حث من اراده الله عسی بیع ان مقامات که بقدم جمال قدا
 مطرح شده بر دامن ففوف و ففوف و ففوف و ففوف و ففوف و ففوف که یاد
 اطراف آن خلک شده بود آتش که نشسته و مشغول است با این ففوف و ففوف

قدیم جسم نفوس و نوری فرمودند برابر ایم برود آتش را خاموشی تمام رو به دست آتش
 رفتم و میفرمایند این آتش را چگونه خاموش نمایم شد بگرد آتش رسیده فوراً شعله
 از جگر آتش حرکت کرد طعمها را در را بعقب برگردانید مثل اینکه آتش بکله
 از منقار مرغی بدویش رفته قدر خاک برانها ریخته خود خاموش شد و معنی آنست
 گوشت برود و سلاطین را هم از کلمه بیار که محدث از فم نقطه صفت او را کت نمود
 جهت عظمت و بقا بهشت از کلمه عبود الحیون در جلسه ۱۳۱ بعشق صورت نموده
 عیالی و اولادش نیز در جلسه بعشق اهل آرزو انداز جمال قدم و حضرت
 شصت و نه از اعظم الولیج دارند و جمله شش مؤمنه مؤمنه است و السلام

ابن علی میرزا محمد خاوند

جناب داماد میرزا حسین در تهنیت اعجاب بهادر اندازند از غایت عظمی و در سینه
 نغمه را با سر جمالی قدیم نوره بعد اجمالی و ایقان محض و بیست و شش
 قیام بر تهنیت از جمال قدم نموده بیگانه و ایشا طفا و اخلاص و تهنیت قیام
 منجمله و ایشا تراست و ملاحت بکنند طعنه اغیار دارد عاشق
 ازین و دیگر هر که میخشد همه باکت از طعنه اغیار دارد شرح حالات
 خود را تا بتلازم حییون مرقوم فرموده اند مع حکایت جناب داماد و در قیام
 در شرح الله و جناب حاج میرزا جهان در وقت حبس در زندان در یک رساله
 بوده اند علیهم بهادر الله و شانه و رحمت و الطافه و نعتی در فضیلت
 جناب طهیب و ابابکر و جناب آسید را علیهم بهادر الله را نموده مرقوم
 نموده اند تمام ان و کالج در این آرزو در خط جناب ایشان نوشته میشود

و چون اینها را در مقام لازم نه و اثر از شرح بالا شرح خود را مرقوم نمودیم که در
فصل عرض بنور **بسم ربنا البهر الاشر**

پس از حمد و ثنا سر محبوب آفاق نسبت و ستایش مرکز میناف و بتا بنویس
یک نفر از اجتهاد علماء ازمین فایه برزنا عین زبانی شرح لغوی بعضی
از وقایح است که بدو زهد یعنی از حین واقع شده مرقوم شد تا هم بدون
تذکره لغوی قدیم و تبصره لغوی در اینجا در پیش آملی کار نیاست بیاناتی در حقیقت
که مصداقش در آفاق و انفس ظاهر شده است بلکه فایده می آید از
ذکره و لکنونکم یعنی من الخوف والیوم و نقضی من الاموال والاص
والشرکات خلاصه والدین فایه از آیه توبه بود روزی که نفر
از مریدان ایشان جزوه از اوقات حضرت استغاثه عالی ^{العلی} باری آورده
نزد والد آورد اینان قدری برایتان شرحی در غایت شرحه ان الوالد
بار باره خود نخواند بار بار با خود کوی یک گفت بعد از آن در وقت
من بار بار گفت هر چه نماید گفت ^{بسم ربنا البهر الاشر} و در روز دبره از
و با کلمات خودشان شریب کردن استش را آیات گذارد و انرو بیغی
از کلمات نامرغوب هم ذکر نمودند که در یک از قضا و نزاع واقع شده
یک نفر گفته شده این حقیق بانا قدری است که خود است نماید و الخ

در وقت مراجعت بر سر بازاران پیوسته راه را کم کرده هوا تاریک باره باره ایستاده
 میخورد و قدری بر این طرف آن طرف رفته راه بخانه نیریزه بپوشید برادر نهاده که در میان
 دست بایستد راه را بپزند آتش بر حمت تمام خود را بنزد جهان رسانید هرگز در
 در بسته خوابیده مردم کار نخواستند عاقبت انگشها پیش از مفاصل سوا شده آنها را نزد خود
 جمع کرده با خودی یک گفت اینها را بسرو در قبرستان رفتن کن فراموشی با دم آمدن خود
 که با چشمت انگشها اولی را باره نمود با خود خیال کردم که شاید آن کلمات حق بود
 و او بناحق باره کرده جزایر عیش با و داده شد این شبان در منم قوتی گرفته
 در میسر و تحقیق بر آدمی و با اهل بها ملوده بسوزم و چند روز در میان انبلا الهم
 متوقف بودم تا آنکه سید عالم از اهل بها و از جهان شدرا کن حکمت رفتار نمود
 با احباب معاشر ملود نبود در منزل عقیده بهمان بود و چون ایام عیام بود و زمان
 به پسر را آمده موعظه میفرمود مطالب عاییده بیان میکرد از مصاحبت اجتناب
 بپایان و دلیل آنکه اسلیم و بسبب مداراه با لغت و ناله برده بنابر شایع و آنچه نگران
 اقوام و اقربا را نهان نمود امور مصلح شده مرا ضعیف قدر نصیحت خود و از
 سوزن آل و تلف شدن جان و مال مرا ترسانید و عارضه زنجار با ما ذکر نمود
 و آیه مبارکه و لا تلقوا با بیریکم الاله انما لکم الله ربکم و در خانه ام کل مطالب
 ایشان تصدیق نمودم کن دلیل بر حقیقت قرار دادم چون در کلاه نشاندیم
 اشک و مرا عاقی نمود و معتبات رفته در انجا بعد از غلبه قدر و وفات خود
 از خداوند رحمت بیطلبم که از عصیانم در گذرد انتم هو العفو العفورا

و بعد از آنکه در غیر آن واقف از عارضه و کوشش و غیره فرمودیم بفرمان
 اعم و در اینجا با اهل بهما معاشره و مراد شدیم و در اینجا به غیر از اهل بهمان که تابع
 اندل بودند صحبت نمودیم ایشان بعد از آنکه در بیانات خود نمودند و مراد شدیم
 انداختند از برودت انقباس در مهر سیرت و غیره نمودیم آخر خیال بر این داشتند
 و آدم که با بر بروم و طریق را خود ملا حمله نمودیم بعد از آنکه اسباب ما شد و غیره را فرمودیم
 و اسباب سفر در دست نمودیم که بعضی بابت جناب لا میرزا زینب الی در بین جناب سفر
 غایبیم با اتفاق ایشان بقدر و بین رفیقیم جناب فاضل قاضی و در وقت و بین سفر
 داشتند مگر خدمت ایشان رسیدیم و آنچه بود از آنکه ما شنیدیم از بیانات این رسیدیم
 و جوابها را فرستادیم فرمودند در دم چنین خدمت از اسباب مستند و سایر اسباب
 رسیدیم و از بیانی صحبت و کنار می کردیم و فرستادیم نمودیم و از اینجا بهار کوی
 و شیروان آمده و رفیق بقوق نموده اند از حضور خواستیم از آن نشدند بفرمان
 مراجعت نمودیم بعد از چند روز عتاب شد و از آن سرانجام حاصل شد و در آن
 حال فایح از ایشان که تفریح بیرون آدم و بیست شیروان عازر شدیم از
 راه رشت بشیروان آدم را کن و بهر حال هم ندرام نگویند بیاناتی بر زبان زدیم
 و سایر بیگانه که آل در این مدت از آنکه در بیانی نمودیم و در وقت و در آن
 مذکور نمودیم بقدر کفایت و در آن بیاناتی از آن فارغ کردیم
 که ضمیم بر فراقت شما میام خوب است با جناب ایشان که گفته شدیم
 کعبه مقصود نمودیم و بقا رسد الی خواجگان مشرفه و فالس رسیدیم و بهر آنکه

قولی در روز بیستم در زمان ایام جناب کلیم مصحف فرموده بودند که سوم بعد از
 صبح جناب کلیم بود تا احوال فرمودند در آن حین شروع آیات بود آنوقت است
 چند بیت حدیث محفوظ و ملفوظ و در شهریم طریقه تا بشرکت ما کفایت ما سینه
 فیما بین شهریم و بعد بیانات مفصل در ذکر استقامت و اخلاق مرغیته جناب کلیم
 فرمودند و فرمودند که بعد از آنکه در صبح خوب چیزی است به خوب است اگر
 جمله کلیم بود که ما از ایشان را میجویم و حال هم را در مستقیم طریقه ام اتمس
 اگر بنوازم شهرت ایام شهر فیما بین را ذکر تمام کلام طویله بود بعد از آنکه سوم از آن
 رجبی از معد را از آن شهر کمال روح و روحی از جمیع مراجعت بزرگان شهریم
 و بعد با مرجع قدم جل ذکره الا انکم کان فی از جمیع معاد اطفال احباب سیمان ما بود
 شهر با اهل بیت مسلمان رفته مشغول تعلیم اطفال بودم مدتی یک سینه در سیمان
 با عیال توقف داشتیم تا اینکه در راه محکم فرمایند احباب و اخبار تشریح و بعد از
 واقع شد خود در محله و هنگامه بزرگ شهر فریب را حکومت خواست و بر او معلوم
 که احباب اهل فریب نبوده آنرا از چند نفر فکری از اخبار بعد از بار حکومت ایشان را
 از سیمان اخراج بنمایند علاوه آنکه از اخبار بزرگ شهریم هم فرار کلیم بود جناب حاج
 احمد بیلاقی حقیق است اهل بیت بهمان طایفه اند چند روز بهمان توقف نمود
 و بعد اهل و عیال را بزرگ شهرت بزرگان مراجعت نمودم اراده داشتیم
 منفرداً بسیمان مراجعت نمایم اسیر لکن زود ما بس حقیق است قدرت بدت
 چهار ماه مشغول معالجه بودم و بعد از آنکه عیال کدم جل ذکره تا بلیت
 و امر بمرکت بیفرمایند خود فرزند کرده و آن بود که مشط الا اثرات مشغول

عمار و عبدك فرسب ان الامان من نور كوة العذات عتبه و
 الخراب عمار ان الله معك في كل حال انه اعز بود از رسيدن ايم لوح
 حضرت و رقابا اهل بيت و الفاتح و اوردن نجات بشيرند و فرمودند
 از كرايه لوح مبارك طهارت بر اندر جهان هست و بدو خسته نمايد
 اسباب طهارت و تعلقات را فرود آيد با اهل خانه و اهل منزل و خستند
 آدمي نزد يك غير نور و نور دارد ان كوي در منزل جناب و عبد الخافي
 صفا ان جناب ايشان بوديم انما با نوره درم رايد انويست و سنان به شمع
 در آدمي چون است كه كرايه را با نورا انقول نور سبب بر طمان بنا به نورا
 در سيم ز نجاست رفته كفتي و نور و نور ان سلام بعد از فاطمه زهرا جناب سبب
 را با عود شريف نور و نور است و عمار و اسباب نورا با نورا سبب و نور
 يك سینه معصوم جمال قدم لایع و نور و نور انما با نورا سبب و نور و نور
 بعشق ابرو آدم و نور سبب كور خود نورا كرايه انما با نورا سبب و نور و نور
 بشير نجات جناب عود قيا انما با نورا سبب و نور و نور انما با نورا سبب
 كرايه ايشان در سبب ان كور و نور و نور انما با نورا سبب و نور و نور
 نور و نور انما با نورا سبب و نور و نور انما با نورا سبب و نور و نور
 كفتي نور سبب و ان ايام حبه شسته و نورا و نور انما با نورا سبب و نور
 عليهم به آوا الله مشرف بود و نورا سبب و نور و نور انما با نورا سبب و نور
 انان فانه نوره بود انرا قلم سبب و نور انما با نورا سبب و نور و نور

این نامه و از اخبارت و کویجات آن لوح مبارک که از الخیر و صفی است معلوم
 بود که جام به در بزم الهی و در دوران است تا ساقی فرقی که عطا نماید روان
 لوح مبارک و درین مقام ذکر بیست و نوا ایل نظر بجهان نور و حاطه عالمه مطلقا بر اسما
 و صفات الهیه را ملاحظه نمایند اگر چه صاحبان مرضی در کلام از رویان خوش
 بر سخنان خود مند و مختلفان در تعلق حجاب و کوران از این آفتاب بهمانجا
 منوع از شعاع آفتاب بریز نور طبرک کرمین نماید چشم کور را کجی سخن را
 در دست صاحب روان است **فنعلم ما قال الله تبارک و تعالی فرشتگان ائلی**
الفضل الی وان یروا کما آیتة لکن یؤمنوا بها و فرمایم آخر و ما از انهم الا
علیاً و کفر صدق الله ایضا العظیم و صدق رسول الله انبیا الکریم ان لوح
مبارک این است عشق ابدی جناب میرزا حسین زنجانی علیه السلام الله الابرار العظیم
میرزا حسین
 است از نظر پاکوت این خوشا حال نفوس سبک بیدرف قطرت منجذب الی الله
 کشند و بقدر طبع محبت سارع بشهد خدا از جهان و خاندان بیزار طهر
 و از انهم غیر طهارت حضرت است بود که کنار کشند چون در بیج طبع بقره انکا
 شایسته و چون سبب فصیح بر صلیب اسان بیخ مناجات نور در
 چون خلدن جلیب در آتش فرود بان افتادند و چون موسی کلیم
 در دست قطعیان چون بر سفید صدیق در سبب انوار سیر زندان مدهند
 و چون نوح بحر و زولو لان طغیان ستمکاران چون سبب حضور در

دست کوم کفورا افتادند و چون در کربلا رسیدند در راه انار مشغول شدند
 سید یزید و امام بطحا در صدمات و شقاقت را پیشکش افتادند و در کربلا
 تکفیر و تقویت اهل عتقا چون حسین و آل او در دست قوم ظالم گرفتار شدند
 و در کربلا در شدت کرب و بلا افتادند و عاقبت در آن با خنجر و در میدان
 خدا سب تا خنجر و از این گفتار عالم از آن ملکوتی است و شفا نصیب نونایم
 و بدر ایمن خدا افضل الذی اختار الله بهدشته نوره از مشقه مبادیه اکثرین
 ارض ز جهان قرابت بخون حسنان آفریده و در این از حراجه نار قران
 تا فته حدائق بدم اظهار تکلیف شده و طایفه از اهل و قاصد خود را کشته
 بسا نفوس در کمال شغف و شوق روانه شدند از زمین ساق فدایم عتقا
 نوشیدند و همه بسیار جوار و محبت که چراغ نورانی در این خاک خلد طلبند
 لهذا آن خطبه در بار رسالت هر چه در کار کشیدند از کلمات تو بسیار است و آن
 سر ز پیش در نزهت قبا این از مواقع عالمی است که در این روز و شب
 حفظ که نفوس در اینجا مودع است که چون ابر آسوز تا بعد از شرف غم این
 و چون نفیست از حمار و نسجات ایسی رختلوی بسیار که این احوال جان و این
 بخشند از این ارض بر آن کشته و در سینه و در کربلا با آن کلمات در مشرفی
 بر آن نفیست الهیه را تا شکر کردند و در ایات رساییم را رافع این بسیار
 لازم و واجب اگر اجتناب ممکن باشد که مرا صحبت با آن ارض فرمایند و
 بصنعتم که در مدینه عشق مشغول در ارض کربلا مشغول کردند و الذی

در البرکة منسح الله و در این منسح مشغول بخدمت اسرار و نیز بسیار بظهور طوبی
 مس آید اما اخیریان المومنین بعد از تلاوت این لوح مبارک استیجاب خانم
 را بر این نوع برینان رفتم مع اهل و عیال اخویها استقبال کرده ما را بمنزل
 خود بردند و چند روز را بسیار در بدر بار و بار نمودند و اجاب آنها مدتی که جناب
 در قایم و نعمه شریف آوردند حقیر از خانه اخوان بجاس و دیگر نقل مکان نمودم
 و نیز بمنزله خوب که اب جبار و امانت و مشوید و خرمی و در آن همان بقعه کفایت
 باشد و اجاب در آن بنا کرده منزل نمودم و کسب کفایت مشغول چون در این عمل
 درست است اما در نمودم و در خانه کار میکردم کفایت فریضه شده انتظار روحانی
 بانسار داشتیم جناب میرزا در کاره مسلح اظهار القدا از زنجاران غلبه سفر طهران
 داشتند شبی در جناب در قاف و ۳ نفر دیگر از اجاب بدرین کجا ابر خان در تکلیف
 خانه زنجاران بود رفیق چهار ساعت از شب گذشت مراجعت بمنازل خود نمودیم در
 بین ما آخرین طرا و پر و صبح همان شب جناب در قاف و حضرت روح الله بیست طهران
 حرکت نمودند قاف و جناب علی ایمان ایشان ز مشایخت نمودیم قدری بر راه ایشان
 رفیق جناب در قاف بودند برگردید و بحقیق فرمودند حال هر شبی است خبر نام در این
 سفر هداقت خواهد شد حقیر مراجعت نمودم و جناب حاج علی ایمان و فرسخ با ایشان رفته
 مراجعت نمودان آخرین که شب ما بار آورده نزد علاء الدین در رفته بود و منگوس
 شمع بود که شب من چند نفر از با بهار را دیدم ما از طرف تکلیف نام مرا بردند و
 و چک نفر از ریس آنها تازه آمده شبها انجمن دارند و بجا شورش بیانات دیگر

در کوی بیابان آبادی عمارت عظیمی را ساختند که در آنجا بیابان بیابان
 در کا در خان سید فتح منزل داشت چند نفر قوی بجهت بیابان سید فتح بیرون رفتند
 خان محاصر و بیابان سید فتح و اخوانش در خانه نبوده اند سوار و آلوده و
 خواهر سید فتح کسی در خانه نبوده و او را سوار بزرگ سید فتح پشت بام رفته و لوله
 شلیک میل در میان توپها سراج از از این حال و حقیقت نامه داده غایب می شود
 خبر بگوست می رسد که با آنها در یک جا جمعند و بعد از آنکه بیابان سید فتح روانه
 بیابان آمده در خانه کفنه داخل خانه می شود تمام خانه را کربش کرده سواران
 سه نفر کسی را فاطمی بنده آنها را فراری گذارده ان جمعیت آمده و در خانه مادر
 گرفتند در را کوبیدند و او را کتک زدیم بیابان و در دست سراج از حاجت بیابان گرفتند
 گفتیم اینجا نیست خان را از دست برده برادر حاجت بیابان بنزد حکومت بروند و بیابان
 سید فتح و اخوانش را در اینجا سنگین می بیند که ان بیابان خود را نشان دهد
 ایشان را بیکد بند با میانه نزاریم و اگر ان شخص بی حاش را بگویم که از قتل بیابان
 مراد است در برو زرفتم است علك اللؤلؤم از من پرسید که بیابان چینی بی است
 گفتم بیابان منم گفتند که بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان
 انوقت کلاه بیابان برودم گفت ان در و بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان
 بود اسلحه را بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان
 بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان
 سوار طلبیده ایشان را روانه نمود و انما سواران کوهی که در بیابان بیابان بیابان
 بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان بیابان

و کلمه بیجا را کفر از نزدیوم بعد حضرت و در کلام و در سوره اجماع مع جمع ۲۱
 از عکس و الطرح بوقت عصر و در نمودند علامه آلدرم نسبت بخلقت و رقاه بعضی
 کلمات ناخطایسته ذکر نمی بر باد و بفرمانند شخصی بزرگ که کلمات این کلمات منکره و خوب
 است سلطان و مقام هر کس را بیاورد و بیا بینفس پس با و ملوک که نما بر علامه آلدرم کفر
 نجل شده بغرضش باطنی بگوید در رقاه پس در مقام اسبابها بی بوسه کرده او را نزد خود
 در مطلق فرانسوی خانه منزل بدو و مقام نهاد سلطان را بقاعده بدو روز بزرگ تو مان
 از اینست محتاج با نوحساب مرغام را کن ان بر نیت خدیش روز بزرگ فرقان ام محتاج
 محمود خدایه مدست با نزرده روم در مجلس نه نجان بودیم ان ایام ماه میام
 طهارا جناب جزو رقاه حقیق را در مجلس حاضر نمودند علامه آلدرم و مظفر
 آلدرم و سایر اهل آن حکومت و چند نفر از علمای آن نجان در آن مجلس حضور
 داشتند و در خصوص این امر مبارک صحبت مینمودند جناب و رقاه اثبات مینمودند
 و ایشان رو بگردند و جناب و رقاه با قوی فلق و بهاء و قدرت دلیل و برهان
 همه وقت برایشان غالب بودند و تقسیم کل عاجز و ساکت بودند و در
 و در آخر این کلمه را بر بیان قرار میدادند که جواب شما سوار شمس و سنان در
 چیز دیگر نیست همان و بیان ما حرف شما نیستیم ما با منوز یک کلمه ذکر
 نکرده ایم شاید که از نورات انجیل و فرقان جواب مینویسد آنچه ما بگوئیم
 سعاد قرآن را هم کسی نمیدانند قبول نشناخند و باز از بر اثبات مطلب خود با
 قرآن تلاوت مینمایند بگذریم بنحیث قرآن نورات و انجیل تحریف شده باشد
 فکرد دیگر مینمایند از این است که سوار شمس بر اثر شمس جواب اینست این است

برهان کمالی بعد از حج عماد و توحید نورانی برهان را بسط می نماید و در کتابها
 بلوغات روح القدس بقا صله که ساعت ساعده ذکر یعنی پنجم و ششم اتم
 مجلس موقوفات بیرون در آخر بیفرمانند این است حقیقت مطالب که ذکر شد
 قدر تبیین از شدت فقر یعنی الهی معلوم است الا لا اله الا الله ما نعبدون ولا انتم
 عابدون ما اعبدناکم و بیکم و بیکم ^{و حسن نظر} در این کلمات برتر و در این کلمات
 مشاهده با این فنای کمال و این فقر و بیگانگی ^{و حسن نظر} در این کلمات برتر و در این کلمات
 عالی برتر و در این کلمات برتر و در این کلمات برتر و در این کلمات برتر
 از این کلمات برتر و در این کلمات برتر و در این کلمات برتر و در این کلمات برتر
 عالم بعد عالم قسم است که اگر بگویند من نیستم از موجب شرف خود عالمی
 با بعد ثومان و علا و از جهت بان ثومان ستر از این کلمات برتر و در این کلمات برتر
 و در این کلمات برتر و در این کلمات برتر و در این کلمات برتر و در این کلمات برتر
 فرمودند من از جانب شما کمال ایشان را می دانم ما در اول قدم سر با این کلمات
 بلکه زود وقت از جهان و ما فیها امریه مذکور است علم حال در سبیل خدا ملک اولیوم
 شما ما را بهتر است بخوانید ^{و حسن نظر} در این کلمات برتر و در این کلمات برتر
 منم بان را ضمیمه از بر این کلمات برتر و در این کلمات برتر و در این کلمات برتر
 و گفتند ^{و حسن نظر} در این کلمات برتر و در این کلمات برتر و در این کلمات برتر
 شما و ما را هم نداشت ^{و حسن نظر} در این کلمات برتر و در این کلمات برتر و در این کلمات برتر

کل اینک عشق محکم بنمایند چه از اعتبار و چه از احباب اگر چه صدقاً عزیز
 از این جهت چه بگویند بگویند و در یک آنک علاءالدوله گفت من محبت
 بر شما تمام کردم و بگریم و واقع شود کنه خود شایسته و در بگر در خصوص حقیقت
 این قسم فرموده بودم که مراد از زنجان باشند و حاضر ایمان و جناب و رقاب و روح اله
 را بظهور این بفرستند و این مطلب بسیار عجز شده بود جناب و رقاب و رغبت
 بعد از الدوله یک روز من یک مطلب بنمایم و خبر شایم در آنست که میرزا حسین زنجانی
 در علق بود و چون نعل عشق را بر بیجا بهاس عشق این اعلان سر شایم که حضرت است
 با همه که از ایران با نفعی است آمده ایشان را اطمینان در عهد که اگر با این شیخ نون
 کسی باشد متوجه شود و بر شد و میرزا حسین با این اطمینان بر زنجان آمده گفتن او در
 زنجان صلاح نیست اولاً ما بظهور این روانه نمایند علاءالدوله قبول بنمایند چنانچه
 معین نموده که ما بظهور این بر نیز از بر اسرار ما از سکار سب است که در خود و چه که
 از خود ما گرفته بانها دادند و بجا طبعید کند با نوازه با سب یک در سبته خود
 از خبر حاضر کرده بها و کردن ما با استوار کرده سوار نمودند حق عالم است
 که در آن چه سرد در از بر این فایده رخ دادند بر آنکه قبل این حرفه بود که
 مراد از زنجان بخواهند بکنند و از این سبب محزون بودم آنوقت که بفهم کردم که
 با جناب و رقاب اهرا بهبستم سبب سرد و جود شد و جناب حاضر ایمان را
 سوختم قهر از خروج ما با از زنجان ایشان را بکنند زنجیر نمودند و در فراق شایم

و باز در باطن را نیز بسته و فلک را بکمر او بسته و طبق سبب قرآن حکم بسته روانه طهران
 نمودند و بعد با ما با چند سوار طایفه ای روانه طهران نمودند اما با همه دستکاه شام خلق
 از همان از وضع و مطربت از جهت تماشا بیرون آمده و از ازدحام غایب براد عبور
 میدادند و مشهوره در بست سوارام مستحقفد قرار داده اند و بکر معلوم است که بکلیت بسته
 و بهم جاء جلال بهم ایم خلاصه فرستاده خلق را از میان راه و کرده چون ما هم سوار
 شدیم از وسط باران گذرمانید فریادها و گدازان جمعیت و میشدیم جناب و در قایم نظر فرقه
 نمیدادند و فرمودند از راه عشق و محبت همین است چنانچه جمال قدم در قدمها عذر و در غایت
 بیزار بود خلد و عوار محبت او قاری می جرس بدانک جرس طایفان و نیت کوفت
 قشر بداند که ترسند کلاسه و غیره قافله القهر عنتم و تم محجنت
 این اسیر و کند زنجیر و ملانیت از صغیر دیگر از جهان کواکب است با بد ما مید
 خلاصه ان بودم قریب بغروب بزل و بیزج رسیدیم ما را در مجلس منزل دادند
 و نفر از سوار با آمده گفتند سر شیب شما را در بناید با همان حالت کفر
 و زنجیر بر حمت شام بمنزل سرتیب رفتیم و از اطاق طوان آمدیم و دیدیم
 چند نفر آخوند و بعضی دیگر در آن بجا حاضرند و چند نفر دیگر گفتند در دست
 گرفته این راه اندر شخص و بجناب و در قانوده گفت حال چه میگوید جناب و در
 بان شخص اهدنا نفر بودیم گفتیم آنچه گفتند بوده گفته ایم و بکر بنا بست در
 ده کده از سر کبریم و استظافی بریم و کمان نمودیم که این گفتند ما را آمده
 که ما را بفریب کون در هلاکت شما بند معلوم شد که این از حسد و احتیاط

اولیاد با هم پیوسته که با او با ما فرار تا بیم یا جبارست در بکر تا بیم بکنه تو حضرت
 روح الله ذکر کرد ای بچه تو ام بانگ بستر جناب و رخا فرموده او ام نقلید برش
 کرده و بعد بخانه آورده از براس روح الله هم گفته در سمت نموده بهما این کز در
 در هیچ منازل قبض از و در چند سوار رفته امین ان قریه را خبر میکردند که چند نفر
 بانگ اسوار با سینه منزلی معین نمایند و فراول بدرهید در چین و رود غلغلی ان قریه
 جهت خفا حاضر بودند روز حضرت روح الله در وقت مرور میان جمعیت
 عبا رخت را بر در سینه بشده و رخا منتف شد بوم جناب و رخا بر روح الله
 فرمودند فرزند بر در و در چاک کنه را بوی شهر و سوز شود که کویا خجالت کشید این
 غلامت از بر ارتقی همه در سینه جمال قدم است قدرش را بدان این عنایت نصیب
 همه کس نیست شکر زانغ از غلغلی از جبار صبر و قید نیست این کرامت
 محض باشه باز و ملازمین کرده اند از اول در اسلام در نقر از اطفال کز زده سالم
 را گفته زنجیر پیاده اند اول سید سخی و است و هم تو کالت ندره بر قدر انرا
 روح الله مذکور نموده که سنه از جمله اینکه با هم قدر بر سر شده بود با عبا
 و الا نهایت سوز را دارم که مورد این عنایت شده ام در نقر از سوار با
 اولاد همراه بودند نگاه گاه آمده ناز بان بر ماها سوار با نیز در اینها هر دو
 قدر حرکت میکرد و سینه می نمود که کویا طرا و بکه با نرس از ناخون بخواهد سوار شد
 و آبدان که در پس این سوار با بود مرد نجیب بعض ایشان را از فرات طبع
 باشد لکن ایشان انهم میتوانستند صدره و اذ بیت وارد می آوردند بکر نفر
 از ان ار اول آنگی نام داشت گفت اینها کافرند بر قدر ایشان را از نیت

تا کلم صلوات بر پیشتر است ~~و در قافله این کلمات~~ ~~تغییر شده~~ فرمودند که در وقت
 میان ما و شما حکم نماید نیم ساعت بعد از این بسر چشمه آب سرد بیدیم و بریم آنگاه
 قبل از این تا چشمه سرد چشمه آب آلوده قدری آب خورده و دلش برود آمده بشدت تمام
 و برود خاک و لطف بیزنم و فریاد میکند و آنچه معا بود شود در علاج نشد و یوم بود
 وفات نمود جناب در قافله از این فقره بسیار مکرر شد فرمودند من بیدیم هم این
 شخصی از آه من این قسم شد از این از بر سر من ترک اولی شد خوب بود در باره
 او در قافله بود و طلب در این وقت بنفوسم خلاصه آمده وارد طهران شدیم شب
 اول در اصطبل بیانشاه سرتیپ بودیم صبح میرزا عنایت ظاهر و وزیران
 این جناب بر نزد و قافله ما را دیدن نود نه در فتنه و از بعد ما را بخانه معین الدوله
 برادر علاء الدوله بردند و بیدیم جناب میرزا بهمان را آورده در اینی حبس نموده اند
 و ما را نیز با این حبس نمودند بعد از چند ساعت جمع فرانس و غیر غصب
 مع آیب اشبار وارد محبس شدند ما را با برداشته از میان بازار بارستان
 جلالی وارد اشبار نمودند در درین راه در محل اسام ما را ثبت نمودند
 اول ورود در در حجابان پیشانته با و سلام کرد حاجران بهمان او را شناخته
 گفت یوسف عمو بازم بود را اینی مشرفقت بعد از مرخصی منم مرخصی شدم
 از قتل معیشت را بد شده بنام در در راه از نشکند ارم گرفتار شده مرا
 حبس نموده اند و بعد معلوم شد که بیست و چهار تا کس این جناب حاجران
 و چند نفر دیگر از حاجران و قاضیان در همین اشبار حبس بوده اند و این
 یوسف عمو هم با ایشان حبس بوده و او را رعایت جنهم اند از این
 جهتم فرستند و سرودند جناب و در قافله لباس و او را خلاصه این که برز و

با ما اطفال مسکین با هم نزد محبت بیجا غنیمت که در بکر در حبس بجاها خبر
 رسید که بعد از خروج ما با از زنجان بحکم علاءالدوله سر باز با اموال
 و اسباب خانه سید فتاح را غارت نمود و عمارتش را ویران
 کرده و بعد اسباب خانه حقیر و حاجران بیجان بیخفا برده عمارتها را خراب
 و ویران نموده اند اهل بیت حقیر با اطفال صغیر و اهل خانه حاجران
 را که از خانه بیرون کرده بودند بهر کجا که میروید از دست و حرمت ایشان بیگانه
 اقوام واقربا کسی ایشان را راه نمزد خود نمیدهد ایشان را بد شد شب
 میروند در امام زاده که ز پار شکاه مردم انجاست خادم امام زاده ایشان
 را بیرون میکند عهال حاجران برادرانش پناه میبرد چون از اغیار بودند
 راه نمیدهند را بد اطفال را آورده در خوابه شب را صبح یعنی بند و حلق زنجان
 اندون مردم آمده ایشان را سب و بعضی بیجا بند و شانت میکنند اخی بهما را قتل
 ملا محمد و ملا علی اصغر صبح آمده جماد و جلال و طیبه را برداشته بخانه
 خود میبرد و با خود گفتند بیجا بند که اینها طفل اند باید بست اینها کلمه شهادت
 که از ملت طیبه طفل هفت ساله بود این حرف را که از محمود با خود شنیده
 خائف میشود بگمان اینکه کلمه شهادت که بر سر ایشان میگزارند بخوانند
 زبان ایشان تراغ نماید و نفس آنها را غافل نموده دست جمال را گرفت از خانه
 بیرون آمده فرار میبرد آمده بوالده خود ملحق میشود و در خوابه میکند

مرعای بعد از سه روز از قریم خیر اهل فرج الله نام خود را در اول بیت
 حقیق که از اصحاب است پس بزرگ خود را میفرستد که اول بیت اقل و اقل
 را بخیر اید بر نه او هم بخوف و انقلاب آنها را بر او شنید بقریم خیر اید
 برساند و بدت ۹ ماه است از عمال و ائمه حقیق میباشد و بعد بنام
 احمد حسن اینم حاجر ایمان اهل بیت خودشان مع عمال حقیق و همشیره
 خودشان رو به حضرت در محاسن برست تمام بعشق اید سر راه و رد
 خدا صبر بعد از اطلاع خزانة هارث و برون اسباب و تجارت بنام و در کاتبتم
 بنف و دو با حقیق مزاج بنف و در موشی منظر و در جسد با زار بود که کفلی زوش
 شود و دیگر از این بنف میخواستند سود را چنین خوش است که یکی کند کسی در
 انبار از او این را جل اخذ ملاحظ بر ما با سخت گرفته بود از بیرون ام کسی
 بحال ما با اطلاع نداشت تا به محبت در از بیت نمودن کوا است بنف و در
 و طمانه روزی نصف نان بهر یک از ما که میداد در حبس قلمش نظام
 سر تیب فرو بنف از ما لغز اگر ام مقدس دولت محبت بود که در حبس
 ام حوزت روی بر حالت با ما مطلع شد این تر بهر ما نمود تمام اهل محبت
 بجهت بنام ایمان نور شفقت بشما به چند ایام به در محبت با و راه
 بهر نفر یک بشقاب دادند یعنی استند به ما اندر سر تیب منفر شده گفت
 مع تمام اهل محبت را بهمان کرده ام کل با بر بخورند بعد از ۳۳ یوم در نظر
 از اهل محبت را ۳۳ قرآن بول دادند و در این ایام بود که این با بر

چند بود که گفت که ما با خبر از برون بر طبق واجبات ام از ما اطلاع
 نداشتند بکس نفوازا حجاب ندر بر نوره پسر خود ما نند و نایب محبت برده
 و از او خود پیش من می آمد که این فرزند مرا که تا فرانس من میکنند و بفرستم کوشی
 فید بر او را چند روز در انبار نگاه دار و قدری وجه با و بده تا نایب قبول
 شود او را آورده داخل انبار شود لکن او را کندی زنجیر ننموده ان جوان کیفیت
 احوال برکت را جو یا بولد از احوالات امام کی بر سطح شد و او را ابراز نداد
 و بعد از چند روز بر پیش آمده او را از حبس برون برد جوان کیفیت احوال
 ما را با حجاب بیان می نمود از بعد برزاکاظم زنجانی اسم برزاکاظم و میر
 فتاح که قبلاً از ایشان زبطلان آورده در انبار حبس نموده بود و کمرش را بند
 روزه از حجاب مدد می رسید و اسبابها سر حجاب برزاکاظم در خانه معین
 بخت باز کرده پنجم کتاب و سنگس و قطعات بجز ملکین قام خود بر داشتند با بقرات
 با نبارش بر سر ستا و نند و تسلیم حجاب در قانمودند ایشان به نایب انبار
 دادند که در خزانه خود نگاه دارد در میان اسبابها انه الار بنبر که از لباس و
 کتد و جامه و شلوار و غیره جو نایب کتد جا بر و شلوار بر داشتند و کتد
 و لباسها هم هر کدام بخود است برداشتند و در قافه خود در و کتد جا کرا
 روس وارد بخارا شد اسبابها سر حجاب بر عموفا سر مسجد بستند حجاب
 آخوردند و دادند اوراق صحیفها که با سال سر باز و اسبابها جو اول
 بخارا بکمان اینک اسباب حجاب خواهد شد بکس نفوازا حجاب کتد خط و نم
 اسم نه نیا ز پیش مجلس کرده نه بقرآن اعتقاد دارند بر مسجد و حجاب

امروز هم همین رسم است بنیاد جمال قدم جلوه کرده است اعتقاد بود قارارد
 و نه باوانه و نه باشیاء عیالین و روزگار عکاسان آمده قلمس ما با چند نفره
 در اینبار بودیم برداشت و عکوس احباب که از میان اسبابهاست جناب
 و رقا بر واقعه بودند و در آنکه جناب و رقا اساسا آنها را در پشت آنها فرست
 شود و پشت شما را در پشت اعلی نوشند شما را حضرت معبد با سبب عکسها
 و شما را برده بودند نیز و حاجب الدوله که بنظر ما بسیار از روز غیر
 بنامیب و بنبار میگردد و رقا این جناب است اسم سید مطهر از رقا حضرت نوشته
 من حکونه این عکس را بحضور پناه برسم نایب آمده کجلیت را جناب در قاع
 نمود فرمودند بر حسب الدوله عرض نما بر از قول من که بزندان نشر یغی بنیاد
 بعضی از لب سائما ایشان عرض شما هم بود بعد هم جناب و رقا فرمودند خواب
 و هم گاد سبها بر من ممله نمود و شما فرست من ز رنجیرش امروز معلوم میشود با کاه
 حاجب الدوله وارد شد جناب و رقا از روز که نوشت بر سبب هم کار داشته
 فرمودند که عرض من این است که کتب و نوطنیات که از ما برداشته اند حضرت
 سلطان از قول معبود علی دار بر که در آنها سید کتایب و ملا مقله کنند که کلمه مخالف
 دولت و بافتنات انصافیت در آنها یافت میشود با مقله اند در محض انصاف
 حدیثی تمام حاضر شوند و جواب سوال شود و بعد از آن در باره ما دیکم تا این
 محض فرمودند نوشته شده در این حدیث است و این مقله از نسل سیم است
 حاجب باین عرضها اعتنا کرده جناب و رقا بعد از صحبت را که میخواهد
 باین مقله در روز هم شما را بنامیب نوشته سید اب نوشته چند قلمه تا این ذکر کرده

چو به دست خود را بر سر دران و در کار خود بیرون رشت از جمله معلوم شد
 که بجان اینکه جناب و درقا بخوانند با ایشان اول بر من و رقا فرمودند
 تعبیر خواب معلوم شد و بعد فرمودند از خدا بخوانا ۴۴ که با نعت شهادت
 نصیب نماید با خدا عزرا بن حبیب و بعد تعریف شهادت فرمودند و عظمت
 مقام آن فرمودند جمال پارتک چشم و عده فرمودند ابراهیم است که باین مقام
 فائز شوم بوم بعد حضرت و رقا بنایب رضی الله فرمودند در رب الخاق
 که اسبابها را کنارده باز کن بها سهار مع عوفو نائیم در باز نموم بها سهار
 خود را بار فتح الله عوفو نمودند در همان چند روز هر زار ضار کن کار بر
 کولم مشاء را شهید نموده بود و اهل محبس ابراهیم اطلاع نداشتیم و گمان اکثر مردم
 از آن بوده که اهل بیت این جبارت نوره اند حاجب الدوله خود سرانم با چند
 فرانس و چهار میر غضب وارد زندان شدند کسی نمیدانند که همه خیال دارند
 جمیع محبوسین با بهمان ن را در خلیف کنیزانند و قفل زندان را محرق و سید فتاح
 را با زندان در یک سلسله نمودند تمام اهل محبس منتظرند که با چه واقعه شود
 بعد تا بی فایده بما چهار نفر گفت سلطان در اطاق تحقیق بخوانند استغاثی
 نمایند از زندان بیرون آیدیم و دیدیم هنگامه مجاهدت حسن بیرون زندان
 بر استاز قراطیس سر باز و پشت با آنها اطراف فراوان با نعت در دست
 ایستاده اند حاجب الدوله بکلید در زندان گفت اول و رقا و پیش
 آنها و در تعبیر ایشان را باز کرده بعطف داران دراز بردند و در را
 بستند و هر که ایشان را خبر میدیم تا گاه دیدیم براد نام زندان بان خبر

خون آلود کرد و بر سر او سنگ پاشان کرده و دم نوحی از او شلخت مع دعا از این بیان
 بر او و برده و از یکدیگر گمانا میبودیم از بعد معلوم شد که در روز دهم بودیم و بعد فراغ
 آمده فلک را بر ما گمان نمودیم که بیخود است و رقا خوب کار است و غیر خون آلود را
 حمل بپذیرد بگر بجزویم و حکایت شهادت حضرت و رقا در روح الله را چند
 فراتر و سر باز که در دوران بود نیز این نوع زکر نمودند اینک حضرت و رقا
 را بدلان آوردند صاحب الدوله پیش آمده گفت و رقا خوب کار خود
 را کردی حال بگو اول تو را بستم با پیرت را فرمودند میل خود شستم فراتر
 خجسته از کمر کشید بر شکم و رقا زده خجسته را تاب داده گفت احوالت
 چگونه است فرمود الحمد لله از حال تو بهتر است حاجب الدوله عفتبار
 شده امر کرد کردن حضرت و رقا بخیمه گذارده چهار بر غنیمت حمد مبارک
 او را باره باره نمودند در مقابل چشم روح الله و بعد نیز روح الله آمده
 یکدیگر بر احوال پیرت را ملاحظه نمودند حالی بسیار بر پیرت و با بیها معنی شما
 تا این از دولت بر سر من منصب بگرم دستم فراردم روح الله او را نشانید
 میفرماید ما دیم را بر بنار خیر و نیک محبت یوسف بر از درام معاد و ان مردود
 در غنیمت شده حکم من نماید فلک را بگردش انداختم فرشته نازل
 را بجز نوده او را عیب دار معلق نگاه میدارند قدری در وقت بازده مسکنت بخورد
 او را بر زمین بگذارد بعد خاتم کرد بنزه و حاجر ایمن را وارد ان دوران
 نمودند نگاه حضرت روح الله چون مرغ نیم بسمل از زمین بر جسته
 و باره بر سر او نشان افتاده تسلیم مشار حاجب الدوله از ملک چشم

۱۱۱ بخیر است
 بقره نه البت

خوف و اضطراب بر او مستول شده فوراً بیرون بگشت ایها را ببرید
 نگاه دارید فردا ما را وارد حبس خانم نمودند و جز از آن گفته شدن شاد
 اهل زندان اطلاع ندارند خلاصه آن روز و شب لایزال در محبت و رقابت و ایام
 بگریه و ناله مشغول بودیم هیچ فرشتهای از میان ما نماند با ما بیرون کرده در
 عوضی با ما ماندند پس بواسطه نبودن شکر با جناب حرم ایها یعنی برکنان خود بود
 ایام و بیک حالت سرور و انقطاع عیب و صدمت داده که بوصف و در نفس آید قدر
 بول داشتیم بسید فتاح و بعد قلم را زیم که ایشان بعد از ما خارج نمایند چون
 ایشان اقرار بنیای کفر ننموده بودند خیال کنش ایشان را نداشتند لکن ما در نظر
 مستعد شده بودیم قدر نیابت داشتیم بر ما بر بیان کلمه بداییم با اهل محبس فرمودند
 بر ما در همه آنها را بخوریم که خون مان زیاد شو گفتیم معلوم نیست که ما را طایفه
 بیندازند یا سید میرزا گفت اشکاء الله سید میرزا چه عرض نمایم که فاعله
 چهار ساعت چه حالت خود شمس داشتیم لکن چه فائده که قابل این لبض
 اعظم نبودیم و بعد از ظهر از در زدند بریم تمام اهل محبس بر ما سید و سخن گفتند
 حشر سید فتاح و محمد قلی که با بیها شاد را گفته اند نگاه بنا بودیم چند روز
 جشن خواندند این ما را امر خاص شایر حال با بیها با عیب شدیم که ما در حبس
 ماندیم از شنیدن این خبر بسیار بر ایشان شدیم و بر ساعت خبر کذب
 جعل نموده ایشان را سید امیر روز چند بانگ را گرفته گفتند اندر تمام بلاد ایران
 با بیها را بیکر نمود یکتر حق عالم است که چند روز بر ما چه کز نیت است

معلوم شد که عاقله جمهور است. بزرگوار و در روزهای خفا که خانه باین
 در خطب جارت نموده است قدر آورده شدیم بعد از بیست
 یوم میرزا محمد کمانش و سید حسین و سید ناصر که از عاقله جمهور طلب
 بودند ایشان وارد زندان نمودند و کندی خیر کردند و در مقابل آن
 ایام جناب ملا محمد زکریا صاحب نظر در ظهور بود ایا در وقت روز
 میرود نزد چند نفر علمی در این ارببارک صحبت بینا بد ایشان از جواب
 ها بر نشود بر آن قاطع را بجهان سراج رند و جناب ایشان ما کنگ و از
 زده ایشان را بحکومت تسلیم مریض بند او را بظهران بحضوره در اعظم
 میفرستد صدراعظم بگو بد منخ او را ایشان اسم برایت در رویش خانه نیست مریض
 است جناب ملا زکریا بگو بد منخ خانه بستم و ایب السلطنه مرا ایشان سده صدر
 اعظم بفرمایند حال که خانه است او را بپیر بپیر زندان فرستاد او را بپیر در آورده
 چند نفر بپیر ایشان نیز شد جناب الخو نیز شکر و حمد آنقدر بینا بد او را بپیر
 که حدود کارش از بر سر هم بود میفرمایند بپیر منخ از این جهت بود که طلق شد از آن
 و حیوان نیست که از روز چهارم و او را شربت بپیر کس بپیر منخ یا بپیر آمدن
 دست را بپیر بپیر ایشان از بیست نمایم بارس بنای ملا زکریا و او را
 زندان آنوقت کندی خیر کرد و نیز بهما سپردند که با او جواب و سؤال نشایم
 و ملاوت در مقام با او بگوئیم تا باب زندان آمده با پیر (ان) گفت

گفت باید با بهار را بشناسان و هر فرموده من کسی را بشناسم گفت
 چگونه بداند در طهران با بهار را نشناسم گفت من چند نفر را بشناسم
 حاج میرزا آقاسی اکبر حاج میرزا حیدر علی میرزا یعقوب شهابی را
 بهر آنکه بشناسان با بهار را بشناسان بدیدم تا به باب در برابر او
 مشغول بودم پس آمد او را آورد پیش ما گفت او را آنچه طو بهر ایشان نزد
 ما آمده آسوده مشغول کن تا حکمیه را ایشان از برابر ما بگذرد
 و بهر ایشان بود با اول نه ندان و اجزا از زمان از نایب فرانس و غیره
 صحبت نمود و ایشان سخن تیر و اسلحه را بنمودند و سبب را گفتند که در پیش
 و حاج میرزا آقاسی بودیم که قدر در ملاحظه حکمت نماینده قبول نمودند
 میفرمودند حکمت همین است شما حکمت را ندانسته اید خلق در همه بیخوشند بگویند
 حق مقدس است از وصف و فرم امیر المملکان اگر بشوایم تمام اطوار و رفتار
 جناب ایشان را ذکر نمایم باید کتابی بنویسم روزی بنویسد فلانی نام
 حریفش بگویند شیخ ایما تو هم بداند که گفتیم نه فرموده اذن و اعیان استماع
 مرغاب نداشتیم هیچ اشیا را فرمودند نشویند باو در آشپزخانه بدرگانه
 شاخه ها بنمایند تا نامه بیاکنند که است محسوب بشم از بوم بل خود برسان تا در
 توانایم و بعالم جبروت و زاریت وارد شوم قوه سیمیه و بعد کردم
 حال را در آوردم که دعایش را مستجاب بنمایم شاخه صلح بدانند

لا اله الا هو و جه خوبت بود برادر ایشان بستر نماجم که در عمارت است حاجب ناپند
 و دیگر برزای عداقتی کرمانی بهمه اخاذتر نزد ما آمده اظهار جوستر و عودت
 بنویس جناب حاجر ایمان چون او را بشناخت باو اعتنا ننمود لکن او دست
 از خاکشید از ما و جه کسفته شریک بکرت و بنور و ما ام از جهت جوستر
 زندان از برادر برستان شده همه روز از برادر ما چیزی نرسد آوردند ما هم از
 زندان و نایب و فرشتهها بدل و بختی بنویسیم از این جهت در میان آنها مغز
 و محترم بودیم روز سر جناب حاجر ایمان بنسخ گفت در سرت ملاحظه کن
 میوزا احمد مسیح شده خرسین ترکانک او را بهر روز نشانیه میرزا احمد دانفت
 شد گفت حاجر ایمان چرا بر ما را حمد را ذکر نکردی بگو ام و عرفتانی را نشانی
 کن انشا و ملایش را ملا عطف کن استقامتیش را این بیست سوره مقابل بهما الله
 ایستادم و رایت تعاف و تقاضی مرتب نمودم گفتیم تا قیمت چه شد گفت
 آنچه جمال قدم فرموده و اراده نمود در ملک نک بر شد و آنچه منم خواستم و عرض
 نمودم بر عکس واقع شده و این آیه را ناله و عیون و دعوت الحق و الله تین
 بر عیون منم و نه لایستجیبون بهم الا کهما سطله کفیه لئلا یما لیبیخا و ما
 هو بهما لخبیر و ما و عاد الکا فرین الاتقی خلال و اظهار توبه نمود و رجعت نمود
 که توبه او در جنود است شکر الیها و عرض دارم حقیقتم عرض نمودم بنظر
 چهارک رسیده فرموده بودند باز میرزا احمد در زندان نه بهر نموده تا حال
 چند بنم و خعه توبه کرده و توبه شکسته خداوند توبه است لکن او شکر را میکند

بر سر آمدنما گفت شما با حق اعتراف بر سر می آید و هر چه در دست
 خود که جمال قدم فکر اولی بیفزایند قوله جل و عز هو الاله
 و افکر الذکر نعق فی هذا الزمان من ارض الکاف و ربنا و باذن
 الاطراف و بکون فلا رطلها و لقد ارادنا ان نأخذها بقهر من عندنا
 فنجانا ابوه الذکر کان من المؤمنین فی ستر فآذنه بنده از خزینت ان
 یارب العالمین و مقصود القریبین فیما من الله و کان فی ذلک
 لعظمتک من اسما قدیم فالطیبه الجواد رحم و الطغنه نار القهر
 فرود با اهل البهائم بنفسه انه کان فی نفس الامر له بنا امر عظیم
 و ان فی البهائم شئ فی الکلام ستره مستر لا یدرکه الا اولی التهم
 و انه الآن علی شفا جرف بار فاقا ما یلقظه عفو استواء اما باخده
 و دل اشهار و کان ربک فوا با شفا زانم بار چند مدت با
 احمد شاکر و سا بر محبوبین بس بر دیم بر زرا احمد و فکایش سید ناصر و سید حسن
 شمع بر و انکس در داره حرکات از ایشان بروز نمود که پیش از این
 بیرون بر دند از قدر آنها آسعه شدیم و دیگر و نقر از زنها را احباب
 قیام بر خدوت و خلاص ما را نمودند عیال ما نیز از مؤمنان اقا که کم
 بقدر حضرت شمش اراده الله فائز شده بر اسر عبیر خوار شده بود
 و موسی اجازت بر اسر حاجم ایمان باسم ایکه از زنجاری جهنم دیدیم

ما آمده اند که در روز سه وقت ما را در آن خوابان مهریان
 انهم عربینه سلطان و بزرگان دادند جو ابرویان نیامد آفرینش
 زاده عبدالعظیم رفتیم بعضی سلطان مظفرالدین شاه قاجار
 و بعضی کرده بودند و سخیل مرخصی بقسط امین الدوله صادر شد
 خوابان کمال سردر بزرگان آمده با بشارت دادند که از سلطان فرما
 مرخص شد صادر شده در هر یوم صد قریان شما را مرخص بینا بند روز
 مهعود آمده زنجیر کزان را از کرد ما برداشته زنجیر سبک گذاردند صبر
 فتاح را محمد قلی بابا ام زنجیر نمودند ما را از زندان بیرون آوردند
 نایب انبار در جلوه و حموسه باز و فرانش از زمین بسار ما را باین
 شوکت و قار و در میان بانا ربهت خانه امین الدوله بیرون
 و هجوم خلق نماستان راه را سدود نمودند فرانشها این جلوه را باز میگردد
 و جناب ملا رضا چون علی در بود او را بهشت حماله طاره بودند که
 او را همراه با خانه امین الدوله در روز اول از آن شرک و یک شویب وارد
 خانه امین الدوله رسیدیم و انشب را مرفوع بودیم و منتظر که اذن
 مرخصی داد بشود سید ابوالحسن با ما آمدند و در آن روز وارد شدند
 یک نفر با آنها گفت میایدند در این شهر مردمان صحبت مدارید ایشان
 هم آمده با جناب انوشیروان رخا بنا صحبت گذاردند طایر غلام چنانچه

فادست او بود با ایشان محبت نمود و آنها را عین الدوله عمر نظام عمری کرد
 که اگر شما این پسر مرد پخته را در اختیار بگیرید با وجود اینکه خود اقرار دارد سبب چاره و
 چهارست با آنها بیخود امین الدوله فرموده بودند که چهار نفر از نجاران عرض کردند
 ملازمت ماست در این منزلان مرجوع دارند ما را مرخص شدیم او جناب لایق
 بنزدانی قدس برودند بعد از حاجت ایشان گاه که میسریدن ایشان بر رفت و از بیرون
 ایشان چیزی میسر نیاید بلکه در حبس روحش بتمام قدس جاودانی مقرر
 کنیز علییه بهاء الله و ثناء و ۱۶ از خانه امین الدوله میسرودن آمده بنام
 موسی با جر آدمیم و احباب آمده با یکدیگر احاطه یافتند و دریم و دریم بعد از آن
 خواهر دیگران آمدیم و اگر احباب آمده دیدند به جمال انورشان در این
 و سنوره خود دریم و دیگر از مراسم احباب و زحمات این و نظر عوامه که
 عرض نمایم چگونه از مشعره و از مقصد باز میمانیم بعد از چند عازم زنجان
 شدیم با جناب ایمان وارد زنجان شدیم خانه ما را خوب و بران دریم
 سراج از اهل عیال گرفتند با اتفاق آصف ابراهیم حاکم ایمان بعشق ابراهیم
 و در عشق ابراهیم از ما جدا شدند هرگز که صیبه حقیق در بیت ایشان عیال و اطفال
 حقیق را بر سوار نموده بود بنده بعد از توقف یکماه در زنجان و خیر آباد
 عازم عشق ابراهیم شدیم و باز هم بکسب کفیل دوز مشغول شدیم و بعد
 از خروج از حبس عمر بقیه بجهت حضرت منم اراده الله عرض نموده از آن
 مشرفان خواستیم و از آن حاصل شده همه وقت ترقی و غنایم که
 چگونه اسباب سفر فریاد آید و اسباب را خداوند متعال ایمن قسم فراموش آدم

در حد جناب

جناب خلیفہ اللہ تعالیٰ شرفیاء بستر علی اقدس بیرون اذن و تکلیف و تحریر
 بظنمیں رفتہ اور جامع شدہ اندر جناب لا عزیز اللہ و چند نورا جناب
 این قسم معلومت دیدہ بودند تا میرزا حسین زنجانی اذن شرفیاء بر وارد
 جناب اعزاز اللہ محاسن سفر اور مختار شو ہمراہ خلیفہ اللہ ^{عزیز} ارضی مکتوب
 رونما از جنبہ خلیفہ اللہ نذرہ حاضر توفیق جامع راہ میرزا شریف و بظنمیں
 رفتہ ایشان را برداشتہ بارض اقدس مشرف شدیم و نیز بارت عبید
 مقدس مشرف شدیم و بغور لغاس مبارک من ارادہ اللہ فانکر در بریم
 فایزہ در ایام شرفیاء اہم از لسان مبارک حضرت من ارادہ اللہ انما
 نوصیہ و رکنا بید علی و ثبت ۱۰۰۰ در این مقام نہ کر شی مناسب است
 هر کس میل داشتہ باشد بان کتاب جمع نماید و در ایام شرفیاء ^{عزیز} اللہ
 عرفیہ مساحت قدس عرض توفیق ہو کہ ہمراہ حسین و خلیفہ اللہ ^{عزیز} اللہ
 کہ مرکز بیطاق امر فرمایند بتالیف مشغول شوند فرمودند خلیفہ اللہ ^{عزیز} اللہ
 معاون ^{عزیز} اللہ باشد میرزا حسین را سمت ایران روانہ نمایند بنسبت
 نفیحات اللہ مشغول شو جناب ^{عزیز} اللہ انما انزل الاموراء مشکفل
 بعضا از امور است فایزہ شدہ و فایزہ ^{عزیز} اللہ انما انزل الاموراء مشکفل
 رجوع توفیق است ایران توجہ نمود مدت یک سہ ہفتہ نفیحات
 مشغول بودم اللہ! رحمہ وقت موید و منصور بودم اگر تصدیق نہ شود

ایام مظلومین و بزرگان حضرت است نسبت آذربایجان و سیستان را جهت
 بعشق او نمودم چند نظرات را « نیز بزرگو بندگان اجبار سیستان عرض نمودم حضور
 حضرت من اراده الله عرض نمودم بود که چون میرزا حسین رسومات بد
 مان میداند و مدت تمام در سیستان بود رجای منم که او را ما مورد سیستان نمایند
 زمانه گذشته بود و من اینم میگویم میفرمایند آمد سیستان مشتاق
 روی تو در حقیقت شاهم مشتاقش ایشان مستقیم بودند و شما در اینجا
 سبب بقای آنست است تا آنکه اسباب ما با احتیاج بود خسته از عشق ابد
 قطع غلامه نمودم با ابرو و عیال بسیار رفتم و با اجناسان سامان بکمال
 سرور و عبودیت بیکدیگر با مالک ثبات نمودم و اجباب آمدت نمودم محل و سفر
 بود او تا آنجا اجتماع بنام نمودند و ما بر همین نیز بود اسباب از برار این محل
 فرستادند و خورد خورد اسباب افتاد و اتفاق اجباب فراهم شد از
 اغیار هم آمد رفت نمودند بعضی مقبل و بر سر معشوق میرفتند جناب میرزا
 اسد الله کسب بسیار آمده الطحال اجباب ز یاد شد و هر چند تعبیر
 مقام مقدس در حقیقت جمع نمودند و پنج نفر در همان ایام زمستان
 ما فریاض مخصوص بودند اجباب از کوچه و بزرگی بشا بخت ایشان
 رفتند اغیار از ملا حفظه این رفتار نار فز و بغض در قلوب ایشان مشتعل
 فریاد و اشک و تامل نمودند و ما این کلمات سرودند با بیها و بینم خورد اشک از
 نمودند مغلوبان که بگریه میروند ایشان هم بر ملا بعکس بودند بر رقص

میروند استقبال بجای بند تا بد چاره کرد و از آن خبر داشت که مثل انور در آنجا
 استوار بجای بند و بر لباس ما وصله نشان بگذارند غیرت همه شد تعصب کجا رفت
 خلاصه بعضی از مفسدینم که نفع آنها هم وقت در همه مکان اسباب فتنه و فساد
 شده اند و اسم از اصلاح گذارده اند کما قال الله تعالى فليست لهم وافر قبل
 لهم لا تقدر وافر لرضی لایوا انی نحن مصلون الا انهم هم المفسدون و لا کن رایعون
 از این نفوس محرف عوام کالذبحام شده و ابره قمر از اطراف را بجزکت
 آورده و افزود نعت بر همه بنایان آمده با حجاب نسبت داده و قلوب
 آنها را مملو از بغض و عداوت فوسه خون آنها را بچوش آورده و آنها را در علم
 رفته و ایشان را محذور قرار داده تا آنجا جا اهل بهم با آنها فتنه و جهاد داده
 ضعف الطالب و الطالب و ایشان را سوار عمل داد که شمشیر با ابره قمر از اطراف
 که هم جوارش میزند متفق شده همچو نوره با ابره قمر ایشان را طهارت تا بند ایشان
 هم با این را اتفاق بینا بند مکن بر خیز از آنکه حق که بقول ما بدان کبر الشیطان
 کان صعبنا احباب هم از خیالات ایشان مطلع بگویند هر طریقه حمله و احتیاط
 را از دست نمیدهند در تدارک اسباب و نافع بر سر آینه تفنگها سر خود را
 اصلاح بینا بند بعضی که تفنگ و اسباب حرب نداشته اجتماع بینا تفنگار نیز
 از تدارک اسباب احباب مطلع شده و مشغول به کار خود از آن خوف از جهات
 کوچک نموده بحالات دیگر میروند احباب از کوی کردن آنها خائف شده بگویند
 از اطراف ایشان را از بجز کوی نموده اند که در وقت هجوم ایشان در میان
 سوار جماعت با بر کسی در میان نباشد در سطح زمین از این خیالات اسباب

حاکم در این
 در شرح این کتاب

خوف و رعب از ایشان لازم شده باینکه بعد از کویک نمودن اخبار و احباب
 که مستعد شده و در فکر مکر نشین و عین دفاع نمودن حاضر شدند و آن شب که احکام
 خواب نگر و اطفال و زنها مفلطح و عاتق صبح احباب صورت نموده قرار
 بر این شد که جمعی بتریز رفته کیفیت را بحکومت اطلاع دهند چنانچه
 از امامت ایشان مع حقیق و در طفل جمال و جلال از سببان سرت نموده با احباب
 با جمال و جلال وارد تبریز شدیم و مطلبی که در محفل است عرض نمودیم
 و فتنه می شود و فریاد ایشان شد که حکومت ثابت نبودیم چند نفر سوار ماور شدند
 بر سواد قدس به جابر افغان که عمده فرار و عناد از ایشان بود از آنها التزام
 گرفته فهمیدیم باینکه نفعه ایشان را آرام نموده اند چندان طرفین آرام بودند
 لکن ماده فدا قطع نشده اخبار نرسیده اند که وقت بهمان برسد آورده بود او و فرقا
 نمایند و دیگر تدبیر نموده بچند نفر از ضعفاً احباب با بوعده و غیره دیدم و بعد
 با همه همراه نموده در ایام محلی که آنست وقت در جمع جا بهما رفتند و فراموش
 بنام آنها نه گرفتن با احباب گذاردند و چند نفر از احباب که در محله آنها منزل داشتند
 بر سر آنها هجوم نموده ایشانرا بزنند از این طرف با احباب اطلاع دادند فوراً جمع
 جمعی حقایق عریبه و سراق عین کلام نموده بجلو آنها رفتند آنها مطلع شده بگریز
 نمودند خانه باران آمد ملا عظمه ندیدیم که چه بشود در هر صد اسیر و بیگانه
 و عذر و تیرم تفنگ خلع شد بسیار خوف بودیم که قتل واقع شود بعد از آنکه
 احباب مراجعت نمودند و دیدیم همسرش قلع شده بهمان بار و در سفر است از آن

کرده اند و چند غیر لغت است و علت آنکه در آن وقت که در آن
 انهار فتنه بود و در طریقه شده نرو و توبه انانیزه شود در خلاوه بعضی از اعیان هم چون چنانچه
 را خاص و دیگر بطرف اجاب و آمدند و مذکور نمودند که تا آنکه وقت باشی
 بعضی هم انهار چون مخلوب شکوب شده اند و نسبت با اجاب ابواب کذب
 و افترا و کذب و جمع بعضی از طرف رفته و بعد بتر نیز رفته در تمام مجامع
 و محافل که در آن وقت ^{بوده} با هم با حالت بر ایشان این جور و فتنه و نهمتها را
 ذکر بقیه آنکه مادر امام هم روضه خوانند و شنیدیم با ایها ماغ شدند و خود با الله
 با آنکه تا سنا گفتند و خود روضه خوان را ریش بریدند و نیز ما را انش زودند بعضی از
 نه شمار ما را برده اند چند نفر از مرد با را بر نه نهدا نیم چه بعد آنها آمده است
 با ایشان را گفته اند از این قبیل بیانات در صحن در کت و تکالیف و مقامات که
 منزه خوانده بود ذکر بینی بند و یک معلوم است که از این صحبتهای چگونه خون
 این مردم بخوش مراد مخصوص عوام را کن اکثر علما و عقال دانستند که این مطالب
 لا دروغ است حکومت هم نیز جمع از طرفین بمطلب رسید که از اخبار طرفین حضرت
 و بجهت از که خدا را اجاب عاجز است تمام اعجاب بر هم هر سدا اینها بر اسرار است
 کرده اند عرض بینی در بنده در شهر نیز بوده لکن از قرار یک بر هم معلوم شده در
 سرزراعت و در خنده ^{دانا} شنیدیم که خدا را انجبار از طرفینی در که سر و دست
 بعد طایفه با او ضایع بفرایند هر سوخته در سر ملک نزع بینی بیکو بیکو سر و دست
 مذمت بعضی از اینها با وجود مستند بنا چه در خفایت وارد با بر طاعتند و بعد از حاجب
 زمین اعجاب بر هم هر سدا که با ایها چه بیکو بنده بیکو بد خدا و ندر را لا در کت که بعد از آن

و جمیع انبیاء و مرسلین را از آفرینش تا خاتم النبیین بر حق و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در آنجا عظم
 علیهم السلام را محبت و عطیعت و شهادت و جمیع آوا امر اثر را عالمند و نواب و مکاره
 را عاقد و حضرت و بجهت بیگانه ای که شکر خداوند را در حق خود خوب جواب داد
 و بعد حاجت بر او رسید عرض می کند که این حضرت مطایبه را نسبت باین طائفه
 در همه جا ذکر کرده اند و بسیرت حکومت هم عرض نموده اند که با آنها چنین و چنان
 کرده اند و عرض می کند که این است که چند نفر نفوس امین را از مستبدین تحقیق نماید
 کثرت فقره از این آنها که نسبت باها داده اند است باشد تمام حرفها را ایشان
 صدق است و ما با تقوی دولت و ملت می بینیم و اگر تمام کذب و تهمت شد حکم
 با شماست و بجهت فرموده حرف از این حسابان در همه بیست و نه باغیاب فرمود
 شما هر یک بگردید که ساکت صامت کرد با کلمات حاجت هم اظهار بین خاصیت شعبان
 کلیم بجهت که تمام آلات کوه را بجهت و بظان آنها را آشکار نمود حضرت و بجهت
 چهار نفر از انصار و جمیع را جهت تحقیقی این مطلب بسیار فرستادند ایشان
 بنابر تحقیق گزارنده گفتند این روضه خوان که ریش او را بریده اند کدام است کسی
 بهر اندیشه بر سر زبان نبر شمار که سوزانیده اند در کجا و چه فعلی عوا از جواب عاجز شدند
 پس بر نزد آنها شمشیر که برده اند شمشیر را بر آنها کجا بزد و اسامی از آنها چیست معلوم
 نشد گفتند آن چند نفر در دست شمشیر که مفعول شده اند که با بند معلوم شد کذب بود
 و چند نفر با شمشیر خفته خود را برده و در محاسن خنجر نموده بودند و با عیاب
 نکست زده بودند که اسبابها را غارت کرده از آن اغیار که آمده بودند

با احباب معطره بودند و در جلاستند اسبابها را در یک محضر فخر اند با احباب اطلاع
 واد نران اسبابها را نیز آمده بیرون آوردند و بر پشت و سوان ایشان برانم کس
 آشکار شد و کلمه مبارکه ان الله لا یصلح علی الفسیدین مصدر اقبش ظاهر شد و مفاد آیه
 مبارکه جنرالان ام الفاجون محقق و معلوم گشت خدا عمر ان نفوس بعد از تحقیق از
 آنها و مطلق و جزئی گرفته و چند نعل را تنبیه نوصه در آخر اصلاح داده بهتر نیز
 مراجعت نمودند چون اغیار من جمیع الیهات ما یوسس شعره را بدینم
 شعره را گن قلوبهم نکاد تنبیه من الغیض اجناس شیرین بحقیق مرقوم نوصه
 که از سببان حرکت کرده بودیم شیرین را بد قدر سعادوت ایشان که
 شود چون این فتنه و آشوب از وقت آمدن این ناز سببان بعد واقع
 شده اجناس سببان ام بر فتن حقیرا ضریفشوند که ما با میور و فاس اغیار عمل
 نمیکنیم زیرا از الهه کردن کار از دستشان فراید ز ما شکرگزارت از حضرت من
 اراده الله لوحرا نزل و میفرمایند از سببان با طراف حرکت ننا اگر گاه با امر
 سببان تردد نمائ جانزد جناب میرزا اسدالله قریب از شیرین آمده با احباب
 سببان فرار این قسم گذار ویم که حقیرا از بدت را بعشق با بریم و بر ناه از
 مرکز جلیان امر شده خود و جدا نمیسان آیم اسباب خانه با احباب فرود شده
 از سببان حرکت فریم بعد از اسباب و جناب اسیر اسدالله جراس
 آمده بغسبه اما کند فرار و شعره از دره خانه از احباب دران فریم است
 در خانه ساطعین که رئیس اجباب است منزل خود ویم با تزرده یوم ما را
 نگاه داشت و الهه را رسم محبت بود ایشان و احباب اجناس عمل آوردند

و از آنجا بار و پیرا بدیم چهار بوم در از در پیرا بوم وقف نموده
 آنها را ملاقات کردیم حین اقامت خود در آنجا در آنجا
 داشت بسیار مشتعل بجز و سبب بعد از از در پیرا بوم بعلت اجداد
 صبیح حقیق که در خانه جناب امیرزا مهمل است در فیروزه که در
 اوست در آنجا بعد جناب امیرزا مهمل که بارها با او بیست با کمال
 جلال و بفرزده بروند چند روز در آنجا در پیرا بوم بودند
 چون باز دید منزل جناب امیرزا مهمل که در آنجا در پیرا بوم
 نوشتن شرح حال هر یک از آنها بر پشم که بعلت اجداد بخواست
 در قوم مرغان بفرمودن کتاب را که است نمود حکایت و بیست
 در کار نکند دارد کتاب بوستان است از هر نوع از آنجا در آنجا
 شقایق در با حین در آن موجود است بسیار از آنجا در آنجا
 شدم همانا خانه ام سرزشت و قاج خود را در قوم مرغان در آنجا
 کتاب تاریخ خود در بیخ نمایند و جناب ایفان فرمودند که حکایت
 شهادت جناب طبیب و ابا بصیر و آسها مشرف را بعد از قاج خود
 ذکر نمایم لفظ و قاج شهادت ایشان چنانچه واقع شد هم از مشرفان
 خود شهادت نمیدهم از ام مشرف و غیره عرض نمایم حکایت جناب
 امیرزا محمد علی طبیب این مرحوم حاج میرزا معصوم طبیب این
 است که بعد از و است جمال قدم از دارالسلام جناب امیرزا مهمل

در میان سرآیند جناب طبیب اطرافات مینا بند چند جناس با این
 صحبت مینا بند ایشان تقدیر می کنند و ایشان غرضه بحضور جمال
 قدم عرض مینا بند و جناب امیرزا احمد نیرافری می بند که حین سرفیاس
 در عرض سرفقدیم حضور نماید جناب آقا میرزا احمد و جناب
 امامت طرفین شهر تبریز گرفتار حزیب خون ریز می نوید ایشان از این
 وقت شهید مینا بند در میان نوشتن جناب ایشان عرض جناب طبیب
 پیدا نموده بحضور سلطان میفرستند بعد از اوست امر بقتلش مینا بند عظیم
 خان حاکم زنجان در ایام ماه رمضان برعه وقت افطار طبیب را احضار
 مینا بند که بکلیه زینهارا حرم ناخوش احوالند طبیب وارد حرم سران شده
 شده در یکراخت محلات جاسی بنود و بنیادت قران مشغول و منتظر عظیم
 خان همه ناگاه و میرفتب حاضر می شوند برایشان سلام مینا بند و بعد
 تکالیف شاه را که خطاب به عظیم بوده در ایشان را مستقول نمایند با و میزند
 جناب طبیب میفرماید با فقه ما مورد معمول دار بر فروش اطای را جمع نموده
 طفتن حاضر کرده سرایشان را دران طشت میزند و جسد مبارک او را در
 باغ پادشاه آورده چند قبور اولی که زمان گذارده بود در تمام اشرف فرود
 بعد از آنکه منقشیدم جسد مبارک طبیب در باغ رستم تا او را زیارت
 نمایم قراولها مانع شده اند از خون مطهرش در جامه پارسا جمع شده
 بسته بودین خون با آنکه بان خون اوده شده بود و جمع کرده بوی نریخت
 شده و بعد که اهل شهر از این واقعه سزایا شدند تا محرم انوم ملکه بند

در روز ۱۰
 در روز ۱۱
 در روز ۱۲

و مانند خود در آن وقت و در آن حال و در آن وقت و در آن حال
 در زیر همان عمارت و کنیز که جناب طیب از بر سرش بر داشت
 بود و غنیمت نمودند از جمال قدم زیارت نامه با سهیل نازل همه وقت
 بنیازش میروند عجب انجاست که اخبارم با او اعتقاد دارند و محض
 اصحاب سینه خاک قبر طیب را بر سر شفا میزنند و قبر را می کنند
 حکایت جناب سید اشرف و ابوبکر مدینه الله و شانه آسید اشرف اینها
 حوازی روشن جناب میر جلیل با چهارم نظر از قیامه اهل در دعواتش قیام
 شهید شدند برادرش میر علی نام داشت این و برادر شهید شجاعتهای
 نمودند تا بدرجه شهادت فائز شدند جناب سید اشرف در وقت
 بدرش شانه بود بعد از بلوغ در مقام تحقیق برآمده تصدیق با
 نقطه اول و طلعت آخر جمال ابرینها بدست نعل و منجرب شده فراد
 با در تنه عازم بنوع و بشرف لغاس محبوب فائز بعد از نیند مقصد
 بزجهان راحت بینا بد چون در آن امام اکثر اجازت تاج از لای بود نور
 جناب سید اشرف و ابوبکر بر اثبات امر جمال قدم قیام نمودند در
 بر حقیقت امر و حقیقت جمال قدم الاء نمودند و بر سر راه و حجاب
 شیخ و غاب را بر امر مالک رقاب و عوت نمودند در صدمات
 زیرا از اخبار و هم از جماعت از بهما کشیدند و بعد جناب سید اشرف

اینها
 حکایت
 جناب
 سید
 اشرف
 و
 ابوبکر
 مدینه
 الله
 و
 شانه
 آسید
 اشرف
 اینها

در آن شب است آنقدر بی خوابی و محنت خود را خیاریم هر چه
 میرود و جناب حاج میرزا را از بر سر خدمت با خود بریزد و بشرف لبها
 قافله میگردند و از آن فقیده مدت و حال جناب سید اشرف به فرمایند
 ما درت از فراق تو محزون است تو را بی طلبید باید بروی و او را در گوش
 نماز و ضیاییم که بجای تو آمده باشد ما او را ~~بجای~~ بخشیدیم
 بایمان شما را ضمیمه ایشان هم را فرخواستند و ایشان را
 از آن مرخص فرمودیم بزنجی انرا جمعیت خود ندو جناب سید اشرف
 با ابا بصیر بتبایخ امر مشغول میشوند روز رسید اشرف بر والدیه
 خود مکتوبه بر تو از حال قدم مرا طلب نمودی حال قدم عنایت فرمود
 حال تو در عوض بر اسرار حال قدم چه از ^{ایشان} معائن سید مکتوبه بدست تا بد
 و از ایقی جمال قدم چیز ندانم مگر تو را قربانی جمال قدم نمایم سید اشرف
 فرمود اینتر و اسم که اینها قربان شما قبول شود چند نیکو شدت ملاقات
 در بندر بطلان میرفت وارد زنجی ان شده اند زنجی انان ایشان
 رفته از جناب ابا بصیر جناب سید اشرف شکایت نمودند و
 شهادت بر بانی چون ایشان دادند ایشان نام واقفند
 برداشته رقم قتل ان که موافق موجود خود نمودند قدر داده
 از زنجی ان بطلان ان عازم شد از قمار فدا گورن ما فی کدلت کم
 به تمام احد خود مفر گزید اهل زنجی ان بحمل حکومت اجتماع شود

لا اله الا الله
 محمد و آله
 و سلم

که ایدر حکام و در بندر اچ اشرف الزمان محمد الدوله خالو شاه حاکم
 بود از زنجبان بغیر اطراف حرکت نمود بغواش باشرا اجازه داد باز
 قسم که سید اشرف و ابا بصیر را در محضر علما حاضر کن اگر بترس جسته و
 مرخص نخواهد اگر اقرار کرد در بفرموده علما عادل شود چند مرتبه
 جناب سید اشرف و ابا بصیر نازل و در آن موقع و اشاره مدعی بر
 ایشان مرقوم و ایشان عشق جانبا ز سرشعه منتظران وقت بودند
 و مستعد لها دست ام اشرف فرمودند ابا بصیر در خانه ما بود ناگاه کسی
 درق الباب نمود فوراً جناب ابا بصیر برخواستن شال خرغوره محکم بست
 اماست در بغل داشت بیرون آورده بنیم هر دو فرمود عقب من آمده اند منم
 حافظ من همراه ایشان رفتم در را باز کردم و بهم چند نفر فرست
 دست جناب ابا بصیر گرفته نازل حکومت بر رند چند نفر از علما حاضر
 بوده اند با ایشان محبت منم اینها بلال شهاب و استقامت اشهاب
 مطالب یعنی پیرا کن جز اشک و ادبار در حاضر نشود ایشان در حبس
 ۳ روز در حبس بوده اند و قطع هم با سبب کشتی را در فلات گذارده
 خوب پیر شتر ام اشرف مکه بد من و سببها بد بدن ابا بصیر رفتم و بر
 بس چوبه بر با ایشان زده اند خون از ناخونهایش جاری شده با ما بش
 است حالت رقت دست داده گریستم فرمودند که به مکی متقدم باش
 ما بود در معیت ما جزع و فرغ نماندند و با حدس ما خوشنود صابو و شاکر
 بجا جس نضج هم فرموده بود برو نزد سید اشرف با و کوا از شهر برنگرد که

ابا بصیر

شود ان شاء الله که خود بیم که جان خود را نماندیم که در آنجا بمانیم
 همه بگویم ملا حظت نمودم این خالق نافرمانی بود و چه مستند نیستند حاضر
 قضیه بگویم بیخام اما بصر را اسیر اشرف رسانیدم ایشان فرمودند
 از همه اطلاع قول ایشان از خانه بیرون رفته در باغ منتظر تا قضا
 چه اتفاقی بر بعد از آن اما بصر را از حبس بیرون آورده بیدان آوردند
 میر غضب آمده میخواهد در سنایش را ببندد فرمودند من هر زمانه شسته
 حرکت نخواهم نمود دست بستی لازم نیست جدا تو شیخ را بکلو را بده
 گذارده که سورا از پیش جدا نماید بفرمایند جدا دین و کوف محل فرج را
 خدا ندرت خود شیخ را گذارده و آن جدا سورا از پیش جدا بفرمایند
 و بعد مردم آن جدا را سنگ باران بفرمایند بعضی شیخ را آتش بر سرش بیابند
 سه شبانه روز جلدش در میان میدان مانده و بعد سوز عه بپاک دروغ
 را با چند فرانس مامور بفرمایند که سورا اشرف را با او در نماز بفرمایند
 در باغ لاسیدا اشرف ایشان را استقبالی میخایند بپاک مجموع
 اکنون از برابر ایشان میآورد و در وقت بگوید قدر است بپای
 و اشاره بفرمایند که هر دو را سورا اشرف را سورا اشرف را از بار
 با و بگوید فرار کن تا از بار سورا اشرف تو آمده ایم ما بگویم او را بفرمایند
 تو فرار میفرمایند اگر فرار نمیایم برایت تعریف ندارم از قضا
 آنگاه بفرمایند دروغ بفرمایند آمده سورا اشرف صورت ایشان بفرمایند

میگوید پدرت ام بخند تو غرور داشتی که سبب زین را
 کرد او را بر داشته محنت حکومت میرند ملاها شرف
 با ایشان گفتگو بنام پدر را آخر بنام پدر پیشتر اش بریزانند
 بدست میر غضب و جبرش از خانقاه خود و با بنام پدر او را
 مراد و آن بوم چون عهد از سلطان فوت شده بعد است
 را خلق بسته بودند و جمعیت کثیر در میدان جمع بودند سید امام
 نزد جناب اسید اشرف از ملاه ایشان را در بغل گرفته در کوچه
 کلمه میگوید آمده در بغل من قفاستاده میاید بیایها اناس سید
 معنی کرد با بی نهایت متفرق شود سید اشرف مشتاق شد و شتاب
 پلنگی میاید بیایها اناس سید اشرف معنی نشود و بد شواید
 معنی سزاواران کس نیست که از حق معرض شده شمیم عبد الواسع امام
 جمع عبار خود بر سر کشید از بیان ان جمع بیرون میرود میگوید خود
 جناب اسید اشرف با بر سر نقش ابا بصیر آوردند چنانکه نظرش بر نقش
 پر خون آن شهید مظلوم افتاد فرمود هر چه این میدان کل استان شده
 و این هویت با سوز کلاز سخن نموند تو مرا تکرار شد روزی این معنی
 در آن مجلس این ماجرا نیت عمین ایضاً در طلبت ناظم جان طلب حاضر
 جان سیم جز ترا نیت در همین ایضاً و خود را بر در نقش ابا بصیر
 انداخته او را در بغل گرفت و در میخواست خون او را بکین و مشکین نمود

با کفر اهل زمان بنهاوت پیدا شد و فرزند را فرزند خود ندانند و خواستند بهانه
 برست آورده او را از کشتن بچاست و میند بچند سراسیمه نزد والده اش
 آمدند بلکه او آمده فرزند خود را نصیحت نماید فرمود الان آمده او را
 نصیحت مینمایم نزد پسر حاضر شد و فرمود از فرزند ارجمند مبادا چیزی
 از برایت حاضر و گفت شمر من بر تو حلال است که تو را در خون
 خود فروطه و ریسم گفت اسراور خواند هیچ دار دست از طلب ندارم
 تا کام دل بر آید یا تم رسد بجانان یا جان زخم بر آید اسراور نفر
 بود جراح بر غضب گفت یک تو خشم بر او نیزین بلکه خائف شده از خیال
 خود منفرد شود و بدست کج گذاردان زخم را خوب مینمایم بره شب
 هم دران مینمیت تیغ کار در کوشه بر در راست ایشانان بفرست
 تمام بیزن نصف صورت را تا زین تیغ میراند و فرستد و دیگر بر کتف
 فرو آورده اما سینه کار زد و بیرون آید جلیل را از باور آورده مردم
 از خشم بر غضب را سگانه باران نوردند و یک جفتی بفرست سنگ کور شد
 و در همان روز جوانان اهل محله شمشه جلد سید اشرف را بر داشته
 غسل کردند و در امام زاده دفن نمودند و تمام اشرف سحر نمودند
 که او را غسل ندهند قبول نوردند و نشانی با سینه را مفر شمال بر داشته
 بیرون دروازه شهر در کوه را بر میانند از نرد و شب اجاب رفتند در
 همان مکان او را سینه مینامند قریب پنجاهان است لکن بعضی او را
 بداند و بر بعد از شهادت است سید اشرف را سراسیمه در میان خانه

لا اعقل
 سید

ام اشرف را خراب نمود بلکه ترس خراب بود و بعد حاجت ایشان
 و ملاکت و متعلقات با ام اشرف را رسیدگی مینمود و بعد از وفات
 نصیحت نمود همه حاجت ایشان ام اشرف اولاد باس او را پرستار مینمود
 حیثیه کو بک حاجت ایشان که نقایبه نام داشت ام اشرف که مال
 درها بعقد حضرت و رقاد را آورد و بعد از شهادت و رقاد
 بعشق اهل آندرز و بعد از رح و بدیع از اجاب نقایبه را جناب
 امجد رضای باب اصفا فی ترویج نمود و در جناب حاجت ایشان در
 مع فرزندار حمدش احسن و اولادش ساکن مدینه عشق شد مد تمام
 شد از جناب امجد رضای در جناب خودشان رفیق نموده بود و در
 مگر اینکه حقیقت آنف مخدوم تر از ایشان بود شتم و کار تغیب در عبارات
 داده شده و علاوه آنکه از نفوس باطلت شنیه بودم بان ضم کردن
 و دیگر چند بیت شتوان جناب نبی اعظم که مخدوم تر از چند نفر از
 شهداء از جهان و غیر هم ذکر فرموده است این بیانات مرقوم میباشند
 هر کسی از انقطاع سب و در جنت بر اقبال خود خوش مقرر
 اولت ان ارضی اعلی ارا طلب
 که چشم بخیر بر بر نهش بی طاعت شده مزین بر او جنات هشت

مصحح از
 ارضی اعلی
 در جهان است
 هر قدر از
 این کتاب است
 ۱۶
 ۱۰۰

و در قرآن صراط را ال شراق
 سومرا محمد چهره شان نفس
 اندوه در قیامت چون با مخلقا
 روح اعدا شد و جان بدندان
 پنجم ایشان بعد نجف
 انهم از زنجان و لکن سائها
 تا که در طار بر ال بهمان زمان
 ششمشان هم در خوشی هر
 شعله زد و در سینه اش فاران عشق
 شد بر وجه بر شکر از کفش
 سنگ باران شد در خلقان باران
 تا که جان خویش در زنجان بهار
 سرخ شد رخسار او از خون او
 هفتمشان سید ای و راد
 او ز زنجان جاسس به نام عین
 این لغا چون جام او سرشار شد
 در محبت لیس با اشتراق
 از نشا بودان و نور متقر
 سد بر احوت با ختنه اندر وفا
 کشت در فرج سوس اعدا شان وطن
 سالها بر آستانت سر بکف
 در هوا سرخ نشانده بالها
 کرد هر هزارا و سوس ای جان
 کز کم تا بهر اول با بهر
 راه بر بنمود بر باران عشق
 یا بهما کو بر ملک با اشرفش
 کم مشد از او ندرس یا بهما
 جمله زنجانیان را جان بهار
 اسفند پیش جمله با حور او
 اشرف از لای در کبر انشا که
 در از در نه مشد مشرف مرتبین
 چه که راجع کذات خنجر بار شد

بود بصیرش بود در زبان این
 باها که بود در بازا ره
 چون گرفتار باشد بود بصیر
 هر چه گفتندش که با تو نیست کار
 گفت نماند بر شهادت شاه یقین
 یک جسد سست صد جان میوم
 مادرش حاضر نمود پیش او
 مادرش بود بصیر پاس بود بصیر
 جمله گفتندش که تا ایست چکار
 گفت وقت اشرفم کرد در پسر
 بود بصیر آمد چه در میدان شهر
 همچو جان گرفت جسمش در کنار
 اندران حالت شهید گشته شد
 مادرش با شوق گفت ای طفل غم
 چون زنی است این بود در عشق حال
 خلق در حیرت که ایشان کیستند
 نغمه آمد از ایشان در هجرت

روز شب تمام بحمد الله جل جلاله
 نامه ممنوع از آزارها
 گفت اشرف نیز هم امشب بصیر
 تو از این احوال با بنما فرار
 چون که بزم من ز شهادت فایزیم
 همهمه گاه از زبان میوم
 گاین پسر را یک نصیحت باز گو
 کاش منم بودم با تو بصیر
 بود نمودم کس نصیحت ز بهار
 که دهد اندر ره محبوب سر
 اشرفش چون عاشقان بسیر روی
 خون او ما بید بر رخ به قرار
 خون او با خون او آغوشم شد
 این زمان را فرستد از تو قلبم
 پس هر با چه بود احوال رجال
 این چنین سو باز هر چه استند
 لاشرا نداشت بر کل قلوب

هشتاد و سه روز از وقت رسول
 مفت سالی اندر رفت محبوس بود
 چون علم افراختند در راهی سر
 شد بغداد او از عشقت بیگانه
 بود سقا سحر بخت پنج سالی
 تا که در وقت سوسه کش بدوش
 بود آن سهرشار عشق از اهل قم
 ۱۷۰
 جناب شهید رحیم کفش و زینت اهل نجف
 شهید شده در آن ایام طفل ایستاده بود از بلوغ با اصحابه بیدین ملحق
 و در جرگه اهل یقین و ابرو بنام و از اهل سجین الذین پاکیزه بودند
 الذین از جناب میثاق پدید آمدند شهیدان که در دعوت از نجف بقیعت
 از راهان گرفت و در میدان حرب بظواهرت و بیباکیت ظاهر نمود
 خاتم جناب ایشان است تا پیش از بخت بود و باس حرب پدید
 بر سینه معروف بود عاقبت به مقام شهید شد تا نزد جناب
 شهید رحیم جو بر محبت و وفاست و سازج و ارق و سفادر
 اموات خیریه از سابقین الیه الخیر است بعد از صوفی جان
 قدم جل زکوة الا اعلمهم با اتفاق جناب روحانی بشهر و بیته و این جناب

ان نوران شمع آرا بیه و قول
 با غل و زنجیر او مانوس بود
 شد از حب آزادان سلطان بر
 کند بیت اشغلیت را با سبان
 مردمش در جهان فزون بر اشتغال
 در زهدت شهید شهادت کرد نوش
 جاس جام بیه او نوشید غم

جناب آقا میرزا الله لا حبيب الله بسامعت قدس سره فرموده بر باریت در وصف
 مطهره و جمال مؤخر حضرت من اراده الله فالتزمت له بعد از این که بنحاه
 و پنج سال از سن شریفش گذشت تا به این خیار نعمت زین شصت سالم از
 اصحاب ترویج نعمت این مؤمنه در چهار سنه قبل جناب امیرزاد کاظم
 ابن المشهور در مشهد او را ترویج نموده چندین مرتبه از وفات مرحوم جناب
 امیرزاد کاظم در خراسان بودم بعد با اولادش بسایق ایام مدینه و خرمشیر
 را عرض نمودم بهر شرف جمال چندین بگفتش و در آن وقتها منفرده مشغول بودم
 سه سال از عمرش بگذرد عاقبت معذوق آیم مبارکه بخشیدم من التور
 الی انظاره و در شافعی ظاهر شده و سبب خرابی بعضی از جوانها
 اصحاب شده محمد خدایا که نسبت خود را از این امر مبارکی قطع نمود
 زیرا اعمال و افعالش را بقی این امر نبوده عجب این است که جماعتی تصور
 که حال نسبت خود را با ایشان میدهند از او بیزار شده اند و اگر ایام و احوال
 در حبس و قزبات بگذرد که یا وقت خوشی همان بودن در قزبات
 است چه که در قزبات خوراکش را میدهند که سدی جمع نماید و در وقت در
 قزبات نباشد که سنگر میخورد زیرا که غیرت کسب کردن ندارد و از بس
 برزاقت مرد و فلان است کسی با او کار جمع نینماید بجز از جناب گفته
 و بدانند که حاضر بودم در سراسر آب ناشی که چهار ماهه نموده اند
 برسدند که رفیق و کمالی گفت بفرموده آنرا از بعد هم پیدا نینماییم

ہنر نوری پر کفندران بہت فخر و اہمیت کثرت ایوان و مجال پر مجلس اور
 شان واد خوراً شخص حکومت بغیر کردہ اور امر بخروج کر رہے
 خواست ان ہی رہے حکومت عرض نمایاں نہ دیکر سب سے آدم کو غشی
 بحسن نداد ان فقیر ام از آتش اور سخت و شخص حکومت لنگور
 خوف کہ از بس از این شخص مردم شکایت کردہ انہر من از رویت او ہزار
 شدہ ام آستانہ این شخص ام با او بس نہایت ہمت کر کے با جس خود مال و اس
 صدق امتہ ان اعظم بقوم تھا۔ من اعرض عن ذکر فقہ ہر وان
 کہ مجتہد تھا خلاصہ جناب شہر رحیم از جمال قدم و حضرت
 غصن اللہ الاعظم الواح دارد و ما عند اللہ خیر و ابغیر اولاد نزار
 فرست ۱۸

خلاصہ میں کہ یہ از من ابیر فضیلت مشہور اندر حین اراہہ مشرفہ
 تجار فضیلت بود و بہتر با انہا ما ندر بودہ اجابہ جوان اور امر بار
 بہتر با و بناں صحبت گزارہ تبلیغ میں ہنر غنہ تھا انہر بقو میں ہر
 بر ہزار کشت مانت تمام ہنر با انہم در خواص در انہا ہنر ہزار
 ابیر ہنر اعلا صحبت میں ہر در ایل در ہنر ان اقا صہ میں ہنر ہزار
 معانیریم در حدوا عطا دان شہر رہا نے و انہم ان ہنر وہ فارا شہر میں ہنر
 جو شہر حکومت رفتہ فریاد و دینا و انہم ہنر ہنر ہنر حکومت

حکومت جناب ملا حسین صاحب را حاضر بینا پیر میگوید و در تالیف او را نیز به او پیر و در این
 بانه شده و مردم را گمراه بینا پیر و بشریعت تازه و ولایت بینا پیر
 میگوید و در سخن نوره اندر من مردم را برده راست و بد است و محکم
 و از خلافت و کرامت نجات داده ام مگر جمیع ما با ما کلام نیستیم
 که اصول و بین تو را از دست تحقیق برداشتم و تقدیر شما را هم و از قول
 زور اجتناب شما هم چه توان زور از این بالا تر که جمیع علما و فقها
 بر این امر متفق و متحدند که در اصول و بین تقلید حرام است و بر نفس باید
 مجاهده و تحقیق نماید تا از زمره گمراهان محسوب نشود و مصداق این
 حدیث شریف واقع نشود من مات علی شریعت التقلید فقد مات ان
 شاء الله و قد یا اولیاء انما نأی حال اگر کسی در مقام مجاهده و تحقیق
 بر آید او را مانع شدید رفتن قیام منجا بند این است قول زور
 اجتناب از سخن شیخ زور است فرود که خدا کفیه بما فما جنتنوا قول الزور
 خلاصه کلام بیانات و تقریرات جناب ملا حسین مزید بر عدت شده تمام
 دلایل بر آنست بودن او حمل بینا بند ایشان با سب و لعن از بینا بند میگوید
 من احدی را مبعی لعن نیستیم تکلیف خود را از سایرین بهتر میدانیم
 چوب فلک حاضر شویم او را از حاکم جو بکار بینا بند و اینه میخوانند
 کلمه ذکر که قبول نیاید واقعت او را چند روز حس میماند

در خواب مطلوب واقع شده مورد عنایت است لکن اخبار در کتابهای معتبره
 امام معصوم است در آن ارضی مقدس مشرف بهم از آن مراجعت یافته
 بکمال رفیع و ربیعان وارد مدینه العتیق شده و دیده او بآید الله بجمال
 بر وطن و متورک و بدی قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 منا جناب نعت الله نیز از اسباب طحل است و در کتب و کتب اهل اصحاب
 بحدیث است وقت غفول است اساس ایشان در عمره ۶۹ مرقوم است

جناب ملا عبدالوهاب شیخ الاسلام سید و آری ابن ناصر عبدالکریم ابراهیم حاجر
 حاجر محمد عمو که از اشراف و اعیان و متقو این سبزه وار بوده اند و در جردت
 ام برادر ایشان هم خداوند متعال بصداف آید ببار که امان و ابنونانیت
 الحیوة الدنیا پس در برادر عطا فرمعه جناب حاج محمد جمعه ۹ بهر ۲۰ و خیر
 داشته که تمام آنها معر شده و حال دیده بهر چه قابل شکر است و جناب حاج محمد
 بیخ ۹ و در شهر داشته است خدا را که از شمار و نتایج ایشان در این
 بوم مهر کنیز مشرف ایمان و ایقان امر است من تا از شده اند جناب حاجر
 عبدالکریم از جمله ها در با در همه وقت فرایض و مستحبات را عاقل بودیم
 بطواف بیت الله مطرف شده خلاصه تقسیم عمل صالحین اندک بیخ پسرش
 در بوم ظهور بر بکلم طوره اقبال نمودند چنانچه جمال قدم جل زکوة الاعظم
 در ایامیکه حقیر مشرف بهم بود خطاب بر والد حقیر نازل بفرموده که عزت
 از آنکه الله اعلم در حشر که به کلامی قبل از کرم در امام و چه حاضر
 افرح و کمن من انشا کریم

اولی که با بهمان فائز شده جناب ملا عبدالوهاب و بعد این اخوان ایشان
 عبد... حاج محمد جعفر که حال در حیات و ۱۲ اخوان دیگر محمدی و حاج اسماعیل که در ایام
 و ۱۳ سالگی بنا خوش و با از این دار فنا به نام بقا شناختند و در همه جناب ملا عبد الوهاب
 نیز در ضمن مذکور بر رحمت این در و صلوات شده مؤمنه ثابت بوده است و نزد همه مرحوم
 ملا عبدالمجید تقدیر شده ما هم بخت مرحوم صاحب بیت ۲۳ و خستری ۲۰
 پسرش محمد و عبد الجواد مؤمنه موقن بوده اند جناب ملا عبد الوهاب
 سبب فصدیق نمودن خود را چنین بیان بناید که در وقتیکه سن ۱۸
 بنورده رسیده بود پدر رسد بر فتم و و از مقدمات علوم نیز صرفی شوق
 و غیره بنخوانم و گاه کتابهای باطانی را محمدی اجم حاجتشان اغریز در کتاب
 و الدرر فیقی و اشفا بود بر فتم چون شخصی خوش مشرب و زنا بود روزی
 وارد حجر ایشان شدم و دیدم جناب حاج محمد رضا صاحبخانه ایشان است
 و کتاب در دست دارد بخواند محمدی بمن گفت حاج محمد رضا بانه شده و
 حال کتاب با بهمان بخواند که شش بده بیرون هم مشایب است من سواد
 ندارم نیزه نیتهم جناب حاج محمد رضا که در ورق از این کتاب به نظر من نمود
 بر سیدم چه کتاب است فرمود کتاب سبب ایقان را من نوسر کتابت و بیانات
 خلق که شصت بابین طایفه شریفه ای که در حقیقت در باره آنها ندارم لکن
 همان استواج ان که است که جناب حاج محمد رضا تلخیص نمود که با منزلت
 بنزد من که در کتاب گاشته شد و منم از آن نه خبرم و جناب اعلمت هم ندارم

و از نظر اول هم ملائمت و استلااحات ایشان را بوی خوشی که ام مثل اینک ملائمت
 مبارک جمال قدم لفظه او در جناب شیر از این قیاسها است اینها بودم پس
 خواب دیدم که طلعت مبارک را بخانه خود در غده گرفتیم ام و یک اطاق
 را از جهت محل نزول اجلاسشان با انواع زیورات کوه ناکون از آنست که در یک
 الوان زینت داده ام و صد لیرا با طرفان گذارده ام و در وسط اطاق
 چند بچو هم از حلویات گذارده و خودم در یک اطاق ایستاده نظیم کتاب
 بر دست گرفته منتظر ورود جمال مبارکم تا که صد انواع از بر یکوشم رسید که شخص
 آیات قرآن را تلاوت مینمادند و منم که طاعت مبارک نشدیم مراد از هر چه
 استقبال پیش رفتیم دیدم جناب حاج محمد رضا است که در جلو طلعت مبارک
 بنویز آیات قرآن مشغول است در عالم خواب با خود گفتیم این همان حاج
 محمد رضا است که با او عقیقه نماز خوانی از قول آنکه و این آیه مبارکه را تلاوت
 نمودم *السا بفضولنا بقوم اولئك المفلحون* و جمال قدم دستش بالا رسانده حفر
 گذاردم دست بکرا ایشان انداخته وارد اطاق شد و بر صدر من جاس کردیم
 چند نفر دیگر از جناب و اطاف بودند از فرمودند بالا رفتن میجا جاس شدند
 و حفر که آنها خواب کتاب بود بعد یک لوز از حلوا سفید برداشتم خورد
 خورد و خورد و بیدار شدند که بدیگت از جناب وادم و در تمام جسم دادند
 و بعد بیدار شدند دیدم وقت سوامت همه مبارک سیرت بود هم
 فرخنده طبعان شب قدر که این تازه بر ما شد و در چشم روشن شد
 و قلبم کلله از رو کشن بدون شفقت و رحمت در رخ کجنگ ظاهران است در

جميع اشياء را از حق قائم بر بزرگترش ماحو. و با هم در کلمه مبارکه عمل مشی بر بزرگتر
 نموده و لایس را تفهون شیعیه را در شنید و بیع فو آدا صفا نمودم من چون معالجه
 کتاب و آثار و دلایل بر تقریر گفتار را بر خداوند نمانک محنتا جود من و موقن مشتم
 استیجاب کردی و ما صحبت غریبا و بجله با احباب معاشره و مراد و مظهر
 من بعد شرف مدرس نمودم و از اصحاب کبر و عظمی و سوسه اجتناب نمودم
 و چند کزنت تا اینکه خیر بظهاد جناب ملا شمس بنوار و شهید ایزد بسینوار
 رسید و عطفی حمیت اهد فرساده بنا شد و ایام ماه رمضان که بهار فتنه و فساد
 اهل غرور و تابعین قول زور است در رسید در رؤس منا بر بنا سب
 و لعن گذاردند از اقل و اجار را بر فرار تحریک نمودند شیخ روضه خوان
 اصفا شکر بیوس الذاکر بن معروف و از اسنور رسو مشر معلوم و سید بزرگ
 اولی عتزاز اسادات بیجا میدنر که او به از لقبش به شکاش مفهوم بر بنا بر
 بر آمده احباب سبزوار را یکجا بیجا اسم برد ایشان ماسب و لعن میشود و نر
 تا آنکه روزی بود نموده جناب شمس بنوار را گفتار و نر شاز غا پرورد و مسجد بار
 بستند و اهد طار و کابین بستند و یک ایضا کویان بر مردم جیان و بین محمد رفیقا نمودند
 فتنه با قتل فرستادند قرآن کنند حقد و بکلمه کشد قبیح و یا سبب کنند حزنه و امام
 مبین کنند با زحام سراسر اندازند در فتنه از آنجا که در انجا کفر فتنه
 کفایت زمان برده در محبت خدمت حبس نمودند مردم بیست و هشتم ماه رمضان
 بود بر سبب خانها حاجت عبد الرسول آمدند بنده و جناب شمس بنوار خان بودیم
 صلوات بر او فریاد مردم را شنیدیم و دانستیم که بقتل آمده اند و فکر کردیم

این کتابی
 غریب است

اگر از خانه بیرون نرویم این قوم جور چون کلاب حشور بمانند بر جسم
 ما از ام میرند و اهل عیال مغتاب فراموشند و آن بر رب العالمین توصیف از
 خانه بیرون شدیم ایشان بر سر ما ریخته گشتند و فرسیده باز زدند و ما را سزا
 بر ختم بسزای حکومت بردند و حکومت امر نمودند و ما را در بکر از محبت اندوختند
 حبس نمودند و غده یوم در آن محل حبس نمودیم و در این مدت از اقوام
 و انکارب کسی را نزد ما راه ندادند تا آنکه بیست شهر معتقدار و تکرار قاتل
 بشمار از بند و غیره از طرف ایشان در شد که محبوبین را بشهد و آنرا نماند دره نفر
 از اجاب که پنج نفر از اهل بلخ پنج نفر از اهل سبزوار و یازده نفر با حازه سوار
 روانه مشهد نمودند از اهل سبزوار و غیره انواب و جناب نیز هدایت و میرزا محمد
 و ۲ برادر بس جماغ بود و دیگر چهار و از اهل سبزوار جناب حاج میرزا رسول
 و امجد ساداتی جهت ساز و ایجاد این جناب حاج میرزا ابراهیم بیلق و حاج میرزا محمد
 عباس و حاج میرزا خلدی ما را بشهد آورده ما را بخانه مؤمنان اکتاف سپرد
 صاحب دیوان نمودند چون حکومت سبزوار با او بود و در ایام بلوادر مشهد
 بوقت نائب حکومت او در سبزوار بود در سبزوار نایب حکومت که در راه
 که بعضی گرفتار خصی نمایند محبوبین بلکه ما را در خانه مؤمنان اکتاف بردند
 و بعد همان مبلغ معهود که با نهد توان باشد گرفتار چهار نفر را نمودند
 جناب حاج میرزا رسول و امجد و حقیق و اعیان و آن شش نفر در بعد از جناب
 از ایشان که گرفتار خصی نمودند از آن ایام که حین از سبزوار قطع علاقه
 خود ساکن مدینه عشق شده ایم تا بعد خداوند هر مقرر کند و قضا چه ادها نماید

کردند حاج میرزا محمد حسین و آقا میرزا محمد باقر و آقا میرزا محمد باقر و آقا میرزا محمد باقر
 ایمان معاشره را در آورده و رفقار قدیم که او را با ما و غیره بودیم بودیم بان
 مداحیت کتوبت و در افتاد تا در محبتش نمودند غیر غیر بدیدند بلکه بر استغفار
 و محبتش افزودند لایزال و بر پدر خود در هنگام شهادت جناب حاج میرزا
 ان جسد مبارک ایشان در ده صفت شب با حسیب حسود کرد و در جنو فر
 سادات بیرون شهر برده مدفون نمودند و قدس سوار جناب حاج میرزا
 محل قبر خیدانت بعد از چند سال در حال قدم ان قبر را ساخته بر روی ان
 سنگهاست حکم انما خصم چند نایب است سنگهاست و در حضرت معانی
 خوب فعه قبر را بنشین خود بود که جسد بیرون آورند چند نفر از کما نهاریز
 ایشان فرار می یافتند شکرمانا با خبر در جمع از جناب رفته ان قبر را توغیر
 محکم ساختیم که نتوانند شبی تا بنده صدوفی را با جسد بیرون آوریم و محل
 قبر را بقدری زرع کو در بریم و اطراف انرا با سنگ چهره صدوفی را در پایین ان
 سردایه گذاریم و با ان صدوفی را با سنگ ایضا بنیم و از انجا ان مسافر زمین
 با سنگ و کلا او که چندیم و سنگهاست انرا بر انرا انرا بنیم که نام در ان
 بوم در این کار کتوبت خود بنده بر ایشان فکر می شود جناب کردی حاج میرزا
 مذکور جناب استا نور رضا است تا که از ان زمین است که کتوبت جناب استا
 استا میرزا جناب اغلا بن میرزا صفی حاج میرزا جان استا جناب حاج
 ابو طالب استا میرزا استا میرزا و چند نفر دیگر که اسامی ایشان در دفتر نیست
 لکن بنویسم معاندین است بر ضعیفان هر روزه سنگهاست در قبر انرا

و جناب جناب محمد قاسم در سال ۱۳۱۳ هجری قمری در شهر تبریز از سبزهوار بعشق
 ابد آید و در جناب ۲۰ سالگی با ساسا علیا که فرزند ارشد ایشان بود و از احباب مشغول
 متغذیب در سن ۲۶ ساله در سبزهوار بر حمت بزرگانه و صاحب شرف نام او محمد اسماعیل
 او بعد حال چهار پسر و یک دختر دارد و در ۱۳۲۰ هجری قمری در تبریز از سبزهوار
 حضرت الله کفایتی از او پسر داده است جناب علیاً الله از نجهار احباب است در
 ۱۳۱۳ هجری قمری از تبریز به قزوین قائل صاحب سبزهوار صاحب است و
 جناب کریم الله از آقا حضرت بزرگوار است جناب کریم الله صاحب سبزهوار از تبریز
 قدم و حضرت غصن الله الا عظیم الروح دار در بافتن بیست و شش
 عمه ۱۱

جناب استاد احمد فلا... در تبریز از سبزهوار از احباب سابقین و اهل تبریز
 بود در سال ۱۳۱۳ هجری قمری از علم اشعار فرزند محترم بعشق ابد آید و در ۱۳۱۳ هجری قمری
 اولاد بعشق ابد از جناب مذکور با وجود کثرت بغایت و کثرت و شرف
 وقت بسوخته و سرور و شرف و شرف در تمام امور و عواید بود
 چند روزی از بیستم اعظم آمده اطفال را با طرز شایسته میبرد و لاجل این امر بیمار گشت
 مورد عذر و بیگانه گشت چنانچه ایشان را چنین فرموده اند از نفوس عذر و بیگانه
 با هر چه شیخ فرموده کلام اعظم نور که بفرموده الله فی قلب من یتق الله من عباده را معذرت
 مسائل مشکله و کلمات غامضه را با تفکر و تحقیق و تبحر و تبحر و تبحر و تبحر
 داشت و بعد از تصدیق با عذر و نفوس فرموده و اعدم سواد در نزد جناب
 حاج میرزا محمد حکیم سبزهوار از اقتباس افکار حکمت پیغمبر بوده بعد از اقبال با هر

حضرت شیخان آنروز در مجلس مکرور فرمودند و از راه یکی بر سر مطالب اکاد کوروم حکیم
 ساکت شدند و بعد از آنکه فرمودند الحمد و جردان قبول نماید به بیان سجع آن نشانی
 در بیان این سه کم چنان گشت از راه باب و از راه بیاب و از راه درخت
 جناب حاج میرزا رضا طهرانی فرمودند روح بسطیته الحقیقه را منم روزی در
 خانه حاج علی با درستی فرمودند شیخ آنرا با ایشان دارم گفتیم این روح را مطالعه نمایند
 فرمودند از شما حکیم ایشان روح را گرفته و منم فرمودند آینه در ایشان گرفتند و بعد
 ذکر برنگ و در خلاصه بنام استراحت چند تا خوش احوال شدند این عالم آنرا
 را در واقع نموده عالم باقر شناخت در حین معروض حقیق حاضر بودم بروح در بیان
 جان را همان شب نموده است ۱۳۱۲ در مقبره آبیم بهر او را در حق نمودند رحمت الهی علیه
 از حال قدم و حضرت فاضل الله الاعظم الروح دارد عیالشان اظهار ایمان بیافا والله اعلم
 بمقام حق الامور و هر از او باقی بقدر و امیر خان حالت آن معلوم نیست چه است
 عاقبت ایشان بخیر ختم شود ان الله یفعل شیئاً قدیراً فی الامر ۹۲
 جناب استاذ میرزا رضا کشف اش این است که من اهل سبزوار از قدماً اجابیده است
 فی سلسله یعنی بعد آمده از نفوس سید و در امر نیکو تا اهل اختیار نموده است سنی
 از این دنیا و تراست از نفوس سیک تا بنام بطریق الاذکار آدمی گذاردند و همه
 روز آید ۹ نفرند که این نفوس همه جناب ایستاد که در اسرار
 بشرق الاذکار حاضر میشوند و با گذاردن کلمه جاسوس و محافظ اجابید حاضرین
 و دیگر هموزن اجابید شدند بر نوزده روز یک دفعه ضیافت بشاید جناب
 اولی کثیر با آنان موافقت دارند از حال قدم و فاضل اعظم الروح در نرسیده است
 عاقبت امور تا و امور خیر ۹۳

کبریا که بعد از مرادان اولی و اولی است بجهت از آنجا بسبب زوار آمده
 و بعد بظهور خسته تا اهل اختیار همه جناب که برایشان محبت نیز چون کواکب سما را
 بر روزی بر بحر مکان داشتند چند روز مشهود و مدتی در سبزه دار و در آن خود در
 تربیت چند سینه در نظر حضرت شهید امیرزا غلامرضا شفا بر خودش و اولادش
 تربیت شده اند جناب که برایشان محبت بعد از تصدیق و اذعان با حق
 حضرت رحمت بیرون ستودگیتی با عالم و نادان صحبت مینماید و با دقت و برهان
 ظهور نیکو سخن را اثبات مینماید که در هر بعد از وقت تمام مرغها بند و بر سر
 بلاست و شاکت مشغول مینموند بر اینجذاب و اشتغالشان بسیار فرایند
 طبعه اختیار دارد و عاشق از آنجا و بیکس هر که عاشق شده به با طبعه اختیار دارد
 عاقبت بسورت ابرار از جورا شرار از تربیت بخت نموده با چهار اولاد
 خود و بزرگ بمدرینه العاق که در آنجا است از اولاد با پیش جناب احسن
 و جناب حاج حسین که بزرگ و مقید بود و در بزم مشغول شدند جناب حاج
 حسین کفش حوز مشغول شدند فراموش در عشق آید در این عمل از کل مختار است
 از همه در کفش که باب روس و باب اجلا ایران است تمام مرغها بند
 و بقیه خوب بیفروشد و در این مدت و از ده سال که در عشق با او است
 با احسن نزاع جدالی نشود و صاحب اخلاق مرغیه است جناب احسن هم
 ابتداء با جناب ابدر مشغول عمل و با عشر شدند حال هم بهمان کسب مشغول است
 ایشان نیز صاحب سجا یا مرغیه اند از بهات با محمد حسن بشرو شیره
 ۲ نفر یکدیگر مهر جناب احسن است و در یکدیگر زوده جناب حاج حسین

چنانکه از طرف جناب و امیر جناب باب الهاب خویس و قراجه و از تبار حضرت
 ام و اجداد ایشان می جناب خان و در قمر الفروزش اشهره باب الهاب است و جناب
 امیر حسن اب ایشان ام از امیر دیگر باب الهاب است که از قبل مرحوم شده است لکن جناب
 در رقم هنوز حیات دارند فیض صحبت ایشان را در بیست و سه سنه قبل دریافت
 نموده ام ۹ یوم با جناب حاج میرزا حیدری در خانده ایشان همان بودیم در
 اطاق مخصوص که محل جناب باب الهاب بود فنری داشتیم انار خطوط جناب
 باب الهاب که بر روی اسان اطاق مرحوم نوشته بود هنوز تا قریب خدایه و
 فرزند دیگرش ان امام طفل بود نوری خان را یکصد و سی و هشت سال بود او را از تنگ
 اسباب بر ستار می نمودند تا آنکه بجزارت رسید جناب از بزرگ عمود او را با خود با مرض
 مقصود برده بطرف قضایا است عنیه مظهر و جمال انوار حضرت عبدالمبارک مشرف شده
 بعد بینه عشق را مح شدند و او را بعقد و نگاه جناب استاد محمد رضا بنای بزرگ
 در آورند و خود بهت مرد بخارا و نمر قندروان مشرف بخلق طلبان و حرات
 مشرف شد جناب که بر علیه محمد و اجناس احسن و در حرم جین از جمال قدم و حضرت
 قصص الهی الا اذ ان الراجح و در بزرگوار از الراجح بتوسط حقیق باب ایشان رسیده است
 خود ۹

استغفار بزرگترین مرحوم اعلی علیه السلام اهل قریم بهر در شکر استغفار از آمده
 بعلت شوق کم کم بهی بنام مروط و شوق چند روز در شهر استاد محمد رضا بنای بزرگ
 کار کرده استاد او تکلم شده و جوخ در این حالت با جناب صاحب شاد و
 بعد بر حقیقت امر نقطه اول و ملامت اخرا گاه شده و بعضی جوانان
 داخل شده ایشان از حسن سلوک شده خاص عام اند و محبوب القلوب تمام
 بملطف خلق توان کرد صیدا بفرستیم به بند و ام نیک نر مرغ در انا را

در چند سینه قبلی بجز در سینه در فریب مجید نامزد در سینه او را عقده نوحه
 با خود معنی ابار آورده ان نیز بگردد ایمان فالز شده و سبب ایقانیش این
 مطلب شده چند مرض بود و قشر از ضعف بهوشش گو یا حین آن مرض
 در آن عالم جنین بعضی شش مراد که طوطی هم که نشاء و موثقات است بنت
 جناب مرحوم اسید محمدی سرودش بسیار دشوار آمده از او احوالی پرسیدند بگویم
 احوال خوب نیست با او مکتوب هیچ باک ندارد بر سر خیز فوراً بهوش آمده صحیح
 صحیح و سالم بسید نمره ۹۵

جناب اشرفی در نجات من اهدای فسخان خودش فریب و اوردن بعد از طلب
 و بی بدهه بمقام همان و مفایده میرسد از مرض امر که مشقه وارد حجت
 ایمان میشود از سر شراب ظهور و نشئه کاساگان مزاجها کافور سرسبز
 شده نه اختیار تبلیغ اسیر و روگار قیام مرثیه بر نفوس جنس را در عرض
 محشر غفالت نوحه از نزع اکبر نجات میدهد اهل تابوت و ساکنان
 و از سر موت بر عداد نفس قیام نوحه او را بگفت لکن نوازش مینماید
 فسار منتظر جنگ من از ضنا او نتوانم فریاد از جنان بر میگردد لا بد از
 وطن خود بجزرت نوحه با عیالی و اولاد و اطفال صغیر از راه بزند
 بخدا اسان و از خراسان بسختی اهدای بگردد پس راه ار قلمت میخان
 و عدم اسباب بر اینان بسیار سخت گذشته انفصیل مسافرت

۱۳۱۳ و در حق ابد شد

و در حالت ایقان اگر در کفر شو با عفت کد در صحت و ملال است از
 اجبار ثابت در اسب است بنیت ایقان روجه جناب لایحه مهر
 کلمه بیگانه است عیال و اولادش از اهل ایما شدند ۴ اولاد وار و ۲ پسر
 و ۲ دختر اسم پسر بزرگش عبدالمجیب و اسمال وار و بکرش عیال و نف
 ساله است جناب اشهر از جمال قدم و حشمت غصص الله الاعظم الواج
 وار و فی سینه جمال ابها و طعن ایقان آورده ۳۱۳ وار و عشق ابها
 نچه ۹۶
 در کتب جناب ملا احمد و تاجیرنا حین و آبرو آبرو آبرو آبرو آبرو
 ملا رضا میرزا حین ملا احمد و تاجیرنا کور از یک کوه و مادر جناب ملا احمد
 و آبرو حین امشیرند و جناب میرزا عیال کور و میرزا عیال بنز امشیرند ملا رضا
 با اصحاب بسیار معاند بوده و حسن الامکان بدو بسا از بیت میبوده
 رضماً لالفه این شعله شتر سر بکر بیانش بیرون آورده اولادش
 با جمال قدم جلال اسم الله اعظم ایقان بنمایند جناب آبرو حین بعد از
 ایقان مفضل مجدوب شده بساحت قدس سفر نمود و ایقان جمال خواله ایقان
 مشرفه میبود و در ترم برادر نور بن و اطراف کریمه میبوده و ایقان
 از شطرنج و پارچه ایقان استیلاقی میبوده پس از ترم مراد و صیاحت
 بلا و بوطن خود بنیاد جمع شده انقوس چند تا تبلیغ نموده فرستاد مع جناب
 ملا احمد بدشوق ایقان آورده اند و انقوس بکرستان جناب میرزا عیال اگر

چند روز بعد از خواندن این کتاب در میان آبرو و بختی و آبرو آمد
 جناب ایشان با کمال کمال است آراسته اند مخصوص در رفیق خود هر خطی نسبی
 و استعجابی را خوب مینویسند سفر بارش مقصود مشرف شده مدتی
 در آن ارض توقف نمود بشغل کتب است مشغول بودند و بعد از درنگ
 فیوضات مدینه عشاق را جمع شدند و بشغل کتب است و غیره مشغول
 بودند مدتی زمانیکه جناب ابراهیم بعشق ابراهیم بختی آود و در در
 وقت مراجعت ایشان با حمت قدس ایشان را با خود همراه بردند
 و از این با اتفاق ایشان بظهران رفتند حال در راه معارف بیشتر
 فضایل بظهور آمد و از کمال محبت سلطان لقب یافته اند و ضمیمه مطابق
 شان و لقب ایشان میدهند برزاهم اشور کوه جود ایشان بعد از فوت
 والده اش بظهران رفت آن زن القمان ندامت میال و اولاد جناب
 ملا احمد از خور و برزک کمال تابع مادر شده اند اگر اسم قبلی آنها و جدنا آنها
 بی اسم و نامها آثار هم مقتدر و بگفتند حال فرزندها را ملا احمد و جدنا
 اصحاب تلامذات و آثار هم گفته اند و بگویند جناب ملا احمد در وقت
 اجتماع اصحاب در وقت اعظم و بزرگ در یکدیگر و حسن ملا و شایسته ای
 بینما بین جناب ابرزاهین و جناب ابرزاهین اگر نیز با است را خوب
 ملا و شایسته بینما بین جناب ابرزاهین و جناب ملا احمد از جمال
 قدس و ضمن السلام اعظم الواح دارند جناب ابرزاهین اگر هم از قصی
 اعظم الواح متعدد دارند

جناب مشهور عالیجناب مرحوم شیخ ابوالفضل بن علی بن ابی طالب
 با سهال قدم ایمان آورده از فرزندان روحانی حقیق است سبب
 قصد بقیش اینکه سید از اهل شیروان از سلسله علما بعشق اهل
 اعداء عازم مشهد بود چند روز در سراسر حاجر شمع نقره منزل گرفته
 توقف نمود بدینسان ایشان بر رفتند و از تقریر و بیان ایشان تعریف
 بنمودند ایام عبودیت روز بویکت روز حقیق و جناب حاجر محمد زکریا
 مشهور منزل ایشان رفیق جمعی در منزلش نشسته بودند تا نیز جاس مشرف
 جناب مشهور عظام در میان ان جمع حاضر بود عقده نماز وقت و مناسب
 حال ان جمع با جناب مشرف صحبت نمودیم چون مشرب عرفان داشت ما هم
 بحرغان با فرستاد مشرف و تعبیر آیه مبارکه شرح حال حضرت خلیف المومنین
 علی البیاضی گوید آنچه آخره در مقامات شریعت و طریقت و حقیقت
 بیان کردیم که اشاره بگویم و فرود نشن است و چند بیت مشرف که حقیق
 مناسب این مقام گفته بودم در آخر ان صحبت ذکر نمودم این است ان اشعار
 چون خلیفان غار نشین بیرون خرام تا پیش کوکب را از تمام
 لیکن با بدول ازلان کوکب بر سر تا که آید در نظر ما همهت پرور
 بر فلک بار و کرازش حجاب چشم کشت تا بیست اقطاب
 کرازا بیست معز در پیش سغده ایچمه او و جهت و جهر گفته

چون شد بر قاضی اندر و جدا و کوشی عیالک الازجه عفو
 بعد از صحبت بر خیمه استیم و بجانب سید عرض نموده ایم که اگر اراده
 باز دید ما را سینه باشد منزل ما در جنب ایمن سراسر است شهر عیار و
 مذکور نمود که فردا صبح جناب آقا و شما بیایید و در منزل من فرمایید
 جناب شهید و حقیر منزل شهر عیار رنیم جناب سید هم شریف کاور و در
 مدت عداست در امر مبارک حضرت و طاعت ایها با جناب سید
 صحبت نمودیم و شهر عیار را این میان جمع جوان و اعفاد ارکان کوش
 شده صحبت طرفین را استماع بنمود و چون غرض نداشت و بجا آمد
 همین قدر دانست که دلیل و برهان ما بر سید فائق آمدیم و بعد از پنج
 روزه از برابر تحقیق منزل ما آمده ایشان گفت بنده میداند تا آنکه بر مطالب
 که استماع یا آنچه حقیقت است که هر دو و بعد از ورود در حصن حصین
 ایمان و ستایش و شهنشند و سلطانانش بیگانه بعد از قیام
 نمودند مخصوص والد ایشان بغض از کل زیاد تر بود و بر داکت فرزند
 نحو ساعتی را این در انجام ان جام را خود نوشی نمود و دیگر از مزاج
 حولی عشق ابر به شغل زراعت مشغول بود شهر چند نفر بالا سرش رفته او را کشته
 و جانور و چه نقد که مدتها بر رحمت اندر و خسته بود برود آنچه چشمتی نمودند
 قاتل او یافت نشد و چه شهر عیار مورد است اولاد ایشان اهل
 ایمان انداز جمال قدم و حفت عن الله اعظم الامم وارد اولاد و عیالشان
 در یکس از احوال مذکور شد عده ۹۱

جناب اختار عبدالواهاب منادان ابن مرحوم با دو کوبه از ویشاخ
 خالص و موثین ثبات و راسخ است بقام صفات صفت الاستقامت
 در شصت و یک سال از میان اموات قیام نموده با عزب اهل خیات معلوم شده از
 فرزند اکبر این کشته بعد از چند روز جسم اش مرحوم شده از اما آنه موقتاً بقسم
 جناب استاد از کوبه خایه سباب رافروخته قطع علائق نموده بعضی
 اهل آید مع طفل هفت ساله اش عبدالبهاره در عشق اهل خانه
 اشتیاق نموده از اما اولاد منات از اهل خراسان ترویج نموده از ان زن
 هم یک دختر دارد عبدالبهاره بختر رشدر دیده آثار نجابت و انصافیت
 از سیاحتش اهلکار جناب استاد بین الاقرا ان از حسن اخلاق ممتاز است
 از حال قدم و حضرت فاضل الله الاعظم الواح دارنده خایه بان
 بر بردن و آیاه علی العمل فریضه از قریب کتب با جا و وسیع در راه
 نمره ۱۰

مفید محمد علی ابن مرحوم با دو از صداس نغمه صورت و صوت سا فورین
 اهل قبور قیام نموده و وجه مالکیت بوم ظهور نموده و از بدساقر خایه صفا
 ظهور را شایسته از این بهینه اسپانی گفت و به نیت و جماعت و ستان و
 واقارب و اهل بلد شده الذمین را بعرون ایاتنا به عقول که بدساقرت
 اختیار نموده عاقبت بعنی اهل آمده در شصت و یک سال در عشق اهل چند رسد روان
 در هر یک بی کار ماند تا اینکه در آن فرایه خانه در دیدن از نموده بعضی
 در کارش پیدا شده اهل عیال خود را از اهل حرکت واره بعنی اهل
 آورده عیال و اولادش از اهل ایمان اند این ایام در تبحر بشرکت
 با عجم بین اسکونس حسن اوفد و کارش از نغمه بختر بدو فرزندش مطلوب است
 چند سده با حفر طرف سبب بود که در کار و انبیا او را و بودم که اهل دیانت و مراقبت
 رفتار نموده از نفوس با غیرت است نمره ۱۰

حسین ابن حفصی سلم اول انارک تا جناب شہد سعید کہ اسم خود را بعد از اقبال
 در غنیمتعالی تغیر داده ہر زایع محمد معروف اور در سال ۱۳۱۳ و ارد عشق اور شد نہ
 ابن ۴ نفس اول کس نہ ہونکہ در انارک ایمان آورند و صحبت امراتہا را
 در انارک و اطراف و خواہران انتشار دادند مخصوص جناب ہر زایع محمد
 خلاصہ ابتدا بشغل کورہ ہنر مشغول شدند جامع حد توان وجہ ہر راہ و
 تمام نمودند ہر زایع محمد بہائے مشغول شد چون جزئی ربط در بناغ داشت
 و حسین ام بھل مغز کہ مشغول شد چند بظلال اریور قسہ درانی مشغول
 عمل مغز کہ بر بعد درانجا ناخوش احوال شد چون بر قسہ شد بد شد ہر شو کہ
 بھم خود را بعشق ابا درسا بند حسین و رود او را بہار خانہ ہر و نہ بعد از اقبال
 بدیدن اور قسہ ہر ایمان بھم از ابن وارفا نہ بھام یا طر انتقال یافت
 در عقبہ اہل کلمہ فون اہت بعد از آمدن حسین و ہر زایع محمد از انارک
 جناب حاجر ہر زایع جناب محمد ابراہیم المہدی بنشاط مع والدہ حاجر
 ہر زایع والدہ ہر زایع محمد بعشق ابراہیم آمدند جناب بنشاط و حاجر ہر زایع
 در میدان نگہ دکانہ باز نموسہ ہر دستہ مشغول شد نہ و ہر زایع محمد بہائے
 مشغول بعد و بعد از چند ہر با والدہ اش عازم انارک شد نہ و قسہ اساس
 اخبار انارک بحضور حضرت منہ ارادہ اللہ فانہ عرض نمودم لوجہ از ہمتہ
 ہمدوم نازل کہ بتوسط حقیر بابشان برسہ حقیران لوجہ مبارک را از ریل
 نمودم جناب بنشاط و حاجر ہر زایع ہر چند سنہ در عشق ابراہیم توقف نمودہ
 و بعد بوطنت خود را حج شد نہ جناب ہر زایع محمد باز خیال آمدن بعشق ابراہیم
 مریخا بد با والدہ اش روانہ شدہ و رہین زاہ ہر زایع محمد رضی عنہا و مہولہ
 شدہ و در شاہ رود چند روز توقف مینمایند بعد از چند ہمدوم طیر و حل

با شما آن قدری بنام اولاد و بیجا ^{مادر} بیچاره نیز جدا از ^{بوم} بیچاره ^{بوم} بیچاره
 با حق شود و رحمت الله علیه. ^{جناب} شایسته این جناب حاج میرزا محمد باقر
 کلاه خضر ^{با} این نام ^{مردم} بیچاره ^{شمار} با ^{حسب} و ^{دار} از ^{اعمال} کمال است
 میرزا ابراهیم کلبش ^{من} اهل ^{ایران} و ^{بیمه} از ^{علماء} ملت ^{فهار} را ^{بهر} متوسط
 جناب میرزا حسین ^{مدرا} هدایت ^{شده} و ^{بهر} اطمینان ^{سالم} گشته
 بعد از ایمان و ابقان حفظ خود را نتوانسته و مراعات حاکم نموده
 شده خاصه و عام گشته ^{مردم} و ^{طرفین} شده و ^{بر} ^{سالم} ^{مزار} ^{نجات} از
 دولت روس با ایشان بر سبزه از سعادت بد خواهان قطع نموده اند
 لکن چون ^{مخوف} ^{نگو} ^{مشرک} و ^{خوش} ^{کیا} ^{نم} است مردم اردبیه چندان
 با او علاقه نینمایند ^{از} ^{دولت} ^{ایران} ^{ام} ^{لقب} ^{با} ^{دانش} ^{از} ^{جمال} ^{قدم} ^و ^{حرف}
 غصه الله الاعظم ابواب دارد چند سینه قبل بعشق ابا که چند در عشق ابا
 توقف نموده و ^{مجا} ^ب ^{در} ^{کو} ^{هم} ^{بازار} ^{با} ^{احباب} ^{راه} ^{میرفت} ^{این}
 معذب بر حضرات اراسته کراان آمد حکومت عارض شهر حکومت
 او را خواسته جواب سوالی نمود ^{سما} ^{صاحب} ^{نطق} ^و ^{تقریر} ^{است}
 از ^{مقول} ^{که} ^{از} ^{او} ^{جو} ^{باید} ^{شهر} ^{بقا} ^{ره} ^{جواب} ^{داده} ^{چیز} ^{بر} ^{اد} ^و ^{از}
 نیامده بطرف ^{داش} ^و ^{شک} ^{استان} ^{مفر} ^{مطابق} ^{معقول} ^{نمود}
 بوظیفه خویش رایج شده ^{سینه} ^{قبض} ^{با} ^{پسر} ^ش ^{اگر} ^{در} ^{عشق} ^{ابا}
 شدند چند در عشق ابا مانده ^{بدر} ^{پسر} ^{را} ^{بعشق} ^{نزد} ^{نداره}
 بعین مرو ^{بجا} ^{رفت} ^{پسر} ^ش ^{ناخوش} ^{شده} ^{او} ^{را} ^{به} ^{بیمار} ^{خانه} ^{بر} ^{در}
 مرضی ^{شده} ^{نصحه} ^{از} ^{سما} ^{نمود} ^{با} ^{سما} ^{حاصل} ^{شد} ^{کجا} ^{کف} ^{بیمار}
 پذیر نیست جناب میرزا ابراهیم کلبش ^{تکلیف} ^{نموده} ^{شعبه} ^{ادرا}

آن امام در خود می نمود برود که مراجعت بعضی آباد نمود بدین امر نسبت او را
 بهوشی بر حال و بر نفسیک دست از او برداشت و در آن از او برکنار و مهراز
 او برید علی حسن آورده او را در حالت بهوش شفا ننمود عکس او را بر داشت
 و نزد احباب به اعداء مشورت نمود که بعد از فوت او را در کجای دفن نمایند
 بمقبره اهل بهادری که در مقبره اراغه بود با بقرا آن روزها برود احباب
 صلاح بران دیدند که او را بقراستان رودها بروم که اراغه را در حیم چند
 سده است که در حرم نایب ملت روس شده و آنرا بهیچ وجهی از آنجا نبردند
 بکنشها اراغه را در حیم و اطراف اعانه میروند چنانچه جناب برزرا ابراهیم
 صاحب زیارات میادند و بعد موقوف نمودند خلاصه ابراهیم منتظر و مقرر شد
 که چه وقت فرزندش از رحمت این مرض فارغ میشود با جناب که بزرگ محبت
 و باغب بیمار خانم میروند و جوان در سن افتاده بهوشی میزند که بر آن امر با کلام
 من قدر نیات بمرکت از ارض مقصود آورده همراه دارم قدر با و میرام
 یا غفار میاید با قاری میبود فوراً قدر از آن نیات برادر فرزند است تراخته
 حل نمود و بان او را باز کرده بخلق او برینتر بعد از دو دقیقه چشمها پیش
 باز کرده پدر را بالا سر خود حاضر میبرد خواسته مرگش و بعد از دو ماه از
 بیمار خانم محبت یافته بیرون آمد سن آن پسر ۲۲ سال بود و دیگر
 معلوم است که بعد از محبت این فرزند چه حالت از بیمار میروند و دست میبرد
 ابراهیم صاحب را در زبان اعظم و عده گرفته میهمان نمود و بملفت
 مرده تر نه کردن حضرت سبح را شنیده بودم لاسن در این ظهور اعظم دیدم
 که ۸۰ پسر که علی اوقات را احیاناً و بعد پسرش در عشق آباد

گذارده فلور اجتهاد بحو فخره در کشفان موند بعد از ایام عمل بحقیق آباد
 اهره با پسرش بوطن خویش را جمع شمرند و گاه گاه خطی بحقیق مرقوم
 مینا پیر از قرار بگم که ذکر می نمود در بیان ارا بنبار و در به چهار نواز اجتهاد
 مستقر چند نفر ایشان در عشق ایوانه بقبض بلافا مشان معصوم کریم
 او انس از نثر صفاتش من اهل جلفا در صنو است قهار و در عشق
 ابلا شد در چند صنعت استاد بود صنعت فلک سوره کفا شرف و نیک ساری
 و نقاشی و چشمه بر چند در عشق ابلا بشغل رنک ساز و ششم بر مشغول
 شد و با احباب مراد و معاشری بود و طریق موی و طریقه می نمود و جماعت
 پرستگاری می نمود حقیق با ایشان بسیار صحبت نمود تا اینکه در آن خوارخان
 نمود و اظهار ایمان می کرد و با ارامنه اشبات امر جمالی می کرد و باز
 نورات و انجمن الکامه و قیل می نمود از بزرگم و قنبر می نمود از او نوشته
 بودند حقیق کتاب از مقارنات پرستگاری از او خواسته بودم از همه نسخه
 گذا حقیق اسم او را در این کتاب ذکر نمودم که بیاد کار بهمانه بودم و فریضی است
 جناب استاد کسور از عشق من اهل حدان در ریز و زرد برادرش که شما و
 شاهزاده جلال اللدوله بعد جنگل خیابان مشغول بود جناب لاله حقیق
 ابرم مرحوم لاله حقیق خواجه ایشان را شایع مینویسد ایشان از صحبت برافروخته
 مشغول می شوند و نه برده و از او بزرگ صحبت مینویسد از نور است شاهزاده
 با او معاشرت مینویسد از آنها نهمه بحقیق اهره آمد با او معینه عشق هم از او ساز
 شد و کتب خیابان مشغول بسیار جوان مع توی است بگفت نظر دیگر را از ارامنه

اجای ایران و بیخ کوفه

ان ام اراجل کالی و صاحب سولیم

ایشان طاعتی نپذیرد شده و اختارها مختار کبار محبت بی بی نیز برادر
 از مایهین طائفه برسیانست و در امر یکاست ایشان هم عازم امریکاست
 که برادر خود را امر مبارک تبلیغ نمایند تا عاقبت کارش همه شود خدا صمد
 گوید از سر و امر برادرش که هم روزه از برادرش مکتوب مرقوم منقول
 طلب بیکه همین امم روانه بزرگ شریفی باخار الراجل ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۷
 جناب ملا عبدالحمید نشاری در ۷ ذی الحجه ۱۳۳۵ بعثت بهر آمده مخصوص
 روضه خلدی بیخ ای از او روضه خوان از ایران ز یاد آمده بودند با و احسان
 نشودند و در آخر قرار بر این داده بودند که آنها و همه از برادر فاکر بنیم جمع
 بینانند قدری آنه خوبه راه با پدرند و حضرات فاکر بنیم را خبر بشدند تا اینکه
 بهانه بزم آورده او چیزی نبردند و در عوض او را بصدقه انداختند و
 بعینه همان حکایت عمس وان عاشق ناکس شد که او را بوصول معشوق رسید
 بیان ان واقعه اینکه آخوند در کوه هجور روضه از خانه نوار ساز قرار
 میشوند و بعضی بدو تبلیغ داخل ان خانه میشوند از اجل ما شکله خانه بوجه
 آخوند هم خبر نداشته جهت خامشا وارد میشود و تقریر روضه خانها او را
 بیند که آخوند در این محل داخل شد فوراً آمده نفوس ستوده از برادر
 فاکر را خبر میدهند که این آخوند ما را رسوا نمود بلکه همه مسلمانان را بدنام
 کرده با محامیه و عبادت و سطر روزها شکله خانه رفته و فریاد و اشکریعنا را
 اسلامانند نمایند جعفر از لاله با مشی بر روی شکله بسرا آخوند میرود تمامه

اورا بکرم و کس انداخته سردار است در میان کوه و اشرار و افسوس
 خورد و با آورده وارد کار و اشرار است نمودند و سهام گمان بنام
 که این ام بانک قسم از تعزیه و از در سالان است مقرر می شود حقیر و جناب
 حاج محمد خاوری بالا خان سردار کار و اشرار بودیم حقیر نفس اشرار
 داشتیم قسم از اشرار و اشرارین واقعه بودیم تقصیر را از کرم خود گفتیم
 اخوان را بر داشته بهائید بالا ام با آخوند بودیم نفس دیگر در بالا خان آمدیم
 حقیر بقتضای وقت محبت داشتیم ایشان را اعلام نمودم و آخوند
 دست ایشان بنامت مدام بشرط اینکه فوراً از عشق آباد بروم و مقصود
 ان ۲ نفر و ضم خوان این بود که آنچه که جسد خرد فرزند شاه باوند این است
 از ایشان مهلت گرفتیم که آخوند منزل ما بماند و فریاد صیحه سنانه کند قبول
 نموده شرفی شد ندان شب را با آخوند در ظهور را امر از حق صحبت
 خودیم جناب آخوند من چون بنا شد و بجای تصدیق نمودم چون شرفی از
 صراط کدورت وارد جنت ایمان شد و زود بگرم او را در منزل نهاد
 داشتیم و مطالب را زنده با او القا نمودیم و بعد در راه ظهور بر روان
 شد و مذکور شد که چون جناب حاج عبدالمجید شایب در راه شایب نمودند
 خداوند این عبدالمجید را معیشت نمود لاکه با اطمینان باوند داشتیم گمان
 بقدریم که چون او را از دست اشرار بجات داده ایم با ما همراست میاید
 بعد از ماه از شایب بود بهاده یعنی ابر مراجعت نمود لاجل اگاس
 بعضی نکات بیات و برداشتن سزا بعضی از نوشته است مذکور نمود که در شایب
 نزد بریدم از آن نفوس که با این اسم معروف اند رفتیم همه اشکار و با شوم
 و ما بیکانه فریض نمودند لاکه شده یعنی آباد آمدیم بیچ بودم در عشق آباد و توقف

بجز آن از انواع جمال قدم نام مردم کفهم هر طبع بصورت جمال همانند عرق
 نوره مراجعت بشک بر نمود بعد از چندین حاجت قدم چل زکوه و لا اعظم
 لوحی است که نازل که بنویسد فاش شد ایشان ابراهیم شد از آن زمان تا
 همین آنچه از او می شنیدم خبر از او ندا لغت سنش ۲۰ سال بود و در ۱۷۱۱ کبر
 مذکور شد که در یک آن جلالت اطراف شهر شفا بورستی وارد اسم ان بکم
 از نظر همواره خلاصم بود عشق شکر حقیر مانده سال بازده سینه است
 خلاصم رفتن در فاحش خانه مهیب ایمان و ایقانش شد که نکند و بل الله
 استگشت با نعمت است که کل شی قدیر یک سجده کرد و در و در شهر
 یک سجده ناکرده مسجد در پیش نه ایستاد ز مهر نه آنت ز کین و از شهر این جهان آفرین
تذکره حضرت اسم الله الا صدق و الله شهر این شهر نیز از عا محمد ابن احمدی
 و جناب میرزا حبیب الله علیهم بهار الله و شاکر در ششم ۱۳ با اتفاق جناب میرزا
 احمد قاسمی بنیاد حضرت الامام علیها به آرمه الله و جناب آ میرزا محمد نقاش
 از طریق عشق ابر بارض مقصود رفته بفرز زبانت عینه مقرر شد و روضه
 مطهره فاش شد نیز در بزار است جمال منور غصن سدره بقا و اعظم بخت ششم
 جمال ابها که از افق جبل عبد البر ساطع و لاج و شرف است نازل شد بکر و بعد از
 در کوا قبوضات و هنایات لائمه است بعد از آن رایج شد نیز در این
 بزم عرض جزئی بعد ایشان حادث شد که ششم سن و صد سه راه مانع
 از بردن آن مرض بود عاقبت مرض غالب شده ان مخدوم نیز غالب را ملک
 مخصوص از مخال و جهام قدس بجا انتقال مینما بد در واقع که ربیب
 بعضی از بزرگان را به عشق ابر آورده او را قبل کفنی نوعه خام اجاب
 در ششم جائزه اش حاضر شده بر او نماز گزارده در مقبره اهل بهار او را این
 مینماید و در زمین اعظم احباب جمع شده جهت سوره آیات و مناجات

در وقت میان بجز در ظهور و چهار مجلس میاید این است حضرت عابدت بحار
 که پس از سق و مشهور در باره عتبه مقدسه در ذکر نبوغ داشته و در باره اش
 از سق و در باره آورده خلد در تحقیقات تاکت با کبره از جمع کرد است
 مستطوفه علم الکلمات به عالم قدس نورانی علی بن ابی طالب و حسن و حسین
 جناب استاد عبداللہ بن ابی اسحاق شیبزی در سلسله بعضی ابدان
 و چند سنه بعد از ولده و عمال و اولادش آمده اند جناب استاد با جماعت
 عا اکر مشهور و فاضل بود و ملک ایشان را خوش داشتند اصحاب با ایشان
 صحبت نمودند اولاد ایشان عظیم آگاه بنیامند و بعضی از مستقیم مدایت میکنند
 با بیان فائز شده و با اولاد بسیار از در مسازگشته اقوام و اقاربش بنامی
 معاندت گذارده چاره جز معاشرت از ایشان نیافتمند از و طریقت
 خود مدینه العتیق آمده و یکبب طغیانی شد و رایجی نیز اهل شیبزی
 چون کلابه حضور بقصدش و در آنها حضور را نیز خود بعد از شش برخواستند ایشان
 بقوه استقامت و شهنش ایشان را مغلوب نمودند بعد الحمد امورات
 ملکر و ملکز تر ایشان معتمد است هیچ اولاد ذکر در و فرزند کبرمش عباس
 هدایت چهار ساله و سنه قبل اولاد را ندانده چند سال بعد از عبید ابوباب شکر
 شده بداد مستم طغیول بودند بنهار با و پانزده و اهل تقوا امت فرزند
 در پیش آمدند سنش تا ششده سال است بود بر شمت و معاصرش همه
 وقت در مجالس و میاقبل ابرار و ام بشارت الاله کار خیر خود و خود
 مجلس شریعت وارد اجباط در دعوت بیاید هم نواز از اطفالش ۴ ساله
 و بیست ساله اولاد میرودند و مفضل در پیش ۳ ساله و در و معاصرش
 مؤمنه مؤمنه اند جناب استاد از مجال قدیم و غصن الله الاعظم النواج دارند

جناب سید محمد بن ابی جعفر مرحوم که در این شهر بزرگوار متولد شده است در حقیقت
 برای تمام دنیا و در اول بهشت رجعت و معاد عارف شایسته و پیران است بوم شهر
 ایران آورده زود چه اشک بسبب جدا شدن شده از اجل بزرگوار است بنیت مرحوم علیه
 با فرود بالا است به آن زن و قابلهش مولان است موقوف ذکرش نیست که همه
 سبب با جنم و لا آبره و از اقوام و اعراف حور شده بایست این زن مؤمنه بوده است
 لاکین احدی از اخبار و احباب اطلاع نداشتند شوهرش هم از اخبارش اطلاع
 نداشتند و نفس از شوهرش بیرون آمدند هر یک یک در اطلاع قرارم با و دیگر
 که با این جماعت اهلان دارس بکتاب کتاب از آن گرفته از بر سر می
 تا مطلب ایشان را در یافتند تا هم چون آن آزارش فتنه سواد است مشهور است
 از احباب کتاب خواننده کتاب ابقا با و بدین زن چند روز کتاب را مطالعه
 میبکنند استاد محمد باکر که این خوب کتاب است و بعضی از مطالب آن کتاب را از
 برایش میخوانند استاد محمد باکر این کتاب است من است زن میگویند و بدست است
 که من این شوم استاد محمد باکر در خود بداند هر کس تکلیف خود را بهتر میدانند
 جناب استاد محمد باکر که در اقبال بیجا بد و با احباب معاشره و اولاد است
 از ائمه سید مقدس است اهل دیانت و صاحب تقوا است علیه السلام و غایت
 جناب استاد محمد بن ابی جعفر مرحوم همانیکه شهر بزرگوار ایشان با جناب استاد محمد
 مذکور است وقت رفاقت و در عمل بنای شراکت داشتند و این امر مبارک است
 هم با ایشان موافقت بینا پیدا بکنم است معجز شفا عت و در بوم قیامت
 پناهم در احادیث مذکور است که در بوم قیامت در میان خود را شفا عت
 نموده وارد جنت بیجا بکنم و ان شفا عت با فکدان نیز در میان خود شفا عت

سطر و در مطلقا حدت سینه بند و پاکیزه زمین قسم است که در آنجا خداوند جل و علاه
 در این و قیامت که قیامت عزیز و قیامت بر آستانه آمده شد و در نقشه
 اوله و نقشه آخر ظاهر شد لکن با قدوس میا و عظمت و با بجهن و در شبه شدت
 آگاه نشدند که اثر از فرشتانهم و با لغو و ن آمان به جئون قال عزز کرده و با قدر
 اساعده معده قریب بسجود بهما الذین لا یؤمنون بهما بهم صراحت بهمان مفرقا
 کما نیکه فجهن و در نظر ان بوم اندر آنجا نه اجهل اجهل بگفتند دست حسرت
 برز او نیز در مفرقا بهاینها بقیامت ایمان فر آورند چنانچه ملاحظه شد همین
 گروه در ظهور قائم و قیوم معرض شده اند لکن صدق علیهم ایس غلته
 چنانچه از سنان تابکار خداوند جهنم فرقا بهر قول و خطه قال فبعرکت
 لا تعدن علی صراط المستقیم ولا غوبنهم اصحبین الا عبادک لهم الخاضعون
 چنانچه بوعده خود می نمود و جمیع را از صراط مستقیم که مضا بر استوار و صفات
 آتیه در بر عهد و عهد باخ شده سیر و فر الارض فانظر و اکتف کان عاقبه
 الذین من قبلهم بارز چنانچه استند نفس بشفا عت رفیق خود استند خود وارد چنانچه
 ایمان شده و شمار تطیقه روحانیه بر زوقی گفته اینها هم و مر اینها ۱۰۱۰
 استوار استوار و سلمان من اهل اینست که فرما این میدان در سخا و واقع است
 چهار صد خانه دارد در آن قریه ساکن اند و تمام آنها علی آتیه اند مرشد ایشان
 غلام محوی اقا و نجف اقا میباشند جناب اسد الله و چند نفس دیگر براه
 خانه محوی اینند که در آن صفتی است بطایرک و شبانک
 معروف است با کمال قدم اقبال اینها بند و تسلط اسد الله و سلمان ح

چند نفر در کار در مشق ابر حله نکرده اند که ام بشمار مفلو شده اند و سلمان
 چند نفر گرفته از بر سر کرده از با اینهاست در عدد ۳ نفر و پدر ام سوار ایشان از احوال
 و سر فرور پیشول بود در جماعت نثار با ایشان بنام عداوت بگذارد نثار
 نمود و به سبب خار غل بشو که چند نفر از او سر کرده آمده و با عملیات با صحبت میان
 و بعضی از ایشان را با بر نثار خواهرش می نامید ایشان را تقدیر غنی نثار از سر کرده
 بیرون و کعبه نسبتها کذب هم با ایشان عهد بند از پامیه ایشان را بطلبند
 اسد الله سلمان ^{ملاک} در ^{ملاک} عباس مخاضه مشهور است که مخاضه چهار
 نفر ایشان جوان بوده اند حبس و بنا به مشهور است که در ^{ملاک} سرد بهر سر جمع
 او را در حقش یعنی به مشهور است که بگویند از رفقا سر ^{ملاک} سوا نمیشوم او را نیز
 با ایشان ^{ملاک} حبس یعنی بند و در سیم ایشان نثار از حبس بیرون آوردند
 ستاره یکا و اینها را تعبیرت کن که کار یکی نثار شده باشند بگویند گوش بنویسید در
 اند که با بر شده اند ایشان سر کرده ^{ملاک} نثار در مشغول کار بودند اسد
 اسد الله با دان و با سلمان از دو بات اطراف گاه غمزه بنده آورده میفرستند
 در بیان قرار صحبت طبع بر نثار و در مجلس شب بخوابند و نثار ایشان ام در نزد
 خود ایشان بعد جمیع مردن زمان ^{ملاک} در نوار چهار شتر خضر کرده بود در فریب
 به طلوع صبح چند نفر از اسیران نثار رفتند بقصد گفتن ایشان چند نفر
 برایشان نیز نثار از نثار و گارد فرار بر جسته دادند با و میباید خار بین
 فرار نثار ایشان ام بهوش است فقط یک نفر از اهل ایران در آن نزدیکی
 نثار نثار و اسد الله بعد از فرار نمودن خار بین بر سر ایشان مراد ایشان را
 در خون ^{ملاک} از میان فرور نثار میس آن فریب رفتند او را خبر میدهند
 او هم بزود در ^{ملاک} حاضر نموده ایشان را در راه کذار و بگفت حکومت

بر سر آمد و در شب بظهور آمد که در شهر بازرگانی بود بنام سید محمد
 گفته اند و فعل ایشان را در جوانی خوانده اند و مردم قوتی فضا مشا در ایشان
 جهت نمازها میروند و معراج حساب هم رفعت میبخشد اسد الله و سلمان سینه سلمان
 کار و بر شکست زده باره شوقند بر بطنیکه همه و روده از شکم بیرون آمده و اسد الله را
 چند زخم کار زده اند و از کین و عطر در حق دارد و حرف میزند سلمان بنابر بیوش است
 و از کین نقیض قطع شد و ایشان را بسیار خانه بردند یعنی امید به بود و سینه اشکند و کزها
 حاضر شده نه تنها را مکرر لازم بود بخیمه زدند و شکم سلمان را نیز بخیمه نمودند
 و از عنایت پروردگار رحمتی انعام بر سر و شفا یافتند و بعد از مدت یک
 ماه صحیح و سالم از بین رختان بیرون آمدند و دیوار انچه نقیضی بود خارجین را نیافتند ۱۱۱

بنام سید محمد رفیع الله و نام ۱۱۲ اخوان مکرمه آقا عبد الله بن اهل بناتیب جناب
 مشرف رفیع الله در سن ۱۱۲ بعثت ابرآدمه است و چند روز بعد از آن ایشان آمده مشغول
 عمل و با طریقه بنام رفیع الله آنچه سوره که عیان را از بناتیب بعثت ابر
 آورد حکم نشد و طلب طلاق نمود ایشان هم او را طلاق داد و عیبی نماند
 ابر و طهر را نزویج نمودند در علم سنه قبل امالی پس رفیع الله که از روجه قبل
 او است بعثت ابر آمده مجدد سانه است بنام رفیع الله مقارن سنه معمول
 بارض مقصود رفته و مقصود خود خاتم شده از جمال قدم و حضرت
 فصحی الله الاظم الواع دارد اینم خود برادر در سانه محبت الله و کوب را معترف
 در خدات امرت و احقران محاسن خیرت در رسم ادکات حافیه علمها بهاد است
 و شانه و رحمت و انطاق ۱۱۲

جناب اسید مہدر کلبا بیگاریم رحمہ اللہ میرزا ابوالقاسم امام جمعہ کلبایکا
 اجداد ایشان از سلسلہ سادات جلیلہ و علما و فضلاء عصر ہند اجانب
 میرزا ابوالفضل فراتہ دارند در انہما انحصار علم مینورہ اند و ہم
 در انجا بنتیجہ انما کہ عرفان معلوم است فالتر شدہ و بعد وصول
 بتقام یقین و اقبال بامر رب العالمین صاحب کوشش بدیع و چشم ہمد
 شدہ تسبیح جمیع اشیا را استماع نمودہ و از انقباض بر شرا تا نار موسوی باہر
 یافتہ خلق نہایت نمودہ و است از کونین شستہ تا سور اللہ را معلوم شدہ
 الی اللہ تو بہ نمودہ و مصداق آیم مبارکہ فایضا تو تو فتم و جبہ اللہ را مشہور
 معلوم مشاہدہ کردہ عنہم و ادر طوری در سینا مشاہد ظہور نمودہ بار
 السلام آمدہ بزبانت بیت اللہ مشرف شدہ و در دار السلام خواب
 میبرد کہ مکتوب صحیفہ بنامی قدم جل ذکرہ الاعظم بعہ و پس از چند روز
 خبر صحیفہ برسد بچہ سزین و پسر ایشان میشود بعد از آن عالم
 بار حق مقصود میشود قطع منازل و طریقات حل نمودہ و ادر مدینہ محققہ
 و کما میشود و بطرف زبانت روضہ مطہرہ مبارکہ غنا و طاعت منورہ
 حضرت عبدالبہار مشرف و فائز شد اشعار سدرہ طونہ و نوا کہ جنابہا
 را از جامون غنیمت شجرہ مبارکہ اصلہا ثابت شد و فرمایند انشاء
 ملاحظہ بیناید مشہور متوالیات در ان ارض مبارکہ اقامت
 در جمیع اوقات مورد عنایات و عطوفتایت بودہ اند فیما کہ در ہما

و ہدیہ
 برائت

پس از انطفاء حیقات و احوال غیر ضحاک و عنایات ازلن رجوع
 از مصدر ارماد از طریق قفقاز به بعضی اهل شریف او روزه چنانکه
 حقیر هانم بارضی مقصود بودم در بهار کوبه خدمت ایشان رسیدم
 همانجا که ایشان وارد کوبه شدند حقیر از باد کوبه بسخت
 طفلین روانه شدم ایشان بعشق اهل شریف او روزه الی حیث
 در افق عشق جوین کوبه نورش ساطع و لایح و قلوب ابرار از
 اطمینان بیانات کلمه بارشبان روشن و فیروزانگوار اهل بهابام
 بود و بر بتعلیم اطفال مشغول از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم
 بافتخارشان الواح منبجہ لبعده نازل بقوله تعالی لا تعادل بکلمتہ منہ
 خزایم الکلب و ما عند الملوک و السلام علی من ربه ایشان بنت استبر
 عا کبر نجار من اهل قریه داوران کرمان مؤمنه ثابتہ رانیه مر فیله
 ۱۴ یوم ۱۴ سلدر رمضان سلسله جناب اسید مہر اورا بنگاح خود
 در آورده و طفل از ایشان بارند اول اناث ثانی مذکور جناب
 ایشان در رمضان از ششون عبیہ و ہفتن از فنون کاتبہ بہرہ وافر و حصہ
 کافر دارند صاحب اخلاق و سجا با سیر خیر اند چهار لسان بیدار
 عرفان مذکور در حال قدم و حضرت غصن الله الاعظم الواح طار
 ۱۴ ایشان فروردین ساس نفوس در فروردین ۱۱۳۳ م محرم است

جناب عبدالحمید خان منگ ایل ۵۵۰۰۰۰ ساسن قریب سعد ابراهیم و ۱۳۰۰
 بعشق ابراهیم آمدند و در این مدینه رحل اقامت انگنند ایشان از اشرف
 و اعیان النولان بوده اند لکن او هم و از از باست ملک بیزا شده و هم
 عروج بلکوت نموده اند لباس درویش طلبی کرده و در سبیل طریقت سالک
 شده مسلک علی القهر را اختیار نموده چند روز آن طریق سالک بودند
 و ارادت به تیمور خان داشتند چون از قریب تیمور خان آمدند و کرمات
 بفتوا علماء مقبول نمودند که جمع از ما غایت علی القهر با ارادت داشتند
 خلاصه بعد از چندین روز از قتل تیمور این شخص مدعی این شد که من رحمت
 تیمورم و او را تیمور خان نامیدند و جمع با او کرد و بزرگوار ^{عبدالحمید}
 خان هم از اخلاص ایشان ایشان بهم چنانچه خوا ایشان مذکور نمودند
 در میان آنها آثار و علامات از نظم و فن بر زبان آوردند و کتب آنها مذکور
 و معلوم است که با ظهور حضرت الامام جمال ابراهیم وقت تمامه وارد و بعضی
 از آن اشعار را بر زبان راجع بگویند که خلاصه پس از ارتقا در مقام
 طلب برآمده بمطالع فائز شده اند و بر ظهور قیامت حضور که ظهور
 حضرت امیر و قیامت بر طوع و شمس جمال ابراهیم است از عان نموده اند
 و مهدی آیه مبارکه و اشرف الارض بنور ریتا را مشهور معلوم طایفه
 نموده اند پس از آن چند روز بعد از آنکه بدین معنی اتفاق و ادب شدند

چهار روز در منزل حقیر مشرف و اختصار بعد فرمودند که در این خیال اقامت
 دارم بخواهم بکار مشغول شوم چند روز در سر میدان مجسمه فروشی و در آن روز
 مشغول شد و در کارها سراد در جنب منزل حقیر مشرف کردند و مذکور نمودند
 که یکت عملیت مهم که با بدان عمل در عشق ابراهیم انجام رسد و آن عمل بر
 عبودیت است که تمام تمام و عهد کرده ام که در این حدیث آن عمل تمام
 نمایم و آن اینست که با هر دو سه عاشقانه طبقات روز متوالی تمام
 شوم و این سریت از اسرار و تا این عمل مشغول ظهور و بروز را در آنجا
 نمود و در سینه اول پنج بوم متوالی تمام شد و چون بنشین از دست رفت
 بعد از آنجا اول مجبور بر افعال نمودند و از علاقه ایتم ریاضت
 مشرفی عمل آمدند بعضی ساده و روان شده و باین سبب بعضی تسبیح ابراهیم
 خود من جمله جناب مشرف جناب شریف است که بعد از اقبال بساحت قدسی
 مشرف شده ام در آن محل مبارک جا در باره سینه بعد در ایام عاشورا
 هفت شبانه روز تمام سله و آنچه اجاب بخواهند که اول از این عمل مانع
 شود قبول نمیدانم و بزرگتر که قریب الموت است مجبوراً روزی او را
 کنور نزدیک سینه نمود و در سه عاشورا تمام شد و چون از زیر ریاضت شدید
 و مشق این کار کرده و شبانه روز تمام بود و ما شرفی کل شرح شده بود
 و یکت بوم دیگر ریاضت که در بوم تمام شود جناب حاج محمد رضا شهید سوم
 قبل از شهادت روزی ایشان را از کرده و بعد از ۳ بوم شاید شد در روزی

عبدالحیون خان یافت چون جناب شهید سید شکر که یک روز بعد از وفات
 من افکار خودم شهرت ایشان حوض ان یکتہ یوم حساب شد حال
 عمل تمام است احباب تفصیل صوم ایشان را بحضور جمال قدم جل ذکره
 الا عظم عرض نمودند از سماء عنایت لوحی باسم جناب عبدالحیون خان نازل
 در آن لوح مبارک بفرمانند عمل شما قبول است و لاکمی حال بکنیم بخود و بیام
 و بعد از آن شرفیاب حاصل نموده بشرف انعام فائز شد و با احوال عنایت
 محفوظ چند روز در بزم الله بر خان نعلی اشرافی و ما تشبهه الانص و نذر
 الایمن مرز و محفوظ و بعد بسنت فارس ماور بقیع شد از جمال
 قدم و حضرت عمن الله الا عظم الواح وارد علیه عنایت ام و رحمت
 نموده ۱۱۳۰

جناب مہر فی ابن حسین ابن فرض ابن عبد الرزق ابن قاسم بنانہ
 طرح حالی خود را چنین بیان بنماید کہ بعد از سن و از وہ سالگر
 میل عبارت نمودن و مسود رفتن پیدا شد و کم وقت بنماز جماعت
 حاضریندم و جماعت و مرادوت با علماء را عنایت میلانتم انرا مانیکم
 مدت همکہ ۲ سال رسید ان ایام در بناب میان و نواز علماء نزاع
 واقع شد ملا نور محمد کہ شوہر خالہ حقیقہ بود از علماء مشیخ بود دیگری
 محمد ہر کافر کہ بسف العلماء ملقب بود شوہر بود و ہر امام جماعت

در آن پیشتر بلاد نور محمد آمدیم و در آنجا جماعتی کثیر از شیخه العالی و این
 سبب عهد و عداوت او شده کم کم سبب نزاع و جدالی شد و مندرجه بین
 فرانک ام اعداد نموده عاقبت بحسب و ضرب اینجا میر و ماجرا بجایوت
 که در آنرا غم بود و میر و معز با ملا نور محمد جهت قضا که بر آنجا نرسیده ام
 رفتم سیف العالی قباله ورود ما با بر آنجا نهد و خود بحکومت عسریه نوشته
 و بیک معلوم تمام که در دست دشمن افتاد چه خواهد نوشت لکن شجب در
 آنجا بود که حکومت چگونگی قول مدعی را صدق دانست و این چند نفر که
 با ملا نور محمد فاعده بودیم همه خوب کار نموده جس کدند بعد از آنست
 ما را از حبس بیرون دادند و بهت عبا با خون خلعت داده روانه بناب
 خود نمودند و بناب اعاده ملا و عظمه کردیم کما بنده بجایوت آخون بر آنجا
 رفته اند زینت ایشان در بناب دشوار است چون سیف العالی با حکومت
 را بجان است و ما را هر روز بعنوان صدقه و از بیت خواهد نمودند اگر کدام
 بطرف فرستند شدیم حقیق بنسب رفق و از آنجا بعشق ابد اعدم و رفته در
 سر کور باس جریز مطوقی کار شدیم چند از چند جناب شد رفیق است و آنرا
 ایشان از بناب بعشق ابد نماند لکن با ایشان آشنائی نداشتیم بی سبب
 ام شهر میباشیم با ام آشنائی شدیم و با ام در یک محل منزلی نمودیم و ایشان
 بهمانه بودند و ما طلبند نداشتیم از رفتار و گفتار ایشان نتیجه بودیم

لایح اینها می برد است ذکر میگردند و نفس جناب مشهور است فتح الله مذکور
 نمود که هیچ میدان این جماعت با بینه چه میگویند عرض کردم نمیدانم در اینجا
 یک نفر از اقوام ما با این اسم معروف است یک شب بخانه او مسلمان بودیم
 از مطالب باسرفه می شد ملا نور می آمد که شب بخانه آن شخص رفته ایم مرا
 ملاست کرد و غرقین کرد دیگر بخانه آن شخص مرو حقیق در بکر بخانه او در فم
 اگر در اینجا کسی بماند باشد که قدر صحبت میگردیم بدین بود مشهور است فتح الله فرمود
 من یک نفر پیدا نمودم ملا درم ببازار رفته مراجعت نمود که یک نفر را دیدم ام ۳۳
 اغلب ما این خوشحال و هم دم من صد و منظر که شب شو و آن شخص بیدار و در وقت
 بعد از غروب جناب امیرزا حیدر علی اسکندر شریف آورد و بقدوس است
 آنچه گفته است این عهد بود صحبت فرمود در همان زمان که موهمات و رنگ
 تعلقات را از صیقل بیانا و نقاش روح قدر آن آئینه قلبم زدود و این فیض
 وجودم را از کیمیا بر این ابیات و بیانات بزمی ابریزیدیدیم شعور است
 اللهم زرع منور از بر قران قلب سبزه کیمیا است که در صحبت در رویش است
 و بعد از شریف بردن امیرزا حیدر علی جناب مشهور است فتح الله و آن
 ایشان عرض کردم من پانزده شام خود میدانید ایشان فرمودند که مدتی زمانه
 است که این امر مبارک را قبول نموده ایم خلاصه چند روز از نشاء رحیق محتوم
 ایمان با بر حال قیوم است مدحوشی و سیرتار محمود بودم و بسود و رجوع
 الام و نیا سیرتار بودم و عرض بفرمایید است ای کس عرض نمودم و بیست

يا من سجد على الخصال ارحم بغيره من ذليل ولا تسخر من احد من عباده
 سب الارباب يا من فتح رايين فانه نازل شده در اين مقام فكر مي شود قولم شك
 ايسس المظلوم من العالم
 لوح انزل له مالك القدام لمن اقبل اليه و فاض بوجهه المذموم فكتب
 النبيان والمرسلين انا انظرنا الامم و انزل لنا النجاة و البرهان ليظهر
 بذلك من نطق امام الوجوه الملكة للامم المتقارن العالمين الخليم يا من سجد في
 قبلي قلبي قد ذكرتك انما في و حضر كما بك امام وجه سعنا نذرك اجنابك
 ان سر بك هو السامع الجديب فلما امر ونا ذكرتك ما ج بحر البيان و نطق
 لسان العظمة في ملكوت العرفان يا ملك الادب ان اقبوا اليه و عذتم
 به من قام الله الا على ثم اشكر راسكم المصدق الكسبيم الله انفسه نفسه
 و اجنبت و عده فضلا من عنده وهو الغفال العالم انما ذكرنا في هذا الخبير
 او لئانه الذي من هناك ليحيى بعيم الذي كرس الى هذا الالف المبرين تامل اراكم
 يتحولكم نهم الظالمين او سطوة الفاتحين كسر و اجرب العالمين قل سبحانك
 اللهم يا انس اسئلك بعزتك و عظمتك و قدرتك و سلطانك و بالكوثر
 الذي جرم من ملكك و بالقرن الذي صيد من افق سما جودك اني
 تجهل من متبدا على امر كى بجهت لا تمنع شيئا من الجهد لك و شوقا و كل
 عالم بعيد اني اسئلك و قد يا رب و قد يا رب و قد يا رب و قد يا رب
 ثم اكتب لي ما كتبه لله عز وجل من عبادك انك انت الذي نبت امام الوجوه
 و اعلمت ما كان لغونا نحن و يا من سجد عن عبادك و خلقك انك انت المقدس
 يا من سجد لا اله الا انت العليين مع من في السموات و الارضين

در آن زمان امام بیاض را از مشغول بودن با ما بکنه خبر نمود و حال قدم و
 ذکوه رسیدگان سقط است و هر یفغان شدیم همان ایام هم از شهر اخوس بجو خندل نوشتم
 بعد که من از بناب بسراغ تو بیشتر آمده ام و حال سلام شد و در عشق ابر
 و بهمه ناخوش و با راهها را قریبتر گذارده اند و من نمی توانم بیایم اباد بهایم ایسته بیای
 بیشتر تا آمد بگر ملاقات غایب حقیق هم عازم شهر شدم و هنوز خبر معصوم بیشتر
 نرسیده بود حقیق کتاب عهد را با خود بیشتر بر دم و با حجاب رسانیدم و اخوس را
 در شهر ملاقات نمودم و بعد از چند روز در عشق ابر ناخوش و با شدت خود
 بعضی از ملاقات تیره و غیره که ساکن عشق ابر بودند از عشق ابر فرار کرده بیشتر
 آمدند و بعضی از آنها که برایشان خنده در خیال مدینه و اندیشه برآمدند و بیرون
 حرم عباس اسکوئس نیز در کن العدالم رفته کیفیت بانه بودم حقیق و کایح عشق
 اباد را که با آنها سبب شد که چند نفر از مردمان بقیع را سیر فرستادند و ما را بد ملاقات
 غایب طی بر رسم صلح و انبند دستور اسما بفرایند تا بجز در ایام کن العدالم
 بفرمایند خوب است شخصی مدعی او شده که من فلان قدر امانت در عشق بتوانم
 ام و حال امانت خود را از تو بخواهم را بدارانگار بیفاید الوقت او را بنزد من آورید
 من البته از مدینه عدالت است اجرا خواهم و امانت بعد از کن العدالم همین است که
 مردم را این قسم تعلیم و مدبر بکن نمایند تا آنکه کمال فو و جماعت برستودر عمل
 کن العدالم در میان ارا از آنها با اشرف تا سطح حتمه و تعیین است کن العدالم
 با او مثل موزند آمده مدعیان قلم بیست که من در عشق ابر بیایح صدر منات

نزد و اما کت سهر در ام جول بده و از او با هیچ طرفت اختلافت برده بهیچ
 بکسر بچی و قرآن ایشان را هیچ میدهند که هر وقت که اشرف برسد و با لغز
 و بکرم بسادات و طلا آب میدید بعد از آن خند بول در خیابان تلفت نمودند و او
 بر سرش بنزد که نظیر آنها ذکر شعرا ابع او را قی کفایت ننماید را بجز از شهر
 لباسن تبدی بر فرزندینا بد چون که تمام در روزها را سپرده بودند ایشان معاونت
 اشرف خود سلمان و بعضی دیگر بود و بعد از آنکه بنام از شهر بیرون آمده از طرف
 قهقهه روانه عشق اهل میشوید هر قدر که میاید که از روز از خوف جان اسایش
 نکریم از طلوع افتادند فریب رفتیم بده کرده رسیدیم بهر کجا رفتیم را منزل ندادند
 در محراب غمناک بودیم که آنها از کار نبودند از ایشان پرسیدیم اما اهل کجی هستند
 گفتند ما اهل شهر هستیم در اینجا به نمودمان عشق بیست کفتم نمک است من شکر و نزد طما
 بخوابم و هیچ از اینجا برویم گفتند که ممکن است حقیقت طلب را نزد ایشان خوابیده
 هیچ عازم راه شدم پرسیدیم بکجا برویم گفتیم از راه قهقهه بعضی از آن گفتند این
 راه را غلطه مدینه این راه قدو مکان است و از اینجا به قره مکان سه فرسخ است
 و در اینجا باج بگزاران است ایست نشان دادند بر سر راهم راه آهن و از اینجا
 برویم بعضی از آن ایستادند و در راه غمناک آدمی در آن نشان دادیم و نظر آنجا است
 بر ایشان سلام کردم جواب دادند پرسیدند با شما بروید امری است چیست
 ما همس قی دیدیم خود را برخواستیم بر سر من رنجش داشتند گفتند میباید از نزد کسی
 بیاهوش و بعد از مدتی که او را سلام دادیم باز برخواستیم با ما آمدند و بجز آنکه

دو خطایم میبرد که در روز سحر کار بسیار با او این مشوره را بر او خوانند
 در سحر از حکم اینست که مرا بکشید بر کمر ما تنه ان شخص که در آنجا بود گفت لازم نیست
 که شش سه نفر با او بروید و هر شش با خسته از در این جا بمانید یک نفر سوار این شخص را بر فاشند
 بشهر میرسانند ام را فرستند همراه امراه یک سوار روانه شوند و آن سوار با او بیاید
 هرگز در جلو اسب خود میروانید تا آنکه لا عدیم در جهان دو غداها شهر رسد
 اینجا بودند در آنجا پاره شده قدری مرا از بیاض غوازشی کرد و از من پول طلبیدند
 گفتیم در سحر را از من تا پول بگویم دمت مرا باز کرد از آن غایب چون گزشت
 گاه جوایب و خوشی در آن مرا برست غداها بشهر او رفت گاه جووان بگرد
 غداها حکایت را از من جو باشد شرح حال خود را تا ما با ایشان اتفاق
 کردم ایشان مرا فتنی دادند هر سه در پول دارم کفم بیخ نشین زمانه دارم گفتند آسود
 باشی از دست او را میفایم در این ضمنها ان شخص برکت ایشان او را تارک منضم
 با صحبت او را ملازم نمودند و از او خواش نمودند که این شخص را در جاکن برود
 و ما بقوت یک چیز همه بگوئیم بر خواسته فرار کرده بعد قسم کرد او را از من و
 که هیچ بختی تو مان بگرد و مرا را با نایب و نوشته هم آنها با و بردند که ما خفا میروم
 ان شخص شب از این فرار نمود و مرا بعد از فتن بیایع مذکور را با لغو دان
 رفتن آمده راه کار بکشید ان دادند که از این راه برو تا بیس بیاید از اینجا
 بروید بشن این راه کوفته بنظر شفقت از در راه و بهت بلندها گذرسته در
 میان دره و بیس غلطی نواز سوار است که ان آمده مرا از زرقان با من راه
 مانع شدند یک نواز از سوارها که تلخ مراد نام داشت با من آشنا بود
 که بعد از آنجا بر در حکایت را با و ذکر کردم کف رفتن تو با این راه بکنند

نیت ایچ راه کا جاق است و کار خزان داده که هر کس از این راه برود با او
 بیزیریم و چون از راه ایم وجد اس ایشان را بچشم نشان دادند و راهی بمنش
 دادند که از این راه برود و چون چهار قران با ایشان داده قدر در آن از ایشان
 گرفته روانه شدم را کج در میان در راه را بر دست غایبان نیت که من از آن راه
 گرفته خود را با راه برسانم راه را کم کرده با یک طرف ان طرف برود و شکر هم غلبه
 کرده آب ممانت نشود آنرا خیال کردم که بروم باران کوه و با طرف نگاه هر کجا آید
 بنظر آید با خودم تا تاب توان داشتم بان کوه در راه بالا رفتم قوت زانو تمام شدم
 خشکی بود آوردم کوشه بهار بیدم با ما نیز آبله غوص باز قدر از خزان خزان بارانم
 آفتاب خوب آمد در راه سنگر بکجه کردم و ان شب نهار شفت و رحمت و خوف
 مع نفعم بر خواسته بزمعت نام خود را بر سر قلعه ان کوه رسانیدم با طرف نگاه
 کرده اما در بنظر آوردم رو بسمت ان اوج سر سبز شدم در بین راه باب صابر
 رسیدم از ان آب آشا بهر دست با خود را ختم و از ان ناهنگ گنجه باب زده خودم
 و بر راه انقم و ساعت بخوبی مانده و در بان ده شدم و هر کج رفتم در راه نماندم
 تا بنزل برود ز نرفتم و چون با و دارم و فان طلب نمودم و چون دیگر با و دارم که مرا
 نزل و بعد از حال جو یا شد حکایت خود را بجان کردم بزحان اینم تمام نفع مرا نزل
 و در شب خود را بهر ایشی لا مدتر سر گذشت مرا ایشان بجان کر ایشان بنظر
 مهر با ما نمودند و نهایت احترام محراب شدند و در راه شو جان را بچشم نشان
 دادند بسمت شو جان روانه شدم مدت چهار روز در راه بودم روز چهارم وقت
 غروب وارد شو جان شدم آدم در راه نمانده قدر آن همه شده از انجا بیرون

بیرون آمدیم که قدری فغان بگشاید و بیم و زلف را که کراجه مبارکیم جزو
 بسیمایم را معتدق بودیم آمده مرا گرفته که شما از مشهد فرار کرده باید ترا
 شجاع الدوله بریم و نفر را بچرخ سیده از کیفیت جو باشد اصحاب
 قدر نشودند که این باشد از مشهد فرار کرده ما او را گرفته تر شجاع الدوله
 با ایشان گفتند فایده این کار از بر سر شما چیست شما او را با آنها پیدا
 نمودن بشاید بد نام بود را شنیده قدر سمیت شدند آخر تو مان گرفته سراسر
 کردند چون و بیم اسباب فتنه مهجارت فورا بیست هفتاد روز و نام شرم
 راه بر رفت در روز در محترم میفرستاده استراحت بنمود شب قدم آمده
 با جگر ایران شدم آدم در قهوه خانه جامه طلب نمود بیرون آمده قدر
 و انگور گرفته مغولی آن خوردن بودم که اگر نام از آن مرا که مرا چنانست
 آمده احوال هر فرد و در رفت من دانستم که باز اسباب فتنه موجود است فورا
 خانم بهمت با جگر روس شدم هنوز شجاع جگر روس ز سیده بریم و نفر سوار
 عقب من آمده که تو باید با جگر ایران مراجعت شما را بر آنکه تذکره و ملاقات
 مراجعت اسباب و انبیره بر کرد انبیره با جگر ایران - و در مرا گرفته مرا گفتند
 فراوان زدند و مرا بر من نه خود آنچه لباس و اسباب و وجه نقد داشته مرا
 داشتند هر ترا محمد کا خگر در آن امام در با جگر ایران و محمد اردبیل در با جگر
 روس نیز محمد فورا سوار شده با جگر روس رفته چو نگر با محمد اردبیل
 بیغایر با اتفاق نشد و کز روس بیرون نه همه فرستاده در اینجا بود و کز خط
 نوشته با ایشان بدهد که در با جگر بریم اینجا بدهد مهر قدر را محض

بهر زانچه که حکم خط را گرفتند و در آنجا بخت بین برادر راه پیدا کنند و در آنجا
 کردن مار را کرده بودند در راه بیرون آمدیم و فرمودند که جهت خوار شدن از دست
 خط گرفته حال که امروزه از دست این جماعت بدست برادر رفتند و در آنجا
 بهر حدروس برسان که از شتر اشترار آسمه نوسه شده بهما جگر روس رسیدیم و در
 گفتن فرمان استر که در آنجا بران دست شتر بران گرفتار بودیم که در آنجا همان
 شوی اینهمه مسود شده گفتیم در اینجا بهما رسیده روانه عشق آباد جنوبی را که در آنجا
 معانیخ بعد از بیرون آمدن ایشان سطره بودند که مهربان را گفت از دست برادر
 کردیم اگر او را گفته بودیم که از ما مواخذه خون اول بگیرد تنه در پیش گرفته در این باب
 گفتگو بینا بیند قرار بر این است که شش سوار بفرستند بهما جگر روس باین
 بهمانه که در درازان شده قرار کرده با این صفحات آمده است و ما او را پیشنا سیم
 آمده ایم که نیک در فرستند ایشان را ملا حظه تا بایم هر گاه در میان آنها
 است اول با بران بر کردیم و کتر ام امر کردیم که در فرستند بعد آمده
 رو بیف ام صفت کشیدند سوار آمده آنها را ملا حظه کردند تا بایم رسیدند گفتند از
 همین است که در جوی سبوقی بود مطالب را دانست بایشان نویسد کرده برسان
 در سر ایشان را در مقام دار ایشان بایوس مراجعت نمودند تا سیر محمد و اخور
 همین ام آمده در با جگر روسیم ملحق شدیم بعد از سه روز که فرستند تمام شده معنی از
 آمدیم و بکار خود شغور شدیم بعد از اینست یوم جناب میر ابو طالب و بنیاد
 مشهد سنج آتش از ارض مقصود مراجعت نمودند و چون از حضرت در باره ام
 باسم این نامه داشتند چون مدال بر ضربات و مشقات و آزاره است در این خانه
 را جل تبیین و تبرک مرقوم بشود و حفره است جناب میر ابو طالب را که بخاطر

در بوم مخصوص بود و دولت اسلام در آن بود و نعم که خداوند طلب
 بود با اسم خداوند
 هو الله
 است محفل ارباب و شفا و رزایا در سببهای ابرار و معراجها و الذریع ذاقوا احلا
 الابرار و سر هو الله مشهد الفلاد فلا در شکر کن جمال قیوم را که بدرقه عنابتش و
 فضل احدیتش رسید و شامل شد که در سبیل خدایتش جان را فوایدش و زور جفا
 چلبند بر آتش ظلم و عدوان چون کل و ریجان شکفت و از شدت جور و ستم
 نیاشفت شمع نقیه در سبیل عشق یا از بیخ شعله فانیقت و زنجیر هر ملائک
 شیرین تر از ساسیل سائل نعمت اعدا و در راه حق نعمت دوستان است
 و زحمت خانان رحمت نامان چه که امام در کدر است و حیات
 بی سخت بلا یا در زبانی سید الله ناله و فر در عاقبت امام جو
 تا سلی نماید و ملا و فطم کند که او تات در میان شد اندر و مسائب
 فی حبه الله شهنش بدست است و یا انکه مشا بده کند که در بالین راحت
 کدرانده چون بر کز غم است اول کوزاندر بلکه فرقه شجر حیات روح پرور
 باشد و فطام هم یکی شنبه مذکور بلکه با عیش اسف و حسرت کرد
 پس حمد کنی خدا را که با ما مو بهت که اعظم آمال مفرین است فائز شرفی
 کز در عطا بخشید اینک صدقش و لها در شیر بلا آید اینک حد فطش جانها
 اخراج حبیبی را از قبل نگاشته با و به محبت است بکیر ابرع ابرر برسانیم
 و امر قیوم را بیهوا علیک و مع اصحاب اسم
 ع ر ع
 ۱۱۵

جناب اعدای زروف و جناب شاد عبدالصمد من اهل مراغه
 از احباب سابقین و از اهل یقین اند مدتت در ایام جمال قدم در
 باطوم قهوه خانه و اشته و از براس عابری میخ سید که بقدرت جلیس
 و بطواف کعبه رب جلیس میرفتند بسیار بود و آسان بود در وقت
 زحاب و ایاب بمنزای ایشان و از در بدند و ایشان جمیع زحمت
 مسافرین را نجات میدو و ندر ایستاد ایشان نزد قناسل از روس و عثمانی
 و ایران برده در یک امضا نموده بسا فرینج میدادند و ایست بران خود را
 ایشان گرفته این نزار و نه میبودند لکن بعد از چند در اینجا چند نفر
 با ایشان بناسر عناد گذارند ایشان هم استقامت نمود در مقابل آنها
 ایستاد که نمودند ملا و ظلم کرده عاقبت اینهمه عناد بفساد و سرانجام از آنها
 قطع علائق نموده بعشق اهد آمدند و عشق اهد وارد شده اند
 و کجب دارد ستر مشغولند چنانکه عبد الزوف از مؤمنین ثابت راسخ
 است صاحب تقریر و بیان است در تعداد و بلعین محسوب است
 صاحب اخلاق حسنه و سجا یاس مرضیه است جناب شاد
عبدالصمد نیز از مؤمنین ثابت راسخ است بسیار مشاوم محبوب است
 علمها بهاء الله و ثنائیه ۱۱۶ الله اعلم الخ و این

مشهور است که در این کتاب در باب اول در بیان احوال و حال او
 فرموده است که این است او بیست و هفت و غنم الطبع را کن بفا حشر نوار در
 با وجود که بیضا عت در حدیث است امر بی و مشارف در امور است خیر
 بقدر القوه معا و نیت بنما پروا هم وقت در بحالی و می فنا احباب حاش
 میشود و اظهار محبت بنما در تمام اجزا عاقبت امور نا و آورده خبر ۱۱۶

جناب آریضا ابراهیم مرحوم است که در بیان احوال و حال او
 نقطه اول است که این است او بیست و هفت و غنم الطبع را کن بفا حشر نوار در
 و ایشان جنم نفس دیگر مشبه شدند مختصر حفاظت ان نفوس و اسباب
 ایشان ضعیف شرح حال جناب حاج خلیل علیه السلام ذکر شده بار جناب
 در نماز صلب ان مواضع عکس ظاهر شده و در موعنه مقرر شده پس ایشان
 و در عهد رضا و سلیم پرورش یافته بعد از پیدایش و هو شیاری خود را در
 رضوان ایمان مشاهده کرده و در مواضع فضل الله بود تیره پیش او و اوله ابراهیم الحکیم
 در سلسله جناب آریضا بعشق آید آورده ابتدا با جناب ملا محمد و جناب
 ابراهیم بر یافت و ملاکت دکان باز نموده بر روح و برین مشغول و اوست
 بودند و نهایت رضا شد از آن بگذرید باشند در این ایام جناب آریضا در
 خبوشان تجارت مشغول است هر کجا هست خدا یا بیدار است

با حلق حسنه و سبحان من حبه از استه اند فصح کشفه مغز
 عند مجاری المياه المتعطل فرها فراوانه و در قهرا لا بدیل
 و کل ما یظهر منه محبوبه محمود و از جمال قدم و حضرت عیسی
 الامظم الراج وارنه متعافنا اش از عیال و اولاد کل اهل ایمانند علمیم بها اش

۱۱۱

جناب مستجاب حضرت افتخار اعظم و کمال الدوله حاج میرزا محمد تقی
 ابن مرحوم مغفور حاج سید محمد طاب فراد شیراز حاج سید محمد خاوری حضرت
 اقدس روح ماسواه ندامت در اواسط شهر جماد الثانی ۱۲۸۱ و اردو خندق ابد
 شده در تمام اجباب از صغیر و کبیر ایشانرا استقبال نمودند و ایشانرا روح انجالی
 مکرم جناب حاج میرزا محمد و جناب لاسید اقا در نهایت عزت و احترام
 وارد نمودند و مدینه عتاقی را بانوار و بهر نور نمودند و بسبب مسافت
 ایشان باین ولا اهل بنام شرقی الاذکار بود که با حضرت غمگین استه از اعظم
 از یزد حرکت فرمودند لکن الحمد بعد از ورود ایشان اسباب بنام این عادت
 فراخ آمدن ان بنیان مبارک را بنا نمودند بنام شرقی الاذکار بموم ۲۵
 بهت نامت سبب استه از دوران بر سر جمع اجباب در زمین انتم
 جمع شده بود بعد از تلاوت آیات و مناجات جمع اجباب مشغول بکار
 شده بود که با چند نفر در زمین بنا گذاردند و کمر و حمد آنها را بجا آوردند

که بدین عمل برود موفقی شدند لکن وجد و سرور اینها فائز از طایفه دیگر شریف بود
 زیرا که در رخت و صی این بنام مبارک از قول جمال قدم جل اسم اعظم
 بخطاب مخصوص مفتخر و سرفراز بودم چنانچه در بکر از الواج قدس ربانی
 که باسم حقیر نازل شد میفرماید قوله تعالی بیتنا و آباءنا انما اشعنا هذا
 من فضل الله خلدك این شایسته که بدوام سائک و ملکوت باقی
 و آید است هینا کاک و مزینا انهم و اینها یوم شریف آوردن
 جزئی است که سونج که او را شیخ تاریخ بنام مشرف الاذکار در رخت بکر
 با آنها قرار بدید جمع احباب حاضر شدند و در وسط عمارت مشرف الاذکار
 که مرتفع تر از همه جا بود بر پا نمودند و در سر زینت بودم نمودند
 فریضی بجهت آنرا خسته نیز استولی طرف گذارند از نو که و معلوم است و غیره که لازم
 نشد ریفات جناب جرحه بود حاضر بودند ابتدا جناب برغالی اوراق تاریخ بنام
 که بخط بر روی سر قوم بود در وجه زفره گذارده در محلیه جهت حفظ آیتان
 بودند بر سر خود گذارده اطراف آنرا با سنگ سخت حکم فرمودند و بعد شریف آوردند
 مع صاحب منصبان در سر آورده جالس شد حاضر و بر سر میله فرمودند و اظهار
 مرحمت و بیضا شد از این حزب نمودند و اظهار بشاشت و سرور لاجل
 این بنا نمودند و یک نواز احبابه خطا بهم که شعر بر حمد و ثناء آن
 و ذکر غیر سلاطین عادل و وزیر ادکامل نهادند و ان یوم دهم
 شهر جمادی الثانی ۱۳۳۵ که مطابق ۲۱ نیا بر ۱۳۳۵ هجری
 بود

و در اسرار و جمیع اجباب حاضر بود و کلی اظهار بیست و سه و بیست و دو بدو
 و فائز صحت عاونه رطب اللسان بودند خلاصه حضرت افغان اعظم
 جناب کبیر الدوله صاحب میرزا محمد تفرع علیه بهاء الله بیاسن اخلاق و سخایان
 مرضیه ایشان دکالوات ادبیه که در ایشان موجود است از کونه
 تقریر و تقریر بر ابریم فلا خارج است الواجح منزله در شان اربابان از
 جمال قدم و حضرت فصح الله الاله فم ک حد و ناطق است و من
 اصدق من الله حدینا در بر و ظاهر حضرت اخلا ایشان بسین با نزه
 سال بعد اند و بجز است اخلا کی ارادت و اخلا س را شسته اند و کتاب اسم
 ای بر ایشان مرحوم حاج میرزا محمد طاب ثناء نازل شده و جناب حاج قیدان
 ای بر تقدیر بی با حضرت اخلا نموده اند ایشان قبل از جمیع افغان
 کلمه است را کی گفته اند و هم چنین در امر جمال قدم جل زکوة الا اعظم هم من چون
 شریک و زوقف اقبال نموده اند و همه وقت مصدر امورات شریفه شده اند
 چنانچه در این ایام موفق و موید بر بنام شریف الافکار و در عشق اهل شریکه اند
 که اول جنیان در این امر مبارک است با وجود کبر سن که به شرف و بیخ رسیده
 مشاعر و قوافل ایشان شایسته و زنده خود بنام در جمیع ادب است مذاق
 بهجارت شریف الافکار سر رسیده که بیجا نند در او بل که حقیق به نطق اباد
 آمده به باغ اسکناس از طالی جناب حاج میرزا جناب الی در ضار از ارباب
 بود که ایرت با سلسله اهل اسکناس نماینده به اسرقت نموده بودند

روزی حضرت با من مقصود عریضه عرض نمودم جناب از باب فرمود
 که این نفره که در وجه جناب حاجی را از منزل برده در عریضه
 عرض کن معانی مصدر فاعل آنها کلمه ذکر شود که رفع جنات من
 و سبب برکت از برابر ایشان باشد حقیر هم بنویسم از باب عرض
 نمودم بعد از چند لوح ارفع اقدس که اول لوحیت که در عشق
 این نازل شده با اسم این فانی نازل بعد از این فقره بنویسید قوله
 عنکیر یا نه قلم اعلی در این ظهور اعظم ایشان را از ایشان در
 صحیفه حمرا و الواح اخیر فرموده در این صورت هیچ ضرر
 برای ایشان ملاحظه نمیکند بلکه ریح در ریح است و غنا در غنا و زود
 اشرفیات انوار عنایت را مشاهده نماید انتم انجال محترم
 و ابناء مکرمشان برکت در اقی محبت الله بنور ساطع و کبریا بعد
 جناب حاجی میرزا محمد و جناب حاجی میرزا محمد و جناب ابد آقا علیهم
 بهاد الله و فنانه با نوار اخلاق حمیده و سجایای مدنیة عطر و مدنی
 و رونق بخش محافل و مجالس احباب مخصوص جناب حاجی میرزا محمد
 که منجم جمیع الجهات محو است در خانه واره جناب حاجی اشیا نفیسه
 و آثار متبرکه که از حطوط حضرت اعلی و طاعت مبارک جمال ابناء

افتاب

موجود است که جمیع شرف استام و حوائج عالم با برادران آنها برادران
 نازم یعنی شرف جهان آفرین دهد بخنده که هر چه وعده نارین و عهد
 ۱۱۹
 ایضا واقعه اخیری در عهد اول اینها سر سلیمان و او این کتاب
 ذکر ایشان و اخوان ایشان شده چون این سوره بعد از چند ماه
 دیگر واقع شده در این مقام منتهی فرموده در شب ۱۳ ماه
 ریح در شب سه اوقف صبح حقیقه مشرق الادکار رفتیم به نور کسبی
 بنیاده هر غرار و روش نموده منتظر ورود اخوان عبد الله و حضرت
 بودم چون ایشان همه وقت از سایر احباب زودتر می آمدند
 و اکثر اوقات که احباب پنج شش این ^{نظر داشته} برادر عبد الله و
 و در آنکه همه روزها در کار میبودند که عبد الله این ^{نظر داشته} کسبی
 در آن جناب این عبد الله است که امر با او بشود در آن
 به لایحه حیدر نوشته اند بود که تا کجا فریاد و فغان نصرتی اندازد
 که به کمان نوره ز این واسطه ترقی الای کار شد که چه نوشته ام
 عبد الله نوحه بدست خط سر خود را بر سره امده از این ^{نظر داشته} فی دایم

سراییم مضطرب برخواستند بخانه ایشان امدم از حضرت ^ع پرسیدم که
 هیچ اطلاع ندارم که از بر این کار کرده است گفت نمیدانم لکن
 یوم قبل وقت غروب کلید صندوق خود را بمن داد گفتم بر این چه
 کلید را بمن میدی گفت تفاوت ندارد نزد تو باشد در این غم هم
 بعضی از احباب مطلع شده آمدند چند نفر مذکور نمودند که در شب
 در آن مجلس که احباب اجتماع داشتند بعد از ختم مجلس ^ع
 هم در این راه و با یکدیگر از احباب صحابه و معانفم نمود لکن
 کسی ملتفت نشد که چه اراده دارد حال اراده او معلوم شد که
 مدارک این کار را دیده بود است بنص ^ع گفتم برو صندوق را بشناس
 بهین در آن کاغذی پاک کن گذارده است یا نه نظرم فوراً رفته صندوق
 کنوده پاکت را آورد در آن پاکت ورقه بخط ^ع مرتوی
 آنچه در آن ورقه مرقوم این است ^ع بالارضی ^ع نوشته است وصیت
 حضرت رسول ^ص علیه و آله میفرماید که هر کس در روز
 مسأوی باشد بخون است و همچنین جمال قدم جل اسم ^ع
 میفرماید که هر کس قوش از فعلش زبده ^ع او از وجود او کمتر

~~و اما از این کتاب او نیز در این جزوه نقل است که علامه ای که~~
 مرقم از بر این جامه شریف منزل نموده ام در این صورت قناری
 از بقا من بهتر است از این جهت خود را کشتم و ناز نمودم
 ۲۳ از بقده سنه ۱۳۲۲ و از روز صبح دیگر انور قسم صورت
 مطالعات و قروض خود را نوشتم بعد از ملا حقه ان نوشته قدر
 هر یک از حواس تحقیق ^{نصرت} مد کوی که در آن شب بروقت بیدار شدم
 در بزم چراغ روشن است و عبد الله شعولی تلاوت آیات ^{و تلاوت} از آن نزدیک
 صبح بیدار شدم در بزم چراغ روشن است و عبد الله نیت گفتیم شاید
 بمشرق الافکار رفته برخواست از اطاق بیرون آمدم در بزم در وقت
 حیات خانه کس خوابیده پیش رفتیم در بزم عبدالله خوب مانقت شدم
 در بزم کلوش بر سر خون ز ^{بدر} بنام ^{بدر} در فریاد گذاردم ^{بدر} حواری اصغر
 و جناب ملا علی مصلح بانه آمدند بالاسر عبدالله ایلیان ذکر کردند
 که از خاریج کسی آمده او را گفته در بزم بدست نگاه بسینه خود بکنند
 که خود من این کار را کرده ام بارسی اصغر در وقت و نظراته و محمد باقر
 او را برداشته مرا در رطاق الوقت نصرت آمده بودی ^{بدر}

که حقیقاً معلوم و از بعد احباب حقیقاً از سر اور فتم و بیدم حقیقاً از سر بیدم
 که بگفت این ماسوره جگر را قطع کرده است و شاه سکه زده نشود است
 و با وجه اینکه حقیقاً قطع شده و نفس از آن ماسوره بریده بیرون می آید
 چشمها پیش نوزن و دروغبار و ابرو حالت ضعف اخطاب در او نیست و
 و احباب منتظرند که همین چند دقیقه تسلیم خواهد شد حقیقاً گفت بعد از این
 که بنور و کز و جراح حافری پیدا شد از فتنه جناب تا بزرگ از بیخ اعجاز
 جراح را فرستادند و بعد عقب و کز فتنه بود در جناب تا بزرگ از بیخ اعجاز
 آمده و از شدت عجز تمام ایشان کلا و او را تجبیه نمایند ایشان هم فرمودند آن ماسوره
 را که ممکن نیست تجبیه کنیم لکن پوست روی آن را بکنند و آنرا تجبیه نمودند و روی
 آنرا سکنه بعد نفس از دماغ و در بیرون او را منته ^{نقطه} کلیم ^{نقطه} در آرزو شد و کز با
 گفت او را باید به بیار خانم بر که همه اسباب و راجحاً موجود است بعد فتنه
 حافری کرده او را بر روی آن شا با نیده مسرور شد او را به بیمار خانم بردند
 و در فتنه آن تجبیه را هنگام فتنه مجدد تجبیه نمودند بعد از روزی از شهر بخوانند
 با احباب مصافحه و معانقه می نمود و بیک نوع اشتغال و انجذاب از او مشهور
 بود که سبب حیرت کل بود لکن این حالت از اثر و بقیه حالت اولیم
 بود که او را زنده بجا داشت چنانچه زنده بود و ابواب ذکر کرد که با او گفتیم

که این هم در بعضی کتب گفته که از لوله حار شده و بسبب این قدر صدمه و زحمت
 شد از این امر خود گفت از آنوقت که من بدست خود سر خود را بریده ام
 ای جهان که بجز زده ام هنوز من اجزا احساس درد در جگر کرده ام مگر
 وقت فرو بردن غذا از طبر و غیره در گلویم سوزش بسیار بود
 که احدی گمان بر مردن او نداشت تا بوم غمگین که آن حرارت در او تمام شد
 روح پر فتوح حسی به عالم قدس بقاصعوه شد و تفسیر آیه مبارکه
 یَعْنُوا الْمَوْتَ ان کتفم صادره را بر کل مشهور معلوم نمود کل فانیان غلام
 یا ملائکه بدان ان کتفم صادره چنانچه بحال قدم میفرمایند که در
 از من قهر چنین امور در جهان مطلقا بر نشود که خود را از
 با غیر کلمه این قسم مشغول و میزند. شونو و منقشه شونو که بدست خود
 جگر خود قطع نماید عبد الوهاب بگویند از او پرسیدم که در چنین
 بر اینچگونه طاقنت او در کتب این قسم سر خود را بریده بعد از امتحان
 نبستم نمود کذا من راحت و خوشایند خود را در این کار و برم که اندک این
 نمودم و ابداً هیچ احساس درد را نمینورده پرسیدم که بجز دفعه
 بنزدیک ای دفعه گفت ۳ دفعه ابتدا از اطلاق با گذرد بقصد غذا
 بیرون آوردم در وسط حجاب دم خوب رو بست شطه آیدم

اینها نوزاد و زیاده است بحال قلم را بزد دست کردیم و بعد نشسته بقوت
 تمام جگر خود را بریدیم و دست بگردن خود بریده در بدم تا سوز موصوله بجزگر
 بکشد قطع شده بخاطر جمع شدنم که کار تمام بکمان منقطع شدن ان قوت
 انسان تمام بود بیکر غیبی انتم که عده رک شریانی است بعد روز خود را
 بسمت قبله نمودم و سر خود را درم خوب گذاردم که خونها در جوب بر بخت
 شود و بهاسم بیون آورده نشود خواهم دم و شرف صد که چگونه قبضه روح
 میشود و بدم اثری ظاهر نشد بعد و برخواستن کار در بر داشته طرف بیکی بسیار
 کردن تا انچه توانستم بریدیم باز خواهم بقدر نیم ساعت منتظر باز اثر
 ظاهر نشد در نه و بیکر کار در بر داشته کفتم با بیکر اینج سورا از بر سر کار
 کار درامقا با جگر که قطع شده گذارده انهم قوت داشتن در سه مرتبه
 کشیدم را کس از رفتن خون از بدنش آید او ریه را تراشتم از خواهم که ناکاه
 فحاشی اخور را با اسر خود حاضر دیدم و او بنا بر فرستادن گذاردم با بیکی
 بر سر من جمع شود خلاصه حکایت عبدالله از آثار عجیبه در این کور اعظم
 که جوانی بیست پنج ساله اول جوانی و هنگام بروز زقوشه او باشد
 این قسم ابر تقوی که از امام باقر الین صوره نوزاد اولی از او صادر
 میشد باشد و در جمیع امورات خیریه صاحب جاهد باشد و اگر از سایر
 احباب خطای صادر میشد سبب برایشان و اندوه او و چون فیه عبدالله

اخوانی که بعضی از طبیبها سید بزم که عبد الله مخزون و افسر راه
 خاطر است سبب را اناد جو با بیدم ذکر فرمود تا کلامی اختیار کردیم
 بشود مثلا من جمله ذکر نمود که بعضی از اهل کلبه خانه باز کرده اند
 و چون با هم بهای این نفوس معرودند آن قهوه خانه ام باین معروف
 شده من امروز عبودا بان قهوه خانه رفته ملاقات کردم شخصی مشغول
 بنواختن است و در نواختن با کافه کجفیه باز میبیند
 اما سزاوار است که محل در مقابل اسم مبارک معروف است این
 نوع اعمال در آن مجرب و نرود بنا نوردها در بصوت بلند که بعضی
 چنانچه بک روزم در مخصوص همین نفر قهوه خانه بمحض استاده بنامش
 آمده مذکور نمود که من مخصوص آمده از شما خواهم بینا بوم که ندریک
 بنامش که بعضی حرکات در بیان احباب موقوف شد حقیران بوم
 بطول مزاج عرض کردم فرموده اند در حد اعتدالش محبوب لکن عبدالله
 در تقوی و پرهیز از حد اعتدال خارج شده از حد بسرک و آن
 و باز بگر خانه زفته در محاسن عروس و شیر که جسی او از طرب بعد زفت
 از این طرف در جمع محاسن و محافل حاضر و از آن بوم که بنامش رفتن
 بشرفی از کار شده و بک روز آن را نکرده نشود چنانچه ۲۷
 نصیحت داشته و دارند که عبدالله را خانه نیست و همین عمل است

در این همه ملک بر او راه نغوار است که خود بخود جمال قدم فرموده است
 که بر کسی کوشش از معاش زبردت است هر سنی از وجودش بهر است و نماند
 از بقایش نماند در جویان البقی و حق البقی این کلمه را صدق دانسته و باقی
 ان بقیه همه شکر نموده است و امثال ما را گفته بوده است که امر الله به
 شکر او ایم و تعجب همان فرض کرده ایم و بقولهاست حمد از خود را فرستاده ایم
 در این مقام خوب میفرماید بر ما خود را بگزاران خندیده
 زانکه خود را نیک فرمودیده در این مقام هم ذکر خواب که با این
 واقع موافق و معارف است مرقوم میشود و شب قبل از این واقع
 حقیر در عالم رؤیا ملاحتله نمودم که حضرت منم اراده الله بعشق این شریف
 آورده اند و در خانه یک نفر از احباب در یک سمت حیات که با شمع
 و اسباب است بالا که سرچالند و در میان و کعبه مبارک را رنگ و حنا
 بسته اند و بسیار شعوف و فرحناک و احباب هم بطور دایره اطراف
 ایستاده اند و دست مبارک را چنانچه رسم اداره خانهاست دم کوشش
 گذارده بالمان خوشی بخش میفرمایند و بعد از آن خود بنام خود دست زدن
 و با احباب هم فرمودند شما هم دست بنشینید احباب هم دست میزدند
 و یوم بعد از وفات عبداللہ بن ابی سنان رفیق و در آن موقع که هدایت

سر خود را بر سر خود نهاد و خطه نمود فراموش آن روز با سینه صفت شد
 و آن محل بنظر آمد که همان موضع بوده است که من در عالم رؤیا دیدم
 و ایضا در خواب دیدم که در آن بود که عبداللہ و فاطمہ نمودند در مکان
 که میرزا محمد باقر در آن ایضا مکتوب بر آنند و می نمودند بعد از آنکه محقر
 که شام این مکتوب را بخوانید جناب اسید مہر خواجه بر دیده اند سر قوم
 نموده بود که در خواب دیدم که بالار کشید فایوس بیرق بسیار
 زدند و منادم در پارسی بیرق استاده ندادند که ذکر مرکز بیفاق
 در عالم تمام شد مرقوم نموده بود که این خواب مرا بسیار پریشان
 نموده است و رحیم تلاوت مکتوب شخص از بیمار خانه آمد و
 گفت عبداللہ تمام شد حقیر جناب آ میرزا مہر کفتم بنویس باین
 که خواب شما تعبیرش ظاهر شد آن منادم ندادند که ذکر مرکز بیفاق
 تمام شد از غمت حجتہ و کمالت بر آنہ چنان از بدو طلوع گوئد بیفاق
 ای چہن جمع شادان و افاریکہ در حورہ جمال قدم جلی ذکرہ الاعظم از او بگذرد
 و اجتناب بر شدہ بود در حورہ حلال و غیر بیفاق ہم بشو رانم و اکمل ظاهر شد
 چنانکہ جانشینان سہا از تربیت و شہد و دنیا ک فایوس و مہران حورہ
 در قاف و روح اللہ علیہا بہت ایمہ در از قونقوس کاس شہادت را کمال
 شوق و الجذاب شام میرزا الا این بہت فتر کہ اعظم از کل بود کہ بکس
 بدست خویش سر خود را بر سر جان را در طہ جانان فدا نماید نشدہ بود

جناب مشهور یوسف در بعضی از موارد از سایر مشهورین ملایان
در بعضی از اوقات مشهور اینها هم از هم در محرم الحرام در این
بعثت آمده اند بعد از حقیق و جناب امیر رضا و سایر مشهورین
ایشان آمده اند و این مدت زمانی بشراکت مشغول بودند بعد از
چند سینه اجل و عیاشان از میزان حرکت داده بعشق بهر او در زمان
مدتی جمع المال و شریک بودند و بعد عیاشان از طرفین سبب تفریق
شراکت ایشان شدند و در کدام سواکانه کسب مشغول شدند تا آنوقت
و از نهایت و رفاقت ایشان برقرار این دو بزرگوار از اجله اخبار
و ابرار نزد جمیع موارد مهمه را جمع با هم حاضر حاضر و سا عیاش
اند از جان مال مضایقه نموده اند علمها بهدیه الله در رحمت و انظار
جناب مشهور یوسف در بعضی از موارد از سایر مشهورین ملایان
نموده از بابت مخارج اشکول از اجرت اقام و غیره که در فایده مشهورین
مخارج داشت بنها مشهور بود و مخارج تفرقه هم را نیز در بعضی
سجایا سر ضمه ایشان بسیار است در آوایان فصله حق جناب
ابن برایشان سخت اند و ایشان را بدتر پیچوده اند و در وقت
برایشان بسیار سخت میگرفته اند در عالم رؤیا اسباب تنبیه
ایشان میدهند و با ایشان قدری برفق مدارای روتار میفروشند
انداز بعد از آن تر فراموش نموده اسباب صدمه و از یاد ایشان

ایشان بوده و معجزه از خوابها بلکه مرحوم ابوالمیثاق جابر مقدسی
در پیرایه که در عالم رؤیا مشاهده می نماید که شهر کبیر است و صحبت
کنیز که کل پادشاهان نیز بگذرند و در همین عبور از خلق در آن شهر
غرق می شود ملاحتله می نماید که مشهور در وصف بسهوات از آن شهر
گذشت و علاوه معاونت جعفر دیگر نموده ایشان را آن شهر گذرانید
و ابوالمیثاق از آن شهر گذرانید بارسان این شهر خوابها میدید و چیزی
ملاحظه ایشان نموده مدت زمان بسیار بود که بگذرد باران و جناب
ابوالمیثاق از میدان هجرت نموده بعضی اهل سرایر ملکه الحرام امورات ملکه
ایشان هم منظم و بطور در القواء می شود و اقوام و اقارب ایشان هم
بعد از آمدن عیانان هم بعضی اهل سرایر جناب جابر محمد صلی الله
علیه و آله میمانند ایشان هم را بعد بعضی اهل حرکت نمودند در سینه منقوش
پنج بود و نیز که وارد عشق اید شدند نهایت نام وارد با حکایت
حسرت یعقوب که چون یوسف را در مصر بر سر عزت یافتند کل از
کنعان هجرت نمود بهر آمد همین قسم نام منصوبان یوسف بهر سرایر
بگذارند یوسف کنعانی از میدان هجرت نموده بعضی اهل سفر گذرانید
و جناب جابر محمد صلی الله علیه و آله را بر این قبیل و بده بعضی بنامند

و در آن کبریا و اله شریفه جمال ایها شد که لک از قدر بصر ایها عجب
 منج را بخته قبضه المحبوب بعد از سن هجرت و شهر مرم تولد تازه
 یافت و جوانی را از سر گرفت و بر تدارک ما نجات قیام و همه وقت
 در محافل و مجالس از کار و لذات ادکار حافری و اس نشی علی الدوام
 بکلمه مبارکه الله ایها ناطق لله الحمد ختم امور ایشان بنشد چند
 تا خوش احوال شده در شهر رجب ۱۳۱۳ طبر و حش از خاک گدازان
 تری به بال افشان و آستان قدس عالم بقاهر و از نمودر حینه آینه
 علیه جناب شهید یوسف و مرتبه بواسر مقدس طور بنیاد است
 جمال ایها و عقبه مقدسه نور مشرف شد در نغمه قیام از صحن در ایام
 جمال قدم و کرده اخیر بعد از صحن جمال قدم بر نا آنگا ابر بیدار
 و بنده راده عبدالوهاب فی شعبه ۱۳۱۳ بزیارت روضه مقدسه و جمال
 منور حضرت غصن الله الا عظم مشرف شده اند از جمال قدم و حضرت
 غصن الله الا عظم الواح عذیره بافتخارشان ناز و مقامت را ایها بات
 شامل است ابر ایتم مرحوم الامام جعفر از اقوام ایشان است استقامت
 ایشان مفتوح است جمال شهید یوسف خاتم الک اکرامه جناب
 لایع ابر در سما محبت الله فیم درر شایع در سخنان بین الاقران
 ممتاز است محمد و شهید است جمال ایها است شریفه و فریفته طلعت عبدالایمان
 دفعه مجدد و ب و از منقطعاً هم سوا مسافر مسجد انور شده و در نقل

بیست و نهم
 و او در سن
 بیست و نه

عین سدره مندر سفر سکوت تا یافته و از آنجا که طریقه تجلیه شیخ طبرسی در روح شده
 و محقق آرزو در دل در جان کرده و حال جانان است فائز شده و در شرح
 و مسابقت زیارت روضه مبارکه نامل بود و بعد از نایل مقصد بخدمت العشق
 صاحب در مجالس و می خلد احبب الله بالحق است روح افزای وقت تلاوت
 آیات و مقامات بینا بدان جمال قدم و حضرت غنم الله ارا عظم
 الوجود دارد از نفوس تعب است که بجا و نیت بکبر تا بسبب مجالس نمودن
 شایسته بر آید الله و رحمت و عنایت ۱۲۱

جناب مشهور ابراهیم در ذکر ایشان با جناب رفیق شفیق ایشان
 جناب اشهد بر یوسف شده در ایام جمال قدم بشرف لغا الله فائز شده و
 با جناب سلطان حاج احمد بدران قرابت و نسبت خوبتر دارند و از
 صفات حسن و خیر و رفیع مطرز در سینت در این مدت که در عشق
 اباد تشریف دارند نفس از ایشان نرسیده در حسن ملوک ممتازند
 سایر جلیل ایشان محمد تقی از جوانها معقول است مدتی در اقبال
 با مرغ غنم سلطان یوسف و باعث چند سنه است اقبالی نوعی و بر نزدیک
 مافات قائلیم و جاهل است ایشان هم در امد جناب آینه
 یوسف بسیار در جوانی نیت با همت و غیور ابرو است حفظ من کل
 البیانات والاثبات انک کمال سنی قدر بر ۱۲۲

جناب کرمی از حاج آقا میرزا قاسم از اهل خراسان از احباب سابقین و معتمدین
 و بقیه است بعد از اقبال با در عنبر متعال عدت زمانه را ابدل و عیالی بپوش
 حکمت رفتار بینا بزرگ شایسته در آنها استعداد پیدا شود و الفار مطلب
 کلمه حق نماید فائده و غیرت حاصل نمیشود و بعضی آنها بر اعتقاد و اسرار ضایع
 تکیه کرده در مقام صدقه و اذیت بر می آید و چون میرزا جناب صاحب محترم
 که سواد و شهادت پذیر بود و سبب نیک نامی خود شدند و درین عوام
 کمال انعام معزز و مفتخر شدند و اولاد ایشان هم در خیال افتادند
 که نیک نامی و سعادت نمایند و اسباب تلف نمودن مال ایشان را فراهم
 آورده ایشان بجهت شرع عرف کتب خاندان و اسباب و اسوال او را گرفته
 بعضی بجهت شرع و عرفی او و باقری و بعضی تصرف نموده اند و بیکر معلوم است که
 در بلاد ایران اسباب برانجه مال مردم خوردن بهتر از این نیست که شکر را در
 محقر شرع عرفی با اسم آن معروف نمایند و بیکر از شرع شهادت دروغ
 در حق او صواب میدادند خلاصه جناب حاجر لا بد از مشاهد محبت نعم
 بعشق ابدی را بر آنجا در الاخرت است و بعد از سن شصت سالگی بمکه مشرف
 میامد و عیبت خود را بگذراند و مشغوف و مشغور است و در وقت شهادت
 جناب حاجر محمد شهید و روح بدم الطره القدر در مشهد همه حکایت آن را
 ذکر می نماید و حقیر در این مقام قایم شهادت ایشان را شرح آنچه قبلاً از شهادت

بخط خودشان مرقوم نمودند عرض میمایم حضرت مولانا الف مراد در عین ابوی
 هم روزی بغیض ملاقاتشان نماند و از صحبت و بیاعتنائی بهره مند
 و فعه اول فرسار بیع الاول سال ۱۳۳۱ از جور مار فین و ظلم طالبین از شهر
 فرار کرده بعضی ابد آمدند و در خصوص مزرعه در سیخ و کما بنکه در ایشان
 بود نوار خودی ایشان بیگانه تفسیر آنها را ذکر فرمودند و ففته جاتر از شرح و وقت
 در خصوص مزرعه در سیخ که ملک خلق ایشان است آراء داشته فرمایند
 متعدد از حضرت سلطان ناصر الدین شاه را شنیدم و از تمام علماء مشهور
 حکم را شنیدم که در روز اسباب را فعه فراهم نموده ایشان از این
 مزرعه بیرون نموده حاصلش را ضبط میفروند جناب حاج آقا صاحب
 مشورت نمودند و ایشا را رفیق بطهران دیدند ایشان بعد از ۲۰ م توفیق
 در عین ابوی ۱۳۳۴ از طرف کربه درشت عازم طهران شدند
 چند روز در طهران توفیق نمودند و در سخن از حضرت سلطان گرفته بر حکومت
 که مزرعه را با ایشان تصرف دهند و آنچه از حاصل و غیره ففت نموده اند
 در نمایندگی و بشهر مراجعت نمود و در وقت با سعادت بنیم خارج در داخل زود خورد
 نموده عاقبت فراراً از راه دره جز بعشق ابد آمدند و ماه نیم در عشق ابوی
 توفیق نموده عازم مشهد شدند آنچه اجاب ایشان را محامنت نمودند

که از برادرش اسباب و سایر مهمات زود بر فرمود و نیز بالا تر از گفته شد
 چیزی نیست و این شهر آقال من است که باین فیض فائز شوم و این محاسن سفید
 بخون خود رنگین نمایم من فریب افشاد است من بعد از این زنگ گران بر
 منم بفاش است و بقصد طهارت عازم مشهد مقدس شد آنچه شرح احوالات
 صاحب مشایخ مرقوم فرموده اند این هو المحبوب برابر اول و محبان

بمال ابرو مخفی نمایند که چهار نفر اول از ناخلف از او عمال بهم رسیده آنها را هزار
 خون جگر بزرگت کردم و حسن و مهتر و احمد باشند آنها را و اما در نمودم
 و ششصد کوه سفید و ماد بان و ماده کا و بابشان دارم و املاکت باقر مانده بجهت گذران
 نمود و رجعت غلام محبان و دو حبیب و عمالی گذاشتم این چهار نفر حسادت نموده
 بنا بر خیانت و سرقت آنها را و خانه گذار و نیز بالا تره چندینم و فوج مراد و نیز
 و قصد کشتنم کردند بنواب مستطاب و الارکین الدوله عرض نمودم حسب الامر
 ایشان این چهار نفر را از منزه عهده سرخ بیرون نمودند چند سوره بودم
 بعد از مغز و لرزش و الا فخر دانها آمدند با او نظر طلبه شود هزار مدتی مع شد
 اسطبل از سابق بنام خلیله و سرقت خانه و انبار گذار و نیز خواستم منع نمایم
 بنواب مؤید الدوله باسم انا عارض شدند در بین راه که بده میرتم مرا گرفته
 بر و طایفه اندر است خود بر او شتم حضرت و الا ضلعه نمود اموال و ممتلكات خانه

و علم و آنچه در این باره و اطلاق و بکارت را در علم خود نمودند و مدت شش ماه
 در حبس بودم و بعد سیصد تومان قرض نمودم و در دو ماه حبس خلاص شدم
 قشاقا بدر بار عدالت ملا شهباز را رفتم و بکارت با شاه طهماسب شاه
 و امنا و دولت قاهره عارض شدم فرمان مبارکت و احکام متعدد در محنت شد
 که اموال و اطلاق و بر سر جسم گرفته اند و در نما بیند و بر سر هار تا خلفت را
 کافر که فراسایق از ده بیرون نمایند و در این بین نواب طایفه
 المدوم معزول شد و جناب آصف الدوله حاکم خراسان شدند
 مجد و این پسرها با ان و نفر طلبه بر تبریس با اسم بانکه پجناب آصف
 الدوله عارض شدند و بیای پنجاه تومان هم پیشکش میدهند و با هفت نفر
 ماموشی میکنند نه بان نفهم بر انصاف بر داشته آمدند در زرعه و سیاه
 بنده گرفتند و با د آوردند در نزد بکر فریخته و فایز چندین دفعه سه چهار
 نفر بقصد کشتن ملازدم که غش نمود میباید و بیت تومان مطالبه تعلق
 میشود نه بالاندره طلب مرا بجزرعه با قرآب آورده اند انجا هم از بیت زیاد
 نمودند جهت و قبا و ارفاق و کمر چینی و سینه بند را کلا بیرون آوردند و بعد
 رفته به بنان الملک بی انصاف عرض نمودند که و بیت تومان

و قدمه کلفتی نموده و حال نمیدیدم که فرمود برو برو بیکم برو و بعد بر بیکم چند
 نفر سواره قره سوران او را ایستادان برده در اینجا حبس نمایند و بعد
 سازند بنده آوردند باها قدرت چهار شنبانه روز این وقت نفر
 بنده را با تمام اذیتها و شکنجه و جوب اذیت بینو و ننگ که بتقریر نباید
 قات آه ما برس چندیم و نغمه خواستم خود را هلاک نمایم قلمتاشی با ربکی
 پیدا نمودم هر چه فاسم سرم را بهر نمیدیدم از همه جهت با اوس شدم در این
 چهار شنبانه روز چهار سیر غذا نخوردم و در آن خاکم بودیم در شب کوتاه ننگ
 داشت و وقت که رو به درانی میخواهد بنده واحد قدرت فرار نداشتم
 شب تاریک و سراسر در باران باریده و کلفت ۱۱۱۵ شده و از جان کوشش
 بحواله الله و قوت فرار نمودم بشهر آدمم در خانه مطایع معظم جناب آسید محمد زیارت
 نامه خوان چند شب بهنمان بروم بعد بمنزل جناب مطایع آسید ابوالقاسم
 مردانگه نموده از آنجا شب تاریک بده رفتم چند روز بگویم بهمان بروم از ده
 سرخ میخواستم از راه غوغایان بعضی آدم بروم که در نواز بهر با حق و مهر
 را بیکم آوردند بکرات بر دهن و مدت فی آد در حبس کجاست بودم عزیز
 متعدد و بی کیمای که مظفر الدین شاه روح فرده و انار حاکم است و بعد از
 عظم عرض نمودم دستخط مبارک و احکام متعدد آمد بجناب آسید ابوالقاسم
 که حاضر شد در بخش و اسوال تالانه او را گرفتند و تمام اسرارش را از ده

اخراج تمام پسران آن پسر بزرگ را جناب آصف الدوله خواسته
 و با سفارش زبیر نمودند که باید پدیرت را با احترام از کلات بیاورد و در
 ده سرخ بالاسرا بگذارد باشد حسن آمده حکم را آورده و مخصوص بنده را گرفته
 با هم آمدیم و زبیر و بیزن کلات حسن باز میخواست یکشد که چند نفر توپچر
 رسیدند نتوانست بنده با آنها همراه آمدم بزرگه آمد و از آنجا ده سرخ
 و ساعت بعد از بنده حسن آمد و از خجالت نرسد بنده نیامد و کلازن
 و مرده سرخ آمدند و عیالم گفت که آنچه در اینجا غنیمت گنیم و گنیم درین
 بوده پسر مادر نبودن شما برده اند رفتم خانه حسن و گفتم و نیکه در کلات
 حسن بودم حاکم کلات بنام مهراق بگردشام چهار خوب میداد و حال کلا
 شما از حال خودم نان غلام بنام بدید جواب دینم داد با خه گفت بگماه دیگر
 شریک بیستد حال قرص کن بخور تا انوقت و بعد قرصت را بعد از من
 بقرص هم پیدا شد اخرا را مرعیب الاسباب سبب ساخت جو اندر دران
 نشود بیکس خوش بود و هفده روز بود که مطبقه بود و چشم باز نکرد اهل
 خانه و مادرش تا بوس مطره بودند و حکیمش از خوف فرار کرده بود صاحب
 کار گنبد بنده اگر بدانش جو اندر درین وقت و سولح علی داشت نسبت
 باین تا خوش را طاعت بفرموده ایشان چند روز با مدعا لجه نمودم خداوند

مرحمت فرموده سعادت بدایت مقدار بیجا هفتادم خرد و سیزده بر آن
 مرحمت فرمودند بدو سرخط آورده بعترت گذران میگردد تا شریاک عمل
 آمدن مهندس تا پاک بسراک ام الفدر مفسر کذاب آمد که ظرف بدید
 که شریاک را جانایم بعد از آن فردا آمد گلبدار شیار را خواسته که آنها بگذارم گلبدار
 دارم و شریاک جمع نمودند و بازاریع بخش نمود هر قدر خواست حیفه سیر نمود
 بالاخره آنها در شیار جمع با ظرف شریاک طلبت و غصب نمودند هر چه التماس
 نمودند ندادند و آخر جماع کرده بنده را زدند و گفتند فلان سگ را بجهت تو عوض
 شریاک میدهم ما پنهان تو مان بجای من شک داریم و حکم کردیم که آن مرتد واجب
 است املاک ما را این چهار نفر هر مونس و شیو که اینان طلب است و با تو در
 با عنایت ما هستند و حق ندارند آدم بشود که جناب عین الملک روح فدای
 عین لایم آنها بدو ای نامه رفتند و شریاک بنده را با ضابطه انصاف دادند
 و چند نفر طلبه بجهت ریشش خون بنده بر او ریختند لا بد اینها جناب حجت الاسلام
 قاسم حاج میرزا باقر سلمه الله بدم بعد از چند روز با دم جناب حاج میرزا محمد باقر
 حجت الاسلام بدو رفتن این همه از نظر امور باجهت نوع طلبه از راه طلبه ترفیع
 بجهت ملاکت بنده بدو سرخ بسیار از نظر بنده خبر بدو قرار داد در قسم
 بعد از حوطلب بنده بدو آدم دیدم راست است نفس القور قرار نموده بهزار نفعت
 و تقب بدو جزر قسم عدت بودم و از آنجا بعشق ایدر ماه هم در عشق ایدر بودم
 که خبر رسید عشقوں را نواب مستطاب عین الملک شهنشه نمودند و اسباب

حاجت را طلب نمود با فرستادن نامه‌ها و با نام سوره نوره و سوره انور و انوار بحال
 ام فرار بشهر آمدند و بهر احوال شده توکلت علی الله گفته بشهد مقدس آدم و پدرم
 این حال طلب نمود که چه شفقتی بر من و پدرم اینها انداخته داشتند از تقدیر و اسباب
 خاندان که اینها داشته و بنده مطیع نبودم بقول چند نفر معتبر چهار سال و بقول
 خود من ده عدد از هر یک سه سال قبل از این بحاجت صادق باور فرود من در غیبه
 امام محمد برده و امانت سپرده و سزا گرفته ان لا انصاف بر من ام خورده و در آن
 مدت ضعیفتر رفته نزد او کرده بودم چند تومان از قیامت و شکسته و قایمان بر سر
 بقیوت کران با داده و با بقره ننگر شده و وقتیکه در حبس کرات بودم این ضعیف
 در صفت بر من تا که چقدر در باره او زحمت کشیده رفتم و گریه کرده بودم و خوشیها
 نموده بودم و چند نوبت با خوش شده حکیم با آورده او را ملاقات کردم مخفیانه هزار تومان
 مال مرا بقیه کرده در زمان حبس کرات فرحت یافته مسالحه خطی فرمودم که
 بجهت مسالحه حضرت آقا بقره از جناب حاج میرزا محمد زین العابدین گرفته بودم و بهر حال
 با و ملاقات و او برده خدمت جناب آصف الدوله و در عیال و جناب آصف
 الدوله فرستاد خدمت جناب قاضی برده بر شوه و جناب فاضل هم مصالحه
 نمود و احکامات شرعی و عرفی را و فرما مبارکت و چند تا غده بگردا گرفته که
 نگاه کنم و در آن بجهت حاجت علی، قرمان معارف خواسته او نداشتند رفته از پسر گرفته
 با داده و بعد از آن حکام شرعی و عرفی و فرمان مبارکت را تمام برده بدست پسر با
 داده او وقتیکه بنده کرمه عشق اهدا بودم و بر کشتم بر سر او و قیامت این با صفت

بر خوردم بر آنکه در بزم بنام بر در قنار بر پایه کز استیفته و نینداختم چه خیا همانی
 تا سدرج ریحی دارد و دار ندر فالله خیر حافظا و هو اسم عم ارا حسین
 من جمله هر چه داشتیم برده بخانه سازد زید پنهان کرده و هر چه را هم که بینما
 برده بود در نو و بر اسم شیخ جوهری موعظی و سرگردان از یک طرف پسرهای
 ناخلف و افترا ساز کذب و از یک طرف مکاران این زن و صفت که مان
 و جان از او مطایفه نگردم و هر روز با دست خنجرش با بنده عوا اینها و نه
 که بر خیز از این بر و اگر تو نبودست ما بریم چندین دفعه خواستیم بروم باز
 کردم و از مطایفه این تا حلقه تا صفت بخدا پناه بردم اما ان الامان از
 این نگار بد کردار از فرارید کوران چهار نفر لاهاک رفته و با هم بنده و تحت
 خط نساختند که بنده یک نفر آنها را در کمره ام و در اینجا نوشته ام که اعلانم
 مصالحه آنها باشد اول خدا و کاتب انبیا و او دیار شاه اندنم که من همه و صبر
 خط لا ایشان ندرده ام و خیرم ندرام و تا بنیا چند سال قبل از این مقدما
 بنو سبط مرحوم موقر السلطنه بنو اب سنیاب اشرف و الارکان الدوله
 عارف مقدم و کل ابرم و سرخ صبا اندک که حیب الامرا این پسر را از زره
 بیرون کردم و بعد بنو سبط حاجب شد و با فرس پیش سفیران آردم
 و جواب اطفال الفطرا انا شیخ صدر و اعظم سلواته تعالیه مرقوم
 فرموده که منم خواستم را ام که پسر را راه در بید و الحیا را هم کا غدا حاضر

اگر کار خیر خدا داشته اند وقت خیر بیرون نیارند و در کار و مال آنها کم و زیاد
 آنگاه شیخ همدان سلام الله که در خدمت مرحوم لایب از مجتهدین کاره بود فرمود
 حاج میرزا محمد تقی بنویسم باید بدان قدر برسد و من حالا بتوالی
 و آدم بهر جناب که حاج میرزا جعفر بنوری را گذر ساخته اند و آنگاه فرمود
 وصیت خط است از بعد از چند روز او نبودند و پیش از آنکه کمال
 نبشتند و اهل بنده را در وصیت نکرده بودند و اینها را نوشته با بر سر دست و بر سر
 نوشته بودند گفته اند این خط خود حاج میرزا است تمیذاشم فرما جواب خدا را
 چه میدهند بنده ام سو قرائت نمودم که همه کس خط بنده را بقا سند بعد از این
 رفت از جناب حاج میرزا جعفر نوشته خاستند بگرفتند و سواد داشته ام برده بود
 ایشان فرموده بودند برودید صاحب را بیاورید تا من ببینم از خوف شرمه بود
 جناب ایشان باز فرموده بودند اینها مهر و خط من است و شما دروغ بگوئید و من
 در او نمیکوبم آنها جناب محقق الحقایق لایب از ما ششم منجم باطنی که در جمع وصیت
 خط آنها را دیده فرمودند بر فرض که این وصیت خط حاج میرزا است این معالجه
 خط نیست در صورتیکه من بر شوم و باسم بابکر (او را بدنام کرده) ای بار خدا عالم
 است که بنده را صلیب خسته کرده و وصی ام کرده ام و این چون رنو عاق بنده اند
 ما ز مال بنده بهره ندرند بیهوشی عانا بنور چشم غلبه محیی معالجه نمودم و این
 معالجه خط معتبر است در آوازه بر دست عیالم و آدم بجهت معالجه خط
 و خط که جناب حاج میرزا جعفر از بنده گرفته بود بر بطلان او اول باو

دارم کل علماء و اولیایان و معجزین استغفره و حکم فرستند که جناب آقا
 بزور و ذر و عرف نصف ده سرخ را از بنده گرفتند خدا با برسی حکم
 مقدر رسد که همان بنده و این چهار نفر فرزندان نامختلف نامک و این حالت
 رشوه خوردن با آن حکم نماید شیخ عبدالغنی مزرعه فریختند که سهم بنده
 را اجاره کرد و اجاره خطه داد و قنیه مطالبه و چه اجاره نمودند و در اول
 بران نام ظلم برداشته و بنوعی رقم کشید و شهادت ناقص داد که این شخص
 حاج محمد است معصومانده محض نماید که این ملاک دارم نصفش از قرار
 معالجه معتبره معالجه نور چشم خدا محمد بن نورم الا مزرعه فریختند که آن
 مزرعه را مال الله قرار داد و بجناب حاج محمد بن فرو ختم که در راه خدا حاج
 نماید و نصف ملاک دیگر مال برادر صبیبه است مسامت بخدیجه خانم و مطبقه
 عدو بنور چشم خدا محمد مزرعه کل فنی را معالجه شریف نورم حسن و صالح و همسر
 و آسمان چهار نفر عاقی نورم و از مال بنده بدهد اندر باره از حقیقت
 گرفته اند و آنها افترا سازند بر بنده است اند که مال الله و عیال نبی الله
 ما زانند گفتند که سنج بگویم محمد بن عبداللہ بستم خدا گواه است که بنده از خودم
 هست کسب نمیدانم بهیات بهیات این التزام در باب ایگاش
 بنده شک پاس درستان ۵۵ این ابو طالب بودم با در این فرزندان در فکر
 کشتن بنده هستند تا هر وقت قسمت شده اند این و قالیچه بود که حضرت
 مشهور بود از شهادت بطل نبود شان رقوم فرموده اندان اوراق نمر و

این سعیدستان تا فلان محلی موجود است اعتبار است که در نقش و بیاد امور و احادیث
 قریبه نامشوده البته جز او سزاوار کسی است بجز مرادند حکایت جناب شهید
 صاحب کل صدق ایبه مبارکه است در علامات قیامت در کتاب سین
 و فرقان عظیم ذکر شده صدق الله العلم العظیم قوله مبارک و تعالی فاذا
 جاءت الصاخة يوم یفر المؤمن اخیبه و امته و ایهیه و صاحبیه
 و بنیه لکل امری منهم یومئذ نشان یغیبه و حوره یومئذ سفوفه فاحکله
 مستبشره و حوره یومئذ علیها غیبه ترهفها قنوه اولی الامر
 الکفره الفجره چنانچه صدق بیانات مذکوره کل ظاهری مشهور
 مدعا شده و بعد از شهادت آن مظلوم معتر و حوره سفوفه فاحکله
 مستبشره از حوره مقدسه احب الله مشهور شد و تفسیر آیه و حوره
 یومئذ علیها غیبه ترهفها قنوه از جمله قائلین و ظالمین و سابقین
 این بود که اکل در بر باشد و قایح شهادت حضرت شهید حاج محمد زکریا
 من اهل آذربایجان علیه السلام و الطافه برینگونه که مؤمنین که خود در
 مشهد بوده اند متفق روایت نمودند منجم جناب ابراز احمد قاسم ابن نیل
 علیه السلام جناب کریم حاج محمد امین فرزند جناب ابراز کوچک
 ابن مرحوم ملا محمد بختیاری و غیر هم علیهم بهاء الله و نشان که این چهار نفر
 اولاد باستان خلف متفق نام عهد شدند که پدر خود را بهر نحو باشد بقدر سابقین
 ابتدا بنام پدر کوس و نهفت و افرا که کرده در مقام مجامع و محافل و مجالس

آنچه کفر استند نماند و اکثر السبب بپدر خود ذکر بنمودند و عرفی ابروی در آن
 ز خادف قوال بمرکت سراسر نذر و در مسجد جامع رفته یک نفر از آنها
 بر شبر آورده و خطاب با اهل مسجد چنانچه که اس مردم شما در دین نذر بپدرها
 پیرا مانده است بخدا و رسول او اعتقاد ندارد مگر کل انبیاء و رسول است هیچ یک از قب
 اسانرا قبول ندارد هیچ اعمال ناخوابنده را عامل است با سرانجه بمانند و خوش بود
 ذکر بنماید و در آخر بگویم حجت را بر منی عام کردم دیگر خفته بپدر و در دین با
 هر کس بنکایف خود هم بناید خدا صبر از دسواس اینچ جناسها قوم خدا مانده است
 بمرکت سراسر رئیس خطاب و شیخ اسما علیه السلام قدر رفته گرفت معاونت
 پس با موعده وقت او رفتند و بعد از عذرت را جهت افزون شدن این نافرمانی
 استای میفانند و سه نفر از سایرین تقدم جسته این خدمت را قبول نمودند که جناب حاج
 شریف میزند سید صادق بزرگ که در بزرگ از بسکه در زمان جوانی فسق و فجور از او
 عار شده و جمع طایفه او را انوار او خارج از او را بپوشیدند و او را بشهد فرستادند
 البته این مورد نفوس با بر مقرر این نوع اعمال شوند که کفار و گناهان ایشان باشد
 و دیگر سید قاسم بزرگ این سید اشتم خادم که او صاف او را در بار او تمام اهدا نمود
 بپدر خود که او نظر از او را در بار او را که سید جواد بر جلالی باشد حکومت رسیده
 ایشان را قطع نمود و این منافق با جناب حاضر یافتند و ایشان را داشت
 چنانچه حد حاضر قوم شوره اند که مردان کس کرده در منزل راه داد و از آنجا یک
 و دیگر رفتند و دیگر حلال شکر که سببش از اسمش معلوم است این سه نفر در ام
 معدود در آن اولاد جناب حاجرا اخذ نموده چون کرگان جفا پیش قدم

برهم در پیوسته حضرت اللہ تعالیٰ در روز یوم ندر هم ماه رمضان
 ششم ۱۳۳۱م حکومت رکعی المدوالم ۳۴ نفر مذکور با جمع از طلاب و اراذل
 اجتمع نموده در شب خانه حاج میرزا حسن و قیابا بابت بیضا غلامی و
 نژاد حاج میرزا محمد باقر با زینا بدین سه نفر را در خانه بیضا جناب حاج
 در بار خانه شریف و اطمنه اندان اشرف جوسا به جناب حاج میرزا
 طلاب شش را خواسته بیضا بیضا شال بگرددند و اینها فرصت نداشتند
 و جناب حاج میرزا از جلو ایوان بیضا بیضا از ایوان جماعت بیضا بیضا
 صدقه برایشان وارد شد و در نزد شالی گزینشان را بگردنشان انداخته از خانه
 بیرون بگشتند و ایشان را در کنار خیابان با از وحام خلق بیست بیست حضرت
 بیرون و جماعت بر کس قرینت از الله صدقه بان بهره بیضا سالم وارد شد و در شب
 معین بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا
 ایشان خانه بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا
 شده مراغینان جماعت با این جماعت ایشان را کشتن کشتن مراد زینر
 نژاد بگرددت بار از خیابان بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا
 در کنار نهر خیابان درم مدرسه میرزا محمد علی مکتب دکان عدالت در
 حاشیة ایوان و جمعه مبارک اشرف جوش رفته و در میان خون عوطه و زینر
 بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا
 ایشان چیزی و بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا بیضا

با آنکه در مورد آنکه از راه محمد رسول الله علیه و آله ان شاء الله ان شاء الله ان شاء الله
 بجز گفتن تکلیف عار از یادش ما میدانیم آنچه بسیار بود در حق تو ذکر کرده اند
 راست است تو بداند و بر وفق الحلقه و نزار است جناب امیرزا حیدر که بهر
 از احباب است بیکو بدست از این مقدمه تا خبر بودم و دیدم از دو حام مجیب
 هم پیش رفتم تا بر کامر مطلب آثار حاصل تمام و دیدم جناب حاج میرزا بیان
 این مع افتاده در حالتی که اشق لغت در بر طهارت میزم که اطراف ایشان است
 اشق زده اند و کامر جناب حاج میرزا یعنی بنده که خود را بنهر خیابان انرا از نهر
 ان کمان با جوب چاقی مانع میشدند و من از مدخله اینم نوعی منقلب
 از احوال و بر ایشان شدم که بکسر خود را فراموش کردم نیدانم کجا برده ام بکنی مردم
 در عالم خواب است تا بیدارم بعد از آن روح پاکت از عالم خوابت خوابت خوابت
 در آن وقت مگر بگردیدم روح انرا از جعبه ای که در آنجا راضیته سر فرجه اصفا
 شود و بعد بر بیان بر بار ایشان است ان جسد مطهر را کشتن کشتن با جابه
 جلدی بردند کناره قتلگاه دم بانرا سنگ تراشیدند و در آن موقع حاج میرزا
 سران جاه را باز کرده جسدان یوسف من سعادت را خوانند و وفادار
 ان جاه انداختند و بار انرا از سنگ تراشیدند و در آن وقت و بعد از
 اشام عماد فرزند کربن کربن رفیق این فتح نمایان را با و انجا در آن
 و مورد رحمت و ولایت او شدند ضعف استیجاب و مطلوب و بعد
 این خبر بر کتب الدین رسید بکسر بکسر را طلبیدند او را جوب و از فرزند و اول

صورت و بعد از آنجا را از تنو و نورها را بیرون آورده بر سر کمره یا لاجل روح
 اصحیحی خلل با سوار بر بازمانده ملک که شداد و غداظله مهتابا ایستادند و قابلین
 و ظالمین که در بیت رفته بودند اینها که غداظله شداد و نورتن را بجمعون
 ما آخر هم از بیت نبردند و بتمام زلفت و خفت ایشان را در حبس حکومت
 انداختند و جمعیت و غلامان و فتور و بندگان رفته که در دیوار بنا و استرینا
 بر آوردند که از بر سر کشته شدن یک نفر با صاحب القلم این جنگا مسخر کرد
 برآوردند اندوخت حضرت رضا را که ملی و دامن کل است احترام انرا
 از میان بردند و مقابل بیت توب سوار نموده ان بیجا را در ساسا مقرر
 از سطوت و صورت حکومت خاضع و خاشع شده کل جراته مرشد ملودیم
 که میگردد ما انا بصر حکم و ما انتم بصر حرا حق شدند چنانچه از بعد تحقیق تمام
 منظر بلعنا را سر کون نمودند و وجود پر منظرنا فرود و وجود بوسند علیها
 خبرد از اخبار و اخبار ما بد شد و بعد از سه یوم جناب خدا محبت و مشهور
 بایات کبر عرض مینا بد که اذن بر مندرگان جسد مبارک را از جاه بیرون
 آورده و من مینا بد اذن میفرمایند و چند نفر از نوکرها را همراهم میفرمایند
 که با اتفاقا غداظله همین رفته جسد جناب شهید را از جاه بیرون آورده و من
 میفرمایند بر سر جاه آمده اینه خاک و سنگ دران جاه ریخته بر میدارند از فضا
 اتفاقا جسد را که در جاه انداخته بودند در وسط جاه کیه کرده بان
 جاه زرقه بوده جسد را بیرون آورده غسل داده و کفن نموده در میان
 لاله گاه تدریکس قبر شریف طبرس بر من نورند علیه سوا الله و عنایت

جناب مستجاب حاج میرزا محمد طبع مناسبت رفیقه نوروت لعل سقیر مبارک
 فیض خدمت ایشان سفیض شده ام از سابقین احباب بهر ایمان لغت
 ایا در اول ظهور رو و بعد ملاحظت ایما مؤمن یوم و ثبات و هم در
 جناب حاج میرزا محمد طبع ایضا ملاحظت ایما مؤمن یوم و ثبات و هم در
 نیزین که پیشتر ظهور رنج بودند فیض رفیقه برده بهر ندر شد و آخر اتماس
 در رنج تابناک بر ایمان سرمت و غداوش بود تا آنکه در راه دست بگفت
 همان ایماخت علیه بهاد الله و رحمت و الطافه
 ۱۲۳۳

علما کرد جناب روحانی من ایما بر سر و صف کلمات روحانیه ایشان
 زبده از آنست که بتوان محسوسه از اشعار و خطب و مناجات که از قلم
 کبریا ثبت نموده اند شونات کاتبه ایشان مشهور در ۱۳۱۲ و ارد
 مدینه خلق شده بعد از قلب مدینه قرقضه عشق که کبریا شود و بشرف زیارت
 تربیت مظهره فائز شدند و وجه نور او حضرت من اراده الله زیارت نمودند
 و مجدداً کلمه مبارکه تو جوتوا الی من اراد بظلم و باطل نائل گردند و مقصد
 اهل قلب را حاصل نمودند بعد از نیت مقصد را جمیع مدینه عشق شدند چنانکه
 در مدینه الحاق انجمن انوار شایه هر منور روشن و غیر فرمودند
 و بعد فایز بشهر مقدس شدند و به تبلیغ رجال و نساء مشغول
 بودند این ایام بعد از آنکه الله محض تبلیغ امر مبارک کلف بدارند و
 طاقه نسوان را تبلیغ بینا بندر حواء قبل علیه خاتم زوجه

حضرت شهید ملا علی جان بشهر شریف فراموشند جهته ^{تالیف} و جناب
 روحانی ام اراده دارند که لاجل ^{تالیف} بصحت بزرگ برودند ^{حقیق} بیکر بعضی
 صحبت ایشان بهره مند شده ام علیها بهاداره و مناجات

و بود حضرت و رفتند الفرحی س اخت جناب اول ^{آن} فتح حضرت
 باب ابواب که در شان سعادت و صفی القاب است مع ^{مفرد}
 فی ۲۸ رجب ^{۱۳۱۱} بمقارن یوم بنار مشرق الارادگار و سبب ^{مجتب}
 از بشردیگر یعنی ابد از جاریت و زنا است او باش اهل بشردیگر
 بختیگ کرده بشوم الذینم رؤسهم کطام شجرة الزقوم باعدت صوم
 و اذیت ایشان بیشتر چون از قید در ایام حکومت مرحوم عمار الملک
 دست تقدیر منافقین کوتاه بود و نفوس ^{مظلوم} بد محمد حین بیگ و
 غیره بودند از ازل جرئت جاریت نداشتند حال مغالان قدر ^{مسل}
 یافته اند و جولان ^{بنی} بنی یزید را کن و لعنة ^{للمنقین} چنانچه در ^{مستقیان}
 سیر ما جولان الباطل ساعة و جولان الحق الى السماء
 خدا صه اینها از طغیان ابد عباد و ظلم ابد فساد با این برسی که
 که قریب ^{نور} است در فصل سردی هوا با اختفاد و افرای از بشردیگر

حرکت نموده نشست تمام بعشق آباد آمد و مدینه عشق را بعد از
 خود مزین فرمودند و بعد از پنج روز آن ورقه طیبه را خیمه مرغی
 طبر و حبش از این خانهستان فنا بال افشان شده صوفی بعالم بقا منظم
 بر شانخار سدره صوفی مفر و مسکن نموده علیها آیت الله و رحمة و عنایت همه شعبان
 حقیر بیت سینه قبله که بعشق آباد در تمام بانقاف جناب حاج میرزا احمد
 به بلور و نیمه را فتم در زمانه جناب ورقه الفردوس نزل و اشتم و آرد
 یوم در بلور و نیمه بودیم آنرا اوقات در خدمت ایشان بودیم و قاج
 مسافرت ایشان که مدتها جناب طاهر هم سفر بوده از فرودین مدار
 السلام بگردید و نجف و طهران و حواریه آن ایام را ذکر میفرمودند
 ایشان همه تاریخ این امر مبارک بودند و در این مدت انواع بدایا
 و رزایا را نخل نمودند چنانچه لازم محبت الله است فشر بدایا التشر
 من کل کاسه و سفر و طواف و غیره در آن محبت سفک الدرآه فرمودند بعشق و آید
 و عرف الحفا فرحب من اول بعثت بار و وصف کارات ایشان
 از اولی فرزند از سما که عنایت بر خص معلوم و توبه است لازم
 بزرگ این فای نیت جناب ورقه و جناب اخت علیها به آرد الله
 از جناب لاسید حین زوار علیه به آرد الله خواست فرموده بودند که
 و قاج بد و ظنون و مسافرت حضرت اول من آمن مع اصحاب

بسمت کار مراد و غیره را و جناب ایشان ام بنا بر خواستش آن آقا در تمام
 اطلاعات خود را همه از موثقین احباب و از نفوس بقیه البقیه که اصحاب
 قلمه باقی مانده بودند که اسامی آنها را بوجه خود ذکر بینی در دو شصت و یک
 تاریخ مرقوم نموده همان نسخه که بخط خودشان مرقوم نموده اند نزد
 جناب مستطاب حاج محمد کاظم اصفهانی علیه رحمة الله و عطفه بود از این
 ایشان جناب لا محذور ما گرفته از روایت در این کتاب نسبت مرقوم
 که محفوظ و متواتر مانده چون مطالبی در او ایلی مرقوم می شود و اختلافی
 دارد و در بعضی موارد نیز خلاف نسبت که کم و زیاد شده باشد اگر چه در کتاب
 باسمه که جناب زردخشتر مرقوم شده کیفیت سفر نامه ندران و حکایت قلعه
 کاظم مرقوم شده و چون بعضی مطالب است که در این کتاب مرقوم شده
 در این کتاب قدر لهذا مرقوم میشود تا مطلب تمام و کامل باشد و بر وقت
 قرار شد تاریخ صحیح مرقوم نمایند هر چه در ملا و خطه نمایند و آنچه را موافق است
 نسبت نمایند و آنچه مخالف باشد وقت نسخه بر کلام صحیح است مرقوم نمایند
 حقیر بدون کم و زیاد همان نسخه را در این کتاب اعلان مینمایم مگر
 بعضی از عبارات سبب معنی که آنها را مرقوم مینمایم و بر بعضی از آنها
 فائده تاریخ مرقوم است نسبت حذف مینمایم و هو هذا

هذا كتاب وجامع الميعية

بسم الله الراجح الاقدس

الحمد لله الذي من علينا بظهور مظهر ذاته ومعدن صفاته
وانه هو الحق لا اله الا هو العزيز المحبوب والحمد لله جعلنا
من السعديين والمؤمنين المحبين بحضرة ذاته والله هو المحبوب والله
هو المعبود والله هو السجود لا اله الا هو المهيمن القيوم وصلى الله
على نقطة البيان وادلاصه بالعزة والجلال اما بعد
جزء بغير اخوان ابنا واجارو حان ارباب اسير عالم فاكد ان
اضعف خلق الله واحقر عباد الله تراب قدوم اهل بيان انوار السادات
محمدين ابن محمد هادي الطاب طبلكم المفضل به محققين در ارض صاد
خراش نور ندره وقابح طار ندران را تاليف نما كره حفر حولا را بنى و تاليف
نداشت و در حرم حضرت عابيات و رقعات مباركات معظمت جناب
والده و همشیره جناب اول زين عظمها سلام الله حفر قبول تمهيد در سدور
آمده بنام بنام بقم ايم و قانع نهانم اللهم انقذنا من لولا انك و تجميع المؤمنين
والمؤمنات من اهل البيان اللهم ثبت اقدارنا بالايان بك ثم محبت و محبت
او بياك اللهم اعظمنا من نار انفسنا بها القباة الكبر و هو يوم
ظهور من مظهر والله فاعف لنا وارحمنا و ثبت اقدارنا برحمتك يا ارحم الراحمين

سبب حرکت نمودن جناب اول من از خراسان جناب حاج میرزا محمد باقر
 حاج میرزا محمد شایبوری که از جمیع بقیه اسیف از ندران است میفرماید که چون جناب
 اب الهاب در سال ۱۲۳۲ از خدمت حضرت امیر خراسان رسالت نشر یافتند
 و تبلیغ رسالت میفرمودند در دم بخدمت ایشان مشرف شدند و بعضی که در آن
 محفل بیجا حرف میزدند را همان در او جلوه کرده نشدند بعد بقی میفرمودند که
 از آنکه تکیه بکندند و در منزل بزرگوار میفرمودند که در آنجا تکیه الحسنیه مشهور
 بود در منزل نمودند و بالا خبا بان مدتی بدین سوال میگذشت تا آنکه در شب دیگر
 بحاکم نشر یافتند و بخدمت مفراک مشرف شد بعد مراجعت نمودند و مردم
 نیز بخدمت ایشان مشرف شدند در همان خانه بزرگوار باقر منزل را نشین
 در ۱۲۳۳ قائم گردیدند حضرت قدوسی نشر یافتند خراسان شد و بعد
 از چند اظهار امر خود نمودند و نفوس سید محمد بقی با مر باران حضرت ای توفیق
 بودند ایشان را نیز نشر یافت نمودند چه که بهینو تر ملاحظه نکردند و اصحاب در آن
 بخار جماعت حاضر بودند که میبندیدند خراسان را عرق جهت حرکت آمدند
 خیابان بلوا و فساد افتادند و بنواب و اراکین هزاره عده بزرگ عارض شدند در
 آن ایام سلطانزاده با او در کمال مشهور بهیما قوس بهیما شد منزل را نشین
 شکایت میبندیدند این بود که حضرات با جمعی جمعیت نفع عنقریب شهر مشهد
 مشایخ خوا بپندزد و فتنه خواهند نمود شاه زاده بعد از شکایت آنها چند
 سوار شاد در نمود که جناب اول من آسن را نزد او حاضر میبندید تا بر کیفیت مطلع
 شود سوار آمدند که خانه را بزرگوار باقر حاضر شده مخاطب را اظهار نمودند

بقائم خراسان در وقت ورود در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
 عرض نمودند که در حقیقت بغیر ما این مقام مدافع و مدافع و مدافع و مدافع
 خود در آن وقت در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
 خراسان بخندست قائم چنانچه آمده کیفیت عرض نمودند و از ایشان رحمت یافتند
 بیرون آمدند و سواران را با فریاد سوار شدند و پایت نظر از نورهای
 خود که بطریق موسم بود روانه اردو شدند چون خبر ورود قائم خراسان باردو
 رسید عبدالرحمن خان قویلی که سلطان نام داشت به شاد بعد از سه روز در آنجا
 رسید و بعد از سه روز در آنجا رسید و بعد از سه روز در آنجا رسید
 آمد و خدمت شرف و ایشان را با در خود برده که خدمت بر زبان داشت
 و نهایت احترام را بجز پیداشت و دیگر در زمان توقف در اردو کرامت
 و خوارق عادت ذکرین بند حقیقاً آنها را مناسب ندانستند و بعد از شرف
 بردن بار و خلق بنا بر عادت گذاردند و اصحاب را استنزاز و تخریم
 نمودند اصحاب هم نخواستند و نیز در آنجا رسیدند و این آمارق که از
 اصحاب بودند بجز سوار جاجیر میرزا محمد باقر استاد بود بجز آنکه
 جاجیر میرزا حسن بختیاری است با اصحاب است که گفته بنام استاد
 سزاوار است که بعد از آن سخن بزد جاجیر میرزا حسن رفته مقامت نموده
 جاجیر میرزا حسن حکم با حصار نمودند که در آنجا بوده بود از بردن اصحاب
 اصحاب میرزا غلام میرزا غلام بود و بعد از آن در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

مهیار کرده در کوچه بازار کردان نیز تا آنکه نزدیک خابان بازار رسیدند
 این خبر را میرزا محمد باقر سائیدنرا ایشان بخد مت حضرت دروس عرض نمودند
 و عرض کردند که باقر سائیدنرا رفته این جوان را از دست معاندین خلاص نمایم
 فرود نیز بروید یکی آنها که بزنند شش منبر بعد جناب میرزا محمد باقر از خدمت
 ایشان مرخص شدند و در آنوقت جناب رضا خان و جناب میرزا سلیمان قلی
 خطیب ارقم و جناب میرزا نصیر قزوینی و جناب میرزا مجیدی نهر و جناب
 و جناب ملا محمد خدیج ششم که میرزا از وجود اصحاب بودند شریف و مخلص
 که جناب میرزا این خبر را بان حضرات دادند و جمعی حاضر بودند از اصحاب
 و فقهاء و نفر بودند با شنبلیله یا کفیر یا صاحب الزمان کوبان بیرون آمدند
 فوراً بان منافقان خبر میرزا شنیدند که اینک با بیها با شنبلیله یا کفیر میرسنند شما را
 میکنند و این جوان را از دست شما بگریزاند فوراً آن جوان را برایشه فرار نمودند
 و او را در بازار محنت وارد غم جمعی بنیادین و اصحاب با این حالت آمده
 تا بگویم باغ عنبر رسیدند که مدار تفنگ بگند شد و کلوله بهای سیک از اصحاب
 که اسم او ملا امین مازندرانی بود خورد اصحاب اعتنا ننموده رفتند تا بقصر
 نادر رسیدند و راجی بپایان اصحاب گفت که ای ما دور سفید که تا اس وقت در دست
 بودید گفتند نه از اینها سراجعت نمودند ملا محمد نامت شش شهرت قدس از
 عقب اصحاب مسافت در سر کوچه باغ عنبر مخالفین حملوا ایشان گرفتند
 ایشان مکنت ایشان را در میان ندراب انداختند و اطراف ایستاده او را
 میزدند چون اصحاب مطلع شدند از جهت خلاصه احوال بر گشتند در سر کوچه باغ

نزاع و جدال اتفاق افتاد جناب رضا قلی بیگ نورانی مستعبر رد و ملا عبدالمجید
 پادشاه را سرانجام کار خود رسانیدند و سرانجام فرار نمودند و صاحبی به مراجعت غلط
 خدمت حضرت قدوس رسیدند و صاحب در شب جهت بی نظنت گفتند که من
 و منافقین این خبر را به میرزا عبد الله خوشتر کردیم در آن اوقات مؤذنه بود در میان
 همان شب چند نفر کتلی که آمدند و سبب نزاع جدال را معلوم نمایند بمنزل جناب
 میرزا محمد باقر آمده ایشان عرض میباید که چرا بدون جهت سبب فتنه و فساد ببلور
 جناب میرزا فرمود در تمام فتنه ز میرزا بجهت بیگ است و کیفیت مهمل بودن آنقدر
 را و اذیت نمودن بدانچه در پیش و غیره را بهیچانه ذکر میباید بعد از آن آدمها
 نقیض میباید شده که شما فتنه نمیباید ما را محمد حسن را برست شما میباید را آورده
 کیفیت را بتوجه عرض نمودند و میرزا محمد باقر هم آنچه واقع شده خدمت
 حضرت قدوس عرض نمودند فرمودند الخیر فیما وقع چون میباید فرمودند با
 اصحاب متفرق شوند اصحاب عرض میباید نظر متفرق شدند و خودشان
 هم باو تفرق از جناب محمد حسن بنویسند و کردار آنکه از اینها را تا بنز شریف
 برودند در این راه فرستادند سام سام از من ایشان را گرفته نزد سام سام برودند
 سام سام بفرستند کتاب خطی به میباید که شما ایشان را بر سر اینجا آورده این
 حضرت میرزا محمد باقر را در بر شریف میرزا در میان شریف میرزا و بعد
 از جانب متو در عقب میرزا محمد باقر آمده ایشان را بمنزل متو و متو
 با این مقام و کار بود چون شخصی از خدای سام سام عارض شد و او این
 هم عقب میرزا محمد باقر رسیده بود در خانه متو را آورده ایشان را نزد سام سام حاضر

بیجا بیترسام ایستان را از حرام دنیا بدجلو بدرد خداوند سبحان بسیار در بزم است
 که بشما صدقه وارد آورند چنانچه در روزی در ایجا میمانم تا فتنه بخواند بعد از آن
 خود برود بر فرمودند تا فتنه مصلحت داشته و در آن روز بر ایستان اطفاف
 سوانه نه معین شود و خروجش جهت بیمانند ایستان معین شود و عاصم ضیعا
 را مرخص نمودند و چند نفر سر باز فرستادند در شب خانه بیترسا قرار اول بکنند
 و بعد از چند روز که نارفتند محو شد جناب بیترسا بعد از آنکه خود فرستادند
 و قرار ایستادند جناب بیترسا بعد از آنکه ملاقات حضرت اول من آنم
 بار و رفتند و بعد از آن ایستان شرف شدند و آنجا گذشته مکان خدمت ایستان
 عرض نمودند و بعد از مراجعت نمودند و بعد از چند روز شاهزاده از کمال
 با قوت حرکت نموده بشهر آمدند و جناب باب ایجاب ذکر نموده بودند که

مصلحت در این است که ساسا سفری تا فتنه را مصلحت فتنه بخواند ایستان ام
 فرموده بودند که منم بیترسا نیز منم بیترسا ام صاحب از رفتن ایستان
 غیر نمرد و مگر بخندست ایستان عرض کرد که شما بیترسا شریف بیترسا
 ما ام ایستادیم فرمودند بر کس بیترسا در بیجا ام صاحب همه در خدمت
 ایستان جمع شدند و ایستان در روز ۱۹ خرداد ماه شهر شعبان ۱۱۱۲ هجری
 بعزم عثمانی ها ایستادند حرکت فرمودند تا آنکه ایستادند و در سید بر نور
 نشا بود جهت خواطر حاجر علی الجید که بکس کلان اجاب بود بود توقیف
 فرمودند و از آنجا روانه شده تا بهروز در رسیدند و ۲ روز در آنجا
 سید بر مانده و بعد حرکت فرموده رسیدند بیترسا که آنرا بیترسا در آنجا ماندند

در اینجا منزل اجتناب فرمودند که بدانند بی اختیار بنام خداوند در خدمت
 حضرت قدوس از مسجد رفته بودند و در وقت نماز خط حضرت قدوس
 باسم حضرت باب الهاب لاورد با ایشان داد در آن دستور آمد و بهمان
 مرقوم فرموده بودند بکران بهمان است اینک جناب باب الهاب از فرموده بودند
 که عمامه سبز بر سر گذارند و در همان منزل غسل نموده عمامه سبز بر سر
 مبارک بستند و نام خود را سپیدی مکنش میدهند و از آنجا حرکت نموده رسیدند
 بمنزله که از آنجا میرفتند و روزی در آنجا ماندند و گردانیدند قهبره را از آنجا روانه
 ارض ما نمودند و چند نفر در راه با صاحب ملحق شدند و از آنجا حرکت
 فرمودند بمنزله رسیدند که آنرا از میان بیابان پیدا میدهند و در پیوسته رفتند بزرگتر
 شدند یک صبر بود که یک سلافت بزرگتر آنرا در شربت مسکنه باران صاحب
 افتادگان آسیر و در شامه از آن حرکت نموده تا آنکه وارد مشاهیر شدند و در آن
 شهر زیاده در خدمت منزل نمودند و صاحب جم و در نزد رختها منزل کردند
 بعد از ظهر سلیمان خان حاکم مشاهیر و با ملا کاظم مشاهیر در خدمت تمام
 خراسان جناب باب الهاب رسیدند و ملا کاظم بنام مجادیم و سارخه گذارد
 و اول اعتراض او این بود که شما چرا عمامه سبز بر سر بسته اید فرموده غیر مجرب و چه
 اول اینکه در زبان مرا از فرموده که عمامه سبز بر سر گذارم و دیگر آنکه از اخبار
 اخباریت وارد است که بر شرف می توان عمامه سبز بر سر گذارد باران عاقبت
 از میان علم آنجا میدوید سلیمان خان و ملا کاظم رفتند و جناب باب الهاب
 از آنجا کوچ کرد و روانه شدند تا رسیدند شرف لیکم او را در آنجا رفتند و در آنجا

جز رسید که پس ملاک نام ظاهر و در این در حقیقت افتاده و مرده است و جناب لطیف
 میرزا با صاحب ملحق شدند با لباس درویش و چند صفت. قائم خراسان مشرف
 شدند ایشانرا امری غیر لباس فرمودند و اول جناب باب الهاب با حضرات
 شیرازیها هم منزلان نمودند و از آنجا حرکت نموده آمدند بمنزله کربلا از آنجا
 دوست بنام پیر نر وارد شدند در ساکنان چهار نفر از اصحاب زنجیان و غیر
 از اینها صفهان صاحب ملحق شدند در محل جادریست از آنجا جناب
 باب الهاب برآمدند و اصحاب در سایه در پی راه مسکن نمودند ملا احمد این
 از ابراهیم ابا و اتفاق ابراهیم خان بخدمت قائم خراسان مشرف شدند و بعد از
 صحبتها بسیار بنام بیارنده گذاروندند از آنجا جناب اب الهاب در آن محضر
 شریف و اغند از حایت و حرکات ظاهر باینها برآشفته فرمودند که
 بجهت نادر آمد بر خیز برو و از آنجا استغفام آنگه گوش بده شخص دیگر از شناسایی
 نیز ظاهر شده از شان ادب شایع شد از طرفین کلمات کدورت آینه
 اظهار داشتند نزد یک ملکه شمشیر کشیده شود جناب باب الهاب اصحاب را
 ساکت نمودند ملا احمد و ابراهیم خان ام از آنجا بجهت خود مراجعت نمودند
 قدری از غیب گذشتند آن منزل بکوی فرزند و از راه ظاهر روانه منزل آستانه
 شدند و در آنجا قدری استراحت فرمودند مع رای آورده روانه شدند
 و در آن منزل جناب رضا خان و جناب میرزا سلیمان بخدمت قائم خراسان
 رسیده بعضی سخايات را که از حضرت قدوس و جناب ظاهر
 در بدلت و عرض راه روم داده بود بعرض ایشان رسانیدند و در

و در آن منزل از فرمودن جناب میرزا محمد باقر و جناب میرزا محمد تقی
 می بیند که اسامی صاحب را کلاً ثبت نمایند و در همه نماینده و از برای
 هر دو جهت بزرگوار فرستاده و روز دیگر جناب میرزا حسن بیگانه و ملا علی
 بهائیس روانه بار فروش فرمودند و فرمودند که تا چند بوم در این جا توقف بنمایم
 و بعد آهسته آهسته مراتب تا خبر شما می رسد و بعد از ظهر از آن منزل روانه چشمه
 عاقله شد و در آن منزل چهار روز ماندند و در آن منزل صد نفر از بزرگواران
 خدمت حضرت شرف شده مراجعت نمودند و در آن منزل مقرر فرمودند
 که گفتگوش کنند و جناب مصطفی میرزا را سرکنگش با شرف روانه و عدد اصحاب
 در آن روز و وقت پنجاه چهار نفر بودند و از هر دو جهت یک نفر جهت گفتگوش
 میفرستادند و در آن اوقات که در چشمه عاقله بودند فرمودند چند نفر از اصحاب را
 میخواندند که در این آب غوطه خوردند تا من بخاشا غایم جناب ملا علی مردان
 و جناب میرزا محمد باقر که یک سرفا در آنیم نراسان و بعضی دیگر از اصحاب و نورانیان
 رفتند در میان آب و بعد فرمودند لباسها را از آنها و درید بعد از پوشیدن
 لباس فرمودند که از این چشمه چشمه عاقله و چشمه فرمودند و بوم بعد هم
 در میان قبیل از ظهر از چشمه عاقله حرکت نمودند و روانه منزل دیگر که در راه
 کوهستان مشرف به نهایت سردی و قیامت است و در آن منزل که از
 آنکه میان بدنه محمد حسن ولد آقا صادق خراسانی است بناخت ایشان
 بسر در آورده از اسب بریدند و بنوعیکه گفتگوش او بدو چشمه شدند

زانقب قدمه برابک مرتب وار را تا بلند و روز نوروز دهم ظهر در میان را در منزل
 آکره مانده و روز بعد روانه فولاد محله شدند و از فولاد محله با مستقمال
 نامه و قدر رسیده و حیات برسم در پی آورده و شش غکار رسم کوشنده نگار
 آورد با و انعام عنایت فرمودند و بعد روانه منزل و بکر شدند در زمین را مجود
 کمره ای قبری از خدمت قائم جیدانه مراجعت نموده بخدمت قائم خراسان
 مشرف شده و توفیق آن حضرت قدوس بر اسر ایشان آورد و در آن توفیق ایشان
 را سلطان مشهور خطاب میفرمایند و حکم درین بارض با بزرگی حکمت
 فرموده بودند و از آن منزل عزت نمود روانه شدند بنزلیکه از اجازت گاه
 میانند وارد شده و در آن منزل خبر رسید که شاهزاده اردشیر پسر شاهزاده
 حاکم مازندران به معزول نموده اند و شاهزاده خان لری پسر حاکم شده و ارد
 سواد کوه شده و در آن شب تفنگ جناب ملا اشرف پسر درگاه ابدان
 فرید در بره بودند و جناب لطفی پسر تفنگ را بهر آنکه ایشان ارد
 شوند عدد اصحاب قبایل از اینک هم از نهران برسد سید صدر دیده نوب بودند
 تعیینش از این قرار است اصحابی چهار نفر اردستان هفت نفر از شمشیر
کرمانی سه نفر مشهدی و نو از آمدی و سه جهت برادر و قریب پنج نفر
بر اتر چهارده نفر قریب نوزده نفر کاکر چهارم نفر میا مر نوزده نفر
کابلی چهار نفر طهرانی نه نفر قزوینی نوزده نفر کاشانی هفت نفر کربلایی پنج نفر
قزوینی نوزده نفر همدانی هفت نفر تبریزی پنج نفر زنجان و ازده نفر کاشانی سه نفر

بار فروشش چهار نفر بهشتی در چهل نفر سینه کسری ده نون و ده نون
 آملی و نفر شیخ بزرگ و نفر حداد و نفر کفوری و نفر

بزرگ و نفر شاه و در سه نفر روم سه نفر هفتاد چهار نفر
 و از آنجا روانه شد و با صاحب قدغن بلخ فرود آمد که ایشان را سید
 ملک مسکنی که است در خانه و اصحاب هم هم زوار میباشند که
 عازم عقبابست هستند و اگر رسیدند که چرا با این راه آمدید بگویند
 چون اکثر ما با هم آمده بودیم و در این راه ابادی و مناساتی نزدیک بود
 از این راه آمدیم و از آنجا روانه شده ما بر پیشروان رسیدیم و در این
 منزل نمودند و بعد از آن چهار خان که بر ما بخدمت قائم خانیان
 آمده عرض نمودند شما را خیالی چیست و با این صحبت از این راه بجا بود
 آنحضرت فرمودند از راه که برداریم زوار میسیم چون بگذریم علاوه آنرا این
 راه ابادی خراب است از این راه آمده ایم و نیز چند نواز تجار حاضر
 با خود دارند بخوانند تشویق خود را بفروش رسانیده قدری به پها و گاو بزنند
 تا بشنایند است سبب آمدن ما با این ولایت و بیرون شدنیم که شاهزاده
 خان که بر ما حاکم جدید این سرزمین و در نزد پسر خانیان کرده مصلحت
 در این دیدیم که امروز توقفه خاتم و بخدمت شاهزاده برسیم و مقلبان

ایشان عرض نمایند که این مطلب این است که جمعی در میان ما از راه هزاره
 آمده در نزد وزیر ایشان را غارت کرده اند بنا بر آنکه بگوئیم که مطالبه اسباب
 حضرات غایبان ۲ نفر عرض کردند که جمعی آمده بنا بر آنکه گفته اند که این غنایم
 از غرایبان است و جعفر خان همراه ایشان است. بجز اینها در نزد ایشان
 سوزنهایند حال شما چند نفر را خدمت شما برزاده روید تا بیدارم مطالب را بایشان
 گفتم معلوم نمائید و خواهش نمائید که ما مورس معین نمائید تا اسباب را غارت ننهد
 را که نیز بعد از آن روید تا بیدارم از آن حضرت فرود آمد که جناب میرزا محمد
 جعفر و جناب میرزا باقر و جناب ملا محمد عارف و آسمینزین اسباب در میان سبزواری
 و آسید عبدالله گفتند که اسباب بر روید و با آن هزاره گفتند تا بیدارم حضرت رفتند
 نزد شما برزاده و بطوریکه ما مورس نمائید. ملا محمد کرد تا آنوقت شما برزاده
 خائف بودید بعد از آنکه مطلق شده سوار شدند آمد و اسباب جناب میرزا محمد باقر
 و میرزا محمد تقی صاحب نمود و هر دو شما برزاده آدم با طرف فرساده
 بود و صحبت جمع بود که ارزا و سواد کرده بیان هر کوه باید بگذرند و از
 حضرات ام خوف داشت و آن جماعت در سرنگها و کینتاه با قرار داده
 بودند جهت احتیاط و قنیه اسباب مطلع شدند که جمعی در کین ایشان
 هستند و سربازان در آن طرف روفاخته حاضر است لطیفی بیرون حضرت
 حضرت عرض نمود سربازان از آن طرف روید خانه بنواهند هر مارا احاطه
 نمایند فرمودند تا باغ شود عرض کرد که خواهد شد فرمودند قدرتی کسیر

و بعد فرمودند اصحاب آلات حرب را بخدمت علی بن ابی طالب و غیره که حاضران
 بان چند نفر کم نزد او رفته مراد بن حضرت فرمودند اصحاب حجاً معوم شدند
 و راه مشا هزاره ایستادند و مشا هزاره آمد ملا حظت نمود که اهل عمامه هستند
 اسوده خاطر شد و رسایه در خست فرستی گفتند آمدند جاسن مشد و با اصحاب
 صحبت نمود و فرمود شما جریسه بدار و خواب را بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
 تا صبح خواب بگذرد ام بیان مشا هزاره را خدمت تا لم خراسان ذکر نمودند فرمودند هر
 کدام نصح باد بر بیدار جناب بر ناله با فرمودند و بعد نقد و قدر یک نیر و از خواب
 حاجب جدا بگرد و چند طاقه سال بخورد مشا هزاره آوردند مشا هزاره حرکت نصح
 روانه شدند و عدد فرانس از ایشان نصح که ایشان را از غیره نکرده بگردانند
 اصحاب روانه شدند و بقدر نیم فرسخ راه رفته رفته اشام بفرمانها داده ایشان
 را بگردانیدند و بعد آمده در دامنش کمر بند بگردانیدند و کمر آنها نوار هم بود
 عزال نمودند و بعد ملا برزایا با اسار بگردانیدند که دو مال او بود آمده خدمت حضرت
 مشرف شد و او اسار از کوه آمده خدمت حضرت مشرف شده بر نیت بعد از
 چند نیم روز از اطراف خیمه را بارند و نمود جمع اصحاب را احضار فرمودند و
 خطبه خواند بیان فرمودند در بعد از خطبه با اصحاب فرمودند که اصحاب حق
 ما مبارک رمضان تمام شد و حالی بشما میگویم هر کس که در این سفر همراه ما بیاید
 به بله عفو و قسنت بگردانند و خوار بگردانند هر کس که از شما با کمر بگردد و بدین
 واسطه از این در سرش را بیدار بگردانند و کمر بگردانند و از این با کمر بگردانند
 دار بر همراه من بیاید و اگر بگردد از این عهد خود را از شما بر داشتهم تا اینکه

قلعه ابرو را به مسدود قلعه و حورین را احاطه نکرده اند بر سر و بعد از این
 فرط بیخاشی در آن خیمه را امان کردند بعد از آن چند نفر را جهت باطلان خود
 نمودند و بدام آمدند و از خود فرار نمودند چنانچه ایشان را ندانند که مادر حضرت
 شاه بیستم در دست از شاه بر بنداریم بهر کجا که تشریف ببرید با نام استیم و بعد از
 چند روز فرمودند که اگر کسی شعر بر فرستد عذرا بود و چند روز بعد خبر فوت امیر
 دوران او کلمات ملا با اسرار و بعد از چند وقت رسیده تعدادی خود و بعد ملا میرزا
 فرمودند که وقت سوره در آنها بخواند است همه از یک طرف و عسکر و گویا تشریف بریم
 با فرزندش تا اهل حاکمیت حاضر شدند و ای باب فرمودند حرکت کرده روانه شدند و زمین
 چند روز ایلان زید ابرو بعد از چهار روز در سید نزل و از آنجا حرکت کرده
 از آب شیرکاو گذشته قاتل و شبانه روز گذشته چهار روزش رسیده و فرمودند
 فرود آمدند که ابرو فرودش در تمام با شمشیر و تفنگ در میدان تا فرمودند فرود
 بر آمدند و نمر که تا نیکو نام وارد شد و از آنجا بر کیم آمده ابرو را جهت تا به فرمودند
 حال که راه غیب چند بر کور در اصحاب بر کشند و آن منافعین خوب زده سر فرست
 را شکسته و چند نفر آمده جدا سب حضرت گرفته پیشوا شدند ایشان را به باره غایب
 و بگر سینه میانه ایشان از حضرت چون تجارت انقوم از حرکت شدت
 فرمودند و نارنج کبیر و خود شمشیر کشیده خود با صاحب از آنجا بلند نمودند چند نفر
 بجز این نبود و سائیده سائیده قرار نمودند و اصحاب فرمودند بر کور
 مساندینم از هر طرف اجماع خود را با اهلت مرشم آنها اجماع بنمودند و حضرت
 مع اصحاب بر ایشان حمله نمودند آنها قرار میکردند هر چه در دست بر میآوردند

اینجا هم مجرم ثابت بر مدافعه و مخالفت تمام کردند و آن گروه را متکلم
 ساختند و جمع را هزار و سیصد فرستادند از اوصیای هم چند نفر از جمیع شهرها
 قانع شدند و از آن جمله با سید فاضل نیز در مدینه مجدداً بیرون آمدند و این حاج
 ملا احمد مولانا قریب و دیگر سزاواران صفهان که بعد نام داشتند اینها ستاد
 تا بزرگی بنام صفهان که خوبان بودند همراه حضرت با رسیدن از آن وارد
 کاروانشرا شدند و از بعد همان واقعه سمت که در کتاب ما کتب صاحب
 زردخشتری فرموده اند با قریب حکایت را با آن کتاب در جمیع کتابخانه کمالش
 در این مقام لزوم ندارد و چندین بار اشعار بنام مساجد مؤلف
 کتاب مذکور مرقوم میگردد که در قاضی کتب بیان فعله نیز در
 خانه آن بیانات مرقوم فرموده است بخور که در خانه نماند

حوزه ندر عشق غایب آمده	بر اقصای حق چه طایب آمده
شور عشق در غمزه اینها کند	کنز بیانش بنام بر اینها کند
شد قیامت الحاکمان در همانا	از قیام قائم آخر زمان
کشفه ظاهر و عده حق بیایند	بر خند این از کعبین از مهبین
بوم در ناله بعث از نفوس	موت مبین شعوف کافر و نفوس
نامه اعمالها برین مشرف	اهل کفر و مشرکان در حیران مشرف
شد بیایان حق کار حساب	بیرودن یک ثواب آن یک عقاب
موت مبین داخل است نعیم	گافران کشته معذب در حرم

جهت جنت و رحمت در میان داد حق تغیبی بر کینه در بیان

بجمال گویم شما را اهل نبوتش	بمنو بود همچو در کبریا بگوشش
همت قهار حق آیات حق	جنت اخار از فرمود است حق
هر که عارف شد بحق جنتش	گشت بی شک داخل انجمنش
سبنا ایس که جان خود سپید	کرد در راه خداوند جدید
با دم آمد قسط از نور آن	ان ستمها نیکه وارد شد و روان
بیکه جوان گشته ام در این زمان	کز کد امین لقا اش سازم بیان
ز آنکه وارد گشته نظم بهیسا	در بیان تا بر یکبار صد هزار
شکر زبان راستان جانگوار	گفتا بیان معجز را محض نیاز
و بعد از این چند بیت مشهور حکایت	واقعه در مدو طبریه و اهل آنک
داروه طر فر کرینا بد و بعد از ختم حکایت	ایخ اطهار را مرقوم بنیاد
در مصیبت حضرت زکریا علیه	صبر ما بد بر او انشا و در انشور و جز انشور
یاران هم طوطی است بار حق سادک	بر یافته قیامت موجود ما ملک
زرات حکایت هر لحقی بجز حزن	بکسر فتنه اند با تم سیه بهیر
و بگر هم روی داده در عالم که از غلش	خورد غیر خاکلف شد از تنگ قسم
انکاره طور خاکلف از غلش جسته هر	حقا حکایت با رفیق ساکنه نوحه هر

گو باشد است مظهر ذات خدا شد بد
 آرزو ز ظلم و کینه از بزر از بزرید
 ساجده بحق تمام ز مسجود و خویشتن
 قائم بر آله و اولاد غیره سواه
 شکر بحق شد ز نور زنده ظلم بخور
 گفتند یا آله و شما خستند آله
 شد غرق خون چه نفس حقیقت ز ظلم کین
 کردند جسم انور او را نشان تیر
 آن جسم پاک دکت طلبک بفریب تیر
 افتاد و جو کرد و زمین جسم اظهارش
 را ابرو تیان بمانم همان تیان هم
 خاک سپاه بر سر اهل بهمان بر تخت
 تا سو تیان در بر و کریان بنجو تیان
 سر بر ز خاک غم بسره جویش زنده ماند
 کابو رسو خودش که عالم کراختی

کز بار غصه غم سده انکار کرد
 کشته شهید حضرت زکریا الله البکر
 محبوب مانده اند نهادار سجود اثر
 لیکن چه سود قول بختا پریشان اثر
 منکر بحق شد ز تمام سر و قدم کفر
 گفتند آله را و نکردند از او حذر
 خوریدند آسمان بزین زو کلاه زر
 از ظلم جور کینه این قوم الحذر
 گو یا کز در بخشه نین اورش مطر
 شق شد ز غنچه ارض سساکت منقدر
 یا قوتیان نموده باس غنا بمر
 طار چه شد فلذا وجه ثابت شد ز نور
 زمین غم کتا خاک مصیبت هم بمر
 کز بر در سینه بیت حق عالم نور
 در سینه کز چه شعله ما غم زنده شد